

بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ

«پرتویی از نور مجرد»

ویژنامه همایش بیستمین سالرحلت
حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی (قدس سره)

۹ صفر ۱۴۳۵ هجری قمری

ضمیمه شماره ۸ مجله مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام

مطالعات اسلامی
علوم معارف اسلام

۳	۱. نامه مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای
۴	۲. متن پیام حضرت آیت الله حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی
۹	۳. آیتی از نور؛ نگاهی گذرا به زندگانی مرحوم حضرت علامه طهرانی
۱۴	۴. مزد اگر می‌طلبی طاعت استاد ببر / اساتید و مراودین سلوکی
۵۶	۵. ستارگان علم و فضیلت / اساتید علمی
۷۳	۶. سید الطائفتین / حضرت علامه در نگاه دیگران
۷۶	۷. سری که عشق ندارد ... / وصیت‌هایی به طالبان علوم دینی
۸۴	۸. مهربانتر از برادر / ارتباط آیت الله شهید مطهری با علامه طهرانی
۹۶	۹. طلب گوهر وصل / خاطره‌ای زیبا از آیت الله شیخ عبدالقائم شوشتری
۱۰۲	۱۰. راه تولای حسین است و بس / سیره حضرت علامه در عزاداری
۱۱۰	۱۱. نفحات نفس یار / نکته‌هایی از علامه طهرانی
۱۱۷	۱۲. از اندیشه حکومت اسلامی تا تحقق آن
۱۱۸	دیدگاه‌های علامه طهرانی در باب حکومت اسلامی
۱۲۹	بیانات علامه طهرانی در تجلیل از رهبر فقید انقلاب در خطبه عید فطر
۱۳۴	نامه به مرحوم آیت الله میلانی
۱۳۸	علامه طهرانی و طرح تشکیلات تحلیفی
۱۴۲	تلاش برای نجات جان رهبری نهضت
۱۴۹	۱۳. زلال معرفت / پاسخ به پنج شبهه
۱۶۱	۱۴. یوم علی آل الرسول عظیم / رحلت و مراثی
۱۶۶	۱۵. راه پرواز به آسمان / معرفی آثار حضرت علامه

صاحب امتیاز:

موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام

مدیر مسؤول:

حجة الاسلام و المسلمین حاج سید محمد محسن دعائی

سر دبیر:

حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ عبدالحمید واسطی

معاون سر دبیر:

حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد حسن علی آبادی

دبیر تحریریه:

حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد حسن وکیلی

پست الکترونیک:

noororreza@gmail.com

info@isin.ir

www.noororreza.ir

سایت:

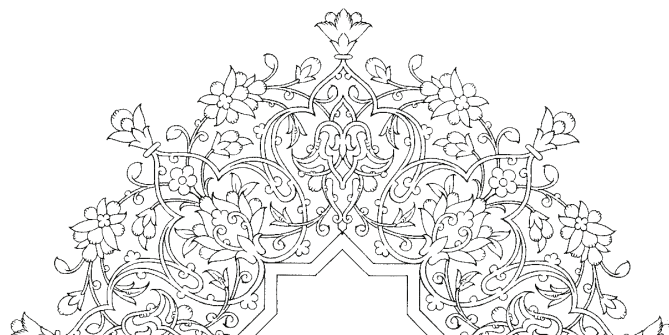
www.isin.ir

تلفن: ۰۹۱۵۶۵۰۰۲۳۵-۳-۰۵۱۱-۲۲۸۵۸۰۰۰

نمابر: ۰۵۱۱-۲۲۸۵۸۰۵

واحد طراحی: ۰۹۱۵۵۱۱۶۵۲۵





نامه مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه‌ای

مَتَّعَ اللَّهُ الْمُسْلِمِينَ بِطَوْلِ بَقَائِهِ

قَدَّسَ سِرَّهُ

در رحلت علامه آیه الله حسینی طهرانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرات محترم حجج اسلام، آقایان حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی و اخوان.

خبر رحلت عالم عامل ربانی، و سالک مجاهد روحانی، آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی را با

اندوه و افسوس بسیار دریافت کردم و عمیقاً متأسف و مصیبت زده شدم.

ایشان از جمله فرزندان معدودی بودند که مراتب برجسته علمی را با درجات والای

معنویت و سلوک توأماً دارا بودند، و در کنار فقاہت فنی و اجتهادی، به فقه الله الأكبر نیز که

از مقوله شهود و محصول تجربه حسنی و مجاهدت معنوی است نیز نائل گشته بودند.

فقدان آن عزیز برای آشنایان و ارادتمندان ایشان خسارتی دردناک و غمی هائل است.

این جانب با قلبی اندوهگین و ملول به شما آقازادگان محترم و والده محترمه و دیگر فرزندان و اخوان و کسان

و نزدیکان و نیز دوستان و ارادتمندان ایشان تسلیت می گویم، و از خداوند متعال برای ایشان علو درجات و حشر

با احبّه و اولیاء را مسألت می کنم.

هَنِيئًا لَهُ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ. وَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ.

سید علی خامنه‌ای



پیام حضرت آیت الله حاج سید محمد صلاق حسینی طهرانی

به مناسبت همایش بیستمین سال رحلت مرحوم
حضرت علامه آیت الله حسینی طهرانی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين و لاحول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم

رَوَى عَنْ مَوْلَانَا عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ لَكِنَّ الرَّجُلَ كُلَّ الرَّجُلِ نِعَمَ الرَّجُلِ هُوَ الَّذِي
جَعَلَ هَوَاهُ تَبَعًا لِأَمْرِ اللَّهِ وَ قُوَاهُ مَبْدُولَةً فِي رِضَا اللَّهِ يَرَى الذُّلَّ مَعَ الْحَقِّ أَقْرَبَ إِلَى عِزِّ الْأَبَدِ مِنَ الْعِزِّ فِي
الْبَاطِلِ. وَ يَعْلَمُ أَنَّ قَلِيلَ مَا يَحْتَمِلُهُ مَنْ ضَرَّأَتْهَا يُؤَدِّيهِ إِلَى دَوَامِ النَّعِيمِ فِي دَارٍ لَا تَبِيدُ وَ لَا تَنْفَدُ وَ أَنَّ كَثِيرًا مَا
يَلْحَقُهُ مِنْ سَرَائِهَا إِنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ يُؤَدِّيهِ إِلَى عَذَابٍ لَا انْقِطَاعَ لَهُ وَ لَا يَزُولُ.

فَذَلِكُمْ الرَّجُلُ نِعَمَ الرَّجُلِ، فَبِهِ فَتَمَسَّكُوا وَ بَسْتَنِّهِ فَاقْتَدُوا وَ إِلَى رَبِّكُمْ بِهِ فَتَوَسَّلُوا، فَإِنَّهُ لَا تَرُدُّ لَهُ دَعْوَةٌ وَ لَا
يُحَيِّبُ لَهُ طَلِبَةٌ.

(از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت است: ولیکن مرد، تمام مرد، نیکو مرد آن کسیست که

هوای نفس و در خواست خود را تابع امر خدا نموده است و قوای خود را در راه رضای خدا مبدول داشته

است؛ و ذلت را با وجود داشتن حق، به عزت ابدیه نزدیکتر می‌یابد از عزتی که با باطل به دست می‌آید. و به یقین میداند که گرفتاری‌های کم و ناچیز دنیا که برای رضای خدا آنها را تحمّل میکند، او را بدوام نعمت‌های ابدیه خداوند در بهشتی که خرابی و فناء و نیستی ندارد خواهد رسانید. و نیز میداند که اگر از هوای نفس اماره خود پیروی کند، بسیاری خوشی‌هایی که در دنیا میبرد او را به عذاب ابدیه خداوند که زوال و انقطاع ندارد خواهد کشانید.

پس بنابراین بدانید که مرد تمام عیار چنین مردی است، مرد نیکو و پسندیده و استوار چنین مردی است؛ پس حتماً به او تمسک کنید! و به رویه و منهاج و سیره او اقتدا نمائید! و بوسیله او بسوی پروردگارتان متوسّل شوید! چون درخواست و دعای او ردّ نمیشود و طلب و خواهش او دچار حرمان نمی‌گردد. (معادشناسی، ج ۷، ص ۳۱۸ - ۳۲۲؛ به نقل از احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۵۲ و ۵۳)

مسلماً یکی از مصادیق حقیقی و بارز این روایت شریف والد معظّم مرحوم سید الطائفتین و سند الایقان و التوحید علامه آیه‌الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی افاض الله علینا من برکات تربته المنیفه می‌باشند.

بزرگمردی که به حق هوای خود را تابع امر پروردگارش قرار داده و قوایش را در راه رضای حضرت حق بذل نموده و با عبودیت و ذلت و خاکساری در درگاه او از هر چه غیر اوست دست شسته و با فناء تام از همه شوائب وجود در حرم امن و امان الهی فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر استقرار یافت.

اگرچه از تجلیل و بزرگداشت چنین بزرگانی نفعی به ایشان نمی‌رسد؛ زیرا ایشان با وصول به لقاء الهی که فراتر از آن درجه‌ای متصور نیست به نهایت مطلوب و مقصود خویش رسیدند که وَ اطْمَأَنَّت بِالرُّجُوعِ إِلَى رَبِّ الْأَرْبَابِ أَنْفُسُهُمْ، وَ تَيَقَّنْتُ بِالْفُوزِ وَ الْفَلَاحِ أَرْوَأْحُهُمْ، وَ قَرَّتْ بِالنُّظْرِ إِلَى مَحْبُوبِهِمْ أَغْيُهُمْ، وَ اسْتَقَرَّ بِإِدْرَاكِ السُّؤْلِ وَ نَيْلِ الْمَأْمُولِ قَرَارُهُمْ؛

ولی احیاء ذکر ایشان و یادآوری فضائل و مناقب و کمالات ایشان در مسیر عبودیت و فناء در حضرت حق و عرض ادب به ساحت اهل بیت علیهم السلام و اخلاص و صدق و وفاء و ایثار و زهد و ترک دنیای دنیه و آداب و رسوم مهلکه کفر از بهترین راهها برای ترغیب دیگران به عالم توحید و دل‌کندن از ماسوی الله می‌باشد.

از امتیازات آن بزرگوار این بود که علاوه بر طی مراحل سلوک و وصول به اقصا مراتب قرب و بندگی، در جهات ظاهریه نیز جامعیتی داشتند که کمتر در اولیاء الهی به چشم می‌خورد.

دارای ذهنی وقاد و شعله‌ور و حافظه‌ای قوی و استعدادی عالی در مسائل علمی بودند که از دوران

نوجوانی همواره موجب تحسین و شگفت اساتیدشان بود و در کنار این استعداد خدادادی همتی بسیار بلند داشتند که در هیچ امری وارد نمی شدند مگر آنکه آن را به احسن وجه به پایان می رساندند.

به برکت این دو جهت ایشان به سرعت مراتب ترقی علمی را گذراندند و در حوزه مشار الیه بالبنان گشتند و اساتیدشان نیز از رشد تحصیلی و جهات علمی ایشان معجب بودند تا جائیکه مرحوم آیت الله خوئی به ایشان اظهار داشتند که اگر در نجف بمانی بعد از من دو نفر هم در امر مرجعیت شما اختلاف نمی کنند و استاد ما مرحوم آیت الله حاج شیخ مرتضی حائری رضوان الله علیه - که تحقیقاً اگر از مراجع معاصرشان اقوی نبودند اقل هم نبودند - ایشان را بر خود مقدم دانسته و می گفتند سزاوار است ایشان به جای ما در حوزه علمیه قم خارج بگویند، با اینکه مرحوم علامه والد بخشی از سطوح عالییه را در نزد ایشان گذرانده بودند.

ایشان تخصص در علوم مختلف را اعم از ادبیات و فقه و اصول و حکمت و عرفان و حدیث و تفسیر را با هم جمع نموده و از همه مهمتر آنها را با شهد شیرین و گوارای عرفان و توحید آمیخته و معجون حیات بخش و روح افزا از آن پدید آورده بودند که نظیرش در میان صاحبان علوم رسمی صرف یافت نمی گردد.

شجاعتی مثال زدنی در استقامت در برابر ظلم و قیام برای تشکیل حکومت اسلام داشتند و از جوانی و از دوره بازگشت به نجف فعالیت های سیاسی خود را آغاز نموده و در سال ۱۳۷۷ هجری قمری (پنج سال قبل از جرقه های اولیه نهضت انقلاب در محرم ۱۳۸۳ مصادف با خرداد ۱۳۴۲) برنامه پیچیده ترور شاه خائن را طراحی نموده و سپهبد قری را برای این کار انتخاب کردند و پس از آن نیز بارها تا پای جان در مسیر تحقق حکومت اسلام تلاش نمودند و از هیچ کمکی در همراهی با رهبر فقید انقلاب دریغ نمودند که گوشه هایی از آن را در آثار قیم خود بیان فرموده اند.

زیرکی و فطانتی عجیب در تحلیل و بررسی مسائل اجتماعی و شناخت اهداف و برنامه های دشمنان اسلام داشتند و نقشه های آنان را سالها پیش از وقوع پیش بینی نموده و راه حل آن را نیز متذکر می شدند. اصول مشکلاتی که امروزه جامعه اسلامی با آن مواجه است همچون روابط زن و مرد و سستی نظام خانواده و معضلات اقتصاد ربوی و فساد وسائل ارتباط جمعی و مراکز علمی دانشگاهی و برخورد مخالفان سیاسی نظام و ... را در سالهای اول انقلاب به دقت پیش بینی نمودند و راه هایی نیز برای حل آنها داشتند که متأسفانه تقدیر نبود که استفاده شافی و کافی از انوار علوم آن بزرگوار برده شود.

نمونه ای از بصیرت نافذ ایشان تالیف کتاب متقن «رساله نکاحیه کاهش جمعیت ضربه ای سهمگین بر

پیکر مسلمین» بود که در آن دوره که نه فقط عامه بلکه خواص هم نسبت به این طرح استعماری به دیده تایید یا شک نگاه می کردند با قاطعیت تمام از ابعاد استعماری و خیانت‌های پس پرده آن پرده برداشته و هویت دشمنان اسلام را در آن آشکار نمودند و در این راه چه زخم زبانها و آزارهایی را که متحمل نشدند و اکنون پس از بیست سال حقانیت فرمایش ایشان برای همه روشن گشته است.

نسبت به حفظ کیان اسلام و مسلمین حمیت و غیرت فوق العاده‌ای داشتند. به طوریکه اگر منکری را مشاهده می فرمودند بسیار متأثر شده و تا مدت‌ها آثار حزن و اندوه و کسالت در وجودشان مشهود بود. در همین مسأله کاهش جمعیت همواره به شدت ابراز ناراحتی و تأسف می نمودند خصوصاً پس از آنکه شنیدند مجلس تصویب نموده است که خانواده‌های پر جمعیت از بسیاری از مزایای اجتماعی محروم هستند. در ماه‌های آخر عمر شریفشان هر روز در منزل و مجالس و محافل خصوصی با عصبانیت ناراحتی خود را از این مسأله ابراز می کردند و می فرمودند که دشمنان اسلام آن کاری را که می خواستند بکنند کردند و نسل شیعیان عقیم شد و این امر دیگر به این زودیها قابل اصلاح نخواهد بود و هر بار این مطلب را می فرمودند صورتشان از غصه چنان سرخ می شد که حقیر نگران می شدم که عارضه سکنه ایشان عود نماید و گمان حقیر این بود که ایشان از غصه این مسأله دق کردند و این معنا در سکنه نهائی ایشان دخیل بود. از شدت انزجاری که از سردمداران کفر داشتند می فرمودند من هر روز هفت نفر را از روسای دول کفر چون آمریکا و انگلیس و اسرائیل غاصب را حتماً لعن می کنم.

در زندگی شخصی در نهایت تعبد و اطاعت نسبت به شرع مقدس و پیروی از منهج و سیره اجداد طاهرینشان بودند و نمی شد که سنتی از سنن رسول خدا و اهل بیت آن حضرت را کوچک شمرده و ترک نمایند به گونه‌ای که مکرراً حتی از سوی اهل علم نیز مورد اعتراض قرار می گرفتند.

زندگی ایشان به گونه‌ای بود که حقیر هرگاه به کتب سیره معصومین علیهم السلام مراجعه کرده و می کنم گویا تمام آنچه را می خوانم از قبل شنیده و نمونه عینی آن را در والد معظم افاض الله علینا من برکات علومه مشاهده کرده‌ام.

در حقیقت حال تفانی و تواضع و عشق ایشان در برابر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام به شکلی بود که نمی توانستند از سیره ایشان تخطی نموده و به ارتکاب مکروهات یا ترک مستحبات مبادرت نمایند. در رعایت ظرائف زندگی و دقت در استفاده صحیح از نعمتهای الهی و نظم در امور نیز به گونه‌ای بودند

که بنده در مدت عمرم کسی را به این شکل ندیده‌ام و واقعاً عجیب بود که میان واردات ملکوتیه و مراعات کامل اقتضاءات عالم طبع به وجه احسن جمع می‌نمودند.

این معانی موجب شده بود که زندگی ایشان آینه‌ای واقعی برای سیره معصومین علیهم السلام بوده و بررسی سیره حیات ایشان در ابعاد فردی و اجتماعی الگویی برای اجراء سبک زندگی الهی و احیاء سنت نبوی در عصر حاضر و همراه با اقتضاءات زمانه باشد.

تالیفات قیم ایشان نیز دوره‌ای جامع از علوم و معارف الهی را با ظرائف سلوک و آداب بندگی و روش زندگی در برگرفته است که از هر درش درهائی از معارف و علوم را می‌توان گشود.

این حقیر امیدوارم برگزاری این بزرگداشتها وسیله‌ای باشد تا سیره و روش ایشان - که مرآت سیره اجداد طاهرینشان است - به جویندگان حقیقت خصوصاً جوانان مؤمن و متعهد معرفی گشته و زمینه‌ای گردد تا درر و جواهری که در آثار گرانقدر ایشان به ودیعت نهاده شده استخراج گشته و در ظلمات و تاریکی‌های آخر الزمان و عصر غلبه افکار و فرهنگ کفر خورشیدی برای مؤمنان خصوصاً سالکان الی الله و طالبان توحید و لقاء الله باشد. آمین رب العالمین بجاه محمد و آله الطاهرین.

السید محمد صادق الحسینی الطهرانی

۲۸ محرم الحرام ۱۴۳۵ هجریه قمریه علی هاجرها آلاف التحية و الثناء

آیت از نور

علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی فرزند مرحوم آیه الله حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی در بیست و چهارم محرم الحرام سال ۱۳۴۵ هجری قمری در طهران در خانواده‌ای اصیل و از اهل علم و تقوی دیده به جهان گشودند. ایشان از طرف مادر پدر از خاندان مجلسی که دارای ستارگان پرفروغی همچون آیات بزرگ الهی: علامه ملا محمد تقی مجلسی و علامه ملا محمد باقر مجلسی و آیه الله مجدد وحید بهبهانی و آیه الله علامه سید مهدی بحر العلوم و آیه الله بروجردی قدس الله أسرارهم می‌باشند و از طرف مادر از خاندان ارزشمند حاج ملا مهدی و حاج ملا احمد نراقی رضوان الله علیهما می‌باشند ...

پاک باب علم نبوی: نجف اشرف گردیده و به آستان بوسی و استضاءه از دریای بی‌کران نور مولی الموحّدین امیر المؤمنین علیه و علی اولاده افضل صلوات المصلّین نائل آمدند، و در فقه و اصول و حدیث و رجال از بزرگان والا مقامی همچون آیه الله حاج شیخ حسین حلی و آیه الله حاج سید أبو القاسم خوئی و آیه الله حاج سید محمود شاهرودی و آیه الله حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی قدس الله سرار هم استفاده‌های فراوانی برده و کمال علمی خویش را رشدی عظیم بخشیدند.

در همین دوران بنا به سفارش علامه طباطبائی که اولین استاد سلوکی ایشان بود با آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی وصی مرحوم آیه الحق و العرفان حاج سید علی آقای قاضی قدس الله نفسه الزکیه در مسائل سلوکی حشر و نشر داشتند و به مؤانست و مرآده با آیه الله حاج سید جمال الدین گلپایگانی و تثبیت پایه‌های عرفان عملی خویش پرداختند، و در طول مدت اقامت در نجف اشرف از بیتوته هر شب پنجشنبه در مسجد سهله بهره‌ها بردند.

مجاهده‌ها و مراقبه‌های مستمر و ریاضتهای شرعیه تحت فیوضات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و عنایات خاص حضرت سید الشهداء سلام الله علیه سرانجام ایشان را به حضور انسان کامل و روح مجرد و نادره دهر مرحوم حاج سید هاشم موسوی حداد رضوان الله علیه که از اقدم و افضل شاگردان مرحوم آیه الله حاج سید علی آقای قاضی اعلی الله مقامه الشریف بود، رسانید و فصل نوینی در زندگیشان پدید آورد که موجب به ثمر نشستن زحمات و مجاهدت‌های سلوکی و تحقق به حقیقت توحید و ولایت الهیه بود.

در سال ۱۳۷۷ هجری قمری در سی و سه سالگی پس از اتمام تحصیلات عالی و رسیدن به درجه اعلامی اتقان در علوم عقلی و نقلی و کسب فضائل ظاهری و باطنی، جهت ادای تکلیف و اقامه شعائر الهی و ترویج و گسترش توحید و ولایت در امتحانی سخت و دشوار به اشاره مرحوم حضرت حداد رضوان الله تعالی علیه و امر حضرت آیه الله

دوران کودکی و نوجوانی را تحت تربیت‌های دلسوزانه پدر بزرگوارشان گذرانیده پس از طیّ تحصیلات ابتدائی، دوره آموزش متوسطه را در رشته مکانیک و ماشین‌سازی با درخششی فوق العاده به اتمام رسانیدند، و با وجود پیشنهادهای بسیار برای ادامه تحصیل در خارج و پذیرش مسئولیت‌های مهم در رشته‌های مختلف، سربازی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و تحصیل علوم دینی را برگزیدند. و پس از آنکه در مشهد الرضا علیه السلام بدست مرحوم آیه الله آقا میرزا محمد طهرانی - صاحب «مستدرک البحار» که از بزرگان عصر و دای پدرشان بود - عمامه گذاری نموده و به لباس علم و تقوی ملبس گردیدند، برای شروع علوم حوزوی در نوزده سالگی - در سال ۱۳۶۴ هجری قمری - عازم شهر مقدس قم شده و در مدرسه حجّتیّه اقامت گزیدند.

و در همان سالها به جمع اولین شاگردان علامه طباطبائی رضوان الله علیه پیوسته و از خواص اصحاب ایشان گردیدند، و در عرفان عملی و تفسیر و حکمت از خرمن پر فیض این رَجُل الهی بهره‌ها بردند؛ که این ارتباط نزدیک و بهره‌وری علمی و روحی تا پایان عمر نورانی ایشان استمرار داشت.

همچنین در حوزه مقدّسه قم از محضر بزرگانی مانند آیه الله حاج شیخ عبد الجواد سدهی و آیه الله حاج سید رضا بهاء‌الدینی و آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری و اعلامی همچون آیه الله سید محمد داماد و آیه الله سید محمد حجّت و آیه الله حاج آقا حسین بروجردی رضوان الله علیهم اجمعین در سطوح مختلف استفاده‌های شایانی بردند و پس از هفت سال تلاش علمی و مجاهدات عملی به کسب درجات بالای علم و معرفت و رشد روحی نائل آمدند.

در آغاز سال ۱۳۷۱ هجری قمری در بیست و شش سالگی با نظر و توصیه بزرگانی چون علامه طباطبائی و آیه الله شهید شیخ محمد صدوقی یزدی اعلی الله مقامهما برای تکمیل تحصیلات خود عازم شهر عشق و ولایت، مدفن



دستورات الهی این بزرگواران مراحل ترقی را یکی پس از دیگری پیمودند تا نهایتاً به بالاترین درجات معنوی رسیده و در اوج قلّه توحید استقرار یافتند.

ایشان در آغاز ورود به طهران و استقرار در سنگر هدایت مردم اساسی ترین کار را تشکیل حکومت اسلام دانسته و در راستای حرکت به سمت تحقق آن به ایجاد جلسات همفکری با علمای بزرگ و طرح و پی گیری مسائل مختلف و مشکلات این مسیر طولانی پرداختند که با رحلت آیه الله بروجردی و تحرکات اسلام ستیزانه حکومت شاه و قیام مردم به زعامت عالمان دینی و درخشش فوق العاده بنیتگذار کبیر انقلاب اسلامی حضرت آیه الله العظمی خمینی در این صحنه علامه طهرانی که با ایشان سابقه آشنائی داشتند ارتباطی دقیق و محکم را پی ریزی نموده قدم به قدم در مسیر شروع و اوج گیری نهضت به هم فکری و همکاری گسترده پرداختند، و ضمن جذب یاران مطمئن و متعهد برای فداکاری در مسیر حذف حکومت طاغوت و تحقق حکومت اسلام از هیچ تلاشی دریغ نکردند، و در مواقع

حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی رحمة الله علیه به طهران بازگشتند و در مسجد قائم خیابان سعدی در سنگر محراب و منبر به نشر احکام اسلام و ارشاد مردم و تهذیب و تزکیه نفوس مستعدّه و تبیین معارف الهیه و دعوت به توحید و ولایت و تصحیح و تعمیق ارتباط مردم با قرآن و عترت پرداختند.

تلاش مخلصانه و مستمرشان با توجه به ابعاد گسترده عملی و شدت درجه اخلاص و نظم و پشتکار خستگی ناپذیر و روحیه تشکیلاتی کار کردن و ابتکاراتی که در اداره مسجد بکار می گرفتند و جلسات پر باری که شخصاً اداره می نمودند تأثیری شگرف در یاران و شاگردانشان بجا گذاشت و مسجدشان را در آن سالهای سرد و سیاه حکومت طاغوتی همانند پناهگاهی روشن و پر فروغ و زنده و پویا اسوه مساجد دیگر ساخت.

در خلال این سالها ارتباط خود را با مرحوم آیه الله شیخ محمد جواد انصاری و مرحوم حضرت آقای حدّاد از طریق مکاتبات و مسافرتهای متعدّد استمرار بخشیدند و در سایه

حساس برای نجات رهبری نهضت از زندان و اعدام فعالیت‌های وسیع و همه جانبه و مؤثر را طرّاحی و اجرا نمودند.

در ادامه نهضت با توجه به اصرارشان بر لزوم کار تشکیلاتی و منسجم و به دنبال تبعید رهبر فقید انقلاب به نجف اشرف، حرکات روشنگرانه و مبارزات سیاسی خویش را در قالبی دیگر و با پوشش‌های لازم ادامه داده و سالهای تلخ و نفس‌گیر دوره حکومت سیاه طاغوت را با جنگی فرهنگی علیه طاغوتیان بسر آوردند و با ناکام گذاشتن نیروهای اطلاعاتی دشمن و نهایت استفاده از فرصت‌های مناسب، اهداف معرفتی و تربیتی خویش را به کرسی نشانادند.

هنگامیکه با الطاف خاص الهی و عنایات حضرت بقیّه الله الأعظم ارواحنا فداه و توجهات و ادعیه خالصانه اولیاء الله و از جان گذشتگی و ایثار و اتحاد مردم در پیروی از علمای دین برای تحقق حکومت اسلام و تلاش پی‌گیر و مخلصانه رهبر کبیر انقلاب آیه الله العظمی خمینی اعلی الله درجته و مبارزان و مجاهدان فی سبیل الله، حکومت طاغوت سرنگون و نهضت پیروز گشت و جمهوری اسلامی تأسیس گردید؛ ایشان نیز در استمرار فعالیت‌های قبلی خود نهایت تلاش خویش را در شکل‌گیری صحیح قانون اساسی بکار بستند و با تدوین و نشر نامه‌ای روشن و گویا و جامع، خطاب به رهبر کبیر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی پیرامون پیش‌نویس قانون اساسی بر حاکمیت اسلام و محوریت ولایت فقیه تأکید و برای تصویب آن در مجلس خبرگان از راه‌های مختلف کوشش نمودند.

همچنین برای تحقق آرمان‌های بلند حکومت اسلام و حلّ مشکلات آینده نظام به ملاقات‌های خصوصی با رهبر فقید انقلاب روی آوردند که چون ملاقات‌ها کوتاه و فرصت‌ناچیز بود نظرات و طرح‌های خویش را در قالب بیست پیشنهاد مهمّ و کلیدی به مرحوم آیه الله شهید مطهری رضوان الله علیه که از دوستان قدیمی و شاگردان سلوکی ایشان به شمار می‌آمدند برای ابلاغ به محضر آیه الله خمینی ارائه نمودند.

باری ایشان پس از بیست و سه سال تلاش مستمرّ و مخلصانه در سال ۱۴۰۰ هجری قمری به امر استاد سلوکی‌شان

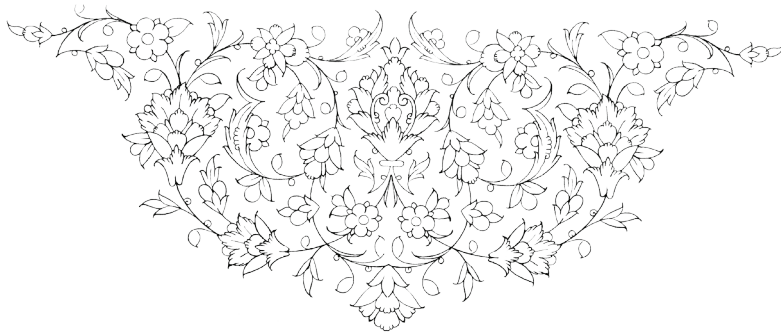
مرحوم حدّاد قدّس الله سرّه به منظور مجاورت و آستان بوسی حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه آلاف التّحیّه و الثّنَاء به مشهد مقدّس مهاجرت نموده و در مدّت پانزده سال پایانی عمر نورانی و پر برکت خویش لحظه‌ای از تلاش بی‌دریغ برای ترویج توحید و ولایت و تربیت نفوس مستعدّه، و دستگیری از شوریدگان و عاشقان کوی دوست و تربیت طلاب فاضل و عامل، و تدوین و نشر «دوره علوم و معارف اسلام» فروگذار ننموده و آثار گرانقدری در زمینه علوم و معارف اسلام بجای گذاشتند همچون:

الله شناسی (سه جلد)، امام شناسی (هیجده جلد)، معاد شناسی (ده جلد)، تحقیق و شرح «رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم»، رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب، توحید علمی و عینی، مهر تابان، روح مجرد، رساله بدیعه، رساله نوین، رساله حولّ مسأله رؤیة الهلال، وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ولایت فقیه در حکومت اسلام (چهار جلد)، نور ملکوت قرآن (چهار جلد)، نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر سروش، رساله نکاحیه: کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین، نامه نقد و اصلاح پیش‌نویس قانون اساسی، لمعات الحسین، هدیه غدیریّه: دو نامه سیاه و سپید، فقهای حکیم، رساله مودت و ...

آری، این عالم ربّانی و بزرگ مرد الهی با پشت سر گذاشتن چندین بیماری سنگین و خطرناک که آثار برخی از آنها تا پایان عمر مبارکشان استمرار داشت، لحظه‌ای از تلاش خدائی خود آرام نگرفت و سرانجام پس از هفتاد و یکسال مجاهده فی سبیل الله در صحنه‌های مختلف، در روز شنبه نهم ماه صفر سال ۱۴۱۶ هجری قمری قالب بدن را رها کرده و به ملکوت اعلی پیوست.

مقام معظمّ رهبری حضرت آیه الله خامنه‌ای مدّ ظلّه العالی ضایعه رحلت ایشان را در پیامی بلند و رسا و با تعبیری کم نظیر تسلیت گفتند، و پیکر مطهرشان پس از تشییع با شکوه علماء و طلاب و با نمازی که آیه الله بهجت در صحن

آزادی بر ایشان اقامه نمودند، در قسمت جنوب شرقی صحن انقلاب (عتیق) در آستانه کفشداری شماره ۴ حرم مطهر بخاک سپرده شد؛ و همانگونه که آرزوی قلبی خود را از قبل ابراز نموده بودند، مرقدشان در ناحیه پائین پا و پشت سر حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه آلاف التَّحِيَّةِ و الثَّنَاءِ زیر پای زائران بارگاه ملکوتی آن حضرت قرار گرفت. و السَّلَامُ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ و يَوْمَ مَاتَ و يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا.





مزد اگر می طلبی طاعت استاد ببر

اساتید و مراودین سلوکی حضرت علامه طهرانی قدس الله نفسه

دولت پیر مغان باد که باقی سهل است دیگری گو برو و نام من از یاد ببر
سعی نبرده در این راه به جایی نرسی مزد اگر می طلبی طاعت استاد ببر

غالب کسانی که در مسیر سلوک و عبودیت موفق می شوند که مراحل عالییه را پشت سر گذاشته و در حرم امن و امان الهی وارد گردند از انفاس قدسیه جمعی از مردان خدا بهره گرفته اند و به برکت انس با ایشان مراحل سلوک را پله پله طی نموده اند.

مرحوم علامه طهرانی قدس سره نیز از محضر جمعی از اولیا استفاده نموده اند که برخی از ایشان استاد سلوکی ایشان محسوب می شوند و با برخی فقط مراوداتی داشته اند. در اینجا با نقل حکایاتی از زندگی این اولیاء الهی جان و دل خود را منور نموده و از خداوند خواهانیم که ما را نیز همچون ایشان موفق به گام برداشتن در مسیر عبودیت و عشق خویش بنماید.

۱. علامه طباطبائی

علامه طباطبائی رضوان الله علیه در ۲۹ ذی القعدة سنه ۱۳۲۱ق در روستای شادگان از توابع تبریز متولد شدند. آباء واجداد ایشان همگی تا چهارده پشت از علماء اعلام بوده‌اند. در سن ۵ سالگی ایشان، مادرشان و در سن ۹ سالگی پدرشان بدرود حیات می‌گویند و از آن‌ها اولادی جز ایشان و برادر کوچک‌ترشان به نام سید محمد حسن کسی دیگر باقی نمی‌ماند. وصی مرحوم پدر برای آن‌ها یک خادم و یک خادمه معین کرد تا اینکه این دو کودک رشد و تعلیمات ابتدائیه را به پایان رسانده و دروس مقدماتی و سطوح را نیز به پایان بردند و در سنه ۱۳۴۴ق به نجف اشرف عزیمت نمودند و مدت ۱۰ سال به درس اساتیدی همچون آیت الله میرزا محمد حسین نائینی و آیه الله حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی در فقه و اصول و نزد آیه الله سید حسین بادکوبه‌ای در علوم عقلی رفته و پس از نیل به مقام اجتهاد در سنه ۱۳۵۴ به تبریز مراجعت و مدت ۱۰ سال آنجا به تدریس مشغول می‌شوند.

مرحوم علامه در ۱۳۶۵ به بلده طیبه قم، هجرت نموده و مقیم می‌گردند و مدت طولانی به تدریس، تألیف، تحقیق و تربیت شاگردان مبرز می‌پردازند.

حالات علامه در چندین سال آخر عمر بسیار عجیب بوده است. پیوسته متفکر و درهم رفته و جمع شده به نظر می‌رسیده‌اند و مراقبه‌ی ایشان شدید شده بود و کمتر تنازل می‌نمودند و تقریباً در سال آخر عمر غالباً خواب و خلسه غلبه داشت. حال ایشان روز به روز سخت‌تر شد تا ایشان را در قم به بیمارستان انتقال دادند و قریب یک هفته در آنجا بستری می‌شوند و در دو روز آخر کاملاً بیهوش بودند تا صبح یکشنبه ۱۸ محرم الحرام ۱۴۰۲ق سه ساعت به ظهر مانده به سرای ابدی انتقال و لباس کهنه تن را خلع و به خلعت حیات جاودانی مخلّع گشتند و در ۱۹ محرم تشییع و در بالاسر حضرت فاطمه معصومه (سلام الله علیها) دفن شدند.

در کتاب نور مجرد در بیان مقام والای آن مه‌رتابان در نظر علامه طهرانی رضوان الله علیه آمده است: «نسبت به علامه طباطبائی رضوان الله علیه احترام بسیاری قائل بوده و محبت شدیدی داشتند و ایشان را مردی بسیار بزرگ و زحمت کشیده و ریاضت دیده می‌دانستند و برای ایشان در امور عرفانی مقامی بسیار عالی و راقی معتقد بودند و از بیاناتشان چنین استفاده می‌شد که مقام فناء برای آن بزرگوار در پایان عمر حاصل شده و با آن حال از دار فانی رحلت نمودند.»

مرحوم علامه طهرانی روابطی بسیار صمیمی با مرحوم علامه طباطبائی داشتند و هم در بعد علمی و هم در بعد عرفانی و سلوکی از ایشان استفاده‌های شایانی نمودند.

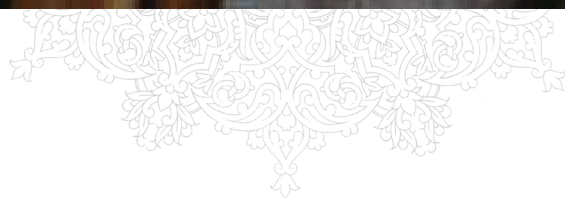
به علت اهمیت تأثیر علامه طباطبائی در زندگی ایشان در اینجا برگزیده‌ای از عباراتشان را در وصف علامه طباطبائی از کتاب «مه‌رتابان» نقل می‌کنیم:

حقیق در سال ۱۳۶۴ قمری برای تحصیل علوم دینی وارد قم و در مدرسه حجتیه ساکن شدم. در همان اوان شنیدم سیدی از تبریز آمده، معروف به قاضی و در ریاضیات و فلسفه زبردست است. ما مترصد بودیم با او دیدار کنیم، تا آنکه یکی از دوستان روزی گفت: بیا به دیدن ایشان برویم.

چون به منزل ایشان وارد شدیم، دیدیم که این رجل معروف و مشهور همان سیدی است که ما همه روزه در کوچه‌ها، در بین راه او را می‌دیدیم و ابداً احتمال نمی‌دادیم که او از اهل علم باشد، فضلاً از تبخّر در علوم. او با عمامه بسیار کوچک از کرباس آبی رنگ و تگمه‌های باز قبا و بدون جوراب با لباس کمتر از معمول، در کوچه‌های قم تردد داشت.

معانقه کردیم و نشستیم. گفت و گو و سخن از اطراف و جوانب پیش آمد؛ دیدیم نه، واقعاً این مرد جهانی است از علم و درایت و ادراک و فهم. در آنجا برای ما خوب مشهود شد که:

۱. متن برگزیده در اینجا اثر جناب حجة الاسلام و المسلمین مختاری است که در یادنامه علامه طباطبائی «مرزبان وحی و خرد» با عنوان پرتوی از مه‌رتابان منتشر شده است.



و سند المتألهین آیه الله الوحید آقای حاج میرزا علی آقای قاضی - رضوان الله علیه - بیان مفصلی داشتند، که بسیار دلنشین و دلپسند بود. مجالس ما با ایشان علاوه بر اوقات دروس رسمی، در شبانه روز گاهی به دو - سه ساعت می رسید.

عشق و علاقه ما به ایشان به حدی رسید که برای انس و ملاقات بیش تر و استفاده و استفاضه افزون تر، حجره مدرسه را ترک و نزدیک منزل ایشان اتاقی اجاره کردیم و بدان جا منتقل شدیم و مُدام و مُستمر یکی - دو ساعت به غروب مانده و بعضی از اوقات تا پاسی از شب گذشته، ایشان برای ما از مواظب اخلاقی و عرفانی بیاناتی داشتند. در فصل بهار در باغ قلعه که نزدیک منزل بود می آمدند و برای ما و یکی - دو نفر از رفقای دیگر از سیره و روش فلاسفه الهی و از مسلک علمای اخلاق و سیر و سلوک عرفای عالی قدر، خصوصاً از احوال مرحوم آخوند ملاً حُسینقلی همدانی و شاگردان مبرزش چون سید احمد کربلایی طهرانی، آقای حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، حاج شیخ محمد بهاری، سید محمد سعید حبّوبی و از سیره و روش مرحوم سید بن طاوس، بحر العلوم و استاد خود مرحوم قاضی - رضوان الله علیهم اجمعین - به طور مشروح بیاناتی داشتند. حقاً اگر ما به چنین مردی برخورد نکرده بودیم، خَسِرَ الدُّنْیا و الآخِرَة، دستمان از همه چیز خالی بود. فَلله الحمد وله المنّة.

هم چنین یک دوره تمام از سیر و سلوک بیان کردند که بر نهج و سبک رساله منسوب به علامه بحر العلوم، و برای ما بسیار جالب و دلنشین بود.

نیز در ایام تعطیل، برای طلابی که تعداد آنان بین ده تا پانزده نفر بود، مکاتبات آیتین و علمین سید العرفاء الإلهیین سید احمد کربلایی و شیخ الفقهاء الربانیین حاج شیخ محمد حُسین إصفهانی - رضوان الله علیهما را خصوصی بیان، و پس از تنقیح بحث، نظریه خود را مفصلاً بیان می کردند و به عنوان مُحاکمات بر هر یک از این نامه ها تذیلی می نوشتند که تا تذیل ششم را مرقوم داشتند؛ ولی ناتمام ماند تا به رحمت ایزدی پیوستند.

هر آن کوز دانش برد توشه ای
جهانی است بنشسته در گوشه ای

در همان مجلس، شیفتگی و ارادت به ایشان یکباره اوج گرفت، لذا تقاضا نمودیم یک درس خصوصی فلسفه برای ما بیان کنند که آزادانه بتوانیم در بین درس به بحث و گفت و گو پردازیم. ایشان با کمال بزرگواری پذیرفتند.

باری، ایشان درس فلسفه را برای ما شروع کردند و با آن که بنا بود خصوصی باشد، طلاب مطلع شدند و در روز اول حدود یکصد نفر مدرّس را پر کردند. در عین حال که در بین درس نیز به قدر کافی بحث و گفت و گو می شد؛ ولیکن به علت جمعیت صلاح نبود که اشکالها و ایرادها از سطح معمولی درس بالا رود؛ بنابراین، برای روشن شدن بعضی از مطالب، پیوسته ما پس از خاتمه درس تا در منزل همراه ایشان می رفتیم و در راه همواره گفت و گو بود.

عشق و علاقه ما به ایشان زیاد شد و چون مردی ساده و بزرگوار و خلیق و با حیا و بی آرایش بودند؛ عیناً مانند یک برادر مهربان و رفیق شفیق با ما رفتار می کردند. عصرها در حجره می آمدند و هر روز یکی - دو ساعت را علاوه بر درس رسمی، برای ما گفت و گوهای از قرآن مجید و معارف الهی داشتند.

علاوه بر درس فلسفه، یک دوره از هیئت قدیم را هم برای ما درس داد و درس تفسیر را نیز شروع کرد.

باری، عظمت و ابّهت و سکینه و وقار در وجود ایشان استقرار یافته و دریای علم و دانش چون چشمه جوشان فوران می کرد. پاسخ سؤالاتها را آرام آرام می دادند، گاهی گستاخی ما به حدّ اعلا می رسید؛ ایشان ابداً از آن مَشی خود خارج نمی شدند؛ حتی برای یک دفعه صدایشان از همان صدای معمولی بلندتر نمی شد و آن ادب و متانت و وقار و عظمت پیوسته به جای خود بود و جام صبر و تحمل لبریز نمی گشت. گهگاهی از حالات بزرگان و اولیای خدا و مکتب های عرفانی بر ما بیاناتی داشتند؛ بالاخصّ از استاد نجف خود در معارف الهی و اخلاق، مرحوم سید العارفین

به تربیت شاگردان و وارستگان و شوریدگان جمال الهی و مشتاقان لقای حضرت احدیت، مشغول و در آن خطه، عالم وحید و یگانه در این فن بوده‌اند؛ به طوری که ایشان نام استاد را فقط بر او اطلاق می‌کردند؛ و هر وقت استاد به طور اطلاق می‌گفتند مراد مرحوم قاضی بود؛ گویا در مقابل مرحوم قاضی؛ تمام اساتید دیگر با وجود آن مقام و عظمت علمی، کوچک جلوه می‌کردند. در مجالس عمومی اگر سخن از اساتید ایشان به میان می‌آمد، از فرط احترام نام قاضی را نمی‌بردند و او را هم‌ردیف سایر اساتید نمی‌شمردند؛ همچنان که در مقاله مختصر و کوتاهی به قلم خود ایشان نامی از مرحوم قاضی در ردیف اساتید به چشم نمی‌خورد. کما آن‌که در آن مقاله از شب زنده داری‌ها و عبادت‌ها و بیتوته‌های ایشان در مسجد سهله و کوفه، چیزی به چشم نمی‌خورد؛ در آن‌جا فقط مرقوم داشته‌اند که «بسیار می‌شد و به‌ویژه در بهار و تابستان - که شب را تا طلوع آفتاب با مطالعه می‌گذراندم». معلوم است که اولاً: بیان عبادت‌ها و مقدار شب زنده‌داری به تهجد و ذکر و فکر برای عامه مردم به عنوان مقاله عمومی چه قدر سبک و فاقد ارزش است؛ آن هم از مثل چنین استادی که ریشه خودنمایی و انانیت در وجودش به کلی محترق گشته بود و ثانیاً: جایی که استاد

باری، حضرت علامه آیتی بود عظیم؛ نه تنها از نظر فلسفه و احاطه به تفسیر قرآن کریم، فهم احادیث و پی بردن به حاق معنی، جامعیت در سایر علوم و احاطه به عقل و نقل؛ بلکه از نظر توحید و معارف الهی و واردات قلبی و مکاشفات توحیدی و مشاهدات الهی قدسی و مقام تمکین و استقرار جلوات ذاتیه در تمام عوالم و زوایای نفس، یگانه بودند.

هر کس با ایشان می‌نشست و زبان خاموش و سکوت مطلق ایشان را می‌نگریست می‌پنداشت که این مرد در مفکره خود هیچ ندارد؛ ولی چنان مستغرق انوار الهی و مشاهدات ملکوتی بودند که مجال تنازل پیدا نمی‌کردند.

جامعیت ایشان عجیب بود بین تحمل آن کوه‌های اسرار و بین حفظ ظاهر در مقام کثرت و اعطای حق عوالم و ذوی الحقوق از تدریس و تربیت طلاب و محصلین و دفاع از حریم دین و قوانین مقدس اسلام و سنگر ولایت کلی الهی.

علاوه بر این‌ها جامع بین علم و عمل بود؛ آن هم عملی که بر اساس طهارت سرّ تحقق پذیرد؛ جامع بین علوم و کمالات فکری و بین وجدانیات و اذواق قلبی و بین کمالات عملی و بدنی بود؛ یعنی مرد حقی بود که شراشر وجودش به حق متحقق بود.

علامه، معارف الهی، اخلاق و فقه الحدیث را نزد عارف

عالی قدر، کم نظیر یا بی نظیر، مرحوم آیه‌الحق حاج میرزا علی آقا قاضی - قدس الله تربته الزکیه - آموخته و در سیر و سلوک و مجاهدات نفسانی و ریاضت‌های شرعی زیر نظر و تعلیم و تربیت آن استاد کامل بوده‌اند.

مرحوم قاضی از بنی اعمام ایشان، در نجف اشرف



جمعی کثیر از بزرگان و وارستگان به من یمن تربیت و تکمیل آن بزرگوار قدم در دایره کمال گذاشته و پشت پای به بساط طبیعت زده؛ و از سُکّان دار خُلد و محرمان حریم قرب شدند، که از آن جمله است سید اَجَل، آیت حقّ، و نادره دَهر، عالمِ عابدِ فقیه مُحدّث شاعر مُفَلِّح، سید العلماء الرّبانیین مرحوم حاج میرزا علی قاضی طباطبائی تبریزی متولد ۱۲۸۵ ق و متوفای ۱۳۶۶ ق که در معارف الهیّه و فقه حدیث و اخلاق، استاد این ناچیز می باشند (رفع الله درجاته السّامیه و افاض علینا من برکاته).

باری، علامه به استاد خود مرحوم قاضی علاقه فراوانی داشت و حقّاً در مقابل او خود را کوچک می دید و در چهره مرحوم قاضی یک دنیا عظمت و اُبّهت و اسرار و توحید و ملکات و مقامات می جست. روزی به ایشان عطر تعارف کردم، ایشان عطر را به دست گرفتند تأملی کردند و گفتند: «دو سال است که استاد ما مرحوم قاضی رحلت کرده اند و من تا به حال عطر نزده ام». تا همین زمان اخیر نیز هر وقت بنده به ایشان عطری داده ام؛ در آن را می بستند و در جیبشان می گذاردند و من ندیدم که ایشان استعمال عطر کنند، با این که از زمان رحلت استادشان سالها گذشته بود. استاد علامه می فرمود:

چون به نجف اشرف مشرف شدم، گاهی به لحاظ خویشاوندی به محضر مرحوم قاضی شرفیاب می شدم. تا این که روزی در مدرسه ای ایستاده بودم که ایشان از آنجا عبور می کردند.

چون به من رسیدند دست خود را روی شانه من گذاردند و

یکی از شرایط حتمی پیمودن راه خدا را کتمان سِرّ می شمردند کجا احتمال آن می رود که عبادات مستحبّه خود را که سِرّی بین خود و بین ذات حیّ قیوم است افشا نمایند؟ پس همان طور که معلوم است در این عبارت ایشان فریضه صبح مستثنی است سایر عبادات مستحبّه و لازمه نیز در استثنا مقدر مندرج است.

ولی در جایی که محلّ مناسب ذکر آن بزرگوار بود از آن دریغ نداشتند و با تجلیل و تکریمی خاصّ از ایشان یاد می کردند؛ از جمله در تصدیق بر تزییلات مکاتبات علمین کربلایی و اصفهانی به عنوان محاکمات چنین نوشته اند:

... (آقای آقا سید احمد کربلایی) اخیراً در بوته تربیت و تهذیب مرحوم آیه الحقّ و استاد وقت شیخ بزرگوار آخوند ملاً حسینقلی همدانی - قدس الله سرّه العزیز قرار گرفته و سالیان دراز در ملازمت مرحوم آخوند بوده و از همگنان گوی سبقت ربوده و ... در صفّ اوّل و طبقه نخستین تلامذه و تربیت یافتگان ایشان مستقر گردیده و در علوم ظاهری و باطنی مکانی مکین و مقامی امین اشغال نمود. و بعد از درگذشت مرحوم آخوند؛ در عتبه مقدّسه نجف اشرف اقامت گزیده و به درس فقه اشتغال ورزیده و در معارف الهیّه و تربیت و تکمیل مردم، ید بیضا نشان می داد.



گفتند: «ای فرزندی، دنیا می خواهی نماز شب بخوان، آخرت می خواهی نماز شب بخوان». این سخن آن قدر در من اثر کرد که از آن به بعد تا زمانی که به ایران بازگشتم شب و روز در محضر مرحوم قاضی به سر می بردم و پس از بازگشت به وطن تا رحلت استاد پیوسته روابط ما برقرار بود و ایشان طبق روابط استاد و شاگردی دستوراتی می دادند و مکاتبات ما برقرار بود و ما هر چه داریم از مرحوم قاضی داریم (ص ۷-۱۶).

مرحوم قاضی در نجف تحت تربیت مرحوم آیه الحق آقای سید احمد کربلایی طهرانی و با مراقبت ایشان طی طریق می نموده اند. مرحوم قاضی نیز سالیان متمادی ملازم و هم صحبت مرحوم عابد زاهد ناسک، حاج سید مرتضی کشمیری - رضوان الله علیه - بوده اند البته نه به عنوان شاگردی؛ بلکه به عنوان ملازم و استفاده از حالات، تماشای احوال و واردات. البته در مسلک عرفانی بین این دو بزرگوار تباینی بعید وجود داشته است.

اما طریقه تربیت آیه الحق آقای سید احمد کربلایی طبق روش استادشان مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی، معرفت نفس بوده است و برای وصول به این مرام، مراقبه را از اهم امور می شمرده اند و آخوند، شاگرد آیه الحق مرحوم آقا سید علی شوشتری است که ایشان استاد شیخ انصاری در اخلاق و شاگرد وی در فقه بوده اند.

مرحوم قاضی شاگردان خود را طبق موازین شرعی با رعایت آداب باطنی اعمال و حضور قلب در نماز و اخلاص در افعال به طریق خاصی دستورات اخلاقی می دادند و دل های آنان را آماده پذیرش الهامات عالم غیب می کردند. ایشان در مسجد کوفه و مسجد سهله حجره داشتند. بعضی از شبها به تنهایی در آن حجرات بیتوته می کردند و به شاگردان خود توصیه می کردند که بعضی از شبها را به عبادت در مسجد کوفه و یا سهله بیتوته کنند و دستور داده بودند که چنانچه در بین نماز و یا قرائت قرآن و یا در حال ذکر و فکر برای شما پیش آمدی کرد و ... یا بعضی از



خدایش و توشه راهش همان دُلَّ عبودیت و راهنمای او محبت او باشد؛ کراراً این اشعار را، که در المیزان (ج ۱، ص ۳۷۴-۳۷۵، ذیل آیه ۱۵۳-۱۵۷ سوره بقره) نیز آورده، می خواند- و می فرمود:

«شاعر در نشان دادن راه فنا و نیستی غوغا کرده است»:

۱. رَوْتُ لِي أَحَادِيثَ الْغَرَامِ صَبَابَةً
يَأْسِنَادِيهَا عَنْ جِيرَةِ الْعَلَمِ الْفُرْدِ
۲. وَحَدَّثَنِي مَرُّ النَّسِيمِ عَنِ الصَّبَا
عَنِ الدَّوْحِ عَنْ وَادِي الْعَصَا عَنْ رَبِّي نَجْدِ
۳. عَنِ الدَّمْعِ عَنْ عَيْنِي الْقَرِيحِ عَنِ الْجَوَى
عَنِ الْحُزْنِ عَنْ قَلْبِي الْجَرِيحِ عَنِ الْوَجْدِ
۴. بِأَنَّ غَرَامِي وَالْهُوَى قَدْ تَحَالَفَا
عَلَى تَلْفِي حَتَّى أَوْسَدَ فِي لِحْدِي

یعنی:

۱. داستان های عشق سوزان را، محبت آتشین برای من از همسایگان و مجاوران کوه فرد روایت کرد؛ با سند متصل خود.

۲. و با روایت کرد برای من مرور نسیم، از باد صبا، از سایبان های وسیع و گسترده وادی غضا- که از درختان استوار است- از بلندی های سرزمین نجد.

۳. از اشک ریزان من، از چشم قرحه دار من، از شدت عشق و وله من، از غصه و اندوه من، از دل زخم دار من، از بی تابی محبت و اشتیاق من.

۴. به این که عشق سوزان من با میل و هوای من دست به هم داده و سوگند یاد کرده اند که مرا تلف کنند و تا زمانی که سر در بالش گور نهم دست برندارند!

حضرت استاد، علاقه خاصی به ائمه طاهرين عليهم السلام داشتند. (وقتی نام یکی از آنان برده می شد، اظهار تواضع و ادب در سیمایشان مشهود می شد و از امام زمان- ارواحنا فداه- تجلیل خاصی داشتند و مقام و منزلت آنان و حضرت رسول الله و حضرت صدیقه کبری را فوق تصور می دانستند.

جهات دیگر عالم غیب را مشاهده کردید؛ توجه نکنید و دنبال عمل خود باشید! (ص ۱۹).

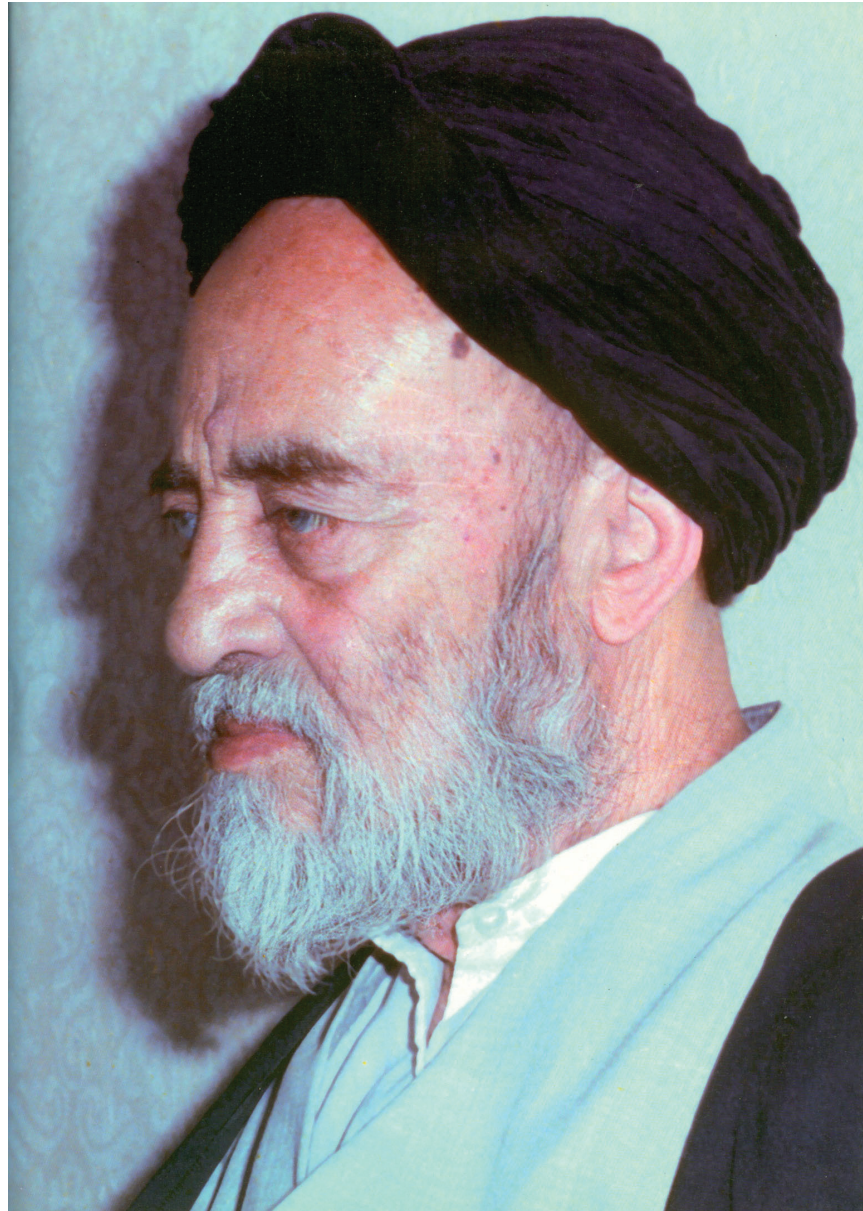
باری، مسلک عرفانی علامه، مسلک استادشان مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی و ایشان در روش تربیت مسلک استادشان آقای سید احمد کربلایی طهرانی و ایشان نیز مسلک استاد خود مرحوم آیه الحق آخوند ملا حسینقلی همدانی- رضوان الله عليهم اجمعین- را داشته اند که همان معرفت نفس بوده است و آن بعد از عبور از عالم مثال و صورت و بعد از عبور از عالم نفس خواهد بود که «عند الفناء عن النفس بمراتها يحصل البقاء بالرب» و تجلی سلطان معرفت وقتی خواهد بود که از آثار نفسانی در سالک چیزی باقی نباشد. و از شرایط مهم حصول این معنا مراقبه است که در هر مرحله از مراحل و در هر منزله از منازل باید حفظ آداب و شرایط آن مرحله و منزل را نمود و الا به جای آوردن عبادت و اعمال لازم، بدون مراقبه، حکم دوا خوردن مریض با عدم پرهیز و استعمال غذاهای مضر است که مفید نخواهد بود (ص ۵۳).

اخلاقیات علامه طباطبائی ناشی از تراوش باطن، بصیرت ضمیر، نشستن حقیقت سیر و سلوک در کمون دل و ذهن، متمایز شدن عالم حقیقت و واقعیت از عالم مجاز و اعتبار و وصول به حقایق عوالم ملکوتی بود و در واقع تنازل مقام معنوی ایشان در عالم صورت و عالم طبع و بدن بود و معاشرت و رفت و آمد و سایر امور خود را بر آن اصل تنظیم نمودند، ولی مسلک اخلاقی برخی دیگر ناشی از تصحیح ظاهر و مراعات امور شرعی و مراقبات بدنی بود، که بدین وسیله دریچه ای از باطن روشن و رای به سوی قرب حضرت احدیت پیدا شود.

علامه استاد دارای روحی لطیف، ذوقی عالی و لطافتی خاص بود و در اشعار عرب به شعرهای ابن فارض به خصوص به نظم السلوک، معروف به «تائیه کبری»، علاقه مند بودند و از اشعار عرفانی فارسی و عربی، گهگاهی برای دوستان غزلی آرام آرام می خواندند. درباره این که سالک باید یکسره هم و غم خود را به خدا مصروف دارد و همش

یک نوع خضوع و خشوع واقعی و وجدانی در برابر آنها داشتند و مقام و منزلت آنان را ملکوتی می‌دانستند و به سیره و تاریخ آنان واقف بود.

تابستان‌ها رسمشان این بود که به زیارت حضرت ثامن



الأئمه عليه السلام مشرف می‌شد و دوره تابستان را آنجا می‌ماند. ایشان ارض اقدس را بر سایر جاها مقدم می‌دانستند؛ مگر در صورت محذور. در ارض اقدس هر شب به حرم مطهر مشرف می‌شد و حالت التماس و تضرع داشتند و هر

چه از ایشان تقاضا می‌شد که در خارج از مشهد چون طرفه و جاعرق، به علت مناسب بودن آب و هوا، ساکن شود و گهگاهی برای زیارت مشرف گردد؛ ابداً قبول نمی‌کرد و می‌فرمود: «ما از پناه امام هشتم جای دیگر نمی‌رویم».

در برابر قرآن کریم نیز بسیار بسیار خاضع و خاشع بود؛ آیات قرآن را غالباً از حفظ می‌خواند؛ و مواضع آیات را در سوره‌های مختلف نشان می‌داد؛ و آیات مناسب آن آیه را نیز تلاوت می‌نمود؛ جلسات بحث‌های قرآنی آن فقیه سعید بسیار جالب و پرمحتوا بود.

ایشان از خاندان محترم و سرشناس آذربایجان بوده؛ و ممر معاش ایشان و برادرشان از کودکی منحصر به زمینی زراعی در قریه شادآباد تبریز و از نیاکان به ارث منتقل شده بود.

ایشان رساله‌های توحید، انسان، رساله و سائط و رساله ولایت را در قریه شادآباد نوشته‌اند.

علامه می‌فرمود: «این ملک، دویست و هفتاد سال است که ملک طلق آباء و اجداد ما بوده است» و وسیله ارتزاق از راه کشاورزی بود و چنانچه غصب می‌شد، به طور کلی رشته معاش ایشان مختل می‌گشت و در مضیقه واقع می‌شدند. چون با وجود داشتن مقام فقاها به علت اهتمام به امور علمی و تربیت طلاب، از نظر معنویت و اخلاق و تصحیح عقیده و به علت دفاع از سنگر اسلام و حریم تشیع؛ دیگر مجاللی و حالی برای تدوین رساله و فتوا و استفتا نداشتند. از بدو امر عمداً مسیر خود را در غیر این طریق قرار داده بود. و چون از این طرف، این امور به کلی مسدود بود، از طرفی دیگر ایشان به هیچ وجه سهم امام را قبول نمی‌کردند؛ معلوم است که وضع معیشت و زندگی ایشان در صورت فقدان منافع فلاح و زراعت؛ از یک طلبه ساده پایین‌تر خواهد بود؛ چون اگر از شهر و یا ده برای طلبه مقرری نرسد، از سهم امام استفاده می‌کند. آن منافع زراعت هم در صورت وصول، فقط برای امرار مقدار ضرورت از معاش بود (ص ۵۴-۵۷).

باری، علامه فقیهی متشرع بودند که در رعایت سنن و آداب

با ما طلبه‌های عجول و گستاخ، نرم و ملایم، مانند پدر بلند قامتی که خم می‌شود و دست کودک را می‌گیرد و پایه پای او راه می‌ورد، رفتار می‌کرد. اسرار الهی در دل تابناک او موج می‌زند، سیمایی بشّاش و گشاده و زبانی خموش و صدایی



آرام داشت و پیوسته به حال تفکر بود و گاه‌گاهی لبخند لطیف بر لب‌ها داشت (ص ۵۰-۵۱).

علامه طباطبائی - قدس الله تربته - به بحار الأنوار مرحوم علامه مجلسی بسیار ارج می‌نهاد و آن را بهترین دائرة المعارف

به تمام معنی الکلّمه توجّه داشتند و حتّی از به جا آوردن کوچک‌ترین مستحبات دریغ نمی‌کرد. و به آورندگان شرع مبین به دیده تعظیم و تجلیل و تجلیل می‌نگریستند. و به بعضی از صوفیه که به شرع مقدّس آن‌طور که باید و شاید اهمیّت نمی‌دهند متعرض بود و از آنان انتقاد می‌کرد و روش آنان را خطا و غیر مصیب به سر منزل مقصود می‌دانستند. این قسمت رساله منسوب به بحر العلوم، بسیار مورد پسند ایشان بود:

استاد عام شناخته نمی‌شود مگر به مصاحبت او در خلأ و ملأ و معاشرت باطنیه و تمامیت ایمان جوارح و نفس او و زینهار به ظهور خوارق عادات و بیان دقایق نکات و اظهار خفایای آفاقیه و خبایای آنفسیّه و تبدل بعضی از حالات خود به متابعت او فریفته نباید شد؛ چه اشراف بر خواطر و اطلاع بر دقایق و عبور بر نار و ماء و طیّ زمین و هوا و استحضار از آینده و امثال اینها در مرتبه مکاشفه روحیه حاصل می‌شود؛ و از این مرحله تا سر منزل مقصود راه بی‌نهایت است و بسی منازل و مراحل است و بسی راهروان این مرحله را طیّ کرده و از آن پس از راه افتاده به وادی دزدان و ابالسّه داخل گشته و از این راه بسی کفّار را اقتدا بر بسیاری امور حاصل.

ایشان بر این قسمت از رساله، کراراً تکیه می‌نمودند و برای شاگردان خود توضیح می‌دادند، و علت عدم وصول به واقع راه، رعایت نکردن شرع مطهّر می‌دانستند (ص ۷۳-۷۴).

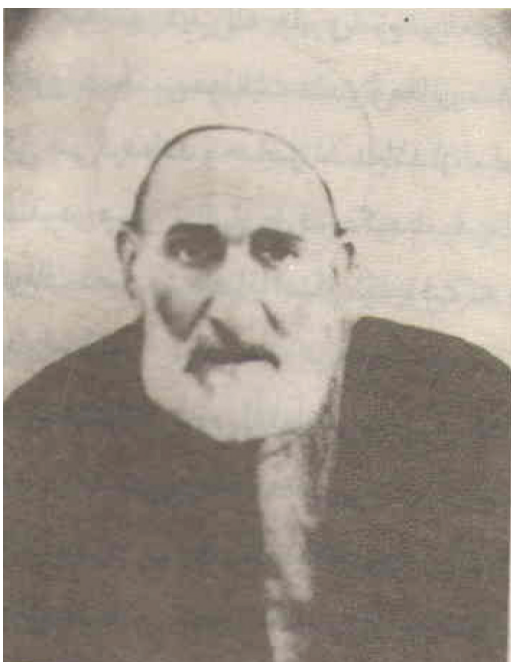
باری، این مرد، جهانی از عظمت بود. درست مانند یک بچه طلبه در کنار صحن مدرسه روی زمین می‌نشست، و نماز مغرب و عشا را در مدرسه فیضیه مانند طلاب به جماعت مرحوم آیه‌الله آقای سید محمد تقی خوانساری می‌خواند. آن قدر متواضع و مؤدّب و در حفظ آداب کوشا بود که من بارها خدمتشان عرض کردم: این درجه از ادب و ملاحظات شما ما را بی‌ادب می‌کند. از حدود چهل سال پیش تاکنون دیده نشد در مجلس به متکا و بالش تکیه زند، بلکه پیوسته در مقابل واردین مؤدّب و قدری جلوتر از دیوار و زیر دست میهمان وارد می‌نشستند.

عراقی صاحب مقالات و شیخ اسماعیل محلاتی صاحب انوارالعلم و المعرفه حاضر شد .

در سال ۱۳۳۹ به ایران مراجعت و به اراک رفت تا از درس حاج شیخ عبدالکریم حائری استفاده کند .

در سال ۱۳۴۰ پس از مهاجرت مرحوم حاج شیخ به قم و تشکیل حوزه علمیه، ایشان نیز با دیگر اصحاب و شاگردان استاد به قم آمد و تا سال ۱۳۵۵ که استاد حیات داشت از درس او بهره برد .

این عالم متقی هم چنین محضر نورانی عارف نامی و فقیه اخلاقی میرزا جواد آقا ملکی تبریزی قدس سره را مغتنم شمرده و در میدان خودسازی و تهذیب نفس گام های بلندی برداشت، مؤلف آثار الحجّه مراحل والای علمی و اخلاقی آیة الله تهران را این گونه ستوده است: «از اعظام علما و اکابر مدرسین و اصحاب مرحوم آیة الله حائری است. جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، عالم ربانی و استاد علم اخلاق و حکمت است. منظرش نورانی و محضرش الهی است، کلماتش حکیمانه و بیاناتش خالصانه، گفتارش روح افزا و مواعظش دلنشین، طبعش روان و ذوقش فراوان است...».



شیعه از نظر جمع اخبار می دانستند و خصوصاً از کیفیت تفصیل فصول و تبویب ابواب آن بر نهج مطلوب، که در هر کتابی ابواب را مرتباً احصا فرموده و سپس در هر بابی به ترتیب، آیات مناسب را از اول تا آخر قرآن آورده و سپس به تفسیر اجمالی این آیات پرداخته، و پس از آن همه روایاتی که در آن باب از معصومین علیهم السلام وارد شده، مرتباً بیان کرده و ذیل هر روایت و نیز در آخر باب اگر نیازی به شرح و بیان داشته، بیانی ذکر کرده است و معتقد بودند که علامه مجلسی حامی مذهب و احیا کننده آثار و روایات ائمه علیهم السلام بوده است و مقام علمی و سعه اطلاع و طول باع او قابل قدر دانی است و از کیفیت ورود در بحث و جرح و تعدیل مطالب، علمیت این مجتهد خبیر معلوم می شود و پیداست که تا چه حد زحمات او قابل قدر دانی است ... (ص ۳۵-۳۶).

آنچه می دانم از آن یار بگویم یا نه

و آنچه بنهفته ز اغیار بگویم یا نه

دارم اسرار بسی در دل و در جان مخفی

اندکی ز آنهمه بسیار بگویم یا نه

سخنی را که در آن بار بگفتم با تو

هست اجازت که در این بار بگویم یا نه

معنی حسن گل و صورت عشق بلبل

همه در گوش دل خار بگویم یا نه

وصف آن کس که در این کوچه و این بازار است

در سر کوچه و بازار بگویم یا نه

۲. آیت الله حاج شیخ عباس طهرانی

آیت الله حاج شیخ عباس طهرانی متولد ۱۳۰۹ق در طهران . پس از تحصیلات ابتدایی در طهران از درس سید محمد تنکابنی صاحب حاشیه رسائل شیخ انصاری و برخی از استادان دیگر استفاده کرد .

در سال ۱۳۳۷ به نجف اشرف مشرف شد و در محضر درس میرزای نائینی صاحب حاشیه مکاسب ، و آقا ضیاء

روزی
حقیر از
ایشان درباره توحید
أفعالی سؤال کردم،
فرمودند: لب ببند! این از
أسرار است. اجمالاً بدان که
همه امور از جانب خداست.

رابطه استاد و شاگردی در میان ما و ایشان برقرار نبود؛
اما چون عالمی جلیل و دلسوخته و دلخسته بود و در
دعاهای ندبه سوز خاصی داشت، به محضرش مشرف
می شدیم. و حقا هم او دریغ نمی فرمود؛ و بسیاری از مواعظ
ایشان سرلوحه زندگی حقیر تا این زمان شده است...

آیه الله حاج شیخ عباس طهرانی حقیر را مانند فرزند خود
دوست داشت. همانطور که از نامه ایشان به نجف اشرف در
پاسخ نامه حقیر پیداست؛ و باب مراده و مکاتبه میان ما و
ایشان بحمد الله و المنة تا آخر عمر شریفشان باز بود. و حتی
پس از مراجعت حقیر از نجف به طهران گهگاهی به
محضرشان در قم و یا در طهران منزل مرحوم حاج میرزا
أبوالقاسم عطار مشرف می شدم و بهر مند می گشتم.

آیه الله طهرانی اهتمام ویژه ای به تدریس و تربیت طلاب
داشت، درس های اخلاق و عقاید ایشان همواره مورد توجه
و اقبال فضلا و طلاب بود. ایشان سال های متمادی در
مساجد پایین شهر قم و در اواخر در مدرسه حقانی اقامه
جماعت می کرد. و در سال های آخر عمرش از حدود سال
۱۳۷۰ بنا به تقاضای مرحوم آیه الله العظمی سید محمد
حجت کوه کمره ای، روزهای جمعه در مدرسه حجتیه
برای طلاب درس اخلاق می گفت و با خواندن دعای ندبه،
نورانیت و صفایی به مجلس می داد. این عالم وارسته و
عارف دل سوخته، دارای طبع و ذوق شعر سرودن بود و
تخلص (منزوی) را برای خود اختیار کرده بود. دیوانی
مفید و ارزشمند در معارف الهیه و اخلاق داراست، که به
بخشی از آن اشاره می شود:

یکی از
کسانی که
برای حضرت علامه
حسینی طهرانی جاذبه
داشتند مرحوم آیه الله حاج
شیخ عباس طهرانی بودند، که به
گوشه ای از روابط خود با ایشان اینچنین
اشاره می کنند:

«حضرت آیه الله مرحوم حاج شیخ عباس طهرانی محمدزاده
قدس الله نفسه... مردی بزرگووار و خلیق و مؤدب به آداب
شرعیّه و عالم بود. و برای دوری از أبناء دنیا در زمان شدت
کوران دوران پهلوی بزرگ در قم، به آخر شهر نزدیک
باغهای اناری رفته و خانه ساخته، و در توسلات به امام
زمان عجل الله تعالی فرجه و دعوت طلاب قم و معاشران
خود در تجنب از آداب کفر و دوری از تمدن ضالّه و مُضله
غربیها داستانهای شنیدنی داشت. بسیار مرد مبارز و صریح
اللهجه بود و با فقید سعید رهبر کبیر انقلاب اسلامی آیه الله
خمینی قدس الله نفسه از نزدیک دوست و صمیمی، و کمال
مراده و آشنائی را داشتند.

حقیر از محضر شریف آیه الله طهرانی استفاده ها بردم. و
چندین سال که در حوزه مبارکه قم برای تحصیل مشرف
بودم بعضی از جمعه ها در معیت آقا سید ابراهیم
(خسروشاهی) به محضر انورشان می رسیدیم و از مواعظ و
نصائحشان مستفیض می گشتم.

ایشان دارای بعضی از حالات روحی بودند که کاشف از
نوعی اتصال بود. ولی از طرفی دل دردهای شدید و زخم
معهده که سالیان متمادی در حقیقت ایشان را زمینگیر کرده
بود، و از طرفی دیگر محافظت بر أسرار، اجازه نمیداد تا
پرده از چهره برافکنند و حقائق را همچون حضرت علامه
طباطبائی و آیه الله انصاری روشن سازند. خودشان
میفرمودند: من گوهری در خرابه گیر آورده ام، و راه پیدا
کردنش را بلد نیستم.



باید که دمی غافل از آن شاه نباشی
 کو هست ز تو، در همه احوال خبردار
 دائم به سوی تو نگران، گوشه چشمش
 با غیر تو او را نبود هیچ سر و کار
 تو مقصد و مقصود ویی از همه عالم
 بشناس مقام خود و آداب نگهدار
 تو یوسف وقتی و عزیز دو جهانی
 تا چند در این چاه طبیعت شده ای خوار

...

از آثار دیگر ایشان مجموعه ای سودمند به نام دین و وجدان و کتاب اقدام العلم و انوار المعرفه را می توان نام برد. سرانجام آن عارف دلسوخته و فرزانه وارسته، در سال ۱۳۸۵ق در سن ۷۶ سالگی از دنیا رفت و در حرم حضرت معصومه علیها السلام نزدیک قبر مرحوم آیت الله العظمی حائری به خاک سپرده شد.

۳. آیت الله شیخ عباس قوچانی

مرحوم حاج شیخ عباس قوچانی که از سالکان و عارفان کوی دوست و از پرچم‌داران عرفان ناب تشیع در سال‌های اخیر بود، در سال ۱۳۳۳ق در استان خراسان متولد شد. وی، پس از گذراندن دوره سطح در مشهد مقدس، عازم نجف اشرف شد و کنار حریم علوی در محضر علما و بزرگان نجف، مدارج عالی علمی و عرفانی را گذراند.

اساتید وی در نجف اشرف، حضرات مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی و سید ابوالقاسم خویی و آقا بزرگ شهیدی بودند. وی در عرفان، از محضر استوانه علم و عرفان، مرحوم آیت الله سید علی آقا قاضی بهره‌های وافی برد.

مرحوم قوچانی، عالمی فقیه و متبحری ذی فنون بود که با

سعی و کوشش قابل تحسین، در مدت ده‌ها سال، به تحقیق کتاب جواهر الکلام پرداخت و علاوه بر آن، بر تدوین کامل تقریرات درس بزرگانی همچون مرحوم آیت الله العظمی خوئی نظارت داشته است.

این عالم بزرگوار علاوه بر فعالیت‌های علمی یاد شده، چند دوره کتاب اسفار را تدریس کرده است.

مرحوم علامه حسینی طهرانی در نجف به دستور مرحوم علامه طباطبایی برای امر سلوک خدمت ایشان می‌رسند ایشان اینطور مرقوم فرموده اند:

و حقیر در نجف اشرف به توصیه حضرت استاد علامه، در امور عرفانی و الهی فقط با حضرت آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی أفاض الله تربته من أنواره، حشر و نشر داشتم و ایشان گاهی نامی از حضرت آقای حداد می‌بردند؛ و بعضی

دیدم که مثلاً معاشرت با دیگران و ادای فرایض و نوافل یا قیام به وظایف شبانه تمام این اعمال در حضور استاد و جلوی چشم او اتفاق می افتد... وقتی که این را دریافتم، هر چه بیشتر به احتیاط و دقت خود افزودم؛ به طوری که هیچ عملی از من صادر نمی شد که مرا به سبب آن، مورد سؤال قرار دهند و مؤاخذه نمایند... از این مراقبت و همراهی او با شاگردانش حتی در شدیدترین لحظات بیماری اش نیز کاسته نشد.

ایشان در ده سال آخر عمر مرحوم قاضی ملازم استاد بودند و هیچ گاه بدون آنکه جویای نظر ایشان بشوند، از او جدا نمی شدند. در مجلس مرحوم قاضی می نشستند و به شرح و توجیهاات او گوش فرا می دادند و این توجیهاات، به طور عادی از راه قرائت کتاب مثنوی بیان می شد، ایشان می فرمودند: جواهر مکمل به یوایت اعظم است.

مرحوم آیه الله قوچانی از مراجع و بزرگان حوزه، اجازاتی داشت. این عالم بزرگوار پس از وفات مرحوم قاضی، وقتی وصیت نامه استاد را ملاحظه کرده بود متوجه شده بود که

آیت الله قاضی، او را وصی خود قرار داده و به اجتهاد وی تصریح کرده اند. ایشان از این که شخصیتی مثل مرحوم قاضی نیز اجتهادشان را تأیید کرده اند خوشحال می شوند. عبارت مرحوم قاضی این طور است: «اما وصی»

این جانب در

امر طریقت، آقای حاج شیخ

عباس مجتهد قوچانی».

یکی از خصوصیات آیت الله قوچانی این بود که کوچکترین ادعایی نداشتند و تا آخر عمر می فرمود: «من هیچ نیستم».

از رفقا که تلامذه مرحوم قاضی بودند مخصوصاً بعضی از مسافرین و زائرین، در محضر آیه الله قوچانی نامی از ایشان برده و احوالپرسی می نمودند؛ و ایشان هم می فرمودند: در کربلا هستند و الحمد لله حالشان خوب است. روح مجرد، ص ۱۲

همچنین راجع به ایشان نوشته اند:

... مرحوم آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی از خودشان نقل کردند؛ البته در یک اربعین یا بیشتر، مرحوم قاضی دستوراتی برای ذکر و ورد و فکر به ایشان داده بودند که از جمله آثارش این بود که: هر وقت - در کوچه و بازار که می رفتم - چشمم به زن نامحرمی می افتاد، بدون اختیار پلکهایم به روی هم می آمد؛ و این مشهود بود که بدون اراده و اختیار من است. روح مجرد، ص ۵۸۶

تلاش و پشت کار مرحوم قوچانی در سلوک عجیب بوده است.

ایشان خودشان می فرمایند:

سالهای اول مصاحبت با آیت الله قاضی سپری شد بدون آن که چیزی بفهمم. فقط در مجلس ایشان می آمدم و می رفتم و برای جلسه بعد خودم را آماده می کردم... البته به همراه مواظبت به سعی و تلاش در امر سلوک و عزم محکم برای استفاده از ایشان، بدون آنکه در اراده ام خللی وارد شود و یا کوچکترین ضعفی در اخلاص حاصل آید و اطمینان روحی ام نسبت به این مسأله تضعیف گردد به امید آن که به زودی از این رفت و آمدها و مصاحبتها بهره فراوانی خواهم برد و شاید هم بیشتر از آنچه که توقع دارم، نصیب شود.

آیه الله قوچانی می گفتند:

پس از گذشت پنج یا شش سال... یک زمان متوجه شدم که من در محضر استاد هستم... و او در طول شب و روز، مراقب حرکات من است و بر من مستولی شده و در تمام احوال مرا همراهی می کند. با این شدت مراقبت، لغزش کجا بود؟ و کوتاهی و تقصیر کجا؟



مرحوم آیت الله قوچانی سال‌های آخر عمر پر برکت خود را در حالی سپری کرد که اطمینان و رضا به تقدیر الهی وجودش را فرا گرفته بود و شاید همان نفحه الهی که استاد سال‌ها پیش برایش وعده کرده بود در لحظات غربت و تنهایی در محیط خفقان‌بعثی‌ها و هجوم هم و غم و فراغ یاران، همدم و مونس او گردیده بود.

در «کتاب نور مجرد» مرقوم شمرده است:

«حضرت والد در همان اوان تشرف به نجف به سفارش مرحوم علامه طباطبائی از محضر آیه‌الله حاج شیخ عباس قوچانی استفاده نموده بودند و می‌فرمودند: ایشان خیلی بی‌هوی و زحمت‌کشیده و اهل عبادت بودند، ولی در آن زمان هنوز باب توحید برایشان مفتوح نگردیده بود و البته مرحوم قاضی به ایشان فرموده بودند: در اواخر عمر در شرائطی که از اهل و عیال خود جدا گردیده و در غربت به سر می‌برید برای شما فتح باب می‌شود.

در ماههای آخر عمر شریفشان نامه‌ای برای علامه والد نگاشته و در ضمن آن به این مسأله اشاره نموده بودند. علامه والد پس از وصول این نامه در جلسه‌ای در جمع شاگردان خود فرمودند: مرحوم قاضی به آیه‌الله قوچانی فرموده بودند که در اواخر عمر در حالی که از خانواده و نزدیکان جدا شده و تنها می‌باشند به وصال می‌رسند و مقصودشان حاصل می‌گردد و خانواده ایشان مدتی است که به ایران آمده‌اند ولی ایشان به جهت این وعده مرحوم قاضی در نجف مانده‌اند و اخیراً نامه‌ای نگاشته و فرموده‌اند که طلائع و مقدمات وعده مرحوم قاضی پدیدار شده است. إن شاء الله رفقا همت نموده و برای ایشان دعا کنند تا کارشان تمام شود.» و مدتی کوتاه پس از این واقعه آن مرحوم به دیار باقی شتافتند.»

مرحوم علامه طهرانی در تاریخ وفات ایشان مینویسند:

مرحوم آیه الله و حجة الحق الشيخ المعظم صاحب الدرجات الرفیعة و المقام المحمود شیخی و استاذی فی المعارف الإلهیة و صی المبرور الآیة العظمی الحاج المیرزا علی القاضی

قدس الله سره فی النجف الأشرف الحاج الشيخ عباس الهاتف القوچانی أعلى الله تعالی درجته و ضاعف أجره و مثبتة در ظهر چهارشنبه ۲۳ شعبان المعظم ۱۴۱۰ هجریه قمریه در نجف اشرف در سن ۷۶ یا ۷۷ سالگی از این دار فانی به عالم باقی رحلت نمودند و صبح پنجشنبه فردای آنروز تشییع و در وادی السلام به خاک سپرده شدند اللهم أعل درجته و احشره مع نبیه الأطیب الأکرم و مع وصیه علی علیه السلام و أعطه ما فوق ما ینمناه من الوصول إلى أعلى ذروة الكمال و الغناء فی اسمک الجمال و الجلال اللهم اخلف علی عقبه فی الغابین و أیده و سددهم و طول عمرهم و ارحمه و إیانا برحمتک یا أرحم الراحمین!

۴. آیه‌الله حاج شیخ محمد جواد انصاری

حضرت علامه طهرانی در پاسخ به درخواستی، شرح حال اجمالی مرحوم حضرت آیه‌الله انصاری را تدوین نموده‌اند که در عین فشردگی جامع و گویا است. متن فرمایش مرحوم علامه چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحیم.

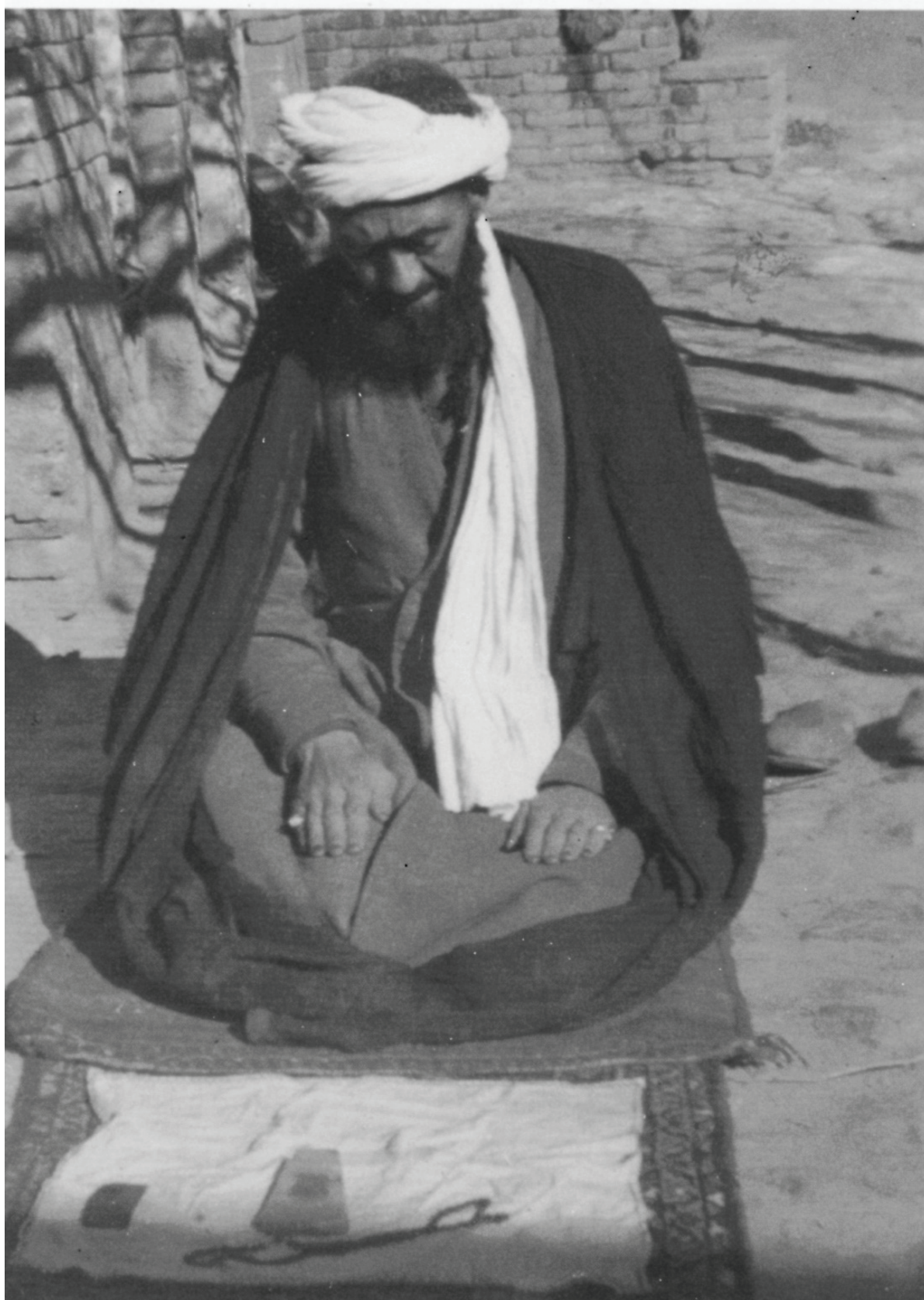
سطور ذیل، شرح و ترجمه احوال حضرت آیه‌الله مرحوم حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی رحمة الله علیه است که بقلم این حقیر سید محمد حسین حسینی طهرانی به رشته تحریر درآمده در وقتی که از همدان از اینجانب طلب نموده بودند؛ این حقیر صورت آن مرقومه را در اینجا برای حفظ، یادداشت نمودم:

فرید عصر و حسنه دهر، ترجمان قرآن و سلمان زمان آیه الله العظمی عالم عابد زاهد ناسک، عالم بالله و بأمر الله، مرحوم فردوس و ساده حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی رضوان الله علیه، فرزند مرحوم حجة الإسلام حاج ملا فتحعلی همدانی که نیز از بزرگان علمای عصر خود بوده‌اند، در سنه ۱۳۲۰ هجریه قمریه چشم به جهان بگشود

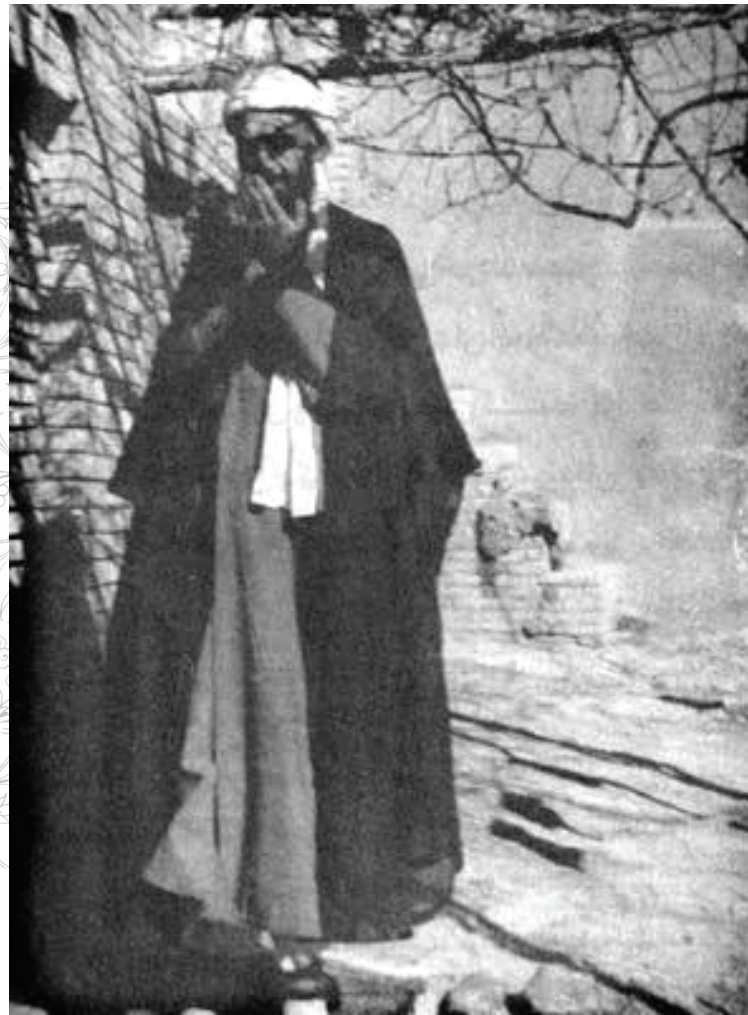
و در همان دوران طفولیت تحت سرپرستی والد ماجد

۱. منبع: آیت الحق، سید محمد حسن قاضی، ص ۳۶۵ و دریای عرفان،

هادی هاشمیان، ص ۷۱، نور مجرد، ص ۲۳۴



مقدمت علوم ادبیات فارسی و عربی و منطق را فرا گرفت، و در دوران شباب فقه و اصول فقه را نزد علمائی کم نظیر مانند مرحوم حجة الإسلام خلخالی و حجة الإسلام حاج سید علی عرب که از برجستگان علماء و اعظم فقهاء بوده اند در شهر خود فرا گرفت. و رشته های طب خمسسه یونانی و ابو بکر زکریای رازی و دیگران را نزد دانشمند



حوزه مقدسه علمیّه مدتها در محضر درس مرحوم استاد بی بدیل، مرجع وقت حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ عبد الکریم حائری اعلی الله مقامه الشریف حاضر می شد و بهره ها می برد تا در این رشته تخصصی نیز به مقام عالی نائل آمده و به اجازات اجتهاد متعددی از مراجع ذی قیمت وقت فائز و در مسائل فقهیه صاحب فتوی گردید، بطوری که بعضی از دوستان و آشنایان از ساکنین همدان و غیره از آن مرحوم تقلید نموده اند.

در همین ایام بود که نسیم نفحات قدسیه الهی بر دلش وزید، و بارقه جذبات عالم علوی بر قلبش رسید، و به مصداق کلام مولی الموحّدين امیر المؤمنین علیه السلام «حَتَّى دَقَّ جَلْبَلُهُ وَ لَطَفَ غَلِيظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لَامَعٌ كَثِيرُ الْبُرُقِ» یکباره شرآشر وجودش دگرگون شد و جذبه عالم قدس تار و پود وجود او را بر باد داده با نور الهی به دنبال گمشده خود برای رسیدن به حرم امن و امان، اضطراب و تشویشی بس هائل در او پدید آمد. خواب و خوراک او را ربود. روزها در بیابانها و کوههای اطراف قم میرفت و تا شبانگاه بتماشای مظاهر جمال و حیات می پرداخت و با تنهایی و خلوت، انسی عجیب گرفت.

و چون سالیانی چند از رحلت عالم نحریر و عارف بی بدیل، استاد کامل اخلاق و معارف الهی انسان العین و عین الإنسان مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملک تبریزی اعلی الله مقامه الشریف میگذشت، هر چه نزد شاگردان معروف او تردّد نمود و برای فتح و گشایش رفت و آمد کرد اثری نیافت، تا رفته رفته آتش عشق در نهاد او رو به فزونی گذارد و هموم و غموم فراق، جان او را مشتعل ساخت، ناله جانسوز او هر بیننده ای را متأثر میکرد و گریه جانگداز او هر نظر کننده ای را میگداخت؛ که ناگهان پرده غیب بالا رفت و حجابهای ظلمانی و نورانی بر کنار شد؛ نسیم جانبخش رحمت از حرم الهی بوزید و آب حیات جاودانی به بقای حق بر دل سوخته او بعد از فنای او از مراحل نفس سرازیر شد و از جزئیّت به کلیّت پیوست.

در این هنگام به موطن اصلی خود همدان مراجعت نموده

عالیقدر طیب حاذق و حکیم متبخر مرحوم حاج میرزا حسین کوثر همدانی آموخت و در این زمینه نیز به مرتبه عالی رسید.

مرحوم حاج شیخ محمد جواد پس از اتمام تحصیلات فوق به جهت تکمیل فقه و اصول و نیل به درجه اجتهاد، در حدود سی سالگی رهسپار دیار مقدس قم گردید و در

بنابراین اگر گفته شود که مرحوم انصاری قُدس سرّه یکی از اولیای برجسته قرن اخیر بود که قولاً و عملاً و اعتقاداً و سرّاً در ممشای ائمه طاهریین صلوات الله علیهم اجمعین قدم میزد و نمونه‌ای بود که سیره و اخلاق و معارف آن بزرگواران را به عصر خود معرفی می نمود، سخن به گزاف نرفته است. مرحوم انصاری رَحِمَهُ اللهُ مَدَّتْ بیست و پنج سال در همدان به همین منوال زندگی نمود تا بالأخره بواسطه عارضه قلبی در روز جمعه دوّم شهر ذو القعدة الحرام ۱۳۷۹ هجریه قمریه دعوت الهی را لبیک گفت و مرغ روحش به آستان قدس پرواز نمود. در تشییع جنازه او تعطیل عمومی شد، و اکابر علمای متقی و پرهیزگار همدان شرکت کردند، و سه روز در مسجد جامع مجلس ترحیم بر پا بود. جنازه او را به قم حمل و در یکی از مقبره‌های شمالی در جوار قبر حضرت علی بن جعفر سلام الله علیهما به خاک سپردند.»

ارتباط علامه با مرحوم انصاری

در سوّمین سال توقّف علامه در نجف اشرف، آیه الله حاج شیخ محمد جواد انصاری برای زیارت عتبات عالیات مشرف می شوند و مجموعاً دو ماه اقامت می نمایند. و در همین سفر علامه توسط استاد سلوکی خودشان در نجف یعنی آیه الله قوچانی به محضر آیه الله انصاری راه پیدا کرده و با ایشان آشنا شده و نزدیک و صمیمی میگردند. و ارادت و مراوده‌های سلوکی استمرار می یابد و روز به روز تقویت می شود، و سرانجام موجب مسافرت چهارده روزه‌ای به همدان در سال پنجم اقامت ایشان در نجف و بهره‌وری نزدیک از مجلس آیه الله انصاری میگردد که رابطه ایشان را مستحکم تر می نماید و سبب می شود که مرحوم علامه ارداتی

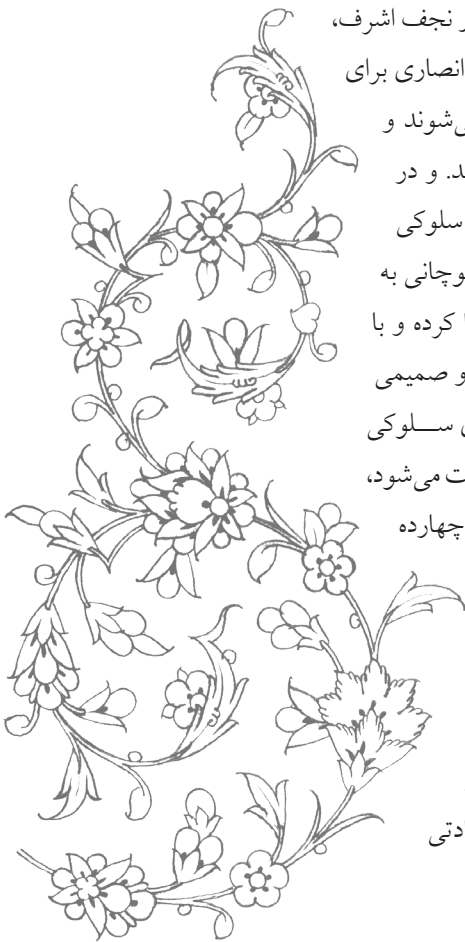
برای دستگیری عاشقان و دلباختگان حرم انس الهی سکنی گزید. با نهایت آرامش و سکون برای رسانیدن حق و تبلیغ شریعت غراء و ابلاغ احکام و مسائل شرعیّه و معارف الهیه و تربیت نفوس ناقصه اهتمامی عجیب نمود.

در هر مسجدی خالی و مخروبه بود، اقامه جماعت می نمود. بسیاری از اوقات در مسجد پیغمبر و اخیراً در زاویه‌ای از مسجد جامع شهر اقامه جماعت داشت. مأمومین او غالباً مردمان پاکدل و پاکیزه ضمیر و عاری از هوی و هوس بودند.

در جلسات شبانه و روزانه سیار در منزل شیفتگان حقائق تردّد می نمود، و شاگردانی بس ارجمند و عالیقدر تربیت نمود که هر یک از آنان در همدان موجب عبرت همگان و حجت الهی بر مردمان در اخلاق و کردار بودند. در روزهای جمعه با معیت شاگردان به صحرا میرفت و با یک دنیا از خلوص و صفا و حقیقت به تماشای آیات الهی در مظاهر امکان و افق وسیع حیات می پرداخت.

مرحوم انصاری رضوان الله علیه برای برآوردن نیازمندی‌های مسلمانان اهتمامی وافر داشت. و در امر به معروف و نهی از منکر سعی بود. و در کمک و مساعدت به فقرا و مسکینان و ارباب حوائج بی اختیار بود. و در بذل و انفاق بی نظیر بود. به بسیاری از خانواده‌های مستمند که در گوشه و کنار شهر بودند و ابدا کسی از حال آنان اطلاع نداشت مساعدت‌ها می نمود، و با دست خود برای آنان غذا و لباس و فراش می برد. و در إخفای این امور به حدی دقیق بود که حتی از شاگردان خاصّ خود مخفی میداشت.

مرحوم انصاری رحمة الله علیه نه تنها یک مرجع دینی و عالم روحانی بود، بلکه مانند یک فرد از افراد خانواده در برآوردن نیازمندی‌های آنان می کوشید. در زمستانهای سرد همدان برای معالجه مرضی و عیادت بیماران آنان به منزلشان میرفت و چه بسا خود تهیه دوا می نمود. و تا فرد گرفتاری را از گرفتاری آزاد نمی نمود آرام نمی گرفت. آرامش دل او در آرامش خلق خدا بود و نگرانی او در اضطراب آنان.



عمیق به ایشان یافته و در حد توان در اطاعت دستورات ایشان و دفاع از مرحوم حضرت آقای انصاری قیام نمایند. حضرت علامه راجع به شدت اعتقاد خود به مرحوم انصاری قدس سره چنین می‌نویسند:

«حقیر در ایامی که از نجف اشرف برای زیارت و ملاقات حضرت آیه الله حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی تعمده الله برضوانه به همدان آمده بودم، روزی که تنها با خود به سوی محل نماز ظهر ایشان در مسجد موسوم به مسجد پیغمبر میرفتم، به سبزه میدان که رسیدم این فکر به نظرم آمد که: من چقدر ایشان را قبول دارم؟ دیدم در حدود یک پیامبر الهی! من واقعا به کمال و شرف و توحید و فضائل اخلاقی و معنوی ایشان در حدود ایمان به یک پیغمبر، ایمان و یقین دارم. زیرا اگر الآن حضرت یوسف و یا شعیب و یا حضرت موسی و عیسی علی نبینا و آله و علیهم السلام زنده شوند و بیایند و امر و نهی داشته باشند، من حقیقه بقدر اطاعت و انقیاد و ایمان به حقانیت آن انبیاء به این راد مرد بزرگ و الهی ایمان و ایقان دارم...»

عنایت متقابل آیه الله انصاری به حضرت علامه

همچنانکه حضرت علامه نسبت به مرحوم آیه الله انصاری بسیار إرادت و إطاعت داشتند، متقابلاً ایشان هم نسبت به علامه بسیار محبت و عنایت، و اهتمام به امر تربیتشان داشتند، که این معنی از همان سالهای اول آشنائی در نجف اشرف آغاز شد و تا پایان نیز در قالب مراوده‌ها و مکاتبه‌ها استمرار داشت. و بخاطر عشق الهی آقا به سیر و سلوک و پشتکار عجیب و سرعشان در طی مراحل کمال و تهذیب و تزکیه نفس، خیلی زود علامه از قوی‌ترین شاگردان و نزدیکترین اصحاب ایشان میگردند.

حضرت آیه الله انصاری رحمة الله علیه در چند نامه از نامه‌های خود به حضرت علامه که مربوط به سالهای اقامت حضرت علامه در نجف اشرف است، تأکید می‌کنند که شکوه جنابعالی از نرسیدن فیوضات مورد قبول نیست و

بحمد الله تعالی موفق، و لطف حق تعالی شامل حال شماست؛ و در یکی از آنها که مربوط به سالهای اول تشریف علامه به خدمت حضرت آقای انصاری و نسبتاً اوائل سیر و سلوک ایشانست، در پاسخ شکوای ایشان از سوء حال، به سبقت ایشان از سائرین تصریح نموده‌اند. در این نامه که متن آن نشان دهنده اینستکه آنرا در مقام تربیت نوشته‌اند، مرقوم میفرمایند:

«بسم الله عزّ شأنه

مولانا المعظم، ایدکم الله تعالی بفضله؛ مراسله تریفه شریفه مشتمل بر شکوا از سوء حال زیارت گردید.

اولاً به قول مرحوم حاج شیخ محمد

بهارى جنابعالی که سلم سعادت و

صلاح و تقوا و مقامات و

درجات نفروخته‌اید که

وقت اداء رسیده و مطالب

داشته باشید.

ثانیاً هر کس جلوتر رفته

بباید مسابقه بدهد؛

این گو و این

میدان!

بعد از این حرفها، اگر

چنانچه جنابعالی انتظار

کرامات و مقامات دارید،

این مطلب گذشته از آنکه رأساً

اشتباه است و سعادت غیر از آن

میباشد و بهیچوجه ملازمه با این آثار

ندارد نه از این طرف نه از آن طرف؛ خلاف سیر هم

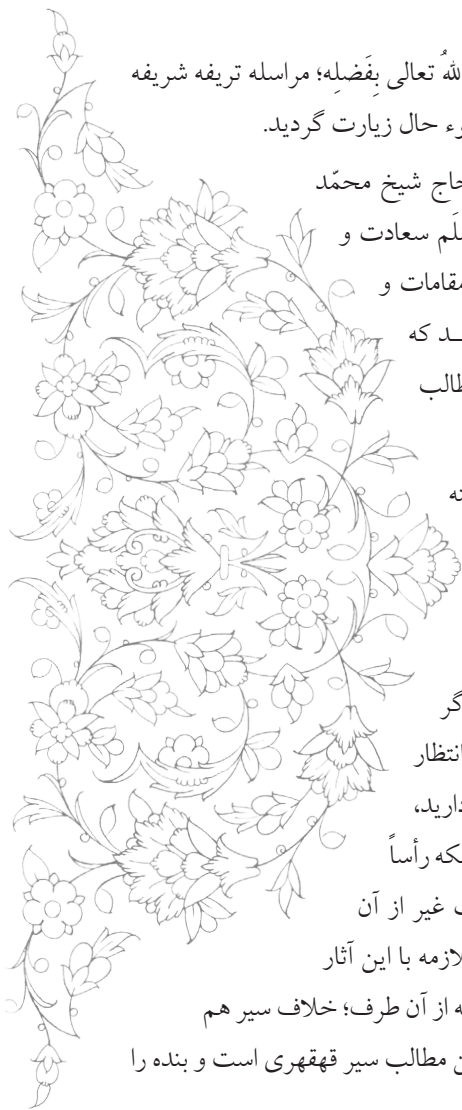
هست، یعنی انتظار این مطالب سیر قهقهه‌ری است و بنده را

از مولا دور میکند.

و هرگاه غرض جنابعالی آن است که رضای مولا را دست

نیاورده و خدای نخواست از شما کراهتی دارد، حجت خود

را بر این مقصود إرائه بفرمائید.



و سلوک عرفانی من کدام بهتر است؟ ایران یا نجف اشرف؟! فرمودند: بعداً جواب میدهم.

پس از یک شبانه روز، در حضور جمعی از اُحِبّه و اَعزّه، حقیر سؤال نمودم: جواب چه شد؟! فرمودند: نجف خوب است، طهران هم خوب است، ولی اگر نجف بمانی آنچه کسب میکنی همه‌اش برای خودت؛ و اگر طهران بمانی آنچه به دست می‌آوری شرکت می‌کنیم!

۵. آیت الله سید جمال الدین گلپایگانی



جمال السالکین و سید المراقبین حضرت آیه الله العظمی حاج سید جمال الدین گلپایگانی قدس سره القدوسی در سنه ۱۲۹۵ هجری قمری در قریه سعیدآباد (یک فرسخی گلپایگان) متولد شدند. پدرشان آیه الله سید حسین گلپایگانی متوفی ۱۳۰۴ هجری قمری می باشند.

آقا سید جمال الدین در ۹ سالگی در ابتدای تحصیل، مقدمات را در نزد برادران خود فرا گرفت و هر روز مسافت بین

و اگر غرض آنست که چرا شما مستغرق در عبادت نیستید، که در روایت وارد شده: حضرت باقر علیه السلام به فرزند جلیل خود حضرت صادق فرمودند در وقتیکه در گرمای روز در خانه مکه اصرار به خواندن نماز داشته: بئی! إذا رَضِيَ اللهُ تَعَالَى مِنَ الْعَبْدِ، رَضِيَ مِنْهُ بِالْقَلِيلِ.

(فرزند عزیزم! هرگاه خدای تعالی از بنده‌ای خشنود شود، به عمل قلیلی از او راضی خواهد بود.)

باری، هرگاه نفس جناب عالی به این حرف‌ها راضی نمی‌شود و اشتیهای زیادی دارد، فَعَلَيْكَ بِالْجُوعِ، وَ السَّكُوتِ خصوصاً عن البَحْثِ وَ الْجَدَلِ وَ أَكْلِ الشَّعِيرِ، وَ مُلَازِمَةِ التَّوَّاضُعِ فِي الْأَحْوَالِ وَ الْأَقْوَالِ.

خدمت مولانا آقای حاج شیخ عباس و آقای آقا سید محمد رضا به عرض سلام مصدعم.

آیام توفیق مستدام باد، ملتمس دعا هستم. به تاریخ ليله ۱۶ شهر رمضان ۱۳۷۵ - الأحرر محمد جواد.

نوع دستورات و اورادی هم که ایشان به علامه میدادند نشانگر موقعیت والای آقا نزد ایشان است:

«... در مدت اقامت حقیر در نجف پس از زیارت ایشان که چهار سال طول کشید، و پس از مراجعت حقیر به طهران که تا ارتحالشان سه سال طول کشید، پیوسته به حقیر دستوراتی میدادند، حتی از آوردن و آورده که جز به مرحوم آیه الله حاج شیخ حسنعلی نجابت و حجة الإسلام آقای سید عبد الله فاطمی شیرازی به کسی نداده‌اند به حقیر داده‌اند.»

سیر مرحوم علامه در محضر مرحوم انصاری و سپس به مرحوم حداد ایشان را به جانی رساند که پس از چند سال وقتی از محضر ایشان درباره آمدن به ایران پرسیدند، مرحوم انصاری آمدن به ایران را برای خودشان، نه برای مرحوم علامه مفید دانستند. علامه در شرح این جریان می فرمایند: «حضرت آقای انصاری فوق العاده مرد کامل و شایسته و منور به نور توحید بود، و به حقیر هم بسیار محبت و بزرگواری و کرامت داشت. حقیر چون پیام حضرت آقای حداد را رساندم و کسب مصلحت نمودم که برای معنویت

نجف بروم در نجف همه مطالب حول نظر مرحوم آخوند می چرخد و از طرف دیگر آمیرزا محمدتقی همه مبانی آخوند را از دست ما گرفته است متحیر شدم که چه کنم در کربلا به آسید اسماعیل صدر برخورد کردم به ایشان گفتم من چنین مشکلی دارم آسید اسماعیل گفت شما در درس آمیرزا محمدحسین [نائینی] شرکت کن او حرفه‌ایی دارد غیر از حرفه‌ای آخوند.

بدین صورت ایشان اولین شاگرد مرحوم آیه الله میرزا محمدحسین غروی نائینی بودند و از دروس ایشان تقریرات زیادی بر جای گذاشتند. مرحوم آیه الحق و الیقین سیدجمال الدین گلپایگانی از عرفای بزرگ قرن اخیر بودند و در سیر و سلوک و وادی ایمن عرفان، از اساتید و بزرگان اهل معرفت استفاده کردند خود ایشان می فرمودند چون به نجف اشرف مشرف شدم استاد و مربی اخلاقم مرحوم آقا سیدجواد بوده است و دیری نپائید که به رحمت حق پیوست و من به مرحوم آیه الله و مربی اخلاق آقای شیخ علی محمد نجف آبادی رجوع کردم و از او دستور می گرفتم

پس از واقعه ای استاد در منزل آقا سیداحمد کربلایی وارد



سعیدآباد و گلپایگان را پیاده می پیمود. در نزد علمای گلپایگان ادبیات و منطق را فرا گرفت. در سن ۱۶ سالگی راهی اصفهان شد مدتی در مدرسه علمیه الماسیه ساکن بوده و پس از آن به مدرسه شیخ محمدعلی ثقه الاسلام منتقل شد. قوانین را در نزد حاجی میرزا بدیع، و رسائل و مکاسب مرحوم شیخ انصاری را در نزد بزرگانی همچون شیخ عبدالکریم گزی و سیدمحمد خاتون آبادی و غیره درس گرفت. در معقول شاگرد علمین حکیمین مرحوم جهانگیرخان قشقایی و آخوند ملامحمد کاشی بود و ایضا درس اخلاق و سیر و سلوک را نزد این دو بزرگوار فرا گرفته اند.

ناگفته نماند که این یکی از شاخصه های مهم معرفتی است که سیر علمی از ابتدا با سیر و سلوک و عرفان توأم بود لذا در مدت کوتاهی به درجات عالیّه نائل آمدند. خود ایشان نقل فرمودند که من در دوران جوانی در اصفهان بودم نزد دو استاد بزرگ مرحوم آخوند کاشی و جهانگیرخان درس اخلاق و سیر و سلوک می آموختم و آنها مربی من بودند به من دستور داده بودند که شبهای پنجشنبه و شبهای جمعه بروم بیرون اصفهان و در قبرستان تخت فولاد قدری تفکر کنم در عالم مرگ و ارواح و مقداری هم عبادت کنم و صبح برگردم. در همین ایام مکاشفه‌ای برای ایشان اتفاق می افتد که معروف است.

باری ایشان با مرحوم آیه الله العظمی حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی در ایام تحصیل در اصفهان هم درس و هم مباحثه بوده اند. به سال ۱۳۱۹ قمری هجرت به ارض اقدس و مشهد اعظم نجف اشرف نمودند و در درس مرحوم آخوند ملامحمد کاظم خراسانی شرکت جستند. مدتی به سامرا رفته و در درس آمیرزا محمدتقی شیرازی (میرزای دوم) شرکت کرد. آیه الله گلپایگانی می فرمودند مرحوم میرزا در نقض مبانی مسلم، آیتی بود ایشان که مجسمه فکر بود و مسلمانات را تخریب می کرد مطالبی را که ما از مرحوم آخوند یاد گرفته بودیم و جزء اصول مسلم ما بود همه را بر هم زد دیدم از یک طرف اگر بخواهم به

دلسوخته و رنج دیده و زحمت کشیده و در ریاضت به سر برد و اهل عبادت و دعا و عرفان بودند ولی عنوان کامل را درباره ایشان بکار نمی بردند. حضرت والد چون به نجف اشرف مهاجرت می کنند به اشاره و دلالت مرحوم علامه طباطبایی خدمت مرحوم آیه الله گلپایگانی رفته تا تحت تربیت ایشان قرار گیرند ولی ایشان قبول نکرده و مطلبی فرموده بودند که محصلش این بود: من در زمان جوانی به برخی افراد به عنوان شاگرد ذکر دادم ولی دو نفر از ایشان از تعادل در سیر خارج شده و اوهام غلط و مکاشفات باطله برای آنان دست داد و من هر چه سعی کردم آنها را اصلاح کنم و از آن وادی مخوفی که در آن گرفتار شده اند نجات دهم مثمرتر نشد و از آن زمان با حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام عهد کردم که دیگر به کسی ذکر ندهم ولی اگر خواستید می توانید با هم مرافقت نمود و مجالس انسی داشته باشیم. علی ای حال از آن پس مجالس فراوانی را در محضرشان داشته اند می فرمودند مکرر خدمت ایشان می رسیدم و ایشان مطالب توحیدی بسیار عالی و بلندی می فرمودند و مقید بودند کسی از این مطالب مطلع نگردد. به همین خاطر اگر در این بین شخصی وارد می شد گرچه از فرزندان و اهل منزل بود فوراً کتاب عروه الوثقی را باز نموده و یک فرع فقهی می خواندند و چون آن شخص می رفت عروه را بسته و ادامه مطلب سابق را بیان می فرمودند (نور مجرد ص ۲۳۱ و ۲۳۲)

ارتحال ایشان در عصر دوشنبه ۲۹ شهر محرم الحرام ۱۳۷۷ هجری قمری بوده است و پس از تشییع و نماز در حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام در وادی السلام به خاک سپرده شدند. رحمه الله علیه رحمه واسعه

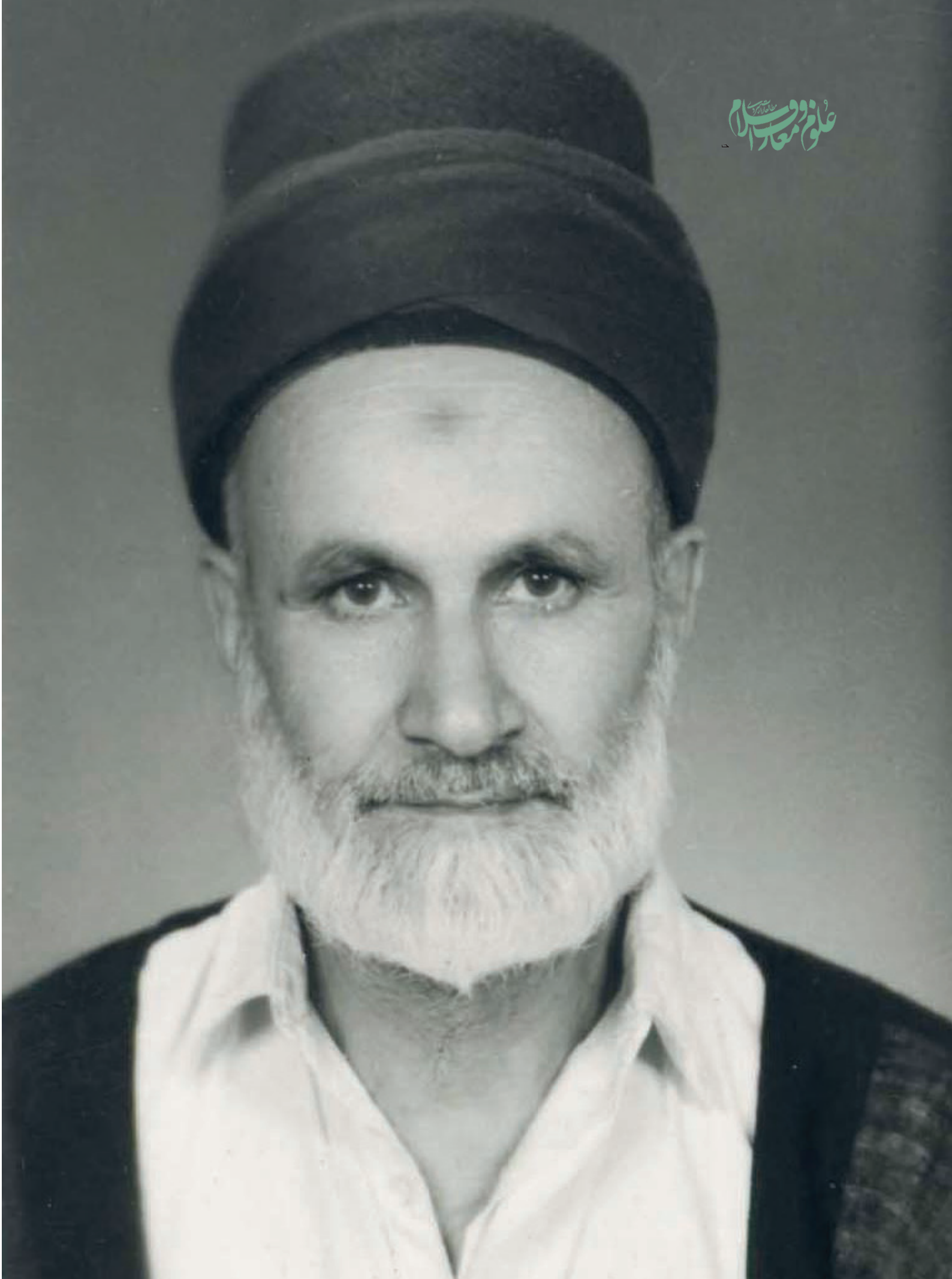
۶. حضرت آقای حداد أفاض الله علينا من برکاته

ميلاد مسعودشان در سنه ۱۳۱۸ در کربلا بود تولد پدرشان ايضاً در کربلا بوده است و اما جدشان از شیعیان هند بوده است و در هنگامی که میان دو طائفه از اهل هند در حدود

شد و دست مرا در دست او گذارد و گفت از این به بعد مربی اخلاقی و استاد عرفانی تو ایشانست باید از او دستور بگیری و تا آخر آن مرحوم در سایه شاگردی ایشان بودند. حضرت علامه آیه الله حسینی طهرانی قدس سره در تعریف و تمجید از مقام شامخ و بیان حالات ملکوتی آنجناب می فرمایند: ایشان از مردان پاک و منزه و از مراجع عالیقدر نجف اشرف و در عین حال دارای روابط معنوی و باطنی با حضرت حق متعال بودند مردی متین و استوار و مراقب و می توان او را جمال سالکین الی الله تعالی نام برد اعمال او اسوه و الگوی صبر و تحمل و ایثار و زهد و مراقبت و سعه نفس و دانش قوی بود حقاً سیمای او نمونه ظاهر و بارزی از علمای راستین و مشایخ طائفه حقه مذهب جعفریه بود و آئینه و آیتی از سیر و سلوک ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين و یادآورنده خدا و عالم آخرت بود هنوز چشمان اشک آلود آن مرحوم برای آشنایان و ناله ها و سوزهای شبانه برای همسایگان که در محله خویش نجف اشرف بودند حکایتی است شنیدنی. نسبت به چنین مردان راستین خدا باید گفت عاش سعیدا و مات سعیداً. پیوسته صحیفه سجادیه در مقابل او روی کتابهای مطالعه بود و از مناجات خمس عشر حضرت سجاد علیه السلام بسیار لذت می برد و غالباً آنها را می خواند و از حفظ بود و بالاخص به مناجات هشتم. یکرروز وارد شدم در حالی که به پشت روی تخت افتاده و سن از هشتاد سال گذشته است صحیفه کوچک خود را می خواند و اشک می ریزد و در عالمی از سدور و بهجت و نشاط و لذت است سلام کردم گفت بنشین ای فلان کس از حالات من که تو خبر داری (در اینجا اشاره کرد به جمیع گرفتاریها از مرض و جراحی و تنهایی و...) عرض کردم آری و سپس با یک تبسم ملیحی رو به من کرد و فرمود من خوشم خوش، کسیکه عرفان ندارد نه دنیا دارد و نه آخرت.

در کتاب نور مجرد آمده است: حضرت علامه والد اعلی الله مقامه الشریف درباره مرحوم آیه الله حاج سیدجمال الدین گلپایگانی می فرمودند ایشان از اولیاء خدا و بسیار

عزیز محمد آقا



حضرت علامه رحمة الله علیه در هفتمین سال اقامت خود در نجف اشرف پس از چهارده سال تلاش مستمر علمی و عملی در حوزه مبارکه قم و حوزه مقدسه نجف و سلوک *إلی الله تحت تربیت بزرگمردان میدان علم و عمل آیه الله علامه طباطبائی و آیه الله قوچانی و آیه الله انصاری قدس الله أسرارهم، و آشنائی و مرادده سلوکی با بزرگانی همچون آیه الله حاج سید جمال الدین گلپایگانی و آیه الله حاج شیخ عباس طهرانی اعلی الله مقامهما؛ با حضرت آقای حاج سید هاشم حداد، شاگرد ممتاز مکتب تربیتی آیه الله العظمی حاج سید علی آقای قاضی رضوان الله علیهما آشنا میشوند. و او را انسان کامل و دریای بی کران توحید و ولایت می یابند، و یکباره سر تسلیم به وی می سپارند و مسیر زندگیشان حرکتی دیگر می گیرد؛ مرحوم علامه بیش از هر کسی در میان اساتیدشان به حضرت آقای حداد عشق می ورزیدند و سر آن هم مراتب بلند فناء و توحید و عشق عجیبی بود که مرحوم حضرت آقای حداد به خداوند داشتند.*

بحمد الله خود ایشان نکات فراوانی از زندگی خود را در این راستا در کتاب ارزشمند و نفیس «روح مجرد» بسیار زیبا و دلنشین و خواندنی به رشته تحریر کشیده اند. و ما به تناسب مقام، برخی از آنها را در اینجا بازگو می کنیم.^۱

«یکی از شاگردان مکتب اخلاقی و عرفانی فرید عصر و حسنه دهر، عارف بی بدیل و موحد بی نظیر، سید العلماء العالمین، أفضل الفقهاء و المجتهدين، مرحوم آیه الله العظمی حاج سید میرزا علی آقای قاضی قدس الله تربته المنیفه؛ مرحوم سید جلیل و عارف نبیل، اهل توحید بحق معنی الکلّمه حاج سید هاشم موسوی حداد، أنار الله شیب قیره الشریف من أنواره القاهرة القدسیة میباشد، که از قدیمی ترین تلامذه آن آیت الهی محسوب، و از قدرتمندترین شاگردان وی در سلوک راه تجرید و در نوردیدن و پشت سر گذاشتن عالم ملک و ملکوت و نشئات تعین و ورود در عالم جبروت و لاهوت، و اندکاک محض و فنای صرف در ذات احدیت حضرت حق جلّ و علا میباشد.

۱. مطالب این قسمت برگرفته از جلد اول کتاب آیت نور است.

صد و پنجاه سال پیش از این نزاع و جنگی در می گیرد سیدحسن به دست گروه غالب اسیر می شود گروه غالب که جد ایشان را اسیر کرده بودند او را به یک خانواده شیعی ملقب به افضل خان فروختند و این عائله به کربلا هجرت کرده و با خودشان سیدحسن را آوردند اما از آنجا که از وی کراماتی مشاهده کردند او را از اسارت آزاد نمودند و از رجوع کار به او خودداری نمودند و او برای خود شغل سقائی را برگزید و گفت شغل عمومیم عباس سلام الله علیه است. سیدحسن در کربلا رحل اقامت می افکند و با جده حضرت آقا ازدواج می کند که یکی از فرزندانشان سیدقاسم می باشد. سیدقاسم پدر حضرت آقای حاج سیدهاشم با مادر ایشان به نام زینب ازدواج می کند و خود مرحوم حداد با دختری به نام هدیه (ام مهری) که از قبیله جنابی ها هستند ازدواج می کند.

آقای حاج سیدهاشم می فرمودند: من در کربلا به دروس علمی و طلبگی مشغول شدم و تا سیوطی را می خواندم که چون برای تحصیل به نجف مشرف شدم و تا از محضر آقا بهره مند گردم و هم خدمت مدرسه را بنمایم همین که وارد شدم دیدم روبرو سیدی نشسته است بدون اختیار به سوی او کشیده شدم رفتم و سلام کردم و دستش را بوسیدم مرحوم قاضی فرمود رسیدی! در آنجا حجره ای برای خود گرفتم و از آن وقت و از آنجا باب مرادده با آقا مفتوح شد. ایشان مدت ۲۸ سال از محضر مرحوم قاضی بهره مند بوده اند. و در این مدت به درجاتی عالی در عرفان و سیرو سلوک واصل می شوند و تقریباً در میان تلامذه مرحوم قاضی در مراتب معنوی یگانه و منحصر به فرد می شوند.

بعد از رحلت مرحوم حضرت آقای قاضی مرحوم حداد از برخی خواص از سالکان الی الله دستگیری می نمودند و جمعی را از اقیانوس معارف توحیدی خود بهره مند نمود که برخی از ایشان عبارتند از: علامه آیت الله حسینی طهرانی، آیت الله شهید شیخ مرتضی مطهری، آیت الله سید عبدالکریم کشمیری، آیت الله سید عبدالحسین دستغیب، آیت الله سید

الحدّاد! و ما أدراک ما الحدّاد!؟»

سابقه آشنائی

«حقیر قبل از تشرف به نجف اشرف و آستان بوسی حضرت مولی الموحّدين أمير المؤمنین علیه صلوات الله و ملائکتیه أجمعین، اوقاتی که در بلده طیبه قم از محضر پر فیض حضرت استاد علامه آیه الله طباطبائی قدس الله نفسه بهره مند می شدم، گهگاهی حضرت ایشان نامی از آقای سید هاشم میبردند که از قدمای تلامذه مرحوم قاضی است و بسیار شوریده و وارسته است، و در کربلا سکونت دارد و مرحوم قاضی هر وقت به کربلا مشرف می شوند در منزل ایشان سکونت می گزینند.

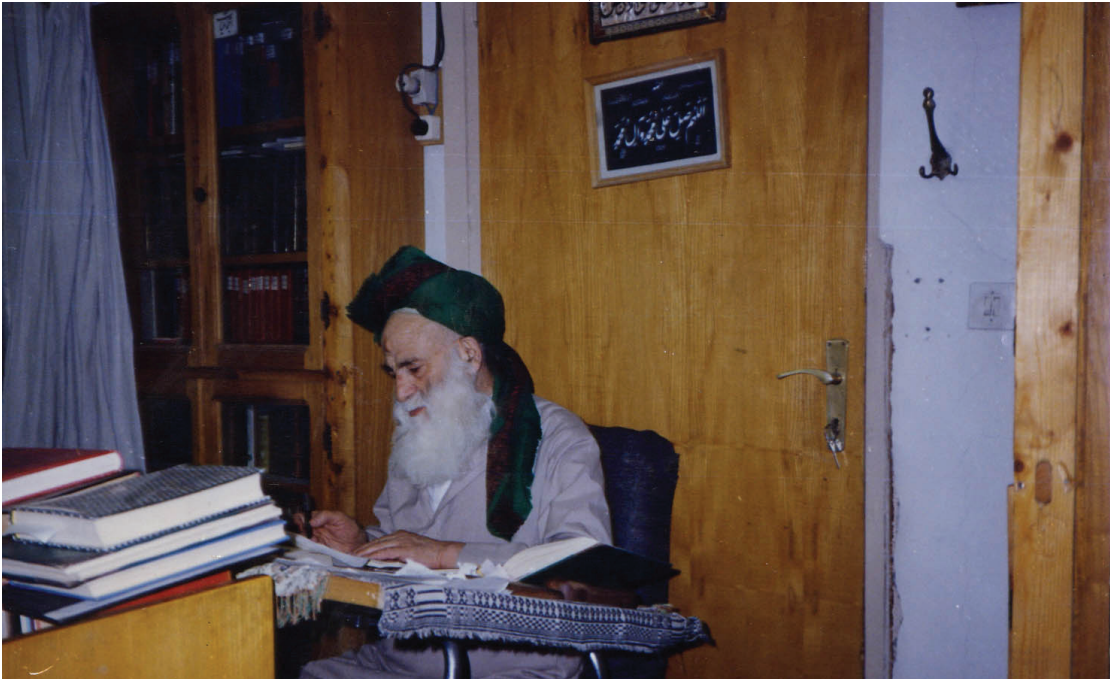
این بیود تا خداوند توفیق تشرف بدان آستان را مرحمت فرمود و حقیر در نجف اشرف به توصیه حضرت استاد علامه، در امور عرفانی و الهی فقط با حضرت آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی أفاض الله تربته من أنواره، حشر و نشر داشتیم، و ایشان گاهی نامی از حضرت آقای حدّاد میبردند. و بعضی از رفقا که تلامذه مرحوم قاضی بودند، مخصوصا بعضی از مسافرین و زائرین، در محضر آیه الله قوچانی نامی از ایشان برده و احوالپرسی می نمودند، و ایشان هم

میفرمودند: در کربلا هستند و الحمد لله حالشان خوب است.

و چون ما در نجف بودیم و به درس و مباحثه مشغول، لهذا برای زیارت مرقد مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام فقط در بعضی از لیالی جمعه و یا بعضی از مواقع زیارتی بود که به کربلا می آمدیم و همان شب و یا فردای آن روز بر می گشتیم، و دیگر مجالی برای پی جوئی و ملاقات آقای حدّاد نبود.

این مدت قریب هفت سال به طول انجامید، تا روزی در صحن مطهر یکی از تلامذه مرحوم قاضی به نام علامه لاهیجی انصاری که برای زیارت مشرف شده بود و با حضرت آیه الله حاج شیخ عباس در وسط صحن ملاقات کرده و دیده بوسی کردند- و من هم در آنوقت در معیت ایشان بودم- در ضمن احوالپرسی ها و مکالمات از حضرت آقای سید هاشم نام برد و احوالپرسی نمود، و در میان سخنان خود گفت:

«مرحوم قاضی خیلی به ایشان عنایت داشت و او را به رفقای سلوکی معرفی نمی کرد. و بر حال او صنت داشت که مبادا رفقا مزاحم او شوند. او تنها شاگردی است که در زمان



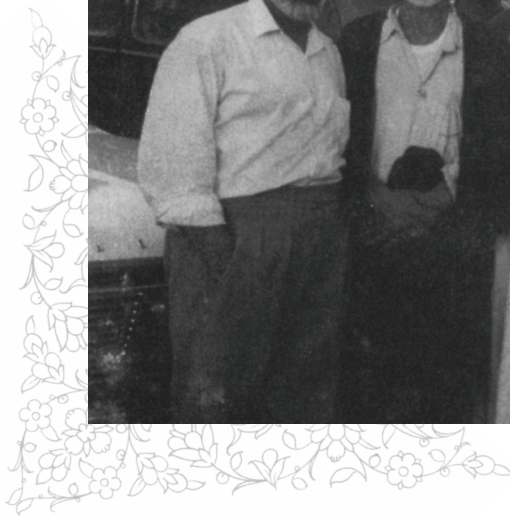
نیست، جاده پیاده رو و مال رو است و انحراف نیز دارد. ولی به عوض سر سبز و خرم است و از زیر درختهای خرما و نخلستانها عبور میکند، و در هر چند فرسخی یک خان و مُضیف خانه وسیع (مهمانخانه ساخته شده از حصیر متعلق به شیوخ اعراب که در آنجا تمام واردین را بطور مجانی هر چقدر که بمانند پذیرائی می کنند) وجود دارد که طلاب روزها را تا به شب راه می روند و شبها را در آنجا بیتوته می نمایند، و معمولاً سفرشان از راه آب که این راه است دو روز یا سه روز طول می کشد».

«حقیر را در مدت اقامت هفت ساله در نجف اشرف جز دو بار توفیق تشرّف پیاده به کربلا دست نداد ... در هر دو سفر حقیر در معیت حضرت آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی افاض الله علینا من رحماته و برکاته بودم. و ایضا جناب محترم آیه الله مرحوم حاج شیخ حسنعلی نجابت شیرازی و جناب محترم حجة الإسلام و المسلمین آقای حاج سید محمد مهدی دستغیب شیرازی اخوی کوچکتر مرحوم شهید دستغیب همراه بودند. و در سفر دوم نیز یکی از طلاب آشنا با آیه الله قوچانی به نام سید عباس ینگجی و یک نفر از ارادتمندان ایشان که از رجال و معاریف طهران

حیات مرحوم قاضی موت اختیاری داشته است. بعضی اوقات ساعات موت او تا پنج و شش ساعت طول می کشید. و مرحوم قاضی میفرمود: سید هاشم در توحید مانند سنیها که در سنی گری تعصب دارند او در توحید ذات حق متعصب است، و چنان توحید را ذوق کرده و مسّ نموده است که محال است چیزی بتواند در آن خلل وارد سازد.»

تشرّف به محضر حضرت حدّاد قدّس سرّه

«در میان طلاب و فضلا و علمای نجف اشرف این قاعده بر قرار است که در ایام زیارتی مخصوص حضرت مولی الكونین ابي عبد الله الحسين سيد الشهداء عليه و على ابيه و امه و جدّه و أخيه و التسعة الطاهرة من أبنائه صلوات الله و سلام ملائكته المقربين و الأنبياء و المرسلين، مانند زیارت عرفه و زیارت اربعین و زیارت نیمه شعبان، پیاده از نجف اشرف به کربلا می شرف می شوند؛ یا از جاده مستقیم بیابانی که سیزده فرسخ است و یا از جاده کنار شط فرات که هجده فرسخ است. جاده بیابانی خشک و بی آب و علف است ولی مسافرین زودتر می رسند و یک روزه و یا دو روزه راه را طی می کنند، ولی جاده کنار شط جاده ماشین رو



بود مصاحبت داشتند...

این سفر صبح روز دوازدهم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و سیصد و هفتاد و شش هجریه قمریه بود که سه روز و دو شب بطول انجامید و ما در عصر روز چهاردهم به کربلای معلی وارد شدیم... و با همه رفقا و همراهان خاک آلوده، با همان وضع بدون غسل زیارت یکسره به حرم انور مشرف شدیم.

این زیارت تقریباً کمتر از یکساعت طول کشید و از آنجا به سوی قبر حضرت ابا الفضل العباس علیه السلام آمده و با همان حال و کیفیت آن حضرت را نیز زیارت کردیم... چون شب درآمد همه رفقا برای غسل زیارت شب نیمه به حمام خیمه‌گاه درآمدند و غسل نموده و با همدیگر حرمین مطهرین شریفین را زیارت کرده و سپس در موعد حاج عبد الزهراء گرد آمده و تا به صبح به احیاء و شب زنده‌داری و قرائت قرآن و دعا مشغول، نماز صبح را در حرم مطهر گزارده و پس از طلوع آفتاب فی الجمله استراحت و تمدد اعصابی نموده و اینک همه حاضر برای انجام غسل زیارت روز نیمه شعبان و تشرّف به حرمین شریفین شدیم.

پس از ادای زیارت بطور کامل، فقط کسی که عازم نجف بود، بنده در معیت آیه الله قوچانی بودم؛ چون آقا حاج شیخ حسنعلی نجابت و آقا حاج سید محمد مهدی دستغیب از ایران برای زیارت آمده بودند و بنا بود با آن شخص محترم برای قبل از ماه مبارک رمضان خود را به شیراز و به طهران برسانند، و آقای سید عباس می‌خواست عصر آن روز یا فردا به نجف مراجعت کند، بنابراین بنده با حضرت آقای حاج شیخ عباس عازم نجف بوده و به طرف محلّ سیارات نجف حرکت نمودیم».

«حقیر در بین راه به ایشان عرض کردم: میل دارید برویم و از آقا سید هاشم نعل بند دیدنی کنیم؟ (چون ایشان در آن زمان به حجّ بیت الله الحرام مشرف نشده بود، و بواسطه آنکه شغلشان نعل سازی و نعل کوبی به پای اسبان بود، به سید هاشم نعل بند در میان رفقا شهرت داشت؛ بعداً یکی از

مردان ایشان که در کربلا ساکن بود و حقاً نسبت به ایشان ارادت داشت به نام حاج محمد علی خَلَف زاده که شغلش کفّاشی بود شنیدیم که از نزد خود این شهرت را احتراماً به حدّاد یعنی آهنگر تغییر داده است، علیهذا رفقا هم از آن به بعد ایشان را حدّاد خواندند.)

ایشان در جواب فرمودند: سابقاً دکان نعل سازی ایشان در عَلْوَة (میدان بار) جنب بلدیه (شهرداری) و در وسط شهر و بسیار نزدیک بود و من آنجا را میدانستم و میرفتم، اما اینک تغییر کرده است و بسیار دور است و من هم بلد نیستم؛ و علاوه لازم است که زودتر به نجف برسم، فلهدا الآن مجال ندارم، باشد برای وقتی دیگر!

عرض کردم: من الآن عجله‌ای برای مراجعت ندارم، اجازه میفرمائید بمانم و ایشان را زیارت کنم؟ فرمودند: خوبست، مانعی ندارد».

اولین دیدار با حضرت حدّاد

«لهذا حقیر از ایشان خداحافظی نموده و برگشتم و از نزدیک علوه و میدان بار معروف کربلا نشانی جدید ایشان



می نهد و با دست دیگر آنرا چکش کاری میکند. عجب! این چه حسابی است؟! این چه کتابی است؟! من وارد شدم، سلام کردم. عرض کردم: آمده ام تا نعلی به پای من بگویید!

فورا انگشت مسبّحه (سبّابه) را بر روی بینی خود آورده اشاره فرمود: ساکت باش!

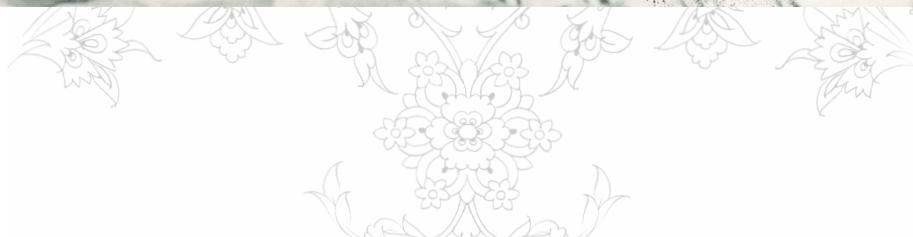
آنگاه یک چائی عالی معطر و خوش طعم از قوری کنار کوره ریخت و در برابرم گذارد و فرمود: بسم الله، میل کنید! چند لحظه ای طول نکشید که شاگرد خود را به بهانه ای دنبال کاری و خریدی فرستاد. او که از دکان خارج شد، حضرت آقا به من فرمودند: آقا جان! این حرفها خیلی محترم است، چرا شما نزد شاگرد من که از این مسائل بی بهره است چنین کلامی را گفتید؟! دوباره یک چائی دیگر ریخته و برای خود هم یک استکان ریخته، و در حالی که مشغول کار بود و لحظه ای کوره و چکش و گاز انبر آهنگیر تعطیل نشد، این اشعار را با چه لحنی و چه صدائی و چه شوری و چه عشقی و چه جذابیتی و روحانیتی برای من خواند:

را جویا شدم، گفتند: در بیرون شهر پشت شُرطه خانه، در اصطبل شرطه خانه دکانی دارد و آنجا کار میکند.

حقیر خیابان عباسی را که منتهی می شود به شرطه خانه (نظمیه و شهربانی) پیمودم تا به آخر و از آنجا اصطبل را جویا شدم، نشان دادند. وارد محوطه ای شدم بسیار بزرگ تقریباً به مساحت هزار متر مربع و دور تا دور آن طویله های اسبان بود که به خوردن علوفه خود مشغول بودند. پرسیدم: محلّ سید هاشم کجاست؟ گفتند: در آن زاویه.

بدان گوشه و زاویه رهسپار شدم، دیدم: دکه ایست کوچک تقریباً ۳ × ۳ متر، و سیدی شریف تا نیمه بدن خود را که در پشت سندان است در زمین فرو برده و بطوریکه کوره از طرف راست و سندان در برابر او به هر دو با هم دسترسی دارد مشغول آهن کوبی و نعل سازی است. یک نفر شاگرد هم در دسترس اوست.

چهره اش چون گل سرخ برافروخته، چشمانش چون دو عقیق می درخشد. گرد و غبار کوره و زغال بر سر و صورتش نشسته و حقاً و حقیقهً یک عالمی است که دست به آهن میبرد و آنرا با گاز انبر از کوره خارج، و به روی سندان





گر تو بی تقلید ز آن واقف شوی

بی نشان بی جای چون هاتف شوی

در این حال شاگرد برگشت. آقا فرمود: میعاد ما و شما ظهر در منزل برای آدای نماز. و نشانی منزل را دادند. قریب اذان ظهر به منزل ایشان در خیابان عباسیه، شارع البرید، جنب منزل حاج صمد دلال رفتیم. منزلی ساده و بسیار محقر، چند اطاق ساده عربی و در گوشه اش یک درخت خرما بود. و چون یک اشکوبه بود ما را به بام رهبری نمودند. در بالای بام حضرت آقا سجاده انداخته آماده نماز بودند، و فقط یک نفر ارادتمند به ایشان حاج محمد علی خلف زاده بود که میخواست با ایشان نماز بخواند. و سپس معلوم شد آقای حاج محمد علی، ظهرها را غالباً در معیت ایشان نماز میخواند. بنده نیز اقتدا کردم و نماز جماعتی که فقط دو مأموم داشت بجای آورده شد. و ایشان نهایت مهر و محبت را نمودند و فرمودند: شما می روید به نجف و إن شاء الله تعالی وعده دیدار برای سفر بعدی.

در آن روز که نیمه شعبان بود حقیر دستشان را بوسیده و تودیع نمودم و به نجف مراجعت کردم.»

روستائی گاو در آخور ببست
شیر، گاوش خورد و بر جایش نشست
روستائی شد در آخور سوی گاو
گاو را می جست شب آن کنجکاو
دست می مالید بر اعضای شیر
پشت و پهلو، گاه بالا گاه زیر
گفت شیر از روشنی افزون بدی
زهره اش بدریدی و دلخون شدی
این چنین گستاخ زان می خاردم
کو در این شب گاو می پنداردم
حق همی گوید که ای مغرور کور
نی ز نامم پاره پاره گشت طور
که لو أنزلنا کتاباً لِلجَبَلِ
لأنصدع ثم انقطع ثم ارتحل
از من از کوه احد واقف بدی
پاره گشتی و دلش پر خون شدی
از پدر و از مادر این بشنیده ای
لا جرم غافل در این پیچیده ای

هجرت إلى الله

«چون در ماه مبارک رمضان حوزه نجف تعطیل است و فقط طلاب شبها درسهای استثنائی همچون اصول عقائد و رساله‌های کوچک مانند قاعده لا ضرر، و مسأله ارث زوجه، و قاعده فراغ، و قاعده لا تُعاد الصلوة، و یا بحث فروع علم اجمالی را میخوانند که چون مختصر است در طول یکماه به پایان میرسد و مربوط به درسهای رسمی نیست، و علاوه در ماههای رمضان سابق هم حقیر در این درسهای شرکت نمی‌کردم و شبها را طبق دستور آیه الله حاج شیخ عباس به بعضی از ادعیه و قرائت سوره قدر و یا سوره دخان به پایان میرساندم؛ در این سال چنین میلی پیدا شد تا به کربلای معلی برای زیارت مشرف شوم، و هم زیارت حرمین مبارکین را نموده و هم آن اعمال را در کربلا انجام دهم و هم از محضر آقای حاج سید هاشم مستفیض گردم.

بنابراین در معیت والده و اهل بیت و دو طفل صغیر خود سید محمد صادق که در آن وقت چهار سال و سید محمد محسن که در آن وقت دو سال و پنج ماه داشت برای ماه مبارک به کربلا تشرّف حاصل نموده و یک اطاق در حسینیه بحرینی‌ها که در کوچه جنب خیمه‌گاه بود به قیمت ارزانی اجاره نمودیم و در آنجا جلّ و بساط خود را گسترديم.

در تمام یک ماه رویه چنین بود که: چون در عین گرمای تابستان بود و شبها بسیار کوتاه بود، شبها را نمی‌خوابیدم؛ به عوض در روزها می‌خوابیدم تا دو ساعت به ظهر مانده، در آن وقت آماده تشرّف به حرم مطهر می‌شدم و نماز را در آنجا بجا می‌آوردم و سپس به حرم مطهر حضرت ابا الفضل العباس علیه السلام مشرف می‌شدم و پس از ادای زیارت به تهیه ما یحتاج منزل پرداخته و تا غروب در منزل می‌ماندم. و پس از ادای نماز عشاءین و صرف افطار، دو ساعت از شب گذشته به منزل آقا مشرف می‌شدم تا نزدیک اذان صبح که باز برای سحور خوردن به خانه باز می‌گشتم، یعنی خود آقا وقت ملاقات را در شبها معین نموده بودند؛ زیرا که روزها دنبال کار می‌رفتند.

پذیرائی معنوی

«محلّ اجتماع دگه‌ای بود در کنار مسجدی که ایشان متصدیّ تنظیف آن بودند؛ و آن دگه به طول و عرض دو متر در دو متر بود و ارتفاع سقفش بقدری بود که در آن نمی‌شد نماز را ایستاده بجای آورد چون سر به سقف گیر میکرد؛ و در حقیقت اطاق نبود بلکه محلی بود زائد که معمار در وسط پلکان معبر به بام مسجد به عنوان انبار در آنجا در آورده بود. اما چون مکان خلوت و تاریک و دنجی بود، آقای حدّاد آنجا را در مسجد برای خود برگزیده، و برای دعا و قرائت قرآن و اوراد و اذکاری که مرحوم قاضی میدادند بالأخص برای سجده‌های طولانی بسیار مناسب بود. اما نمازها را ایشان در درون شبستان مسجد میخواندند، و نمازهای واجب را نیز به امام جماعت آن مسجد به نام آقا شیخ یوسف اقتدا می‌نمودند.

در آن دگه سماور چای و قوری نیز بود و مقداری از اثاث مسجد هم در کنار آن ریخته بود. خداوندا! از این دگه بدین وضع و کیفیت کسی خبر ندارد، جز خود مرحوم قاضی که در کربلای معلی در اوقات تشرّف بدان قدم نهاده است.

عظمت و روحانیت آن دگه را کسی میداند که مانند بعضی از دوستان حدّاد مثل حاج حبیب سماوی، و حاج عبد الزهراء گراوی، و حاج ابو موسی محیی، و حاج ابو احمد عبد الجلیل محیی و بعضی دیگر، آنرا دیده و در آن احوانا بیتوته نموده‌اند.

حضرت آقای حاج سید هاشم از حقیر در تمام شبهای ماه مبارک در آن دگه پذیرائی کرد. وه چه پذیرائی!

در آن وقت حاج ابو موسی محیی و حاج حبیب سماوی و رشید صفار با ایشان آشنائی نداشتند، بعدا آشنا شدند. فقط در آن وقت آشنای ملازم و فدوی عبارت بود از حاج محمد علی خلف زاده از کربلا، و حاج عبد الزهراء از کاظمین، و اخیرا در لیالی آخر آقای حاج ابو احمد عبد الجلیل محیی که در آن وقت مجرد بود، و بعدا به ابو نبیل و سپس به ابو احمد معروف شد. ولی اکنون به واسطه توسعه شارع



«حقیر سه ربع ساعت مانده به اذان صبح به منزل می آمدم و تقریباً ده دقیقه راه طول می کشید.

یک شب آقا به من فرمود: چرا هر شب بر می خیزی و می روی منزل برای سحری خوردن؟! یک چیزی که می آورم و می خورم تو هم با من بخور!

فردا شب سحری را در نزد ایشان ماندم. نزدیک اذان به منزل که با مسجد چند خانه بیشتر فاصله نداشت رفته و در سفره ای که عبارت بود از پیراهن عربی یکی از آقازادگان، قدری فُجَلِ تَرَبِ سفید) و خرما با دو گرده نان آوردند و به روی زمین گذارده فرمودند: بسم الله!

ما آن شب را با مقداری نان و فجل و چند خرما گذرانیدیم، و فردای آن روز تا عصر از شدت ضعف و گرسنگی توان نداشتیم؛ چون روزها هم در نهایت بلندی و هوا هم به شدت گرم بود. فلذا با خود گفتم: این گونه غذاها به درد ما نمی خورد، و با آن اگر ادامه دهیم مریض می شویم و از روزه وا می مانیم. روی این سبب بعداً پس از صرف سحور با حضرت ایشان فوراً به خانه می آمدم و آبگوشت و یا بعضاً قدری کنه ای را که طبخ نموده بودند می خوردم، یا بعضاً سحری را از منزل می بردم و با سحری ایشان با هم صرف می شد.

عباسیه که مقداری از مسجد از جمله آن اطاق و پله ها را از میان برده است، اثری از آن موجود نمی باشد.

شب تا نزدیک اذان به گفتگو و قرائت قرآن و گریه و خواندن اشعار ابن فارض و تفسیر نکات عمیق عرفانی و دقائق أسرار عالم توحید و عشق وافر و زائد الوصف به حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام می گذشت. و برای رفقای ما که حاضر در آن جلسه بودند همچون حاج عبد الزهراء، باب مکاشفات باز بود و مطالبی جالب بیان میکرد. و حقیقه در آن ماه رمضان بقدری شوریده و وارسته و بی پیرایه بود که موجب تعجب بود. آنقدر در جلسه می گریست که چشمهای متورم می شد، و از ساعت می گذشت، آنگاه به درون مسجد میرفت و بر روی حصیر پس از ادامه گریه به سجده می افتاد. بسیار شور و وله و آتش داشت؛ آتش سوزان که دیگران را نیز تحت تأثیر قرار میداد. یک شب که پس از این گریه های ممتد و سرخ شدن چشمها به درون مسجد رفت، حضرت آقای حداد به من فرمود: سید محمد حسین! این گریه ها و این حرقت دل را می بینی؟ من صد «قاط» (برابر و مقدار) بیشتر از او دارم ولی ظهور و بروزش به گونه دگر است».

خواب و خوراک حضرت حداد

نهادند تا به شکرانه تمامیت شهر رمضان به نجف برای سلام و زیارت مشرف شوند، و فردا را اگر اُحیانا رمضان است در آنجا افطار کنند.

عصر روز بیست و نهم با سیاره حاج عبد الزهراء که آنرا «حسینیّه سیّار» می گفتند، حضرت آقا و حاج محمد علی و حاج عبد الجلیل به نجف مشرف، و یکسره به حرم مطهر وارد، و پس از ادای سلام و زیارت برای افطاری به مسجد سهله در آمدند و در آنجا میهمان مرحوم شیخ جواد سهلّاوی بوده، و تا به صبح به توجّه و ذکر و فکر و دعا بیتوته نموده، صبحگاه عازم برای تشرّف و زیارت حمزه و جاسم شدند.

ظهر تا عصر را در حضرت حمزه گذرانده برای شب به سوی حضرت جاسم رهسپار، و شب را تا به صبح در آن

مکان مقدّس بیتوته کردند. و آن شب را حضرت آقا از عظمت حضرت جاسم و کیفیت حرکت او و اختفای او از دست دشمنان و اعدای دین مطالبی فرمودند، و فرمودند: جلال و عظمت ولایت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در این فرزند ارجمندشان بسیار طلوع دارد، و صحن و بارگاه و حرم و قبّه منوره و حتی زمینهای اطراف آن از معنویّت و جذّابیت خاصی برخوردار است.

یکی دو ساعت که از طلوع آفتاب بر آمد با همین حسینیّه سیّار مستقیماً به

صوب کربلا مراجعت شد و قریب ظهر بود که وارد شدیم. عصر روز بیست و نهم که در حرم مطهر امیر المؤمنین علیه السلام مشغول بودیم حضرت آقا فرمودند:

«مثل اینکه حضرت، ثواب این زیارت شما را بازگشت به ایران و استفاده از حضور حضرت آیه الله حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی قرار داده اند. وقتی به ایران رفتی، اوّل

اما خواب ایشان: اصولاً ما در مدّت یک ماه خوابی از ایشان ندیدیم. چون شبها تا طلوع آفتاب بیدار و به تهجد و دعا و ذکر و سجده و فکر و تأمل مشغول بودند، و صبحها هم پس از خرید نان و حوائج منزل دنبال کار در همان محلّ شرطه خانه میرفتند، و ظهر هم نماز را در منزل میخواندند و سپس به حرم مطهر مشرف می شدند. و گفته می شد عصر مطلقاً نمی خوابند؛ فقط صبحها بعضی اوقات که بدن را خیلی خسته می بینند در حمام سر کوچه رفته و با استحمام آب گرم رفع خستگی می نمایند، و یا مثلاً صبحها چند لحظه ای تمدّد اعصاب می کنند، سپس برای کار می روند؛ آنهم آن گونه کار سنگین و کوبنده. زیرا ایشان نه تنها نعل می ساختند بلکه باید خودشان هم به سم ستوران می کوبیدند، اما آن



وجد و حال و آتش شعله ور از درون اجازه قدری استراحت را نمیداد».

امر به ملازمت مرحوم انصاری

«ماه مبارک رمضان بدین گونه سپری شد. و در شب عید که محتمل بود ماه دیده نشود چند رفیق طریق بنا بر آن

خدمت ایشان برو، و کاملاً در تحت تعلیم و تربیت ایشان قرار بگیر!»

عرض کردم: در صورتی که ایشان امر به توقّف در ایران بنمایند در آن صورت دوری و جدائی از شما مشکل است! فرمودند: هر کجای عالم باشی ما با توایم، رفاقت و پیوند ما طوری به هم زده شده که قابل انفکاک نیست. نترس! باکی نداشته باش! اگر در مغرب دنیا باشی و یا در مشرق دنیا، نزد ما می باشی! سپس فرمودند:

گر در یمنی چو با منی پیش منی

ور پیش منی چو بی منی در یمنی»

استمرار حدیث عشق و ارادت

و بدینسان مرحوم علامه پس از آنکه در آستان حضرت حدّاد رحل اقامت می افکنند و دست ارادت به دامن پر فیض آن راد مرد توحید و ولایت می زنند، در کنار استمرار ارتباط با مرحوم حدّاد، به دستور ایشان ملازم محضر آیه الله انصاری همدانی گردیده و در سه سال پایانی عمر آن مرحوم در ارتباط با ایشان قرار می گیرند. و به سفارش ایشان مقیم طهران می شوند.

مرحوم علامه پس از ارتحال مرحوم انصاری رضوان الله

علیه با تمام وجود تحت تربیت و ارشاد حضرت آقای حدّاد سیر معنوی خود را ادامه داده و در مسیر ارادت و اطاعت ایشان لحظه ای از پای نمی نشینند و تا پایان عمر از چشمه جوشان معارف توحیدی این موخّذ عظیم به تمام معنی الکلمه، اشراب میشوند.

خودشان در مورد مدّت استفاده از محضر مرحوم حدّاد چنین میفرمایند:

«اولین دیدار حقیر با ایشان که در سنه ۱۳۷۶ بوده است، چون سی و دو ساله بوده ام و ایشان پنجاه و هشت ساله، بنابراین مدّت ارادت و استفاده حقیر از محضر آنورشان ۲۸ سال به طول انجامیده است.»

و نیز میفرمایند: «بطور دقیق آن مقدار که حساب نموده ام، مجموع اوقاتی را که با ایشان شب و روز بوده ام، اگر آن اوقات متفرّقه را با هم جمع و ضمیمه نمائیم دو سال تمام خواهد شد.»

با وجود اینکه مرحوم علامه نسبت به تمامی اساتیدشان از محبّت و شور خاصی برخوردار بودند ولی عشق و وله ایشان نسبت به حضرت آقای حدّاد آتش دیگری دارد و ارتباط روحی این دو بزرگوار به گونه ای دیگر است.

شاید سرّ این مسأله در این نکته نهفته باشد که مرحوم حدّاد



حدّاد فرموده‌اند:

«آنچه میان ایشان و حضرت آقا به میان رفته بود، من نه از حضرت آقا پرسیدم و نه از آقای مطهری، و تا این ساعت هم نمی‌دانم. ولی مرحوم مطهری هنگام خروج آهسته به حقیر گفتند: این سید حیات بخش است.

ناگفته نماند که روزی مرحوم مطهری به حقیر می‌گفتند: من و آقا سید محمد حسینی بهشتی در قم در ورطه هلاکت بودیم، برخورد و دستگیری علامه طباطبائی ما را از این ورطه نجات داد.

حالا این کلام مرحوم مطهری درباره حضرت حاج سید هاشم که: این سید حیات بخش است، هنگامی است که حضرت علامه هم حیات دارند، و از آن وقت تا ارتحالشان که در روز هجدهم محرم الحرام ۱۴۰۲ هجریه قمریه واقع شد، شانزده سال فاصله است. تازه علامه پس از مرحوم مطهری، لباس بدن را خلع و به جامه بقا منخلع گشتند.»
باری این عظمت و اوج عرفانی و توحیدی مرحوم حدّاد



از لحاظ درجات معنوی و مدارج توحیدی و وصول به اعلی مراتب فناء فی الله و بقاء بالله و رسیدن به فعلیت تامّه نسبت به سائر اولیاء الهی برتری داشته و در افق دیگری متمکن بودند که خود ایشان در ضمن تعابیرشان به این حقیقت اشاره فرموده‌اند:

عظمت و اوج مراتب عرفانی و توحیدی حضرت حدّاد

«حضرت آقای حاج سید هاشم در افق دیگری زندگی می‌نمود؛ و اگر بخواهیم تعبیر صحیحی را ادا کنیم در لافق زندگی میکرد. آنجا که از تعین برون جسته، و از اسم و صفت گذشته، و جامع جمیع اسماء و صفات حضرت حقّ متعال به نحو اسم و اکمل، و مورد تجلیات ذاتیه و حدائیه قهاریه، اسفار اربعه را تماماً طی نموده، و به مقام انسان کامل رسیده بود.

هیچ یک از قوا و استعدادات در جمیع منازل و مراحل سلوکی از ملکوت اسفل و ملکوت اعلی، و پیمودن و گردش کردن در ادوار عالم لاهوت نبود، مگر آنکه در وجود گراندش به فعلیت رسیده بود.

حاج سید هاشم انسانی بود با فعلیت تامّه در تمام زوایا و نواحی حیات معنوی.

برای وی زندگی و مرگ، مرض و صحت، فقر و غنا، دیدن صور معنوی و یا عدم آن، بهشت و دوزخ، علی السویه بود. او مرد خدا بود. تمام نسبت‌ها در همه عوالم از او منقطع بود مگر نسبت الله.»

و نیز می‌فرمایند:

«جناب محترم آقای حاج محمد حسن بیاتی ادام الله توفیقّه می‌گویند: من در معیت ایشان از مسافری به شاهزاده حسین رفتیم، همینکه میخواستیم عرض خیابان را طی نمائیم، حضرت آقا به من فرمودند: مرحوم آیه الله انصاری سالکان راه خدا را از یک طریق می‌برد؛ ولیکن من از سه طریق می‌برم.»

و نیز در ضمن شرح ملاقات مرحوم شهید مطهری با مرحوم

روابط بقدری صمیم و پاک است که ایشان بنده را فرزند خود میدانند، و فرزندانسان با حقیر معامله برادری می‌کنند. اما حقیر نه تنها خود را فرزند نمیدانم زیرا نه جسم و نه روحا فرزند نیستم، بلکه در اینجا اگر بحق کلمه، جمله‌ای صحیح را بخواهیم پیدا کنیم جمله خانه زاد است. آری غلامزاده‌ای است که در این منزل تولد یافته، و به دستگیری و کرامت حضرتش حیات نوین گرفته است. حضرت آقای حداد پدر واقعی بنده بود؛ و در تمام مسافرتها، ورود و خروج ما در منزل ایشان، ورود و خروج اهل خانه بود.»

موقعیت والای حضرت علامه در نزد مرحوم حداد

حضرت علامه در سایه تربیت‌ها و ارشادات استاد خویش در مسیر توحیدی خود اوج گرفته و گوی سبقت را از همگان ربودند. برخی از کلمات مرحوم حضرت آقای حداد بیانگر این مقام بلند است.

سید الطائفتین، همانند کوه



سبب شده بود که حضرت علامه با تمام وجود دل‌باخته ایشان شده و روز به روز انس و الفت باطنی و سنخیت روحی بین این استاد و شاگرد بیشتر شود و تفانی حضرت علامه در حضرت حداد کاری کرد که ایشان پا به پای استاد خود مراحل سلوک را طی نموده و هم‌درجه با ایشان گردند و نهایتاً حضرت آقای حداد ایشان را به وصایت و جانشینی خود انتخاب نمایند و به تعبیر خودشان هر چه دارند به ایشان بدهند که ان شاء الله اشاره خواهیم کرد.

سفرهای زیارتی و استفاده از محضر استاد

حضرت علامه در مدت اقامت خود در طهران یازده سفر به عتبات عالیات داشته‌اند که در خلال آنها به محضر مرحوم حداد مشرف شده و از برکات نفس قدسیه ایشان بهره‌های فراوانی برده‌اند.

تمامی این سفرها در ایام زیارتی ذی الحجّه و محرم الحرام و یا رجب و شعبان بوده و ایشان مقید بوده‌اند که در هر سفر به عتبه بوسی همه مشاهد مشرفه نائل آیند.

در سال ۱۳۸۶ هجری قمری نیز حضرت آقای حداد سفری به ایران نموده و به آستان بوسی حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء مشرف میشوند. از جمله ثمرات و فوائد این سفرها علاوه بر استفاده‌های معنوی از محضر مرحوم حداد، کلمات درباری است که از نفس طاهر و مطهر ایشان تراوش نموده که هر کدام دریائی از معرفت و حکمت الهی است. شرح بخشی از این معارف نورانی را حضرت آقا در کتاب شریف «روح مجرد» مرقوم فرموده‌اند که مطالعه آن برای مشتاقان لقاء پروردگار بسیار سودمند است.

آنقدر مراتب محبت و انس و الفت بین این دو بزرگوار قوی بوده است که مرحوم حداد ایشان را فرزند حقیقی خود میدانند و حضرت علامه در همه سفرها بر ایشان وارد شده و کنار عائله ایشان سکونت می‌نمایند.

خودشان در این باره می‌فرمایند: «معلوم است که منزل حقیقی ما و ورود و خروج ما در کربلا منزل حداد است. چون

است، و حدّاد که روح توحید است، روح ولایت است. و توحید عین ولایت است و تفکیک بردار نیست.

تمام این قضایا وقتی بود که حقیر طهران بوم و اصلاً از جریان اطلاعی نداشتم. و در اواخر آن که مصادف با اوان تشرف بنده بود، بعضی از دوستان به حضرت آقا گفته بودند: ما خائفیم از اینکه ارتباط و محبت شدید سید محمد حسین با آقای حاج هادی ابهری که او هم از زوار بود و ذهن ساده و نورانی و بی آرایش وی را سخت مشوب نموده بودند، موجب شود که اینک که او از طهران می آید، او هم از شما برگردد و منصرف شود.

حضرت آقا فرموده بودند: سید محمد حسین! أبدا أبدا. او مانند کوه است. کجا متزلزل میشود؟!

سپس فوراً فرموده بودند: فرض کن او هم برگردد، و با من یک نفر هم نباشد. اما من خدا دارم، خدای من با من است. گو در تمام عالم یک نفر حرف مرا نپذیرد. وصایت شرعی و سلوکی

حضرت آقای حدّاد وصیّنامه مکتوبی هم به حضرت علامه داده و در آن ایشان را به وصایت شرعی و سلوکی خود منصوب فرموده اند که از آن نیز میتوان به موقعیت والای آقا در منظرشان پی برد:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هُوَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ

الطَّاهِرِينَ

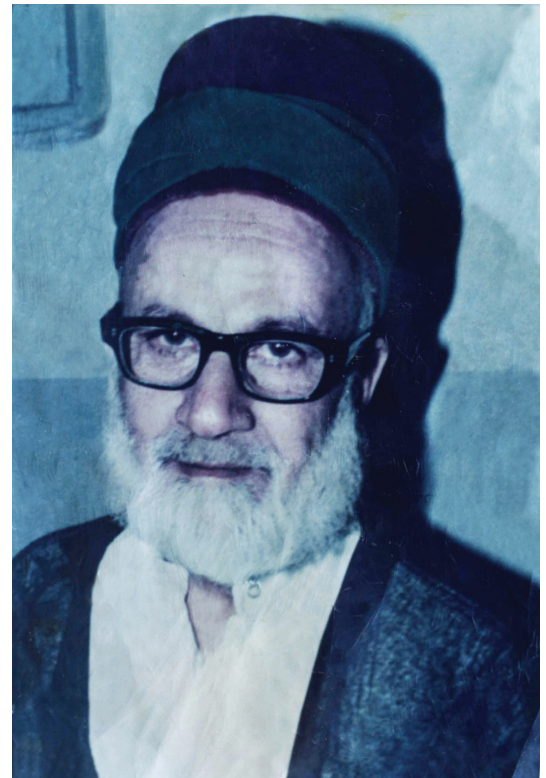
أما بعد، حقیر سید هاشم حدّاد وصی و جانشین قرار دادم از طرف خودم چه در حال حیات و چه در حال ممات در امور شریعت و در امر طریقت و تربیت افراد برای وصول بحق، آقای آقا سید محمد حسین حسینی طهرانی را، و ایشان لسان من است و ایشان مورد اعتماد من میباشد و بدیگری اعتمادی ندارم. ۶ شهر ربیع الأول ۱۳۹۷ هجری قمری، و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته - سید هاشم»

«در همین سفر در بالای بام خانه در شب عرفه که ایضا جمعی از اهل نجف و کاظمین و بغداد و سماوه و غیرها مجتمع بودند، پس از نماز مغرب و عشا که میخواستند غذای مختصری داده و حضار به اعمال لیله عرفه و زیارت مشغول شوند، با بهجتی هر چه تمامتر فرمود: فلان سید، سَيِّدُ الطَّائِفَتَيْنِ است

(یعنی هم مجتهد در امر شریعت و هم مجتهد در امر طریقت) و سپس فرمود: من تا بحال از آقا شیخ هادی شیخ زین العابدین تقلید میکردم، و از این به بعد از او تقلید میکنم!»

در جای دیگر بعد از نقل فتنه شدیدی که در اثر شیطنت دو تن از مرتبطین با مرحوم حدّاد بین اصحاب ایشان واقع میشود می نویسد:

«تبلیغات این دو نفر بسیاری را متزلزل نمود که دیگر راه بازگشت برایشان نبود، و بعضی را متحیر و سرگردان و در شک انداخت که تا آخر عمر بدینگونه بودند؛ و بعضی هم مطلب برایشان منکشف شد که: اینها همه دعیای شیطنانی



آخرین دیدار

همانطور که در کتاب شریف «روح مجرد» فرموده‌اند، سفر شام، آخرین دیدار ظاهری بین حضرت علامه و مرحوم حدّاد است که در این مقام به بیان شمه‌ای از آن می‌پردازیم و ان شاء الله در بخشهای آینده نیز به مناسبت به گوشه‌های دیگری از برکات این سفر نورانی اشاره خواهیم نمود. حضرت علامه در توضیح علت این سفر میفرمایند:

«پس از سفر اخیر بنده به عتبات عالیات، دولت عراق راه را بر روی واردین بست و بکلی اجازه ورود برای ایرانیها حتی برای مقیمین نداد؛ بنابراین، این حقیر تا امروز که از آن دفعه شانزده سال میگذرد، موفق به زیارت قبور ائمه علیهم السلام نشده‌ام.

و طبعاً برای مسافرت امثال حاج سید هاشم به ایران ممانعت بعمل می‌آمد، زیرا گرچه جنسیه ایشان ایرانی نبود ولیکن چون هندی الأصل بوده‌اند، تحصیل روادید برای ایران

ممکن نبود. اما ایشان در معیت اهل بیتشان و یکی از فرزندان برای زیارت حضرت زینب سلام الله علیها در شام عازم آن صوب گردیده بودند. و در بیست و دوم شهر ذو الحجه الحرام ۱۳۹۹ هجریه قمریه وارد دمشق میشوند و یکسره به زینیه میروند، و بر صدیق ارجمند و شاگرد قدیمی و ارادتمندشان حاج ابو موسی جعفر محیی دام توفیقه نزول می‌نمایند.

حاج ابو موسی از رفقای دیرین کاظمینی بود که بواسطه اخراج حکومت بعث به شام رفته و در صحن مطهر از طرف تولیت آنجا بعثت صداقت و امانت، سرپرست و مدیر و مدبر حرم شریف گردیده، و اداره امور مالی و اخذ وجوهات و تبرعات و مصارف آن بقعه شریفه به وی واگذار میشود. و پیوسته از صبح تا شب در اولین حجره از در ورودی صحن از سمت راست که به عنوان «مکتب استیلام التذورات و التبرعات السیده زینب سلام الله علیها» دارای تابلوی بزرگی است می‌نشیند، و به اخذ وجوهات و تذورات و



در این دو سه روزی که ایشان قبل از حقیر در خدمت آقا بوده است چه استفاده‌هایی برده است، و چه مشکلاتی را حلّ نموده است، و چه مطالبی را پرسیده است و جواب گرفته است، شرح مفصّل دارد.

باری، در همان اوائل ایام ورود بنده بود که جناب صدیق ارجمند آقای حاج أبو أحمد عبد الجلیل مُحیی از کویت، و حاج محسن شرکت از اصفهان وارد شدند، و اجتماع ما همیشه با حضرت آقا در معیت همین چند تن بزرگوار بود که شب و روز، در حرکت و سکون در اوقات زیارت و غیرها، در رفتن به شام برای زیارت قبر حضرت رقیه سلام الله علیها و سائر اماکن متبرّکه مانند زیارت اهل قبور در قبرستان بنی هاشم، با هم بودیم و انفکاک نبود، و غالباً سوالات دوستان از مسائل سلوکی بود؛ و گفتار ایشان همیشه حول و حوش مسأله توحید حضرت حق جلّ و عزّ دور می‌زد.

چون ده دوازده روز از ورود آقا به دمشق گذشت و حقیر هم هنوز نرسیده بودم، عائله ایشان عازم بر مراجعت به عراق میشوند، زیرا که بواسطه بی سرپرستی عائله باقیمانده در کربلا امکان توقّف بیشتر را نداشتند، و میخواستند آقا را هم با خود ببرند؛ ولی آقا به احتمال آنکه شاید بنده عازم و در راه باشم از برگشتن خودداری می‌کنند. بنابراین روز چهارم محرّم امّ مهدی با فرزندش به سمت بغداد رهسپار و آقا تنها می‌مانند تا روز ششم که بنده زاده می‌رسد. آقا میفرمودند: اگر آقا حاج سیّد محمد صادق نیامده بود و یا دیرتر آمده بود من هم عازم بر مراجعت بودم. و لهذا آقا بازگشت خود را به تعویق انداختند تا روز هفدهم محرّم. و این حقیر پس از ورود در زینبیه نُه روز بلکه ده روز محضرشان را ادراک نمودم.»

حضرت آقای حدّاد در این سفر هم مثل همیشه از هر گونه لطف و عنایت و پذیرائی معنوی نسبت به آقا دریغ ننمودند و در همین سفر و نیز پس از بازگشت به عراق است که به بعضی از شاگردان و ارادتمندان خویش میفرمایند: «من هر چه داشتم به آقا سیّد محمد حسین دادم.»

غیرها می‌پردازد و به مصارف لازمه می‌رساند. و خودش هم در صحن مطهر یک حجره جداگانه دارد، و برای عائله‌اش یک اتاق در قرب صحن اجاره کرده بود؛ و سالیان دراز است که به همین منوال در آنجا زیست میکند.

آقا که به زینبیه مشرف میشوند، محلّ اقامتشان در همین حجره او در صحن شریف بود، و گهگاهی به منزل او میرفته‌اند؛ و خلاصه در تمام مدّت اقامت در دمشق، میزبان منحصر به فرد ایشان جناب حاج أبو موسی میباشد.

لَدی الوُروُد به وی میفرمایند: سیّد محمد حسین را مطّلع کن تا اگر میتواند در این ایام مشرف شود. و چون در آن زمان ارتباط تلفنی مشکل بود لهذا ایشان برای حقیر نامه میفرستند و در روز دوّم محرّم الحرام ۱۴۰۰ به دست بنده می‌رسد. و چون مرقوم داشته بودند: اگر می‌آئی یا نمی‌آئی خبر بده! و بنده دیدم نامه با پست حدّاقلاً ده روز طول می‌کشید و اینجانب که عازم بر حرکت میباشم به حول و قوه خدا زودتر می‌رسم، لهذا جواب آنرا رفتن خود قرار دادم. و فوراً برای صدور گذرنامه که سه روز بطول انجامید و سپس بلیط طیّاره که آنهم سه روز طول کشید و مجموعاً شش روز طول کشید اقدام نمودم، و حقیر در صبح روز هشتم محرّم شب تاسوعا وارد زینبیه شدم و در همین حجره مکتب الاستلام آقا را زیارت نموده و با هم به زیارت بی‌بی سلام الله علیها تشرّف حاصل نمودیم.

وَ لَا یَخْفَى آنکه چون احتمال میرفت تا وصول خبر ورود حقیر که تشرّف خود بنده بود، آقا از شام به سمت عراق مراجعت کنند، بنده، بنده زاده بزرگ حاج سیّد محمد صادق را به شام فرستادم تا اولاً به زیارت بی‌بی مفتخر شود، و ثانیاً به زیارت آقا که خود نیز از مخلصین و شاگردان ایشان به شمار میرفت فائق آید، و ثالثاً چون زودتر می‌رسد خبر حرکت بنده را بدهد. ایشان در صبح روز ششم محرّم الحرام وارد دمشق میشوند، و همان روز با حضرت آقا ملاقات میکنند؛ و پیوسته از فیوضات و برکات ایشان در خدمت حضرت زینب سلام الله علیها مستفیض میگردد تا روز آخری که از دمشق به طهران عودت می‌نماید.



زمان وداع و فراق

کم کم زمان فراق این دو ولی الهی نزدیک می‌شود و هر دو میدانند که این آخرین دیدار و ملاقات ظاهری است. حضرت آقا در بیان کیفیت وداع از استاد بی بدیلشان حضرت حاج سید هاشم حداد میفرمایند:

«حضرت آقا بلیط بازگشتشان را به بغداد در ساعت ۵/۵ بعد از ظهر روز هفدهم تسجیل فرمودند. بنابراین، حقیر زمان مراجعت خود را پس از حرکت ایشان در دو ساعت به اذان صبح مانده از روز هجدهم مسجل کردم. و هر روزی که میگذرد زمان هجران قریب، و زمان وصال بعید می‌شود. و چقدر شعر منسوب به امیر المؤمنین علیه السلام در اینجا مفاد خود را تطبیق میدهد:

أَحِبُّ لِيَالِي الْهَجْرِ لَا فَرَحًا بِهَا
عَسَى الدَّهْرُ يَأْتِي بَعْدَهَا بِوَصَالٍ
وَ أَكْرَهُ أَيَّامَ الْوِصَالِ لِأَنِّي
أَرَى كُلَّ شَيْءٍ مُؤَلِّعًا بِزَوَالٍ

«من شبهای هجران را دوست میدارم، نه از جهت آنکه بدانها شاد میباشم، بلکه از جهت امید به آنکه پس از سپری شدن آنها روزگار، وصال را پیش بیاورد.

و من روزگار وصال را خوشایند ندارم؛ چرا که می‌بینم هر چیزی با حرص و ولعی شدید به سوی زوال و نیستی حرکت میکند.»

حال حضرت آقا در دو روزه اخیر بسیار منقلب بود. شبها فی الجمله هم خواب نداشتند. به غذا اشتها نداشتند. رنگ چهره برافروخته بود. با کسی گفتگو نداشتند. و پیوسته به حال تفکر و توجه بودند.

سابقاً اشاره رفت بر آنکه هر وقت بنده از ایشان خداحافظی میکردم و از کربلا به صوب کاظمین برای مراجعت به ایران می‌آمدم، مشاهده میکردم که سیمایشان برافروخته می‌شود و حالشان منقلب میگردد.

و رفقا می‌گفتند: پس از رفتن تو، ایشان تا یک هفته در

فراش می‌افتند و قدرت بر حرکت ندارند. و کسی را نمی‌پذیرند و با احدی از رفقا گفتار ندارند، و حتی عائله شخصی ایشان هم میدانند در آن حال ایشان خلُق و حال ندارند.

فلهذا فقط در مواقع غذا شربت آبی و مایعی می‌بردند. زیرا توان خوردن و جویدن نبود. و خودشان هم در آن حال میفرموده‌اند: کسی به سراغ من نیاید، و مرا به همین حال واگذارید!

روی این جهت بود که ما با رفقا و عائله ایشان قرار گذاشته بودیم که بدون خداحافظی از خدمتشان مرخص شویم. و بنابراین بدون هیچگونه اطلاع قبلی، روزی از روزها که حقیر به حرم مطهر مشرف می‌شدم، بدون برگشت به منزل به کاظمین می‌آمدم. و البته اینهم برای بنده مشکل بود، ولی پس از ملاحظه اینگونه واردات ایشان، ناچار از این امر بودم؛ و خودشان بدین طریق رضا داده بودند و علت این انقلاب حال را بنده نفهمیدم، و تا به حال هم نفهمیدم، و احدی از رفقا هم نفهمید.

باری، در آخرین روز توقف در زینبیه که روز هفدهم محرم الحرام بود، و در صحن متصل به صحن مطهر که حاج ابو موسی خود و عائله‌اش سکونت داشتند، و غالباً غذا در آنجا

پیاپی عبور نمایند تا از در خارج شوند و به مطار (فرودگاه) برسند. تنهائی چطور ممکن است؟ و علاوه اینک چندین ساعت تا موقع پرواز فاصله است.

بنده حاج أبو أحمد مُحیی عبد الجلیل را فوراً فرستادم که عقب ایشان برود و مترصد حالشان باشد و تا موقع پرواز از ایشان جدا نشود. و خودم نیز میدانم که: نباید در مظانی باشم که ایشان نظرشان به بنده افتد.

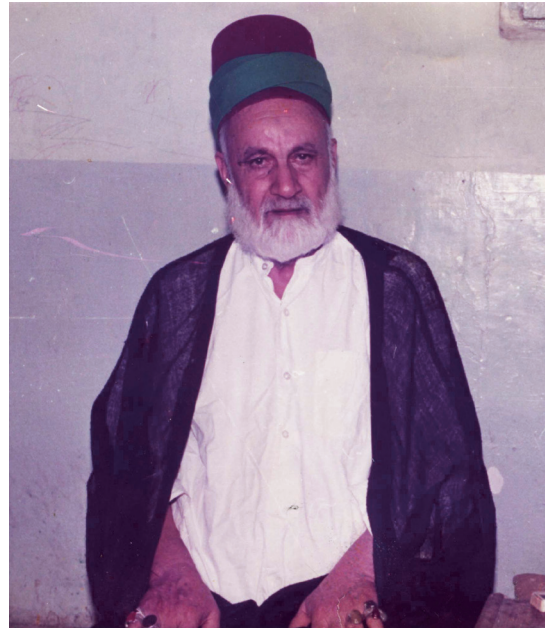
حاج عبد الجلیل برگشت و گفت: ایشان برای تجدید وضو رفتند و سپس به حرم مشرف شده اند. بنده هم تا غروب آن روز مبدا که ایشان در حرم باشند به حرم تشرّف حاصل نکردم، و در یکی از حجرات شرقی صحن گذراندم. و از حاج عبد الجلیل تقاضا کردم که بواسطه کسالت و ضعف مزاج و بی خوابی دیشب و مراقبت اکید وی از حضرت حداد، دیگر بدرقه من نیاید. من با او خداحافظی کردم و او استراحت کرد و حقیر در معیت مضیف محترم پس از نیمه شب به مطار دمشق آمدیم تا به صوب طهران مراجعت کنیم.

عروج حضرت آقای حداد به آسمان

حدود پنج سال پس از بازگشت مرحوم علامه از این سفر مرحوم حضرت آقای حداد در سن هشتاد و شش سالگی رحلت فرمودند. ایشان قبل از رحلت مدتی در بستر بیماری می افتند. مرحوم علامه می فرمایند:

«درست زمان کسالت فوت ایشان مقارن و همزمان کسالت حقیر بود. اینجانب در اواخر ماه جمادی الاولی سنه ۱۴۰۴ مبتلا به یرقان انسدادی کیسه صفرا شدم، و مدتّ چهل روز در بیمارستان قائم شهر مقدّس مشهد بستری، و پس از عملیّه جراحی و در آوردن کیسه صفرا در اوائل شهر رجب بود که بهبودی حاصل و از بیمارستان مرخص گشتم.

و در همین زمان ایشان مبتلا به کسالت می گردند، و آنچه آقا زادگان ایشان مخصوصاً آقا سید حسن برای صحّت تلاش می کند سودی نمی بخشد. حتّی به بغداد می برد و در بیمارستان بستری میکند، مع الوصف بی نتیجه میماند. و خود ایشان هم میفرمودند: حال من خوب است. شما چرا



صرف می شد، پس از نماز ظهر در حرم مطهر که بدانجا بازگشتیم، و حاج أبو موسی در آن سفره مختصر چند نفری همه گونه از اطعمه فراهم آورده بود، و غیر از حضرت آقا و حقیر و مضیف: حاج أبو موسی و حاج أبو أحمد عبد الجلیل کسی دیگر نبود، من درست توجه داشتم که حضرت آقا یک لقمه غذا هم نخوردند، و مثل کسی که بخواهد سر حاضرین را گرم کند و خود را غذا خور نشان بدهد، از جلوی خود خرده نانهای را بر میدارند و با سبزی خوردن نزدیک دهان می برند و این کار را کراراً می نمایند اما نمی خورند.

صورت برافروخته تر از هر موقع، و چشمها گرم و سرخ، و اشک در درونش حلقه میزد بدون آنکه بیرون بریزد. و خلاصه امر آنکه خیلی واضح می نمود که این انقلاب از همه انقلابهای پیشین شدیدتر است. او میدانسته است: این ساعت آخر دیدار است که در دنیا تجدید نمی شود. رفقا چون این حال را از ایشان نگریستند، طبعاً آنطور که باید نتوانستند صرف طعام کنند؛ بالتّیجه وقت صرف غذا زودتر گذشت. و حضرت آقا به مجرّد دست کشیدن رفقا از طعام، برخاستند و گفتند: سید محمّد حسین! من رفتم!

برخاستند و از حجره بیرون آمدند. و اینک باید از دو صحن

اینقدر خود را اذیت می کنید؟! ولی آقا زادگان تاب و تحمل نداشتند. و به عقیده حقیر برای راحتی دل و سکون خاطر خویشتن حضرت ایشان را رنج میدادند، و به این طرف و آن طرف می کشاندند. تا بالاخره پس از دو ماه از بهبودی حقیر، ایشان به سرای ابدی ارتحال کرده، و جامه کهنه تن را به خلعت ابدی تعویض و بدان اسْتَبْرَقِها و سُنْدُسِها عَلٰی سُرِّ مَقَابِلینِ مَخْلَعِ میگردند.

مخدّره علویّه فاطمه: صبیّه ایشان و نوادگانشان: آقا سید عباس و آقا سید موسی فرزندان آقا سید حسن که از جور صدام لعین به اردن و سپس به ایران فرار کرده اند و اینک همگی آنها در مشهد مقدّس سکونت دارند، بالاتفاق نقل می کنند که: ایشان را در آستانه فوت در بیمارستان کربلا بستری نموده بودند، و طیب خاصّ ایشان دکتر سید محمّد شُروفی که از آشنایان بوده است، متصدّی و مباشر علاج بوده است.

روز دوازدهم شهر رمضان قریب سه ساعت به غروب مانده، ایشان میفرمایند: مرا مرخص کنید به منزل بروم؛ سادات در آنجا تشریف آورده و منتظر من میباشند! دکتر میگوید: ابداً امکان ندارد که شما به خانه بروید! ایشان به دکتر میگویند: ترا به جدّه ام فاطمه زهرا قسم میدهم که بگذار من بروم! سادات مجتمعند و منتظر منند. من یکساعت دیگر از دنیا بروم! دکتر که سوگند اکید ایشان و اسم فاطمه زهرا را می شنود اجازه میدهد، و به اطرافیان ایشان میگوید: فعلاً حالشان رضایت بخش است و ارتحالشان به این زودیا نمی شود.

ایشان در همان لحظه به منزل می آیند. و اتفاقاً پسران حاج صمد دلّال (باجناقشان) که خاله زادگان فرزندانشان هستند در منزل بوده اند و از ایشان درباره این آیه مبارکه: *إِنَّا سَنُلْقِيْكَ عَلَيْهِمْ قَوْلًا ثَقِيْلًا* (ما تحقیقاً ای پیغمبر بر تو کلام سنگینی را القاء خواهیم نمود). می پرسند که: مقصود از قول ثقیل در این آیه چیست؟! آیا مراد و منظور هبوط جبرائیل است؟! ایشان در جواب میفرمایند: جبرائیل در برابر عظمت رسول الله ثقلی ندارد تا از آن تعبیر به قول ثقیل گردد. مراد از قول

ثقیل، اوست؛ لا هُوَ اِلَّا هُوَ است!

در این حال حنای خمیر کرده می طلبند و بر رسم دامادی جوانان عرب که هنگام دامادی دست و پایشان را حنا می بندند و مراسم حنابندان دارند، ایشان نیز ناخنها و انگشتان پاهای خود را حنا می بندند و میفرمایند: اطاق را خلوت کنید! در این حال رو به قبله میخوانند. لحظاتی که میگذرد و در اطاق وارد میشوند، می بینند ایشان جان تسلیم نموده اند. دکتر سید محمّد شُروفی میگوید: من براساس کلام سید که گفت: من یکساعت دیگر از اینجا میروم، در همان دقائق به منزلشان رفتم تا ببینم مطلب از چه منوال است؟! دیدم سید رو به قبله خوابیده است. چون گوشی را بر قلب او نهادم دیدم از کار افتاده است. آقا زادگان ایشان میگویند: در این حال دکتر برخاست و گوشی خود را محکم به زمین کوفت و های های گریه کرد، و خودش در تکفین و تشییع شرکت کرد.

بدن ایشان را شبانه غسل دادند و کفن نمودند و جمعیت انبوهی غیر مترقب چه از اهل کربلا و چه از نواحی دیگر که شناخته نشدند گرد آمدند و با چراغهای زنبوری فراوان

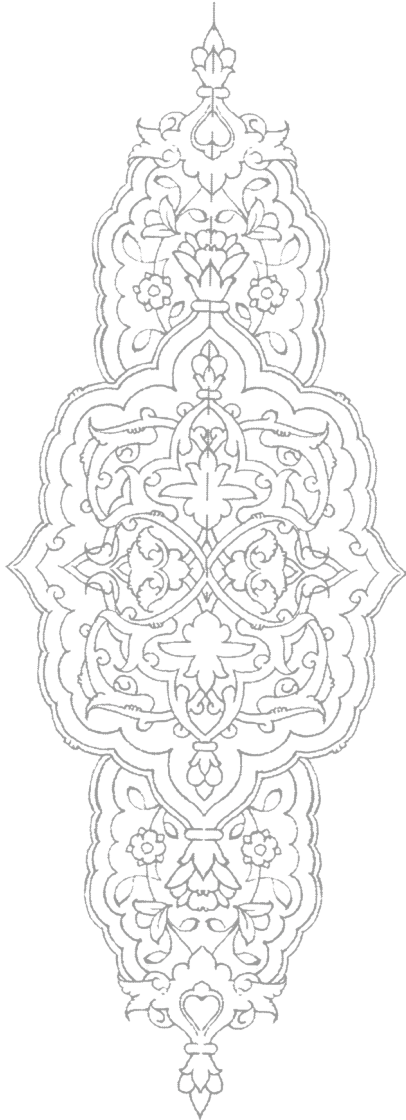


به حرمین مطهرین حضرت ابا عبد الله الحسین و حضرت ابا الفضل العباس علیهما السلام برده، و پس از طواف بر گرد آن مراقد شریفه، در وادی الصّفاى کربلا در مقبره شخصی ای که آقا سید حسن برای ایشان تهیّه کرده بود به خاک سپردند

رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ رَحْمَةً وَسِعَتْ، وَرَزَقْنَا اللَّهُ طَيِّبَ سَبِيلِهِ وَمِنْهَاجَ سِيرَتِهِ، وَالْحَشْرَ مَعَهُ وَمَعَ أَجْدَادِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

عجب از کشته نباشد به در خیمه دوست

عجب از زنده که چون جان بدر آورد سلیم



تارگان علم وفضیلت اساتید علمی

حضرت علامه رضوان الله تعالی علیه به علّت دقت نظر و جدیتی که در تحصیل علم داشتند در امر انتخاب استاد نیز بسیار دقیق بودند. ایشان دو خصلت مهم را در انتخاب استاد خود رعایت می کردند: اول این که: استاد در فنّ و کتابی که به تدریس آن اشتغال دارد باید ماهر و حاذق باشد، چه این که اگر فاقد این خصلت باشد عمر متعلم تباه خواهد شد. دوم این که: استاد باید صاحب تقوی و طهارت و عامل به علم خود باشد. از این رو در تمام طول تحصیل نوعاً اساتید ایشان از دو جهت علم و عمل از اعیان علماء عامل و میرز بوده اند. می فرمودند: گاهی می شد برای یک درس مدّتی طولانی به دنبال استاد می گشتیم و افراد متعدّدی را می دیدیم تا بالاخره استاد مطلوب و مورد نظرمان را پیدا می کردیم و پس از رسیدن به آن استاد میرز دیگر او را رها نکرده و نهایت استفاده را از محضرشان می بردیم و یک بار می فرمودند: برای درس گرفتن معلم، یازده استاد عوض نمودیم. (نور مجرد، ج ۱، ص ۷۶ و ۷۷)

۱. آیه الله بروجردی

در سال ۱۲۹۲ قمری در بروجرد متولّد شده و در سنّ ۱۲ سالگی در مدرسه بروجرد در نزد علماء آن شهرستان و مرحوم والد خود اشتغال به تحصیل داشته و در سن ۱۸ سالگی برای تکمیل تحصیلات به اصفهان مهاجرت نموده و در آنجا نزد مرحوم حجة الاسلام آقای ابوالمعالی کلباسی و مرحوم میرسید محمد تقی مدرسی و مرحوم حجة الاسلام حاج سید محمد باقر درچه ای به استفاده مشغول بوده اند و جمله ای از علوم عقلیه را نزد مرحوم آخوند ملا محمد کاشی و مرحوم جهانگیر خان قشقائی فرا گرفته و در آن زمان به تدریس فنون فقه و اصول پرداختند.

پس از هشت سال توقف در اصفهان در حدود ۲۶ سالگی به نجف اشرف عزیمت نموده و از محضر مرحوم آیه الله آخوند خراسانی صاحب کفایه و سید محمد کاظم یزدی صاحب عروه استفاده نمودند و از میرزین شاگردان و تلامیذ مرحوم آخوند گردیدند. ایشان ۱۰ سال در میان غواصان بحار علم و تحقیق حوزه هزار ساله گذرانیدند و در سال ۱۳۲۸ قمری با تصدیق علماء آن زمان همچون مرحوم آخوند و مرحوم شیخ الشریعه اصفهانی به زادگاه خود بروجرد مراجعت نمودند. در آنجا به تدریس خارج فقه و اصول اشتغال داشتند و اهالی غرب و جنوب ایران از ایشان تقلید می نمودند تا بر اثر ابتلاء به بیماری فتق برای معالجه به شهر ری آمدند و پس از عمل جراحی و عافیت؛ با اصرار مراجع و علماء حوزه علمیه قم در محرم الحرام ۱۳۶۳ قمری به قم مشرف شده و رحل اقامت در آن دیار افکندند!

آیه الله بروجردی پس از ورود به شهر مقدس قم شروع به تدریس فقه و اصول نمودند لیکن درس اصول را پس از یک سال رها کردند، ولی تدریس فقه را تا پایان عمر ادامه دادند. به علاوه در آن ایام شبها جمعی از فضلا در محضرشان علم رجال می آموختند.

از بدو ورود ایشان، مرحوم آیه الله صدر (رحمة الله علیه) که یکی از علمای ثلاث حوزه علمیه قم بودند محل نماز خودشان را که در صحن بزرگ حرم مطهر بود به ایشان واگذار نمودند و از آن روز تا در قید حیات بودند به احترام ایشان دیگر در صحن مطهر نماز جماعت دیگری اقامه نشد. مرحوم آیه الله حجت نیز وقت درس خود را که بعد از وفات مرحوم آیه الله حائری یزدی شروع نموده بودند به ایشان واگذار کرده و خودشان بعد از درس آیه الله بروجردی و نزدیک ظهر درس می گفتند. با وفات آیه الله حاج سید حسین قمی ایشان مرجع شیعیان شدند.^۱

رحلت ایشان در روز پنجشنبه ۱۳ شوال المکرم سنه ۱۳۸۱

۱. گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۳۴۶-۳۵۱

۲. زندگانی آیه الله بروجردی، علی دوانی، ص ۷۲-۷۱

در سن ۹۳ سالگی اتفاق افتاد!

مرحوم حضرت علامه طهرانی از مرحوم آیه الله العظمی بروجردی بسیار به عظمت یاد کرده و از سیره عملی و محاسن اخلاقی ایشان مطالب زیادی بیان می کردند و ایشان را مؤمن واقعی می دانستند. وقتی به بلده طیبه قم مشرف میشدند پس از زیارت حضرت فاطمه معصومه (سلام الله علیها) مقید بودند برای قرائت فاتحه بر سر مزار ایشان حاضر شوند. حتی یک بار دست خود را روی قبر گذاشته و خطاب به ایشان فرمودند: «أشهد أنك مؤمن حقاً».



از جامعیت علمی ایشان در فقه، اصول، حدیث، درایه و رجال نیز بسیار تعریف کرده و می فرمودند ایشان حتی در ادبیات نیز مسلط بوده و اشعار الفیه ابن مالک و عبارات مغنی اللیب و مطول را از حفظ می خواندند. هم چنین از دلسوزی و اهتمام ایشان به تربیت طلاب خاطراتی را بیان می نمودند و می فرمودند آیه الله بروجردی نسبت به طلاب بسیار دلسوز و مهربان بوده و به تربیت آنها بسیار عنایت داشتند. ایشان در نظم و دقت نمونه بودند و طلاب را نیز از دو طریق مختلف به همین روش تشویق و ترغیب می کردند؛ و نیز اگر می دیدند طلبه ای خط یا انشای او خوب نیست ناراحت می شدند و حتی گاهی نامه او را کناری انداخته و

نمی خواندند و می فرمودند: چرا باید طلبه این چنین باشد؟! مرحوم علامه مدتی را در قم از محضر آیت الله بروجردی استفاده نموده و سپس به نجف مشرف شده بودند و آن قدر به مقام علمی آن مرحوم معتقد بودند که می فرمودند اگر در نجف به آیه الله شیخ حسین حلی برخورد نکرده بودم برای استفاده مجدد از حضرت آیه الله بروجردی به قم بر می گشتم.

۲. آیه الله حجت کوه کمری

آیت الله آقا سید محمد کوه کمری اصلاً از قریه کوه کمر که یکی از قراء تبریز است می باشند. در ماه شعبان ۱۳۱۰ قمری متولد شده و در حجر پدر بزرگوار تربیت یافته و در مدت کوتاهی تحصیلات مقدماتی لازمه و واجبات معموله را در همان شهر فرا گرفتند و پس از آن شروع در فقه و اصول و معقول نموده و سایر فنون از ریاضیات و طب قدیم و مقداری از فیزیک و شیمی را از علماء و دانشمندان آن شهر تحصیل نمودند و اغلب تحصیلات فقهی و اصولی سطوح ایشان، نزد والدشان مرحوم سید علی کوه کمری بوده است. پس از تکمیل سطوح در سن ۲۰ سالگی به نجف اشرف عزیمت نمود و در آنجا به درس مرحوم صاحب عروه حاضر شدند. رجال و حدیث را از رجالی معروف مرحوم آقا سید ابوتراب خوانساری فرا گرفتند و از نزد دیگر علما همچون مرحوم شیخ الشریعه و حاج شیخ علی قوچانی و میرزا محمد حسین نائینی و دیگر اجلاً بهره مند شده و پس از نیل به درجات عالی اجتهاد در سال ۱۳۴۹ به بلده طیبه قم آمده و یکی از اعظام علما و مدرسین آن حوزه بودند. ایشان مورد توجه خاص مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی واقع شدند تا این که بعد از رحلت آن زعیم بزرگ در جای وی به تدریس پرداخته و یکی از زعمای حوزه و مراجع تقلید گشتند.

ایشان در روز دوشنبه ۳ جمادی الاولی قریب به ظهر در سال ۱۳۷۲ قمری از دنیا رحلت کردند و پس از تشییع

به دست آمده است در کدام طریق باید مصرف نمود؟

۳. آیه الله محقق داماد (ره)

آیه الله سید محمد محقق در سنه ۱۳۲۱ قمری در احمد آباد یزد به دنیا آمده. پس از گذراندن دوران طفولیت از مسقط الرأس خود به شهر یزد آمده و در نزد سید احمد مدرس و حاج سید یحیی واعظ و آقا سید حسین باغ گندمی درس خواندند. در سال ۱۳۴۱ عزیمت به قم نمودند و در خدمت حجج الاسلام میر سید علی کاشانی، سید محمد تقی خوانساری، سید ابوالحسن قزوینی و مرحوم آقای حجت و آیه الله مؤسس به استفاده پرداخته و تا چند سال هم از محضر آیه الله بروجردی استفاده کردند.^۲

مرحوم آیه الله حائری یزدی عنایت خاصی به این تلمیذ خود داشتند و با داشتن چنین شاگردانی به آینده حوزه علمیه قم دلگرم و امیدوار بودند. پس از ارتحال مرحوم آیه الله مؤسس، رسماً تدریس را شروع کرده و در مدت کوتاهی



عظیمی در حجره‌ای کنار مسجد حجتیه به خاک سپرده شدند!

مرحوم علامه رضوان الله علیه میفرماید: جناب آیه الله شریبانی دامت برکاته نقل کردند از مرحوم آیه الله العظمی مجتهد جامع الشرائط، سید محمد حجت کوه کمری اعلی الله مقامه الشریف که از مراجع پاکیزه و عالی قدر در حوزه علمیه قم بوده‌اند که وقتی یک نفر مرد دهاتی از باب وجوه شرعیّه یک اسکناس پنج تومانی در دست ایشان گذاشت ایشان چون آن وجه را گرفتند دست آن مرد را رها نمی کردند و همین طور کف دست او در کف دست ایشان بود تا بالاخره رها کردند و آن مرد رفت سپس یکی از حضار پرسید تا به حال دیده نشده است که شما وجوهی را که می گیرید این قدر دستتان در دست طرف بماند اما در این مورد بسیار معطل شدید. ایشان در پاسخ گفتند این مرد زارع است و از بیل زنی این وجه را کسب کرده است، در کف دستش در اثر تاولهایی درشت و خشن و برآمدگی هایی مشهود بود من آن برآمدگی ها را در دست خود فشار دادم تا به دست من فرو رود و بدانم که مالی را که از این طریق



۲. قبض و بسط شریعت، ص ۹۷

۳. آثار الحججه، ص ۶۲، جزء دوم

۱. گنجینه دانشمندان، ج ۱، ص ۳۱۸-۳۰۶



ایشان بسیار مؤثر بود. ایشان از همان دوران کودکی مورد عنایت پروردگار و حضرات معصومین (علیهم السلام) بودند.

خودشان می گفتند: از همان دوران طفولیت بسیار به ما توجه شده و خیالی سرمایه گذاری کردند حتی در خواب هم این طور بود. من به بازی علاقه زیادی داشتم اما به واسطه‌ی خوابی که دیدم و کسی با ناراحتی گفت این، الک دولک می کند! دیگر از شش سالگی بازی را کنار گذاشتیم. از همان ۶ سالگی بسیاری از بزرگان برای ما زحمت کشیدند و به ما التفات داشتند. حاج شیخ محمد تقی بافقی هم توجه زیادی به ما داشتند. من ۷ ساله بودم که در مجالس علمای بزرگ مثل مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری شرکت می کردم وقتی وارد می شدم حاج شیخ ابوالقاسم قمی برمی خواستند و مرا کنار خود می نشاندند.

ایشان مقدمات را نزد پدر بزرگوارشان و ادبیات را نزد شیخ ولی الله عامره‌ای و میرزا محمد علی ادیب تهرانی فرا گرفته و دروس سطح را نزد میرزا محمد همدانی و آخوند ملا علی معصومی همدانی استفاده برده‌اند. آیه الله بهاء الدینی

محضر درسشان محل تجمع فضلاء بنام حوزه گردید. ایشان آن قدر به امر تدریس اهمیت می داد نه تنها در ایام تحصیل بلکه در ایام تعطیلی حوزه نیز به تدریس و تربیت طلاب فاضل و دانشمند می پرداختند. علاقه فراوانی به تدریس فقه و اصول و پرورش فضلاء داشتند لذا غالب اوقاتشان در شبانه روز صرف مطالعه می شد. در روزهای آخر عمر که پس از عارضه‌ی سکته‌ی قلبی از ماه مبارک رمضان به بعد در منزل بستری و همه‌ی طبقات مخصوصاً شاگردان به دیدارشان می رفتند گاهی اوقات که ساعت درسشان فرا می رسید و خود را از شرکت در جلسه‌ی درس و حلقه‌ی شاگردان برجسته‌ی خود محروم می دیدند گریه کرده و این جملات را می گفتند: من از مرگ نمی ترسم ولی از این می ترسم که وجودی عاقل و باطل باشم و نتوانم انجام وظیفه شرعی کنم. ایشان دارای قلبی بسیار رئوف و احساساتی لطیف و کاملاً روحانی بود. می گفتند در تمام عمرم جز دو مرتبه نماز میّت نخواندم و در هر دو بار نیز منقلب شدم و نتوانستم آن را تمام کنم. و هر وقت به یاد اکرام‌هایی که اساتیدشان به وی داشته و بذل جهدهایی که نموده بودند می افتادند گریه می نمودند!

گاهی که در عبارات به اسامی معصومین (علیهم السلام) می رسیدند خیلی شدید اشک می ریختند. ایشان در صبح چهارشنبه ۲ ذی الحجه ۱۳۸۸ قمری بر اثر سکته‌ی قلبی پس از ۷۵ روز بیماری دار فانی را وداع گفت^۱.

مرحوم علامه قدس الله نفسه الذکّیه تقریرات بعضی از دروس آیه الله محقق داماد را به طور خلاصه و اختصار مرقوم فرموده اند که از آثار باقیمانده‌ی ایشان میباشند.

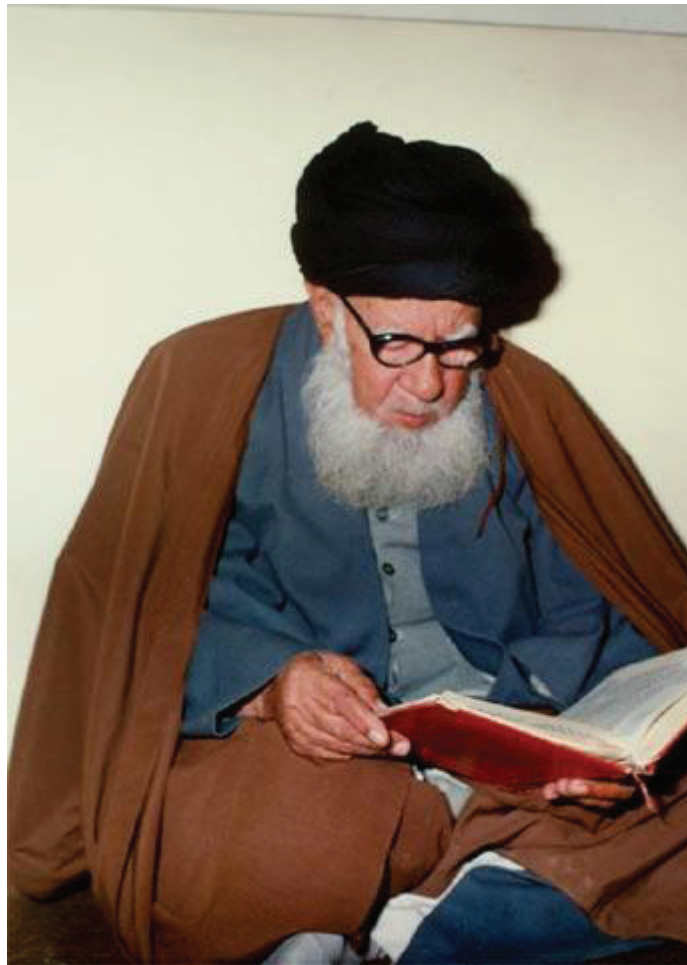
۴. آیه الله بهاء الدینی

ایشان در حدود سال ۱۳۲۰ قمری در قم به دنیا آمدند. رفتار کردار شایسته پدرشان که خادم آستانه مقدسه حضرت معصومه (سلام الله علیها) بود در شکل گیری شخصیت

۱. جرعه‌ای از دریا، ج ۲، ص ۵۶۳ و ۵۹۲

۲. تربت پاکان قم، ج ۳، ص ۱۶۱۵-۱۶۱۴

پس از تمام سطح و تکمیل و تحکیم مبانی علمی به منظور فراگیری دروس خارج در محضر علمای بزرگ: سید محمد حجت کوه کمری و آقا سید حسین بروجردی و آقا سید محمد تقی خوانساری حضور یافته و از خرمن علوم آنان خوشه چینی نمود تا به مرحله رفیع اجتهاد نائل آمدند.



ایشان می فرمایند: از زمان شروع بحث رکوع صلوة در درس حاج شیخ عبدالکریم به مدت ۶ سال شرکت کردم. هم چنین در درس مرحوم سید محمد حجت کوه کمری نیز شرکت می کردم به خاطر ندارم که چند سال طول کشید اما از ابتدا درس ایشان مطلوب واقع شد. لذا در درس فقه و اصول ایشان شرکت کردم. مدتی نیز در درس حاج شیخ محمد علی حائری قمی مبحث تعادل و تراجیح شرکت کردم و در درس مرحوم بروجردی نیز شرکت می کردم تدریس ایشان

برای بنده بسیار مطلوب بود.

مرحوم آیه الله بهاء الدینی علاوه بر دروس رسمی فقه و اصول به فراگیری دروس معارفی همچون کلام و فلسفه و اخلاق نیز پرداخته بودند خود ایشان در این باره می فرمایند: اخلاق عملی را از محضر حاج شیخ ابوالقاسم کبیر استفاده می کردم و در ۲۱ سالگی به درس مرحوم حاج میرزا جواد ملکسی تبریزی رفتم، بنده در درس کلام میرزا علی اکبر حکمی که در حوزه فلسفه نیز تدریس می کرد می رفتم ایشان اهل یزد و مرد شریفی بود، در درس مرحوم شاه آبادی هم شرکت می کردم. مباحثه ی ما اسفار بود.

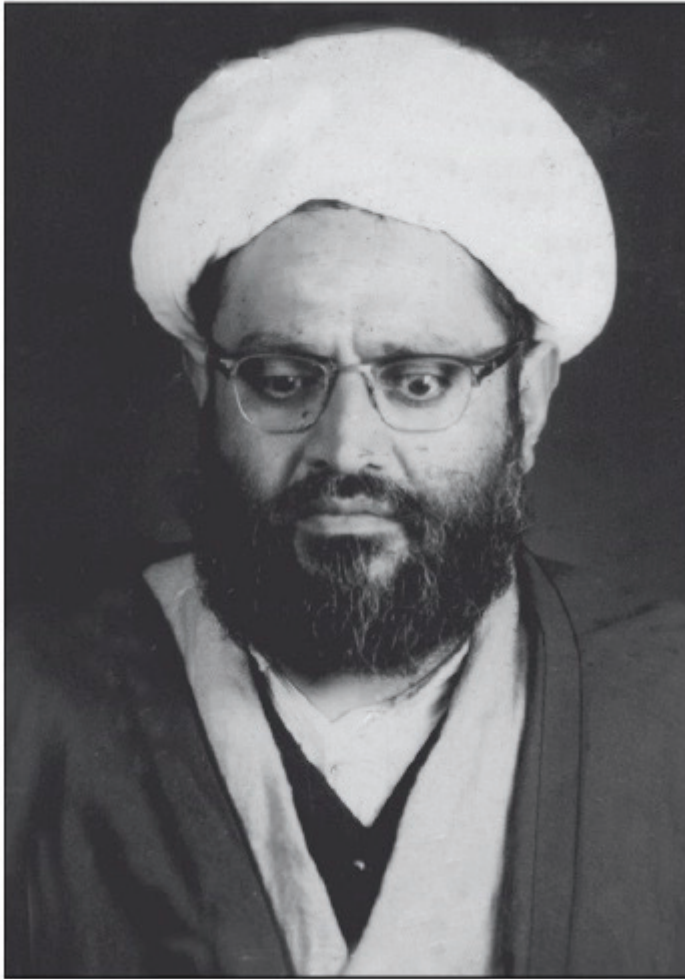
مرحوم بهاء الدینی با مرحوم آیه الله سید احمد زنجانی و آیه الله میرزا ابوالفضل زاهدی قمی نیز مباحثه ی حاشیه مرحوم غروی اصفهانی داشته و جلسات تبادل علمی ایشان برقرار بود. از مرحوم آیه الله سید محمد تقی خوانساری موفق به اخذ اجازه اجتهاد شدند و در روایت از مرحوم آقا شیخ عباس قمی اجازه داشتند.

ایشان به درس و بحث علمی بسیار شوق و اشتیاق زائد الوصفی داشتند و اکثر اوقات خود را به اشتغالات علمی می پرداختند. از باب نمونه: در زمان تحصیل در قم به جهت شدت اهتمام به دروس می فرمایند: یک سال تمام از مدرسه فیضیه بیرون نیامدم. مادرم می آمد درب مدرسه و از دور مرا نگاه می کرد و باز می گشت. اشتغالات به حدی بود که فرصت نمی کردیم به منزل سری بزنیم. از یک ساعت به اذان صبح مشغول بودند سپس نماز صبح را می خواندند و تا شب مشغول درس و بحث می شدند بسیاری از فضلاء نامور حوزه از شاگردان ایشان بودند من جمله مرحوم علامه قدس الله نفسه که نزد ایشان بعض دروس سطح را تلمذ نمودند.

مرحوم علامه رضوان الله علیه از آنجا که سطح علمی ایشان بالاتر از سطح معمول حوزه بود لذا در نزد ایشان درس خصوصی می گرفتند خودشان می فرمودند خدمت آقای بهاء الدینی در منزل ایشان که در منتهی الیه خیابان چهارمردان و در بلندی واقع بود درس خصوصی می گرفتم. یک روز

دفن پیکر مطهر آن بزرگ مرد عرصه عرفان و تهذیب در مسجد بالا سر در حرم حضرت معصومه سلام الله علیها، کنار قبر مطهر مرحوم آیت الله العظمی اراکی، بالای سر استادش، مرحوم آیت الله عبدالکریم حائری یزدی و دیگر مراجع معین شد.

۵. آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری یزدی



آیه الله حاج شیخ مرتضی یزدی در ۱۴ ذی الحجه الحرام ۱۳۳۴ قمری در شهر اراک دیده به جهان گشودند که مقارن با دومین سال اقامت مرحوم حاج شیخ عبدالکریم در آنجا بود و چون مرحوم حاج شیخ عبدالکریم درس سنه ۱۳۴۰ قمری به قم مهاجرت نمودند و قصد اقامت کرده و حوزه علمی به تأسیس نمودند آقا شیخ مرتضی آن زمان ۶ ساله

صبح زود که برای حضور در مجلس درس آمده حرکت شدم دیدم عجب چه برف سنگینی آمده اما حقیر با توکل بر خدا از حجره خود که در مدرسه حجّتیّه بود بیرون آمده و به طرف خانه استاد به راه افتادم خیابانها و کوچهها همه از برف پوشیده شده بود. هیچ کس از خانه خود بیرون نیامده بود قدمهای من تا ساق در برف فرو می رفت به هر حال به منزل استاد رسیدم و در زد خود استاد آمدند و در را باز کردند وقتی چشمشان به من افتاد با تعجب بسیاری گفتند آقا سید محمد حسین! شما در این برف آمدید درس؟! در این برف آمده اید؟!۱

یکی دیگر از شاگردان آیه الله بهاء الدینی مرحوم آیه الله شهید مطهری بودند که نزد ایشان رسائل و مکاسب می خواندند. خود آقای آیه الله بهاء الدینی گفته بودند: من رسائل و مکاسب عمومی می گفتم ولی برای شهید مطهری خصوصی درس می گفتم و دوباره مطالعه می کردم چون استعداد ایشان قوی بود. شاگرد دیگر ایشان آیه الله آقا حاج سید مصطفی خمینی که در دروس اخلاق ایشان نیز شرکت می کردند. آیه الله بهاء الدینی علاوه بر تدریس فقه و اصول درسهای اخلاق پربراری هم داشتند که مدت زیادی در مدرسه فیضیه برقرار بود ولی به علت کسالت، ایشان به حسینیه شان منتقل شد و هر شب جمعه شیفتگان معارف اسلامی به حسینیه ایشان جهت استفاده معنوی حاضر می شدند.۲

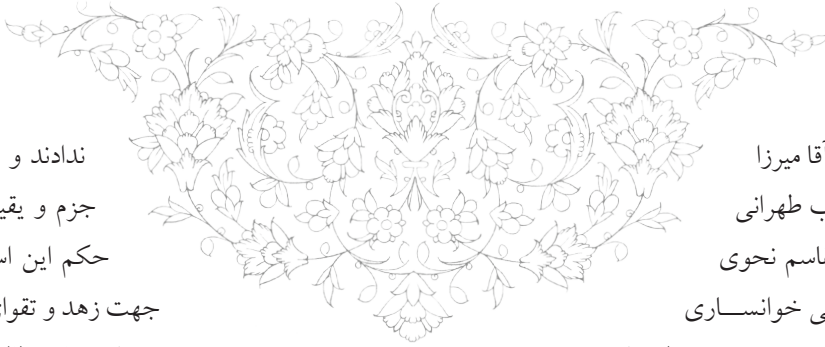
مرحوم علامه قدس الله نفسه به فرزندانشان دستور داده بودند در بلده قم هر هفته یا دو هفته یک بار از محضر عالمان وارسته و مهدّبی که صاحب تقوی و طهارت بودند من جمله حضرت آیه الله بهاء الدینی کسب فیض کرده و از انوار معنوی آنان بهره مند شوند.۳

وفات ایشان در روز جمعه ۱۴ ربیع الاول ۱۴۱۸ هجری قمری برابر با ۱۳۷۶/۴/۲۸ واقع شد. به فرموده رهبری مکان

۱. نور مجرد، ص ۷۴

۲. تربت پاکان قم، ج ۲، ص ۷۲۰-۷۱۴

۳. نور مجرد، ص ۱۷۴



بودند.

ادبیات و

مقدمات را نزد آقا میرزا

محمد علی ادیب طهرانی

و آقا شیخ ابوالقاسم نحوی

و آقا شیخ علی خوانساری

متفقهی سپری کردند و سپس سطح را در

نزد اساتیدی از قبیل مرحوم آیه الله آقا سید شهاب الدین

مرعشی نجفی و آیه الله حاج سید محمد رضا گلپایگانی فرا

گرفتند. آیه الله گلپایگانی می گفتند: حاج شیخ عبدالکریم به

من فرمودند فراند را برای ایشان درس بگو و به او اجازه بده

که حرف بزند و مطلبی که به ذهنش می آید بگوید.

مرحوم آقا شیخ مرتضی پس از طی این سطح در نزد چنین

اساتیدی، به دروس عالی و خارج پرداختند تا با جدیت و

تلاش بی وقفه و استمداد از خداوند علیّ اعلی و اهل

بیت (علیهم السلام) به مقام رفیعی از اجتهاد نائل شدند.

اساتید گرانقدر ایشان در این دوره: والد ماجدشان حاج شیخ

عبدالکریم حائری یزدی که سهم به سزایی در تربیت علمی

و عملی این فرزند برون خود داشتند و دیگر مرحوم آیه الله

آقا سید محمد حجت کوه کمری که ابوالزوجه ایشان نیز

بودند و مرحوم آیه الله آقا سید محمد تقی خوانساری و

مرحوم آیه الله بروجردی رحمة الله علیهم اجمعین بودند.

مرحوم علامه رضوان الله علیه قسمت زیادی از کفایه را نزد

ایشان درس گرفتند و تقریرات این دروس را مرقوم فرموده

و به یادگار گذاشته اند.

در بین مدرسین و آیات عظام آن روز به استثنای مرحوم آیه

الله اراکی که می گویند از ایشان کم تر نبودند کسی به پایه

تحقیق و تعمق و تدقیق ایشان نمی رسید با این وجود ایشان

زمانی که در درس خارج فقه یک فرع فقهی را مطرح

می کردند و وارد بحث می شدند بعد از طرح اقوال و بیان

ادله و تأیید یا نقد آنها در نهایت وقتی به نظری می رسیدند

با کمال تواضع می فرمودند: ما فقط بحث علمی می کنیم و

ادله از جهت علمی بر این قول دلالت دارند ولی این فتوای

من نیست و

هیچ وقت فتوا

ندادند و حاضر نبودند با

جزم و یقین بگویند که

حکم این است و این به

جهت زهد و تقوای ایشان بود. در

موقع درس ایشان مطالب را روی کاغذ

می نوشتند ولی وقتی بیان می کردند همین طور دست به

پیشانی داشتند و کمی فکر می کردند و ادامه می دادند و وقتی

ما تطبیق می کردیم با آنچه نوشته بودند می دیدم یک ادله

دیگری فی البداهه گفته بودند.

روزها از مسجد عشقعلی که محل تدریس ایشان بود همراه

ایشان به طرف منزلشان می رفتیم و سؤالات خود را از

خدمتشان می پرسیدیم با آن مقام علمی اگر کسی در راه از

ایشان مسأله ای اختلافی از مسائل شرعی می پرسید از پاسخ

دادن استنکاف می فرمودند و به آیه الله گلپایگانی که منزلشان

قریب منزل ایشان بود ارجاع می دادند.^۱

آنچه از زندگی آن مرد پاک و بزرگوار مشهود بود زهد و

پارسایی و بی اعتنائی او به دنیا و تشریفات و عناوین بود،

ایشان اصلاً به دنبال مرجعیت نبود و هیچ گونه مقدمه چینی

برای آن ننمود و حتی برای گفتن درس بر روی منبر

نمی نشست بلکه روی زمین تدریس می کردند با آن که

جمعیت تلامذد ایشان کم نبود و علاوه بر آن کسالت ایشان

ایجاب می کرد که منبر بروند و درس بگویند حتی از نشستن

بر روی پتو در حین درس نیز ابا داشتند. منزل ایشان همان

منزل خشتی پدر بزرگوارشان بود و بدون هیچ تغییری در

آن تا آخر عمر در آن زندگی کردند حتی یک نفر اظهار

آمدگی کرد که با خرج خود خانه ای ایشان را در دو سه طبقه

از نو بسازد که رفع همه حوائج و مشکلات از رفت و

آمدهای ایشان را بکند که قبول نکردند و گفتند: پدر ما در

همین خانه زندگی کردند.

ایشان از ریاست و مورد توجه عامه قرار گرفتن اجتناب

۱. نور مجرد، ص ۱۸۴

کرد ولی

دوام نیاورده و

به قم مراجعت نمود و به

تدریس خارج فقه و اصول

اشتغال پیدا کردند.

خود ایشان میگویند: زمانی که از

سده به قصد تحصیل راهی اصفهان شدم

مرحوم آقا شیخ محمد باقر جبل عاملی دایی بنده در مدرسه

آقا شیخ محمد علی نجفی حجره‌ای داشت. خدمت ایشان

رسیده و با کمک وی مشغول تحصیل شدم. مغنی و مطول

را نزد مرحوم جلال الدین همایی خواندم. شرح لمعه را

خدمت میرزا احمد مدرس و آقا شیخ علی یزدی خواندم و

قسمت زیادی از قوانین را از محضر آقا سید علی نجف

آبادی و رسائل و مکاسب و قسمتی از کفایه را خدمت آقا

میر سید محمد نجف آبادی فرا گرفتم. مرحوم حاج سید

محمد مهدی درچه‌ای در مسجد نو اصفهان مکاسب

می‌فرمود. درس ایشان هم می‌رفتم. مقداری از معقول را



کرده و فرار

می‌کردند در

روز عید قربان که در

صحن مسجد امام حسن

عسکری (علیه السلام) نماز

عید خواندند بعد از فراغت از

نماز دعایی خوانده شد و مردم به سجده

رفتند. ایشان از آن فرصت استفاده کرده در حالی که مردم

در سجده بودند برخاستند و از مسجد خارج شدند تا در

معرض هجوم و روی آوردن مردم و دست بوسی آنان قرار

نگیرند.

حضرت آیه الله حائری در اواخر عمر دچار کسالت قلبی

شده بودند که موجب شده بود گاهی وقفه‌ای در کار تدریس

ایشان بوجود آید مخصوصاً در ماه‌های اخیر که با سختی

تدریس می‌کردند. در همان ماهی که دار فانی را وداع گفتند

و جهی برای ایشان می‌رسد ولی آن بزرگوار از گرفتن آن

امتناع می‌کند و می‌گوید معلوم نیست که من زنده بمانم و

بالاخره کسالت مزبور به اوج رسیده و ایشان بر اثر آن در

صبح روز پنج‌شنبه ۲۴ جمادی الثانی ۱۴۰۶ قمری از دنیا

رحلت می‌کنند. فردای آن روز پیکر ایشان با ازدحام و

اجتماع اقشار مختلف تشییع و توسط استادشان آیه الله حاج

سید محمدرضا گلپایگانی بر پیکر ایشان نماز خوانده شد و

در پایین پای والد بزرگوارش مدفون شدند!

۶. آیه الله سدهی اصفهانی (ره)

تولد آیه الله سدهی در حدود سنه ۱۳۲۳ قمری در

همایون شهر اصفهان واقع شد. آقا شیخ عبدالجواد پس از

رشد و طیّ مقدمات به قم هجرت نموده و از محضر آیه الله

خوانساری و آیه الله شیخ محمد علی عراقی و آیه الله

العظمی بروجردی و بعضی اساتید دیگر استفاده نموده و

چند سالی هم از طرف مرحوم آیه الله بروجردی برای

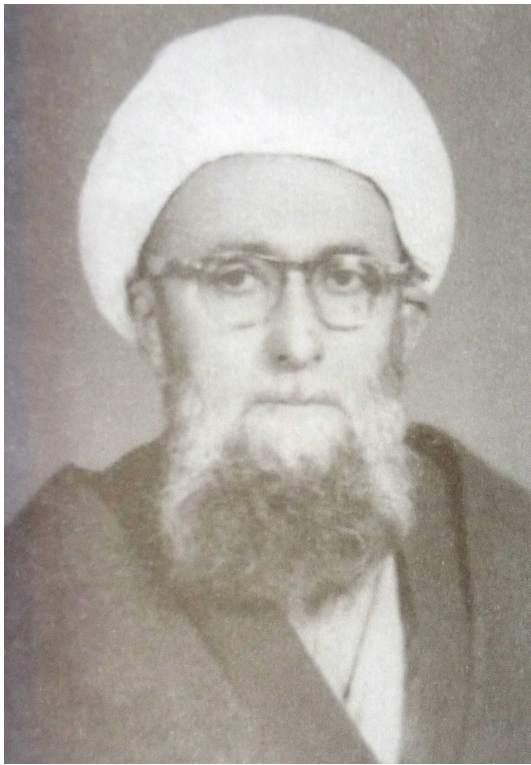
تدریس و اداره مدرسه علمیه کرمانشاه به آن سامان مهاجرت

محمد حسین طهرانی در درس می گفتند: کفاف کی دهد این باده‌ها به مستی ما.»

ایشان چند سالی از طرف مرحوم آیه الله بروجردی برای تدریس و اداره مدرسه علمی در کرمانشاه به آن سامان رفته ولی دوام نیاوردند و به قم مراجعت نمودند و به تدریس خارج فقه و اصول اشتغال پیدا کردند!

۷. آیه الله حلی

شیخ حسین فرزند شیخ علی که از فقهاء نجف اشرف و صالحین و ائمه جماعات بودند. آقا شیخ حسین در حدود سنه ۱۳۰۹ قمری در نجف به دنیا آمده و در حجر پدر بزرگوارش تربیت یافتند. مقدمات و سطوح را در نزد فضایی آن زمان فرا گرفتند. دروس عالی را در نزد بزرگان علماء فرا گرفتند و از دریای علومشان سیراب شدند که بعضی از آنان مرحوم آیه الله میرزا محمد حسین نائینی و مرحوم آیه الله آقا ضیاء الدین عراقی و مرحوم آیه الله شیخ الشریعه اصفهانی و آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی رحمة



۱. گنجینه ج ۲ ص ۷۵

خدمت مرحوم آقا شیخ محمود مفید خواندم. ایشان هدایه میبیدی را در مسجد دارالشفاء تدریس می فرمود. استاد بزرگ معقول مرحوم آقا شیخ محمد خراسانی در مدرسه صدر حجره‌ای داشت در همان‌جا شرح منظومه می فرمود. من که در این درس نیز شرکت می کردم تمام مطالب ایشان را می نوشتم که طلبه‌ها و دوستان و بعضاً خانم‌ها (مثلاً مرحومه حاجیه خانم امین) آن مطالب را می گرفتند و استنساخ می کردند. خدمت حاج میرزا علی آقا شیرازی که بسیار مرد پاک و مهذب بود درس تفسیر و نهج البلاغه می رفتم درس ایشان واقعاً کم نظیر بود. نجوم و تقویم عربی را خدمت حاج شیخ محمدرضا رهنانی خواندم. ریاضیات را خدمت مرحوم ارباب رضوان الله علیه که فقیه صاحب نظر و بسیار مرد جلیلی بود خواندم. این مرد متواضع درس شرح لمعه‌ای می گفت که پدر جدّ درس خارج بود. بعد تصمیم گرفتم برای ادامه تحصیل از اصفهان به قم بیایم هیچ پولی نداشتم. به همین علت یک سال نماز استیجاری قبول کردم و آمدم به قم و در مدرسه رضویّه و مدتی در حجره‌های نمناک مدرسه خان به سر بردم و شهریه مختصری به قناعت می گذراندم و کتب ضروری را هم تهیه می کردم. در قم به درس مرحوم آیه الله حائری می رفتم البته در این درس جزء طبقه دوم و سوم از شاگردان بودم. مرحوم آیه الله حجّت بعد از درس آیه الله حائری برای ما درس داشتند. بعدها هم آیه الله بروجردی تشریف آوردند درس ایشان هم می رفتم. تدریس را از همان ابتدا شروع کردم که مقارن با تحصیل بود. اما درس‌های عمومی من که جنبه یک درس عمومی در حوزه را داشته است چندین دوره مطوّل، مغنی؛ رسائل، مکاسب؛ کفایه بوده است. از شاگردانم، آقایان حاج شیخ اسماعیل ملایری حاج سید محمد حسین طهرانی، صادق خلخالی، حسین مظاهری، آقای ستوده و مرحوم مصطفی خمینی بودند که به درس کفایه می آمدند. خداوند تأییدشان کند. آقایان خیلی جدی زحمت کش و مقید بودند بعضی از ایشان ماه مبارک و تعطیلی‌ها را هم درس می خواند. جدیت و علاقه فراوانی نسبت به درس داشتند. گاهی آقا سید

الله علیهم اجمعین بودند.

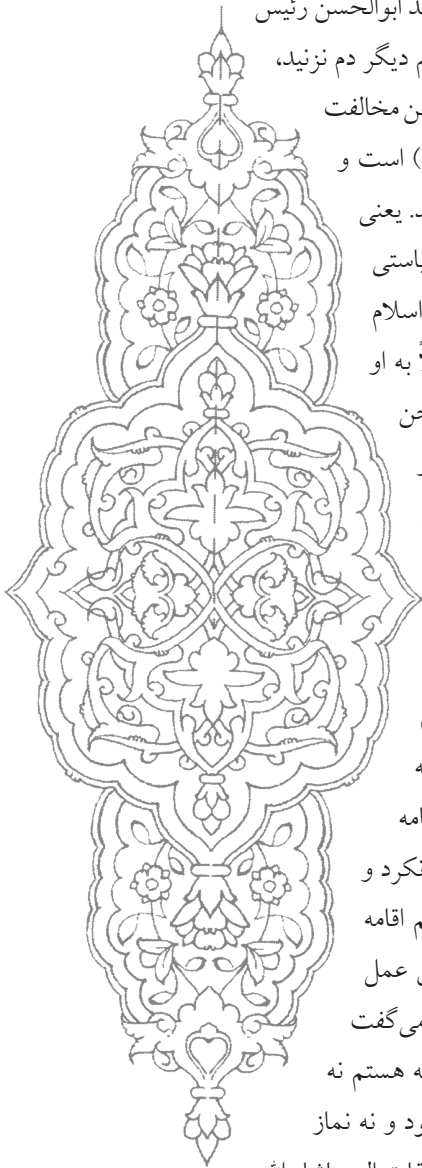
ایشان در تحقیق مطالب تبخّر در علوم از طرفی و در رفعت و تقوا و شرف نفس و حسن اخلاق و تواضع زیاد از جهت دیگر معروف و مشهور بودند و هیچ گاه به دنبال ریاست نبوده و در امور دنیوی تلاشی ننمود و از این حیث در نزد همگان محبوب بود^۱.

حضرت علامه رضوان الله علیه در کتاب ولایت فقیه از استادشان تجلیل کرده و میفرماید: مرحوم استاد آیه الله شیخ حسین حلی مرد بسیار بزرگی بود. بسیار مرد عجیبی بود از منفردین و متفردین در علم و تقوی و زهد و اعراض از ریاست‌های دنیوی بود. مرد محقق و شاخصی بود که همه علماء به علم و فهم و درایت او نیازمند بودند هر وقت کسی از او مسأله‌ای را سؤال می نمود چه در درس یا در غیر موقع درس مثلاً می پرسید فتوی و نظریه شما راجع به این مسأله چیست؟ نگاهی می کرد و می گفت من احمق را به فتوی دادن چه! کار ما این است که برویم و به کتاب‌ها نگاه کنیم و مطلبی را به دست بیاوریم و بیاییم با رفقا بحثی بکنیم کارمان این است. این مرد بزرگوار و با شخصیت و با عظمت که تحقیقاً از مرحوم آقای حاج سید محسن حکیم در دقت نظر و وسعت اطلاعات و تبخّر در علم فقه و اصول برتر بود و خود آقا سید محسن معترف به این معنی بود. ایشان در هنگام تدریس بعضی از عبارات آقای حاج سید محسن حکیم رحمه الله علیه را بیان می کرد. البته به صورت قال بعض و یا بعض معاصرین بدون آن که اسمی از مستمسک العروه بر زبان آورد و کلام ایشان را بسیار خوب تجزیه و تحلیل و رد کرده حق مطلب را ادا می نمود ولیکن در عین حال در بعضی از مجالس آیه الله حاج سید محسن حکیم حاضر می شد و اگر کسی مثلاً نماینده‌ای، وزیری، متصرفی از بغداد می آمد و از مرحوم حکیم اجازه حضور می خواست و یا سؤال و استفتائی داشت ایشان می رفت و در آن مجلس می نشست و مطلب او را گوش کرده و حل می نمود و جواب می داد. مثل یکی از افراد عادی بسیار

۱. از نقباء البشر به نقل از مقدمه اجتهاد و تقلید

معمولی. عبارت خود ایشان است که در درس گفتند: وقتی مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی رحمه الله علیه رئیس نشده بود ما با رفقای خودمان قرار گذاشتیم که نگذاریم ایشان رئیس بشود، زیرا که او شایسته رهبری اسلام نبود ولیکن بعد از این که مرحوم آقا سید ابوالحسن رئیس شد من همه رفقا را جمع کرده گفتم دیگر دم نزنید،

زیرا امروز مخالفت با آقا سید ابوالحسن مخالفت با جعفر بن محمد (علیهما السلام) است و عملاً به این مطلب هم ملتزم بودند. یعنی نسبت به هر کسی که موقعیت و ریاستی پیدا می کرد و فرد شاخصی برای اسلام می شد قلباً متواضع بود و عملاً به او خدمت می کرد. پدر ایشان در صحن مطهر امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نجف اشرف اقامه جماعت می کرد و پس از فوت او اقامه جماعت اختصاص به مرحوم آقا شیخ حسین حلی داشت. اما ایشان استاد خود مرحوم نائینی را مقدم داشتند و پس از مرحوم نائینی با آن که از بهترین تلامذه او بود معذک اقامه نماز را به جای مرحوم نائینی قبول نکرد و آیه الله حاج سید محسن حکیم اقامه جماعت نمودند و ایشان از این عمل استنکاف می نمود و کراراً و مراراً می گفت کار من فقط تدریس است. من طلبه هستم نه فتوی داد نه رساله‌ای منتشر نمود و نه نماز جماعت خواند. اما در درس و تحقیقات الی ماشاء الله هر چه بگویند کم گفته‌اید. ایشان به اندازه یک صندوق تقریرات و تحقیقات و کتب مستقله در فقه و اصول دارد. من تحقیقاً نمی توانم بگویم که از نقطه نظر علمی شیخ حسین حلی از علامه حلی کمتر بود به اندازه‌ای این مرد دقیق بود که مثلاً ما در نزد ایشان طهارت می خواندیم (من



نمود و در مقبره استادش آیه الله میرزا حسین نائینی مدفون شدند رحمة الله علیهما^۱.

۸. آیه الله خوئی (ره)

آیه الله العظمی حاج سید ابوالقاسم خوئی، در شب نیمه رجب ۱۳۱۷ ه ق در شهرستان خوی از توابع آذربایجان غربی، در یک خانواده علمی و مذهبی دیده به جهان گشودند. والد بزرگوار او، مرحوم آیه الله سید علی اکبر خوئی پس از مطرح شدن مشروطیت در ایران و موضع گیریهایی که دو طرف موافق و مخالف داشتند در سال ۱۳۲۸ قمری شهرستان خوی را به قصد سکونت در نجف

اشرف ترک گفت. آقا سید ابوالقاسم نیز در سن ۱۳ سالگی، همراه برادرشان سید عبدالله خوئی به پدر خود پیوستند و در نجف شروع به فراگرفتن ادبیات عرب، منطق و سطوح عالی نمودند در حدود ۲۱ سالگی بود که شایستگی آن را پیدا نمودند تا در درس خارج بزرگترین مدرس حوزه علمیه نجف، یعنی مرحوم آیه الله العظمی شیخ الشریعه اصفهانی حاضر شوند و خوشه چین علوم و معارف او گردند، البته جز آن استاد بزرگ، اساتید دیگری هم در رشته های مختلف و در مقاطع تحصیلی متفاوت داشته است که خود آن مرحوم در کتاب معجم رجال الحدیث به اسامی برخی از آن اعظام تصریح دارد.

اساتید ایشان در مراحل مختلف تحصیلی، بزرگان و استوانه های فقهی زیربوده اند:

– آیه الله الشریعه اصفهانی (۱۲۸۹ – ۱۳۶۱ ه ق).

– آیه الله شیخ ضیا الدین عراقی (۱۲۸۹ – ۱۳۶۱ ه ق).

– آیه الله شیخ محمد حسین اصفهانی کمپانی (۱۲۹۶ – ۱۳۶۱ ه ق).

– آیه الله شیخ محمد حسین نائینی (۱۲۷۳ – ۱۳۵۵ ه ق).

خود آن مرحوم تصریح دارند که: من از دو استاد اخیر

در خدمت ایشان علاوه بر اصول یک دوره مکاسب و قدری هم از کتاب طهارت خواندم و تقریرات آن را نوشتم) ایشان روایتی را از باب دیات مفتاح الکرامه شاهد بر مطلب آورد! باید توجه نمود که باب دیات مفتاح الکرامه چه مناسبت با باب طهارت دارد؟ ایشان عالمی بود متضلع خبیر و منظم و تمام کتابها چه کتابهای عامه و چه کتابهای شیعه را مطالعه می کرد. بعد هر کتابی را که مطالعه می نمود از مطالب آن برای خود فهرستی برمی داشت مثلاً از تمام تاریخ بغداد فهرست داشت یک ردیف ستونی از کتابخانه اش فقط فهرست آن کتبی بود که مطالعه کرده و نتیجه آن کتابها را هر چه بود له یا علیه شیعه در آنجا نوشته بود^۱.

حقاً در فقه و اصول در نجف بی نظیر بود، بلکه وقتی من به نجف اشرف مشرف شدم و در جمیع بحثها تفحص و تحقیق نمودم اگر مرحوم شیخ حسین حلی نبود دو مرتبه برای ادامه استفاده از محضر آیه الله بروجردی به قم برمی گشتم اما دیدم ایشان مردی است عالم و با وزنه و قوی، لذا نجف را در دوران تحصیل نهایی بر قم انتخاب کردم^۲.

مرحوم آیه الله شیخ حسین حلی در اجازه اجتهاد خود به مرحوم علامه نوشته اند: (آیت نور، ص ۱۶۳)

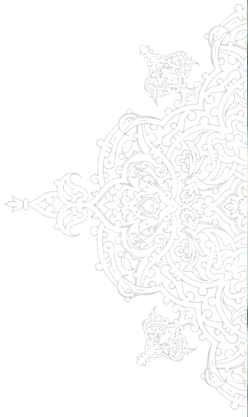
فانّ جنابه قد جدّ فی تحصیل ذلک و اجتهاد فیه و قد حضر علی ابجائی فی الفقه و الاصول حضور تفهّم و تدقیق و کتب ذلک و حرّره تحریر اتقان و تحقیق و لم یزل علی ذلک مجدداً فیه حتی نال بحمد الله تعالی بغیته و ادرك بذلك الجدد غایبه و امنیت و حصل علی مرتبه من الاجتهاد و صار له القدره بحمد الله تعالی علی استنباط ما یحتاج الیه من الاحکام الشرعیه عن ادلتها التفصیلیه فله العمل بما استنبطه من ذلک حسب الطریقه المعروفة التي جرى عليها مشایخنا العظام و استاذتنا الکرام قدست اسرارهم.

وفات آیه الله حاج شیخ حسین حلی در صبح ۵ شوال المکرم سنه ۱۳۹۴ قمری و در نجف اشرف از دنیا رحلت

۱. ولایت فقیه، ج ۲، ص ۳۴-۳۳

۲. آیت نور، ص ۱۵۸-۱۵۷

۳. مقدمه کتاب الاجتهاد والتقلید



آیه الله العظمی خوئی نزد مشایخ و اساتید مختلفی علم و دانش فراگرفته است اساتیدشان در رشته های غیر از فقه و اصول عبارتند از: آیه الله شیخ محمد جواد بلاغی (۱۲۸۲ - ۱۳۵۲)، آقا سید ابوتراب خوانساری (استاد رجال و درایه)، آقا سید ابوالقاسم خوانساری، (استاد ریاضیات عالی)، آقا سید حسین بادکوبه ای (استاد فلسفه) و نیز حضرت آیه الحق حاج سید علی قاضی رضوان الله تعالی علیه

مرحوم علامه می فرمایند: مرحوم آقای حاج شیخ عباس قوچانی فرمودند: آقای حاج سید ابوالقاسم خوئی مدت دو سه ماه خدمت آقای حاج میرزا علی آقا قاضی رحمة الله علیه مشرف شدند و میل داشتند که در سلسله معرفت النفس داخل شوند و ایشان نیز دستوراتی دادند پس از دو ماه مکاشفه ای هم برای ایشان دست می دهد بدین طریق که مدت جریان عمر خود را می بینند که رئیس شده و مردم دست ایشان [را] می بوسند تا آن که در مأذنه صلوة کشیدند^۱ و در آن اسم ایشان را بردند، داستان را برای حضرت آقای

الذکر (آیه الله نائینی و آیه الله کمپانی) بیشترین بهره را برده ام و نزد هر کدام از بزرگان فوق الذکر، دوره کاملی از اصول و خارج فقه، یا کتابهای متعددی از فقه را حاضر شده ام مرحوم نائینی آخرین استاد من بود که تا آخر عمر ملازم محضر او بودم و از او اجازه روایتی گرفته ام. او به من اجازه داد که کتب اربعه را از ایشان روایت کنم.

معظم له شاید یکی از موفق ترین مراجع عصر اخیر از نظر تالیف و تصنیف و تقریر بوده باشند، چون علاوه بر تالیفات گران سنگ و پرمحتوایی که خود انجام داده اند، به همان مقدار یا بیشتر از آن شاگردان و فارغ التحصیلان مکتب فقهی، اصولی و تفسیری او تقریرات او را نگاشته و نشر داده اند. تالیفات و تقریرات ایشان عبارتند از:

۱- البیان فی تفسیر القرآن ۱ ج (تفسیر).

۲- نفحات الاعجاز در دفاع از کرامت و عظمت قرآن ۱ ج (علوم قرآن).

۳- اجود تقریرات ۲ ج (اصول)

۴- معجم رجال الحدیث ۲۳ ج (رجال).

۱. در نجف اشرف در وقتی که یکی از علماء و مراجع از دنیا رحلت میکرد در مأذنه حرم مطهر اعلام میکردند و مردم را برای نماز میت فرا میخواندند.

تو اختلاف نمی‌کنند.^۲

گوشه‌ای از منظر مرحوم علامه رضوان الله علیه به ایشان را می‌توان در تعبیری که راجع به ایشان در آغاز نامه‌های خود داشتند به دست آورد گرچه که این نامه‌ها به منظور نقد علمی فتوای استاد پیرامون رؤیت هلال است: در مطلع نامه اول می‌نویسند: سلام علی السید السند و الحبر المعتمد استاذنا الافخم العلم العالم العلام حجة المسلمین و الاسلام الایة العظمی الحاج السید ابی القاسم الخوئی مد الله اطلاقه الشارفه و بلغه غایه مناه بحق محمد و عترته الطاهره و در پایان آن می‌نویسند: و غیر خفی ان هذه و ما شابهها من الرسائل التي كتبتها من العلوم التي دخلتها قطرة من فيضان بحرک و رشحة من سحاب علمک و بضاعتک التي ردت اليک صدرت فوردت منك و اليک.^۳

۹. آية الله آقا بزرگ طهرانی



آية الله آقا بزرگ طهرانی در ماه ربیع‌الاول سنه ۱۲۹۳ قمری

قاضی نقل نموده، آقای قاضی متأثر شدند؛ زیرا که این مکاشفه دلالت داشته که ایشان از علمای ظاهر خواهند شد اتفاقاً در وقتی که مشغول وردی در حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام بودند خود ایشان فرمودند یک مرتبه از یادام رفت و هیچ به خاطر نیامد و هرچه فکر کردم به خاطر نیامد از همان جا سرد شدم و با خود گفتم اگر این مطالب صحیح است چرا باید این ورد را فراموش کنم و بعداً از محضر ایشان هم منصرف شدند.

سرانجام این مرد بزرگ پس از یک عمر بابرکت، عصر روز هشتم ماه صفر ۱۴۱۳ جان به جان آفرین سپردند و خبر درگذشتشان ساعتها مکتوم ماند و سرانجام رادیو بغداد مجبور به بازگویی آن شد.

انتشار خبر درگذشتشان موجی از اندوه در میان شیعیان پدید آورد شیعیان مظلوم عراق که در خوف و رعب عظیمی به سر می‌برند، خود را آماده تشییع نمودند، ولی متأسفانه حکومت بعث، حتی در خود نجف اجازه تشییع نداد و آن مرحوم در یک حکومت نظامی محلی در نیمه شب تشییع شده و جز چند نفر از شاگردان و فرزندشان کسی حضور نداشت. جنازه ایشان را در کنار ضریح برده و توسط آیه الله سیستانی نماز خوانده شد و سپس در صحن شریف در مدخل مسجد الخضرا که جایگاه تدریس او بود به خاک سپرده شد.

حضرت علامه رضوان الله علیه در درس فقه مرحوم آیه الله خوئی مدّت بسیار کمی شرکت کرده بودند ولی درس اصول ایشان را می‌پسندیدند و در مدّت اقامت در نجف به طور منظم مجلس درس ایشان را شرکت کرده و تقریر درس را نیز کامل می‌نوشتند و نظرات و استنباطات خود را در طی آن یادداشت می‌فرمودند.^۱

مرحوم علامه می‌فرمودند: ایشان به من فرمودند: آقا سید محمد حسین اگر در نجف بمانی و به فقه و اصول مشغول باشی لایختلف بعدی علیک اثنان (بعد از من دو نفر درباره

۲. آیت نور، ص ۱۶۴

۳. آیت نور، ص ۱۶۵

۱. نور مجرد، ص ۸۵

صاحب مستدرک الوسائل در دوران جوانی اجازه روایت گرفته اند و با مرحوم حاج شیخ عباس قمی در درس ایشان شرکت می‌جستند. مرحوم شیخ آقا بزرگ از بسیاری از علماء و فقهاء امامیه اجازه روایت داشته و ایضاً از علمای عامه نیز دارای اجازاتی می‌باشد همچون شیخ عبدالرحمن علیش حنفی که از مدرّسان جامع الازهر مصر است.

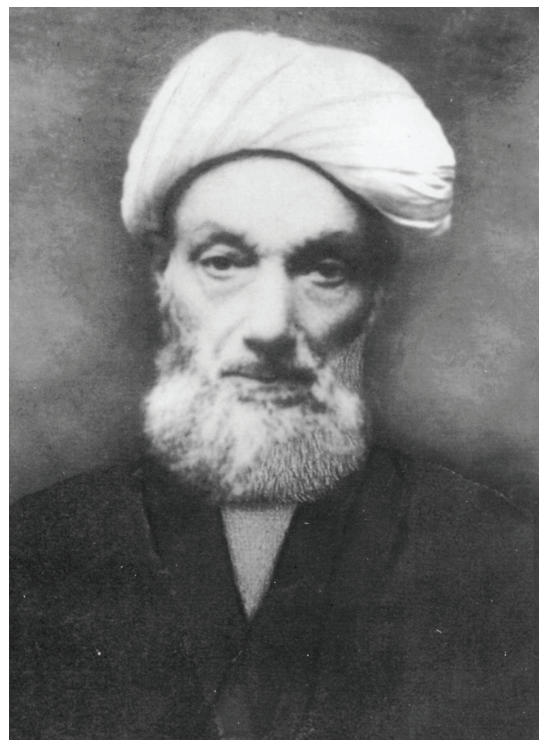
بسیاری از بزرگان از مراجع تقلید و علماء و فضلاء و مورّخان کنونی از ایشان مفتخر به اجازه روایتند تا این‌که بیش از دو هزار اجازه روایت از ایشان صادر شده است.^۱

فعالیت‌های سیاسی ایشان در راستای مطالبات استادشان مرحوم آخوند خراسانی برای برپایی نهضت مشروطه در ایران و هم‌چنین با استاد دیگرشان مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی در نهضت عراق و استقلال آن از یوق استعماری انگلیس را میتوان جستجو کرد.

سیره عملی این بزرگوار: خوردن شام قبل از خواب را به مدت سی سال ترک کرده بود. یک ساعت به اذان صبح هر روز برای عبادت برمی‌خواستند و برای ادای فریضه به حرم مطهر مشرف می‌شدند و قبل از طلوع جهت صرف صبحانه برمی‌گشتند. در ایام اقامت خانواده‌شان در سامرا مجال وسیعی برای تحقیق و تفحص در کتابخانه‌های ایران و عراق را پیدا کرد. معمولاً وقتی بر کتابخانه‌ای که حاوی نسخ خطی نادری اطلاع پیدا می‌کرد به مدت یک هفته یا چندین شب در آن اقامت گزیده تا تحقیقات خود را انجام دهد و از آنجا که متصدیان کتابخانه‌ها شب‌ها درب مخزن کتب را می‌بستند ایشان غذا و مایحتاج قلیل خود را به داخل برده و مدیر کتابخانه درب را به روی ایشان بسته و می‌رفت و ایشان مشغول به تحقیق و تفحص می‌شده و گاهی دو روز درب کتابخانه بسته بود و ایشان در داخل آن به سر می‌بردند. تنهایی به زیارت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) می‌رفته و مانند سایر مردم سوار بر ماشین‌های عمومی می‌شدند و در جلسات روضه هر جایی خالی بود می‌نشستند و ابداً به

در طهران به دنیا آمدند. پس از نشو و نما و خواندن دروس رسمی ابتدایی هیچ‌گونه میل و رغبتی به درس خواندن نداشتند. لذا به دکان برادر رفته و آنجا کار می‌کردند ولی چون پدرشان نمی‌خواست کاسب شوند لذا با صحبت‌ها و نصایح برادرشان درس خواندن را آغاز کردند و در همان ابتدا بدست مرحوم آقا سید جمال افجه‌ای ۱۳۰۳ قمری عمامه به سر گذاشتند.

نخست مراحل مقدماتی را همچون ادبیات و منطق و فقه و اصول در مدرسه دانگی و سپس مدرسه علمیه مروی سپری کردند. در سال ۱۳۱۵ در سن ۲۲ سالگی به نجف اشرف هجرت کرده و در آن استان ملک پاسبان از فیض هم‌جواری حضرت مولی‌الموحدین (علیه السلام) مستفیض گشته و در خدمت بزرگانی چون شیخ الشریعه اصفهانی و مرحوم آخوند ملاً محمد کاظم خراسانی و آقا سید محمد



کاظم یزدی و آیت الله حاج آقارضا همدانی و میرزا محمد تقی شیرازی و دیگر بزرگان به تلمذ می‌نشینند.

ایشان از محدث شهیر مرحوم حاج میرزا حسین نوری

۱. گلشن ابرار، ج ۲، ص ۷۱۰-۷۰۵

مظاهر و مرسومات اعتنایی نداشتند. نماز مغرب و عشاء را در مسجد شیخ الطائفة طوسی رحمه الله علیه می‌خواندند و نماز ظهر را در مسجد محقق کرکی معروف به مسجد طریحی اقامه می‌نمودند که هر دو مسجد شاهد جمع عظیمی از فضلاء و عامه مردم بودند. عادت ایشان این بود که شب‌های چهارشنبه به مسجد سهله مشرف شده و در ضمن انجام اعمال، نماز مغرب و عشاء را به جماعت اقامه می‌کردند^۱.

مرحوم علامه رضوان الله علیه می‌نویسند: این حقیر در اوقاتی که در نجف اشرف به تحصیل اشتغال داشتم هفته‌ای یا دو هفته‌ای یک بار به منزل ایشان می‌رفتم و بسیار استفاده می‌نمودم با حقیر نسبت سببیت داشت و از

مشایخ اجازه حقیر است و از علمای برجسته و از زهاد و عبّاد و از متخصصین فنّ

حدیث و رجال

و استاد حقیر

در این دو فن

و صاحب کتاب الذریعة

الی تصانیف الشیعة و کتاب اعلام الشیعة

که از نفائس کتب مدوّنه عصر حاضر است.

مردی متواضع لئین العریکه کثیر المعونة قلیل المؤونه

نرم سلیم بزرگوار جلیل و با پدر من سوابق ممتدی داشت

و محضر جدّ من مرحوم آقا سید ابراهیم طهرانی را

ادراک کرده بود و داستان‌هایی از آن مرحوم نقل می‌نمود

و به من بسیار اظهار محبت می‌کرد. آن مرحوم متجاوز از

صد سال عمر کرد^۲.

ایشان در اجازه روایت اول به مرحوم علامه می‌نویسند:

"و مِمَّنْ وَفَّقَهُ اللهُ تَعَالَى لِلْإِقْتِدَاءِ بِالسَّلَفِ الصَّالِحِ، وَاقْتِفَاءِ هَذَا الْأَثَرِ الرَّاجِحِ، فَتَقَرَّبَ عَنِ وَطَنِهِ وَأَهْلِهِ، وَتَقَرَّبَ إِلَى اللهِ تَعَالَى بِالْهِجْرَةِ عَنْ مَسْكَنِهِ وَرَحْلِهِ، إِلَى جَوَارِ بَابِ الْعِلْمِ وَمَنَارِ التَّقَى

مَوْلَى الْمَوَالِي وَ أَبِي الْأَنْمَةِ الْأَجَلَّةِ - وَ ذَلِكَ بَعْدَ نُبُوغِهِ فِي الْعُلُومِ الْحَدِيثِيَّةِ فِي مَدَارِسِهَا، وَ نَيْلِهِ شَهَادَاتِ الْأَسَاتِدَةِ وَ الْمُعَلِّمِينَ - فَعَكَفَ عَلَى بَابِ مَدِينَةِ الْعِلْمِ عِدَّةَ سِنِينَ، لِتَحْصِيلِ الْمَعَارِفِ وَ عُلُومِ الدِّينِ، وَ جَدَّ فِي الطَّلَبِ حَتَّى وَجَدَ، وَ اجْتَهَدَ فِي نَيْلِ الْمَطْلَبِ حَتَّى نَقَدَ، وَ فَازَ بِسَعَادَتِي الْعِلْمِ وَ الْعَمَلِ، وَ حَازَ مِنْهُمَا الْحِظَّ الْأَوْفَرَ الْأَكْمَلَ؛ أَلَا وَ هُوَ السَّيِّدُ السَّنْدُ، الْمُمَجَّدُ الْمُعْتَمَدُ، الْعَالِمُ الْفَاضِلُ النَّحْرِيرُ، الْجَامِعُ بَيْنَ فَضِيلَتِي حُسْنِ التَّقْرِيرِ وَ التَّحْرِيرِ، الْفَاتِقُ عَلَى سَائِرِ الْأَقْرَانِ، وَ الْمُشَارُّ إِلَيْهِ بِالْبَنَانِ، الْمُبْرَأُ مِنْ كُلِّ شَيْنٍ وَ مَبِينٍ، مَوْلَانَا السَّيِّدُ مُحَمَّدُ الْحَسَنِ، بَنِ الْعَالِمِ الْجَلِيلِ السَّيِّدِ مُحَمَّدِ صَادِقِ بَنِ الْعَلَمَةِ السَّيِّدِ إِبْرَاهِيمِ بَنِ السَّيِّدِ عَلَى أَصْغَرِ الْحَسِينِيِّ الطَّهْرَانِيِّ، زَيْدَ إِفْضَالُهُ، وَ كَثَرَ فِي الْعُلَمَاءِ وَ أَبْنَائِهِمْ أَمْثَالُهُ؛ قَدْ تَرَجَّمْنَا جَدَّهُ فِي «التَّقْبَاءِ»، فَهُوَ سُلَالَةُ السِّيَادَةِ، وَ نَتِيجَةُ الْفِقَاهَةِ. قَدْ جَمَعَ بَيْنَ شَرَفِ النَّسَبِ، وَ الْفَضْلِ الْمَكْتَسَبِ، وَ حَازَ مِنَ الْعُلُومِ وَ الْمَعَارِفِ، الْقَدِيمِ وَ الْجَدِيدِ، وَ الطَّارِفِ وَ التَّلِيدِ.

ثم تأسى بسيرة قدماء الأصحاب في انخراط نفسه في سلسلة الرواة عن الأئمة المعصومين الهداة، و لحسن ظنه بهذا الحقير استجازني في الرواية؛ و بما أتى وجدته أهل ذلك بل فوقه استخرت الله عزّ و جلّ و بادرت لإنجاح مأموله، و أجزته أن يروى عني عن جميع مشايخي من حجاج الإسلام الذين فصلت ذكر طرقهم و رواياتهم في المشجرة التي سميتها «ضياء المفاخرات في طرق مشايخ الإجازات» و ناولته النسخة حتى استكتبها لنفسه؛ فليرو دامت بركاته عني عنهم بجميع طرقهم لمن شاء و أحب. و الرجاء من مكارمه أن لا ينساني في خلواته من الدعاء.

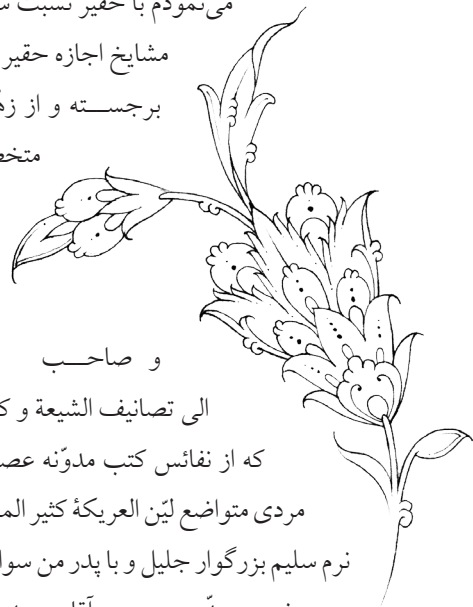
أنشأت ذلك بلساني قبل سنين، و حررته بناني المرتعشة في داري في النجف الأشرف في عيد الفطر سنة ۱۳۷۵ و أنا المسيأء الفاني المسمى بمحمد محسن و المدعو بأقا بزرک الطهرانی عفا الله عنه و غفر له و لوالديه، و الحمد لله أولاً و آخراً.^۳

ایشان در روز جمعه ۱۳ ذی‌الحجه الحرام سنه ۱۳۸۹ در

۳. آیت نور، ص ۱۷۵

۱. مع علماء النجف، ج ۲، ص ۴۶۰

۲. معاد، ج ۱، ص ۱۸۸



اثر ازدحام مردم دو روز طول کشید و عملاً به تظاهراتی وسیع علیه رژیم خون آشام بعث عراق مبدل گشت. نماز ایشان را فرزند برومندشان آیت الله سید یوسف حکیم برگزار نمود و بدن پاکشان در مقبره خصوصی شان در زاویه مسجد هندی که جنب کتابخانه خود ایشان در نجف اشرف بود به خاک سپرده شد.

حضرت علامه قدس سره مدتی در درس مرحوم آیه الله حکیم رضوان الله علیه شرکت نموده اند. چنانکه در تعلیقه کتاب نور مجرد آمده است: مرحوم حاج شیخ محمد رازی رحمه الله علیه، در گنجینه دانشمندان، ج ۴، ص ۵۴۳ و ۵۴۴، در شرح احوال مرحوم جد ما حضرت آیه الله حاج سید محمد صادق طهرانی، ضمن معرفی حضرت والد معظم رضوان الله علیهما آورده است: چندین سال از محضر آیات عظام چون مرحوم آیه الله آقا میرزا عبدالهادی شیرازی و آیه الله حاج سید محسن حکیم و آیه الله العظمی خوئی مدظله و دیگران استفاده نموده تا به مدارج علم و کمال رسیده.

این مطلب از برخی عبارات خود مرحوم علامه در تقریرات نیز به دست می آید. ایشان در تقریرات بیع (بحث عدم



نجف اشرف از دنیا رحلت نمودند و نماز بر بدن ایشان توسط آیه الله خوئی خوانده شد. زیر زمین مکتبه خصوصی اش که سالها در آن به تحقیق مشغول بودند، مقبره و آرامگاه ابدیشان شد!

۱۰. آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم

در سال ۱۳۰۶ قمری در نجف اشرف به دنیا آمدند.

ایشان در سن ۷ سالگی خواندن قرآن را آموختند و در ۹ سالگی به تحصیل علوم اسلامی پرداختند. درس مقدماتی را نزد برادر بزرگشان سید محمد حکیم فراگرفته و سطوح عالی را در محضر جمعی از فضلاء نجف اشرف آموختند. در بجنوبه جوانی به حوزه درسی آیت الله آخوند خراسانی راه یافته و سه سال از محضر پر برکت آن بزرگوار استفاده نمودند.

پس از رحلت مرحوم آخوند خراسانی به درس آیت الله آقا ضیاء الدین عراقی، وارد شدند و دو دوره اصول را در محضر درس آن بزرگوار فرا گرفتند. همزمان، از درس مرحوم آیت الله نائینی و بعضی دیگر از بزرگان نجف نیز بهره‌های فراوان بردند.

او از سال ۱۳۳۸ هجری قمری، حوزه درس خارج فقه و اصول خود را تشکیل دادند و جمعی از فضلاء جوان نجف از محضرش بهره‌مند شدند.

آیت الله حکیم از آن دسته مراجع تقلیدی بودند که به امر تالیف و تدریس اهتمام خاصی می ورزیدند. برخی از تالیفات ایشان عبارت است از: مستمسک العروة الوثقی نخستین شرح استدلالی کتاب عروة الوثقی، نهج الفقاهه این کتاب حاشیه‌ای است بر مباحث بیع مرحوم شیخ انصاری، حقایق الاصول شرح بر کفایة الاصول آخوند خراسانی و ... این عالم بزرگوار پس از عمری تلاش و کوشش در راه اسلام، سرانجام در ۲۷ ربیع الاول سال ۱۳۹۰ قمری به ملکوت اعلی پیوستند، در تشییع پیکر پاکشان، صدها هزار نفر شرکت جستند، و تشییع جنازه‌شان از بغداد تا نجف، در

جواز اجاره عبد مسلم از کافر) می فرمایند: کما استفدنا هذا المعنی من بحث السید الحکیم فی مجلس درسه.

۱۱. آیت الله سید محمود شاهرودی



حضرت آیت الله سید محمود شاهرودی در سال ۱۲۹۳ قمری در یکی از توابع شهر بسطام در خانواده ای اصیل و مذهبی، به دنیا آمدند.

به خاطر علاقه وافر به کسب علوم و معارف اسلامی، وارد حوزه علمیه بسطام گردیدند. مقدمات را نزد عالم فرزانه فاضل بسطامی فرا گرفته سپس به حوزه علمیه بید آباد شاهرود رفته، و از محضر مرحوم مدرس و اساتید دیگری استفاده کردند.

ایشان پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی در حوزه علمیه بسطام و شاهرود به مشهد مقدس عزیمت کرده و با تلاش فراوان در ۳۵ سالگی به مدارج عالی علمی دست یافته و با اخذ درجه اجتهاد به نجف اشرف هجرت کرد.

در محضر درس مرحوم آقای آخوند خراسانی صاحب کفایه به مدت یکسال و نیم استفاده نمودند. پس از فوت استادشان به مجلس درس مرحوم میرزای نائینی و آقا ضیاء عراقی حاضر شدند و از آن دو بهره وافی بردند و همزمان به

تدریس و تربیت طلاب مشغول شدند.

پس از فوت استادشان مرحوم آقای نائینی، تدریس خارج ایشان شروع گشت و مورد توجه فضلا و طلاب قرار گرفت. با فوت مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی رساله عملیه ایشان در دسترس مقلدینشان قرار گرفت. پس از درگذشت مرحوم آیت الله بروجردی مرجعیت ایشان در خصوص ایران و عراق و خلیج، شهرت و توسعه بیشتری حاصل نمود و حوزه بحث فقه و اصول ایشان در نجف فضلا و علماء بیشماری را در برداشت و نماز جماعتشان در مسجد هندی بیشترین نمازگزار را داشت. عمر پر برکت مرجعیت ایشان همواره در تربیت فضلا و علما و رسیدگی به امور حوزه و تدریس و تألیف بود و آثار فراوانی مانند «کتاب الحج» و «کتاب الاجاره» و «یک دوره اصول» از ایشان به جا مانده است.

ایشان حتی بعد از مقام منبع مرجعیت نیز مدتی در خانه استیجاری زندگی می کردند.

ایشان به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علاقه فراوان داشتند. این چنین بود که حدود ۲۶۰ بار، برای زیارت ابا عبد الله الحسین علیه السلام پیاده از نجف به کربلا سفر کرده و حتی در ۹۰ سالگی نیز اینگونه زیارت را ترک نکردند.

آیت الله سید محمود شاهرودی سرانجام پس از قریب یک قرن عمر سراسر فضیلت و تلاش علمی و سرپرستی حوزات علمیه، در ۱۷ شعبان ۱۳۹۴ هجری قمری دار فانی را وداع نموده و در صحن مطهر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در سمت بالای سر مدفون گردیدند.

علم و معارف

علامه از نگاه دیگران:

ید الطائفین

۱. علامه طباطبائی در نامه به علامه طهرانی در سنین بیست و هفت سالگی:

«چندی قبل مرقومه شریفه حاکیه از تفقد و یاد آوری جنابعالی زیارت گردیده و مفتخر شدم؛ کسالت طبعی بنده چنانچه مسبوقید این مدت مزید خجالت گردیده ولی با اینهمه چنانچه قلبتان هم قاعده باید شهادت بدهد هیچگاه صورت پر مهر جنابعالی فراموش بنده نمیشود. و لولا اینکه موضوع آستان عرش بنیان حضرت امیر علیه السلام بود، بنده هیچگونه رأی به مسافرت جنابعالی نه در مقام شور و نه بحسب تصور نمیدادم. به هر حال و اجمالاً دل بنده پیوسته پیش شما است اگرچه راهی به قرب جسمانی ندارم. اینک باز با این وسیله به راز سرائی و توصیه‌های خود ادامه میدهم.»

خطاب به شهید مطهری در سنین چهل و پنج سالگی علامه طهرانی: «آن انسان کاملی که شما می‌طلبید و به شما معرفی کرده‌اند، آقای آسید محمد حسین طهرانی هستند.»

۲. حضرت آیه الله حاج شیخ محمد جوادی انصاری

در پاسخ به شکایت علامه طهرانی از عقب ماندن از رفقای طریق می‌فرماید: «هر کس جلوتر رفته بیاید مسابقه بدهد؛ این گو و این میدان!»

و نیز در پاسخ سؤال علامه درباره اقامت در نجف یا طهران می‌فرماید: «نجف خوب است، طهران هم خوب است، ولی اگر نجف بمانی آنچه کسب میکنی همه‌اش برای خودت؛ و اگر طهران بمانی در آنچه به دست می‌آوری شرکت می‌کنیم!»

۳. آیه الحق حضرت آقای حداد در سال ۱۳۸۳ (۳۸ سالگی علامه):

آقا سید محمد حسین سید الطائفتین (مجهدین در شریعت و مجتهدین در طریقت) است.

و در حدود ۴۰ سالگی علامه فرموده‌اند: «او از فانی هم

بالتراست، از فانی هم بالاتر است! ابرار خدمتش می‌کنند.»؛ و در اواخر عمر شریفشان می‌فرمودند: «من هر چه داشتم به آقا سید محمد حسین دادم!»؛ و کراراً می‌فرمودند: «غیر از آقا سید محمد حسین کس دیگری را نمی‌شناسم!»؛ «بعد از اهل بیت علیهم السلام مثل مرحوم قاضی و بعد از آقای قاضی، همانند آقا سید محمد حسین ندیدم.»

۴. حضرت آیه الله خوئی رضوان الله علیه:

«آقا سید محمد حسین، اگر در نجف بمانی و به فقه و اصول مشغول باشی، لا یختلف بعدی علیک اثنان» «بعد از من دو نفر درباره تو اختلاف نمی‌کنند.»

۵. حضرت آیت الله حاج شیخ آقابزرگ طهرانی:

در اجازه‌ای در دوران جوانی ایشان می‌نویسند:

«مخفی نباشد که سید سند، ثقه مورد اعتماد، پرهیزگار متقی، صاحب حسب و نسب، علامه فهامه، حضرت سید محمد حسین حسینی طهرانی، فرزند علامه سید محمد صادق فرزند آیه الله سید ابراهیم رحمة الله علیهما- که خداوند او را به غایت آمال و آرزوهایش برساند- بعد از آنکه از علوم آلی و مقدمی فارغ شده و به دریافت گواهینامه‌های اساتید خود در مدارس عالیه ایران نائل آمد، چندین سال متوالی است که مجاور نجف اشرف گشته و در معاهد و مدارس علمی نجف حاضر شده و به مجالس علماء اعلام و دروس خارج فقه و اصول آنها روی آورده است و تمام سعی و کوشش خود را بکار گرفته و با فهم نقاد و ذهن وقاد خویش تقریرات آنها را کتابت نموده است، تا اینکه ملکه استنباط احکام الهی از کتاب و سنت نبوی برای او حاصل شده و از مجتهدین گشته است»

۶. حضرت آیه الله شیخ عباس هاتف قوچانی:

«وقتی آقا سید محمد حسین به نجف آمدند من یک اربعین به ایشان دادم. ایشان در همین اربعین اول سیر بسیار سریعی داشتند و حالات و مکاشفاتی بسیار قوی برایشان روی داد

و من در امر ایشان متحیر شدم.»

۷. مقام معظم رهبری حضرت آیت الله سید علی خامنه ای (مد ظله العالی):

«خبر رحلت عالم عامل ربّانی، و سالک مجاهد روحانی، آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی را با اندوه و افسوس بسیار دریافت کردم و عمیقاً متأسّف و مصیبت زده شدم. ایشان از جمله فرزندان معدودی بودند که مراتب برجسته علمی را با درجات والای معنویّت و سلوک توأماً دارا بودند، و در کنار فقاہت فنی و اجتهادی، به فقه الله الأكبر نیز که از مقوله شهود و محصول تجربه حسی و مجاهدت معنوی است نیز نائل گشته بودند.»

خطاب به فرزندان مرحوم علامه طهرانی قدس سره:

«برای من به قطع اثبات شده است که پدر شما از عنایت الهی بر اشراف به نفوس برخوردار بوده است، زیرا در بعضی از اوقات که من با ایشان ملاقات داشتم ایشان از مسایلی صحبت به میان می آوردند که من آن مطالب را با احدی در میان نگذاشته بودم و فقط خودم از آنها خبر داشتم.»

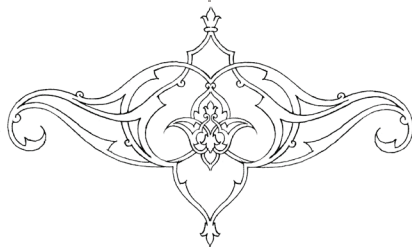
۸. حضرت آیه الله سیستانی (مد ظله العالی)

در نامه به مرحوم حضرت علامه قدس سره:

«بسمه تعالی و له الحمد و المجد

محضر مبارک حضرت آیه الله آقای حاج سید محمد حسین تهرانی دامت برکاته

به عرض آنور عالی می رساند بعد از اظهار مراتب ارادت و إخلاص، ام-ید است که همیشه موفّق به تأییدات غیبی بوده و در ظلّ عنایات خاصّه حضرت بقیّه الله روحی له الفداء محفوظ و عموم مسلمین و لا سیما الخواصّ منهم از علوم و معارف آن جناب مستفیض باشند.... ذکر خیر جنابعالی با فضیلتی که با آنها ربط علمی دارم می شود و تأسّف دارم که چرا طوری نمی شود که فضلا و حوزه های علمیّه با آن جناب در تماس علمی باشند، چنانچه حضوراً هم عرض شد.»





داشته باشد زیرا مشکلات فراوان و شدائد و سختی‌هایی که در این مسیر وجود دارد همه نیازمند صبر و استقامت و بردباری است و این عشق و نشاط است که مشکلات راه را هموار و شدائد و سختی آن را بر طالب عاشق، آسان می‌نماید.

می‌فرمودند: «تحصیل علم تکلیف شرعی است و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه هدی علیهم السلام دستور به تفقه در دین داده‌اند و طلبه نباید در اطاعت از این دستور کوتاهی کند، باید از عمر خود در راه شناخت دین و ترویج و دفاع از آن به بهترین وجه استفاده نماید.»

و بر این اساس و به جهت اهتمام شدید که به تحقق فرمایشات پیشوایان دین داشتند به طلابی که علاوه بر تحصیل علوم و معارف اهل بیت علیهم السلام در حجر تربیت معنوی و سلوکی ایشان بودند می‌فرمودند: «کسی که خوب درس نخواند از ما نیست!»

یک روز خدمت حضرت علامه والد قدس الله نفسه الزکیه عرض کردم: آیا رسیدن به خدا و لقاء حضرت حق، متوقف بر تحصیل این علوم رسمیّه ظاهریّه است؟ مگر نه اینست که حضرت آقای حدّاد بدون خواندن این علوم، به مقصد و مقصود خود رسیدند و توحید حضرت حق عزّوجلّ آنچنان که باید و شاید در صقع نفس و جان ایشان متمکن شد؟

ایشان در جواب فرمودند: «خواندن این دروس برای شما

سری که عشق ندارد ...

وصیت‌هایی به طالبان علوم دینی

«اگر عالم می‌شوید عالم عارف شوید، عالم عاشق شوید، سری که عشق ندارد کدوی بی‌بار است!»

ترغیب به علم تحصیل در حوزه:

حضرت علامه قدس الله نفسه القدسیّه، فرزندان خود و آشنایان را برای طلب و تحصیل علوم حوزوی، بسیار ترغیب و تشویق نموده و بدان سفارش می‌فرمودند زیرا علم دین اشرف و افضل علوم و ضامن سعادت دنیا و آخرت انسان است.

معتقد بودند فارغ‌التحصیل حوزه باید فقهی خبیر و بصیر و جامع حکمت نظری و عملی باشد تا در زمان غیبت که دست قاطبه مردم از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف کوتاه است در حدّ خود بر منهاج آن حضرت عمل نموده و امر هدایت مردم را به دست گیرد. لذا برای کسانی که قصد ورود به حوزه را داشتند شرائطی را لازم می‌دانستند:

اولاً: باید خوش فهم و خوش استعداد و دارای قوای فکریّه و حافظه‌ای خوب باشد؛ چرا که دروس حوزه عمیق و سنگین و مشکل است و فاقد این شرط ولو اینکه مجدّد هم باشد تحمّل نخواهد کرد، فلذا یا درس را رها میکند و یا اگر بماند علم او سبک و کم‌مایه می‌شود

ثانیاً: باید فردی کوشا و مجدّد و درس‌خوان باشد، در غیر این صورت اگرچه دارای استعداد هم باشد، در اثر تکاهل و تنبلی عمر خود را تباه و ضایع نموده و در نتیجه دست خالی خواهد ماند.

ثالثاً: عشق و علاقه و شور و نشاط برای دروس حوزوی

دوم اینکه: تفقه در دین فقط به معنی آموختن علم فقه و اصول نیست، بلکه انسان باید همه ابعاد و جوانب دین را بشناسد و فهمی عمیق نسبت به آن پیدا کند.

دین مشتمل است بر توحید و معاد و ولایت و اخلاق و فروع فقهی، و لذا آموختن تفسیر و اخلاق و فلسفه و عرفان و تاریخ و سیره نیز لازم است و تا کسی در همه این زمینه‌ها متخصص و مجتهد نشود، فقیه واقعی نخواهد بود.

سرچشمه همه علوم و معارف الهیه و حقائق ربانیه و مکارم اخلاق و احکام شریعت غراء، توحید حضرت حق است و کسی که اهل توحید نباشد گرچه در فروع جزئی مسلط و متضلع باشد، هرگز آن فقیه واقعی که امام صادق علیه السلام، از او تمجید نموده‌اند نیست. کسی که عرفان را رد کرده و راه توحید را باطل میدانند، عالم حقیقی نیست.

در مورد تخصصی شدن علوم حوزوی بر خلاف نظر عدّه‌ای که می‌گویند: طلبه پس از اتمام مقدمات یا اتمام دوره سطح، به جای مشغول شدن به علوم مختلف از فقه و حکمت و کلام و تفسیر و... باید رشته مورد نظر خود را انتخاب نموده و به صورت تخصصی به آن بپردازد و دیگر علوم را در همان حدّ عمومی رها کند، ایشان می‌فرمودند: طلبه حتماً باید مجتهد شود و تا مجتهد نشده به هیچ رشته‌ای به صورت تخصصی نباید وارد شود. هر وقت به اجتهاد رسید این قوه و توان را پیدا می‌کنند که در هر رشته‌ای تعمق کرده و متخصص شود.

لزوم اتقان کتب درسی :

ایشان روش تعلیم و تعلم متداول در سالهای اخیر را در حوزه‌ها صحیح ندانسته و می‌فرمودند: «این طریق، عالم نحیر و حاذق و متضلع تربیت نمی‌کند.» و به همان منهای اصیل و قویم علماء محقق و ربانی سفارش می‌نمودند؛ زیرا کتاب‌هایی که بزرگان ما در حوزه‌های علمیه از دیرباز بر قراءت و تدریس آنها مداومت می‌نمودند، هر یک از بهترین و نافعترین مصنفات و مؤلفات و شروح در موضوعات خود می‌باشند، به گونه‌ای که علاوه بر مطالب عمیق و نکات

یک وظیفه است، دستور رسول خدا و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم این است. مرحوم آقای قاضی به شاگردان طلبه خود که مههد برای درس بودند، دستور به خواندن این علوم تا درجه اجتهاد می‌دادند و حضرت آقای حداد نیز دستور به خواندن و فراگرفتن این علوم می‌دهند.

حضرت علامه رضوان الله تعالی علیه در جهت اهتمام به دروس و تحصیل شاگردان سلوکی خود، به گونه‌های مختلف آنان را به تحصیل علم ترغیب و تشویق می‌فرمودند؛ مثلاً وقتی با طلبه جوانی برخورد می‌نمودند از درس او سؤال می‌کردند که به چه کتابی اشتغال دارید؟ جواب آن طلبه هر چه بود، سیوطی یا مغنی یا مطول، شروع می‌کردند به سؤال از آن کتاب. اگر جواب می‌داد، پاسخ او را نقد می‌کردند و یا سؤال دیگری طرح می‌نمودند و بر این منوال بحث و مباحثه با او را ادامه می‌دادند، کسانی را که خوب از عهده پاسخ مسائل بر می‌آمدند تحسین می‌نمودند و الاً متأثر شده و آثار غم بر سیمای مبارکشان ظاهر می‌شد که چرا این جوان از دقائق عمر خود بهره نمی‌برد و او را به جدیت در تحصیل علم و درس خواندن، توصیه می‌نمودند.

هدف و غایت تحصیل :

کراراً به می‌فرمودند: شما آنقدر درس بخوانید که مجتهد شوید، و تا قبل از رسیدن به درجه اجتهاد، غیر از درس و تحصیل کاری انجام ندهید. وقتی مجتهد شدید خداوند وظیفه شما را روشن می‌کند، حال تألیف باشد یا تدریس یا مسجدداری و اقامه نماز و یا غیر آن.

ایشان درباره لزوم رسیدن به اجتهاد قبل از فعالیت های اجتماعی بر دو نکته تأکید می‌نمودند:

اول اینکه: طلبه در صورتی در جامعه آنچه‌انکه باید و شاید، مفید خواهد بود که مجتهد و فقیه باشد با فکری عمیق و نظری دقیق، و به علوم و معارف کتاب خدا و سنت کاملاً آشنا باشد؛ برای تبلیغ و ترویج دین چنین اشخاصی لازم است و بدون به دست آوردن ملکه اجتهاد غرض از تحصیل در حوزه علمیه محقق نمی‌شود.

می فهمد.

می فرمودند: باید یک دوره کامل درس خارج اصول به مقدار متعارف (حدود هشت یا نه سال) با اتقان و دقت خوانده شود، و هر چه انسان دقیق تر و عمیق تر بخواند در استنباطش موفق تر است. فقیه آن کسی است که در استنباط احکام شرعی در موارد ضروری به اصول رو بیاورد و بیشتر در مضمون روایات تعمق داشته و مهما ممکن بین روایات جمع نماید. اگر با زبان روایات و فقه الحدیث خوب آشنا باشد و در علم رجال و درایه نیز مسلط باشد، روایات را زود رها نکرده و به اصل عملی تمسک نمی نماید

به خواندن کتب فلسفه و حکمت نیز علاوه بر دروس عمومی حوزه سفارش می کردند.

نسبت به تفسیر می فرمودند: درس گرفتن تفسیر ضرورت ندارد. اگر کسی دروس پایه را خوب بخواند، میتواند با مطالعه کتب تفسیری استفاده لازم را ببرد. ولی در عین حال ممارست و مداومت بر مطالعه تفاسیر را برای طلبه ضروری می دانستند و به انس با قرآن و تدبیر در آیات آن سفارش آکید می نمودند و یکی از نقائص حوزه را آشنانبودن طلاب با قرآن می شمردند. می فرمودند: طلبه باید دوره هایی از کتب تفسیر را از آغاز تا انجام مطالعه نماید و در سالهای آخر عمر شریفشان به طلابی که در زمره شاگردان ایشان بوده و مطول را تمام کرده بودند دستور فرمودند که هر یک روزانه یک صفحه از تفسیر بیضاوی را مطالعه نموده و یک دوره این تفسیر را بخوانند. درباره مطالعه حواشی کتابهای درسی می فرمودند: طلبه باید از حواشی به مقداری که ممهّد و مبین درس است مطالعه کند و صرف درس گرفتن متن بدون مطالعه حاشیه، عمق و دقت لازم را بوجود نمی آورد. مثلاً برای مطول حاشیه میرسید شریف را توصیه کرده و برای قوانین، حاشیه جواد و حاشیه مرحوم سید علی قزوینی و برای رسائل، اوثق الوسائل را سفارش می نمودند.

از بحر الفوائد مرحوم آشتیانی و نیز حاشیه مرحوم آخوند بر رسائل نیز تعریف می کردند، ولی بحر الفوائد را برای طلبه

فراوان، جواهر علوم و فرائد فنون کتب پیشین را نیز درون خود گنجانده اند. و بزرگان ما بر این معنا بخوبی واقف بوده اند که این کتب به واسطه سبک عالمانه نگارش و تألیف، علاوه بر این که عالمی محقق و مدقق تربیت کرده و میکند، حلقه اتصال علمی نسل حاضر را با علوم سابقین کاملاً حفظ نموده و سیر و تاریخ این علوم را برای همیشه زنده نگه می دارد. همچنین این کتب کیفیت انشاء و اسلوب علمی را در شرح و تقریر و تفسیر کلمات علماء به متعلم آموخته و به وی تعلیم می دهد که چگونه در مقدمات استدلال و شکل قیاسات آن تأمل نموده و آنها را نقد یا تأیید کند و بالجمله در لابلای مطالب، خواننده را با فوائد و نکات بسیاری آشنا نموده و مهارت های فراوانی را در او ایجاد میکند؛ لذا برای تغییر آن کتب به روشی که فعلاً متداول است ضرورتی نمی دیدند، خصوصاً اگر برخی از بزرگان و اسطوره های علمی بر آن کتب شرح و حاشیه نگاشته و نظرات بدیع و نقد و تزییف خود را در آن بیان نموده بودند.

سفارشات خاص به برخی کتب و شروح:

حضرت والد مقید بودند که ما همان کتابهایی را که سابقاً در حوزه تدریس می شد بخوانیم و درس بگیریم. می فرمودند: مغنی اللیب، مطول، شرح شمسیه، جواهر النضید، معالم الاصول و قوانین الاصول باید خوانده شود. از اینکه در حوزه بجای مطول، مختصر و یا به جای مغنی، تلخیص مغنی متداول شده، بسیار تأسف می خوردند و می فرمودند: اگر فردی با مختصر خواندن عالم شود، عالم مختصر می شود و هرگز عالم متبحری نخواهد شد.

نظرشان این بود که معالم الاصول و بعد از آن قوانین حتماً خوانده شود، حتی می فرمودند که مبحث عام و خاص قوانین نیز خوانده شود، زیرا بسیاری از مطالب مفید اصولی را، مرحوم میرزای قمی در این بحث مطرح کرده که در کتاب درسی دیگری نیامده است. می فرمودند: اگر کسی قوانین را با حواشی آن خوب بخواند از درس گرفتن اصول الفقه مستغنی است و با مطالعه یا مباحثه آنرا بخوبی

حجره، تقریر درس را کامل بنویسد.

اگر هنگام درس مطلبی را نفهمید از استاد بخواهد که آن را اعاده کند تا برای او واضح و روشن شود و اگر اشکالی به نظر او رسید آن را مطرح کند و حیا ننماید.

طلبه پس از آنکه درس را از محضر استاد فرا گرفت باید به مطالعه دقیق آن پردازد و نکات و دقائق آن را استخراج کند؛ در مورد الفاظ و کلمات و تعابیر مصنف و شارح تأمل کند و در آن بیندیشد و از کنار آن سرسری و بی توجه عبور نکند.

از حواشی مقدار لازم را مطالعه کند و بعد با شریک علمی خود به مباحثه آن درس مشغول شوند؛ به این کیفیت که همه مطالب درس را در ذهن و خاطر خود داشته باشد و همه را از حفظ بگوید و آنچنان زیبا تقریر کند که گویی مشغول تدریس است و در این هنگام، هم بحث او باید با دقت به مطالب و تقریر او گوش دهد و مواضع اشتباه را تصحیح کند.

بعد از بیان مطالب، نوبت به تطبیق آنها با عبارات کتاب می‌رسد که باید عبارات عربی را صحیح ادا کند و اعراب آنها را کاملاً اظهار کند و وقف به سکون ننماید!

طلبه باید لیلاً و نهارا و سفرا و حضرا درس بخواند و از دقائق عمر خود استفاده کند. طلبه‌ای که یک ساعت بی کار باشد طلبه نیست، سفارش می‌فرمودند که آیام تعطیل را نیز درس بگیرید. و ما طبق فرمایش ایشان، همیشه در آیام تعطیل نیز چند درس خصوصی داشتیم. خود ایشان نیز از آغاز طلبگی تا بازگشت از نجف اشرف هیچ وقت تعطیلی نداشتند و تمام آیامشان تحصیل بود و تحصیل! می‌فرمودند: این روش متداول در حوزه‌ها صحیح نیست که پنجشنبه و جمعه و ماه مبارک رمضان و تابستان و مناسبت‌ها و وفات علماء و غیره، دروس تعطیل باشد، با این روش چیزی از سال برای درس باقی نمی‌ماند.

محصل که در حال درس گرفتن است کمی سنگین می‌دانستند. از حواشی مکاسب نظر خاصی به حاشیه سید رحمه الله علیه داشتند.

در طول تحصیل، تا انتهای درس خارج، طلبه باید عمده اوقات خود را روی متون درسی و شروح و حواشی آن صرف کند. آری در آیام تعطیلی دروس یا در آیام تحصیل اگر فرصتی حاصل شد، میتواند به مطالعات جانبی مشغول شود. مطالعات جنبی، مربوط به پس از اجتهاد است، بعد از این که مجتهد شدید وقت واسع است و می‌توانید در زمینه‌های مختلف به نحو گسترده مطالعه کنید.

کیفیت عملی تحصیل در حوزه:

طلبه باید در روز، به سه درس اشتغال داشته باشد، به این نحو که هر سه درس را پیش از حضور در مجلس درس، پیش مطالعه کند و سعی کند درس را کامل بفهمد تا در زمان حضور در محضر استاد، بار دیگر با بیان و تقریر استاد، آن درس در قلب او کاملاً متمکن شود و دقائق و اشاراتی را که در متن درس بوده و خود بدان پی نبرده و همچنین نحوه ورود و خروج و کیفیت تقریر را از استاد خود بیاموزد؛ یا لاقلاً بداند که موضوع درس امروز چیست، تا ذهن او برای تلقی و دریافت مطالب مربوط به آن موضوع، مهیا گردد. بعد از انجام این مهم، در ساعت مقرر و قبل از استاد با ظاهری مرتب و بدون تشویش قلب و ملال خاطر و بدون گرسنگی و خستگی، بلکه با شور و نشاط در مجلس درس حاضر شده و روبروی استاد با کمال ادب بنشیند و توجهش کاملاً به وی بوده و با حواس جمع به سخنان او گوش فرا دهد، تا مبادا رشته بحث از دست او برود و یا نکته و مطلبی از او فوت شود. در مجلس درس، خصوصاً درس خارج از نوشتن درس پرهیز کند، زیرا کسی که هنگام درس مشغول نوشتن است، ذهن او از ابتدا برای حکایت و نقل آماده شده نه برای تلقی و فهمیدن، و آن درس دیگر درس نیست بلکه املاء می‌باشد. البته میتواند رؤوس مطالب درس را در دفتری که با خود به‌مراه دارد یادداشت کرده و بعد در منزل و یا

لزوم توجه به عرفان عملی در حوزه:

با دو بال علم و عمل حرکت کنید، طلبه نباید فقط از جهت علمی سیر کند؛ اگر تنها از جهت علمی رشد کرد و این رشد همراه با سیر در مراتب تقوی و طهارت باطن نبود، در آینده با مشکل روبه‌رو می‌شود، و چه بسا در گرداب نفس و طغیان آراء باطله شیطانیه غرق و هلاک شود و قوم و ملتی را نیز مبتلا به خسران و شقاوت ابدی کند.

وقتی مجتهد شد اگر صاحب ملکه تقوی و عبودیت نباشد، اگر فاقد مقام خوف و خشیت از حضرت حق باشد، اگر صاحب قلب سلیم نباشد، آنگاه طبق آراء و أهواء خود اجتهاد و استنباط میکند.

طلبه نباید این علوم و معارف را وسیله‌ای برای افاده و تعلیم دیگران بداند، بلکه در وهله اول باید برای کمال نفس خود علم بیاموزد. باید در صدد تهذیب نفس باشد و خود را اصلاح کند. اگر درس را برای فهمیدن و عمل کردن بخواند و به دنبال تهذیب نفس خویش باشد، دیگران نیز از او استفاده کرده و از علومش بهره می‌برند و نیز می‌تواند مردم را به سوی خداوند جل جلاله حرکت و سوق دهد و گرنه، نه خود متمتع می‌شود و نه دیگران بهره واقعی و کامل می‌برند. کراراً می‌فرمودند: اگر قصد دارید عالم شوید، عالم بالله و بامرالله شوید، عالم ربانی و فقیه صمدانی شوید. علم

بدون عرفان و شناخت حضرت حق صرف

یادگرفتن پاره‌ای اصطلاحات است، باید

با دو بال علم و عمل حرکت کنید نه

یک بال؛ با یک بال نمی‌توان در آسمان

فقاہت و معرفت به پرواز و طیران

درآمد.

اگر عالم می‌شوید عالم عارف شوید،

عالم عاشق شوید، سری که عشق ندارد

کدوی بی‌بار است.

طلبه باید به احکام و دستورات شرع انور مقید

باشد. به انجام فریضه و نماز اول وقت و حتی الامکان با

جماعت و خواندن نماز شب ملتزم باشد. در صورت امکان هر روز و الاً یک روز در میان به زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء مشرف شود و خود را بر آن حضرت عرضه نموده و از روح مطهر امام علیه السلام استمداد بجوید. با قرآن مجید مأنوس بوده و آیات آن را با صوت حزین تلاوت کند و بر دردهای معنوی خود مرهم بگذارد. سعی کند همیشه قرآن مجید در جیبش باشد و جانماز با مهر تربت را نیز همراه خود داشته باشد.

زی طلبگی:

ایشان نسبت به رعایت شؤون ظاهری طلاب بسیار دقیق بودند و تأکید فراوانی داشتند که طلاب در هیئت ظاهری و لباس نیز از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تبعیت کنند، گرچه این سنت حسنه مخالف عرف و عادات مردم بوده و در اثر رواج فرهنگ غرب عامه مردم آن را ناپسند بدارند؛ زیرا معتقد بودند یکی از وظائف خطیر و مهم عالمان ربانی که تربیت یافتگان مدرسه حقائق اهل بیت علیهم السلام می‌باشند، دفاع و پاسداری از حدود و ثغور شریعت غراء و حفظ و حراست آن از دستبرد شیاطین و تحریف و تبدیل احکام نورانی آن است لذا به جهت احیاء سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، مرحوم علامه والد قدس الله نفسه الزکیه به ترغیب و تشویق به لباس سنت و لباس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ترویج آن می‌پرداختند و طلاب ارادتمند به ایشان همگی مفتخر به پوشیدن دائمی این لباس مقدس بودند.

لباس بلند و پوشیدن سر را سنت

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

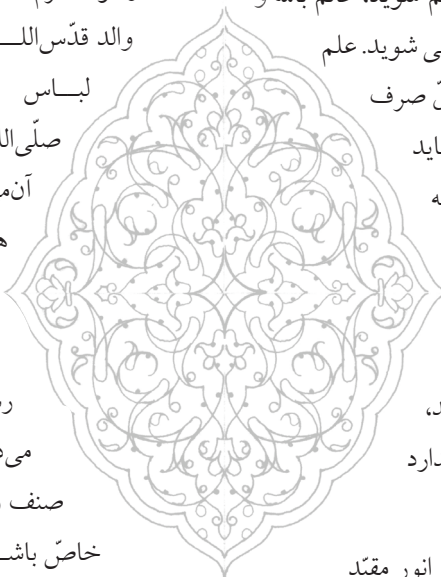
می‌دانستند؛ نه این که نوعی لباس برای

صنف و گروهی خاص، و آن هم در زمانی

خاص باشد. و لذا دستور ایشان مخصوص به

از

بیرون



نیز اینچنین بوده است؛ می‌گویند شرط شرکت در مجلس درس شیخ أنصاری رحمه الله، خواندن نماز شب بوده است.

و استاد نباید به مجرد بیان درس اکتفاء کند، بلکه در خلال درس باید معارف و مکارم أخلاق را برای شاگردان خود بیان کند و سیره سلف صالح از بزرگان و اعیان علماء شیعه را در مجاهده با نفس و دوری از هوی و تحمّل رنج و مشقّت‌هایی که در تحصیل علم کشیدند بازگو کند و آنها را با دو بال علم و عمل حرکت داده و تربیت نماید.

اگر انسان به یک نفر که با خلوص نیت علم را لله فرا می‌گیرد یکی از کتب مقدمات را درس بدهد، بهتر است از این که برای عدّه زیادی که نیتشان خدا نیست سطوح عالیّه را تدریس کند؛ زیرا ممکن است خدای ناکرده در آینده در صراط مستقیم حرکت نکنند و از این علم، استفاده سوء ببرند.

تبلیغ:

ایشان علاوه بر اهتمام و تأکید بسیار بر لزوم تبلیغ و وعظ و خطابه، زمان آن را برای طلابی که هنوز از دروس خود فارغ نشده‌اند، اما به مرحله‌ای از رشد و بالندگی و بلوغ علمی رسیده‌اند که توان تبلیغ معارف را دارند، فقط ایّام عزاداری و إقامة ماتم برای سید و سالار شهیدان حضرت سید الشهداء علیه السلام در دهه اول محرم و ایّام سوگواری رحلت جانسوز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در دهه آخر صفر الخیر و ایّام فاطمیه در إقامة عزا بر شهادت صدیقه کبری حضرت فاطمه سلام الله علیها و نیز ماه مبارک رمضان می‌دانستند که در این ایّام دروس رسمی حوزه تعطیل می‌باشد؛ اما در سائر ایّام از سال باید به تحصیل اشتغال داشته باشند.

اما طلابی که به مرتبه اجتهاد رسیده و صاحب قوه استنباط

خانه نبود، بلکه می‌فرمودند: در خانه نیز باید لباس بلند پوشید و عمامه یا شب کلاه به سر گذاشت.

طلبه باید موی سرش کوتاه بوده و محاسنش مرتّب و شانه زده و از موی سر بلندتر باشد، البته شارب خود را باید کوتاه نگه دارد. ایشان همچنین طلب را از پوشیدن انواع دم‌پایی‌ها به جای نعلین و کفش و نیز از ساعت مچی نهی فرموده و آنها را با زی طلبگی و وقار مطلوب موافق نمی‌دیدند.

لباسی که طلبه می‌پوشد لازم نیست نو باشد ولی باید تمیز و مرتّب باشد. پیراهنی که به تن میکند سفید و مناسب با شأن طلبه بوده و تکمه یقه حتما بسته باشد. و از پوشیدن عبا و پیراهن عربی بدون قبا که از وقار طلبه می‌کاهد اجتناب نماید.

طلبه باید حرمت لباس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را حفظ نموده و از درآوردن آن به بهانه‌های واهی و سست، پرهیز کند.

اهتمام به حفظ سلامتی:

طلبه باید در حفظ سلامتی خود کوشا باشد و گرنه دچار مشکل خواهد شد و چه بسا در اثر از دست دادن سلامتی و ابتلاء به امراض از ادامه تحصیل و طیّ درجات کمال باز می‌ماند.

شرایط تدریس:

استاد در مقام تعلیم و تدریس حق ندارد برای هر کسی درس بگوید، بلکه باید تقوی و صلاح شاگرد خود را احراز کند و بداند که او این علم را در جهت تحصیل رضای خدا و رضای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به کار می‌گیرد. باید با شاگردان خود شرط کند که ملتزم به دستورات دین باشند و بدانها عمل کنند. سیره علمای سابق

شده و از دروس خود فارغ شده‌اند، چنانچه مقتضی تبلیغ برای آنان وجود داشت، وعظ و خطابه در سائر ایام سال برای آنان منعی ندارد.

می فرمودند: بر طلاب واجب است که در ایام تبلیغ از همان اولین سال ملبَس شدن به لباس مقدّس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و توانائی یافتن برای تبلیغ، شدّ رحال کرده بار سفر ببندند و در بلاد دور و نزدیک متفرّق شوند و به نشر آثار و میراث اهل بیت علیهم‌السلام پردازند

مهمترین امری که رعایت آن را ضروری دانسته و آن را رکن و اساس و بنیان هر عبادتی می‌شمردند، کیمیای إخلاص می‌باشد. اهل منبر باید خود و عمل خود را برای خدا خالص کنند، چه اینکه اگر کلامی به دل می‌نشیند و در جان مخاطب اثر و نشانی از خود بجای می‌گذارد و او را به سوی خدا و عوالم ربوبی سوق می‌دهد، همه از یمن گوهر نایاب إخلاص است اگر داعی و انگیزه از منبر، کسب شهرت یا أخذ و دریافت وجهی باشد، این منبر مفید نخواهد بود و چه بسا نتیجه عکس دهد

اگر برای مجالس متعدّدی از او دعوت شد، در مقام ترجیح و انتخاب، باید جهات معنوی را بر جهات مادی مقدّم بدارد گرفتن وجه مانعی ندارد ولی به عنوان هدیه، نه در إزای منبر و بیان مطالب؛ زیرا برخی از مطالب که بر فراز منبر گفته می‌شود، تبلیغ و تعلیم آن بر گوینده و تعلّم آن بر مستمع واجب است و از این جهت دریافت وجه در قبال آن خلاف احتیاط است.

منبر حرمت و احترام بسیاری دارد و جایگاه انذار و تبشیر و بیان معارف شریعت است. لذا شخصی که بر فراز آن قرار می‌گیرد باید با کمال وقار و آرامش و طمأنینه باشد و از تکان دادن زیاد و بی‌جهت دست اجتناب کند. مراقب آراستگی ظاهر خود باشد و عبا از دوش او نیفتد. حتّی‌المقدور در طول منبر دو زانو بنشیند و پای خود را از پله منبر آویزان نکند.

منبری خود باید اهل عمل باشد تا کلام او در مخاطبین اثر کند، زیرا بین عمل واعظ به وعظ خود و تأثیر گذاری کلامش، نسبتی مستقیم برقرار است.

منبر باید جامع و مفید باشد؛ یعنی آنچنان از علوم و معارف حقّه غنی باشد که مستمعین از عمرشان بهره ببرند، بنابراین منبری باید در انتخاب مطلب از خود ذوق و سلیقه نشان داده و معارف الهیه ناگفته را که در نوع نگرش مردم به عالم طبع و ماورای آن تأثیر دارد و بر اساس آن، حرکت و سیر خود بسوی حضرت معبود را تنظیم می‌کنند، با علم و هنر بیان خود، تبیین نموده و اذهان آنها را رشد دهد.

موعظه و اندرز باید تکرار شود؛ وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ يَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ. و من چقدر دوست دارم که افراد بالای منبر بروند و موعظه کنند و من گوش دهم.

نباید به بهانه تکراری بودن مطالب اخلاقی آنها را رها نمود. دل و جان انسان همیشه محتاج موعظه‌شنیدن است مطالبی که بیان می‌شود باید همه مستند باشد. آیات و روایات و حکایات و نقل قول‌ها همه بر اساس یقین و با مراجعه به مصادر آنها باشد. معارفی که گفته می‌شود دقیق و صحیح و از کتب بزرگان استخراج شود، خصوصاً مطالبی که انسان حیات اخروی خود را بر پایه آن بنا میکند.

بر صحّت قراءت قرآن در منبر بسیار تأکید داشتند و خیلی قبیح می‌دانستند که طلبه و اهل علم قرآن را غلط بخواند، می‌فرمودند: اگر آیه‌ای را می‌خواهید بخوانید و در صحّت آن تردید دارید عیبی ندارد که از روی مصحف تلاوت کنید.

مطالب منبر در اعیاد و وفیات ائمه‌هدی علیهم‌السلام تنها در خصوص سیره و حیات آن امام معصوم علیه‌السلام باشد و از مکارم اخلاق و معالی امور آن امام همام صحبت شود و حتّی از طرح و بیان مباحث عامّه و کلی امامت صرف نظر شود

امروز پرچم اسلام به دست حضرت آیه‌الله خامنه‌ای مدظله‌العالی می‌باشد و هر کس ایشان را تضعیف کند اسلام را تضعیف کرده‌است و بر همین اساس عمده سعی و تلاش

سخنرانی و منبر بدون روضه و ذکر توسل را صحیح نمی دانستند و می فرمودند: روضه، برکت و نور منبر است.

می فرمودند: در بیان مصائب أهل بیت علیهم السّلام و ظلم و جوری که از سوی دشمنان بر آنان وارد آمده، از کتب سیره و تاریخ و مقاتل معتبر استفاده کنید، و تأکید داشتند که تاریخ باید به شکل صحیح بیان شود، و به کتبی همچون ارشاد شیخ مفید، لهوف سیدابن طاووس، نفس المهموم و مقتل مقرر سفارش می نمودند. و اگر روضه ای خوانده می شد که در منابع معتبر نیامده بود، تذکر می دادند.

و نیز می فرمودند: در روضه خوانی از مرثی و اشعاری استفاده کنید که دارای مضامین عالی و متناسب با شأن أهل بیت علیهم السّلام بوده و سبک نباشد. فلهاذا اشعار و مرثی دیوان آیه الله غروی اصفهانی (مشهور به کمپانی)، شمع جمع فؤاد کرمانی و گنجیه الأسرار عمان سامانی و ترکیب بند معروف محتشم کاشانی و آتشکده نیر و أمثال آن را دوست داشتند و به آنها ترغیب می نمودند.

دشمنان اسلام بر تضعیف ایشان و تضعیف مسأله ولایت فقیه است.

وظیفه ما این است که مسأله ولایت فقیه را به طرز صحیح و متقن برای مردم بیان کرده و آنان را آگاه سازیم که تنها راه نجات و برطرف شدن مشکلات و رسیدن به رشد و تعالی، اجرای کامل دستورات اسلام است. و اگر نقص و مشکلی در جامعه وجود دارد منشأ آن ولایت فقیه و اسلام نیست، بلکه ریشه در نقشه ها و دسیسه های أجانب و دشمنان اسلام یا کوتاهی خود مسلمین دارد.

می فرمودند: هر عملی که موجب تضعیف حکومت اسلام شود حرام است و انسان حق ندارد نقائص حکومت را بالای منبر بگوید. اگر کسی از مسؤولین عمل خلافی انجام داد و بیان آن موجب تضعیف حکومت اسلام می شود، بیان آن در منبر حرام است؛ و اگر کسی بگوید، با دشمنان اسلام در تضعیف اسلام و ولایت فقیه هم جهت شده است.

می فرمودند: اگر عیب و ایرادی در نظام اسلامی مشاهده می شود، باید به مصادر امور و کسانی که احتمال می رود بتوانند آن را برطرف سازند گوشزد نمود و حق ندارید آن عیب را پخش کنید.

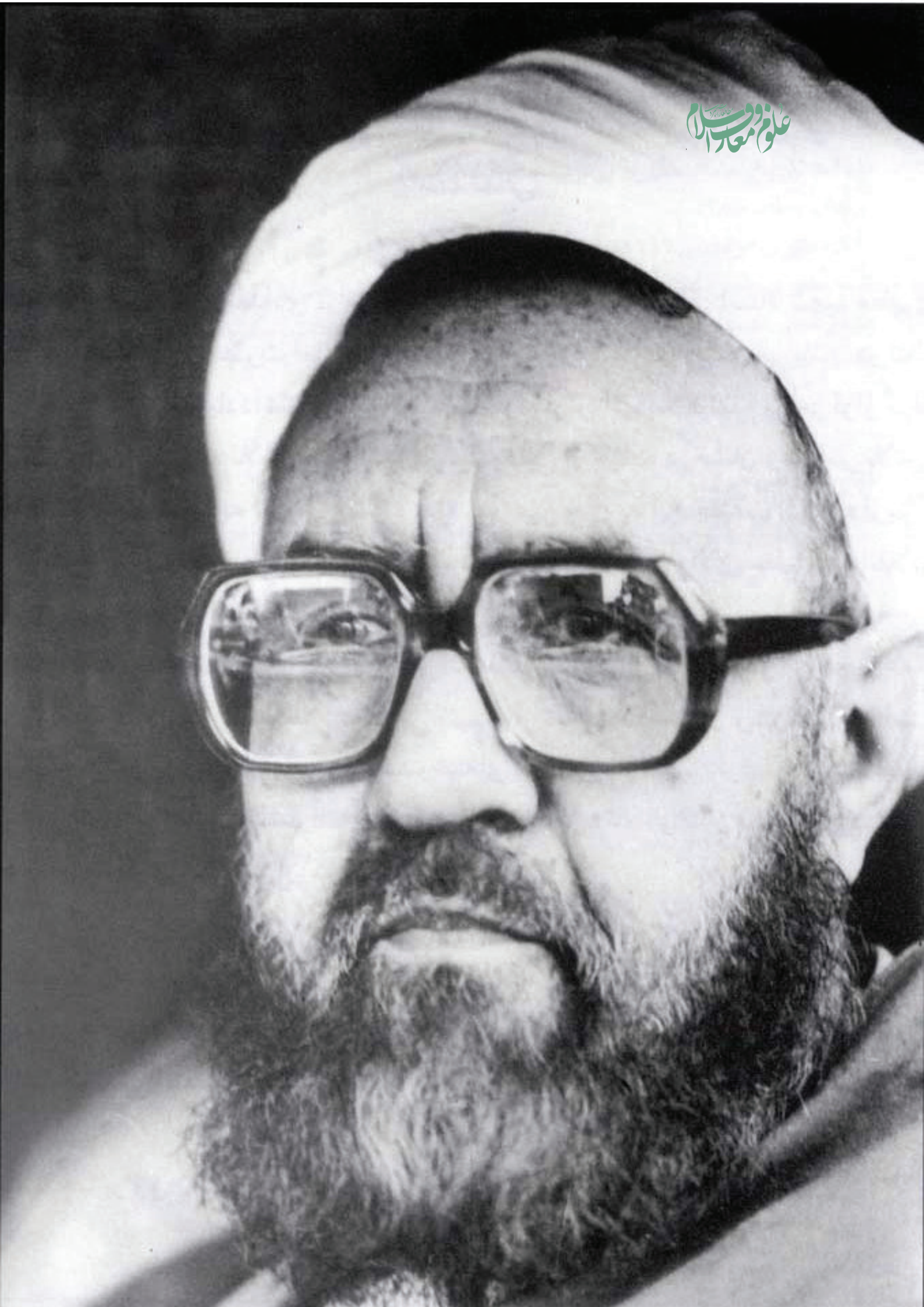
بله، اگر مسأله ای خلاف شرع باشد و ممکن است مردم در اثر تبلیغات و هیاهو به آن مبتلا شده و از منهاج دین قویم منحرف شوند، مانند طرح استعماری کاهش جمعیت و وازکتومی و توبکتومی نمودن مردان و زنان و عقیم و نازا کردن آنان، می توان آن را در منبر بیان کرد و خلاف شرع بودن و عواقب وخیم و ناگوار آن را برای جامعه مسلمین توضیح داد.

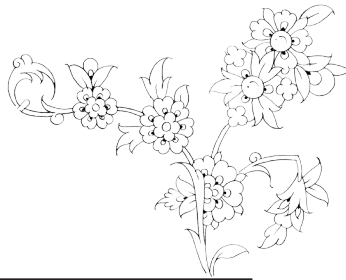
روز مصیبت و شهادت ائمه علیهم السّلام روز تجدید حزن و غم و اندوه أهل بیت علیهم السّلام و شیعیان و موالیان آنان است، روز اشک و گریه است. و باید خود منبری بعد از سخنرانی روضه بخواند و مفصل هم بخواند.

روضه را باید با تکیه به صوت و حزین خواند و از مستمعین اشک گرفت. بطور کلی ایشان



علم و معارف





مهربانتر از برادر

ارتباط سلوکی آیت الله شهید مطهری با علامه طهرانی

دوست مکرم و سرور ارجمند مهربانتر از برادر ما مرحوم آیه الله شیخ مرتضی مطهری - رضوان الله علیه - که سابقه آشنائی ما با ایشان متجاوز از سی و پنجسال است، پس از یک عمر درس و بحث و تدریس و خطابه و کتابت و موعظه و تحقیق و تدقیق در امور فلسفیه، با ذهن رشیق و نفس نقاد خود بالآخره در این چند ساله آخر عمر خود بالعیان دریافت که بدون اتصال به باطن و ربط با خدای متان و اشراب دل از سرچشمه فیوضات ربانیه، اطمینان خاطر و آرامش سر نصیب انسان نمی گردد، و هیچگاه نمی تواند در حرم مطهر خدا وارد شود یا گرداگرد آن طوف کند و به کعبه مقصود برسد.

و چون شمعی که دائماً بسوزد و آب شود، یا پروانه ای که خود را به آتش زند، و همانند مؤمن متعهدی که شوریده وار دلباخته گردد و در دریای بی کرانه ذات و صفات و اسماء حضرت معبود فانی گردد و وجودش به سعه وجود خدا متسع شود قدم راستین در مضماری این میدان نهاد.

بیداری شبهای تار و گریه و مناجات در خلوت سحرگاه و توغل در ذکر و فکر و ممارست درس قرآن و دوری گزیدن از اهل دنیا و هواپرستان، و پیوستن به اهل الله و اولیای خدا، مشهود سیر و سلوک او بود. رحمة الله علیه رحمة واسعة.

لَمَثَلٍ هَذَا فَلَیَعْمَلِ الْعَامِلُونَ، إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ. (رساله لب اللباب، ص ۱۸)

او بزنند. غرض اینکه در میان آن هیاهو، به این گونه نکات ظریف هم توجه داشتند.

چه بسا آرزو هم داشتند که چنین شود و ایشان خلوتی بیابند و به کارهای علمی شان برسند؟

- کاملاً صحیح است. پس از تشکیل شورای انقلاب، ایشان به امام (ره) همین را گفته بودند که ترجیح می دهند به خلوت خود پناه ببرند و به کارهایشان برسند. که البته امام (ره) صلاح ندانستند و خواستند که چند ماهی باشند و بعد به قم بروند. شهید مطهری انصافاً می خواستند کار انجام شود و برای ایشان فرق نمی کرد به نام چه کسی تمام شود.

معمولاً کسانی که به نوعی با عرفان واقعی، نه عرفان های من در آوردی و سراپا تسلیم، مأنوس هستند، به این دریادلی، دوری از نام و جنجال و هیاهو و آزادگی می رسند. شهید مطهری چقدر با این مقوله آشنا بودند و عرفان، چقدر در زندگی ایشان نقش داشت؟

- در زندگی روزمره، سکوت، ذکر و تهجد عادت همیشگی ایشان بود. در این اواخر به خصوص، من به جای راننده، ایشان را اینطرف و آنطرف می بردم و می خواستم که در کنارشان، از مواهب معنوی و انرژی مثبت وجودشان بهره مند شوم. ایشان موقعی که در ماشین می نشستند، اگر با هم صحبتی نداشتیم، معمولاً ذکر «أَفُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» را تکرار می کردند.

از حدود سال ۵۰، مخصوصاً بعد از ماجرای حسینیه ارشاد و بی صداقتی هایی که بعضی از افراد به خرج دادند و امیدهایی که ایشان به عنوان یک پایگاه ترویج تفکر دینی به آنجا داشتند و همه بر باد رفت، بسیار زیر فشار روحی بودند. در آن دوره بود که ایشان گرایش عرفانی پیدا کردند و در این اثنا خوابی دیدند و می خواستند که انسان کاملی را بیابند. ایشان از علامه طباطبائی در این مورد سؤال می کنند و ایشان هم مرحوم آقای سید محمد حسین طهرانی را معرفی می کنند و از آن روزها بود که با ایشان مراداتی داشتند... احتمالاً کرامات ایشان مثل برخی عرفا، عنایتی بوده

یکی از ارادتمندان سلوکی مرحوم علامه آیه الله حسین طهرانی رضوان الله علیه متفکر عالی قدر و شهید بزرگوار مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی مطهری رحمه الله علیه می باشند که آثار گرانبه ای ایشان در هدایت نسل جوان در عصر حاضر برکات فراوانی را از خود بر جای گذارده است. در اینجا به بررسی گوشه هایی از این ارتباط میان این دو بزرگمرد و آثار آن در سیره آیه الله شهید مطهری در ضمن مصاحبه های دو تن از نزدیکان ایشان می نشینیم.

مصاحبه با دکتر علی مطهری^۱

... خیلی ها و حتی خود من گاهی اعتراض می کردیم که شما این قدر خدمت و کار کرده اید، اما کسی چیزی نمی داند. ایشان با خونسردی جواب می دادند که بالاخره زمان و تاریخ نشان می دهد که چه کسی کار کرده و چه کسی کار نکرده است و کمترین هیجانی برای اثبات این قضیه از خود نشان نمی دادند.

یادم هست که من دانشجوی بودم و در محیط های دانشجویی، خیلی به من برمی خورد که کسی ایشان را به عنوان انقلابی نشناسد. و حتی یکبار با دامادمان آقای لاریجانی هم این را مطرح کردم و نزد ایشان رفتیم و دغدغه و گلایه خودم را مطرح کردم، شهید مطهری خندیدند و گفتند: «خب آقای طالقانی و آقای منتظری زندان رفته اند، و بدیهی است که بیشتر از من زحمت کشیده اند و باید هم افراد آنها را بهتر بشناسند.» ابدأ کسی نتوانست ایشان را عصبانی کند و به این موضع بکشاند که نه، من خیلی نقش دارم و از این گونه صحبت ها. ایشان انصافاً دریادل بودند.

آیا در این زمینه خاطره ای به یاد دارید؟

- بله، در دورانی که امام (ره) در پاریس بودند تلفن منزل ما دائماً به صدا در می آمد. تلفن منزل آقای بهشتی هم دائماً مشغول بود. یکی از روحانیون گلایه کرده بود که چرا از پاریس کسی با منزل من تماس نمی گیرد؟ شهید مطهری به حاج احمد آقا که در پاریس بودند گفتند تلفنی هم به منزل

اشتباهی بوده است و حالا که جریان‌ات التقاطی پدید آمده‌اند، باید به شیوه‌های علمی به جبران بپردازند.

از روی چه قرائتی چنین تصویری دارید؟

از شیوه برخورد ایشان با آقای طهرانی، شهید مطهری در عین حال که برای همه احترام قائل بودند در مقابل هر کسی خضوع نمی‌کردند. اما در مقابل مرحوم طهرانی سراپا خضوع بودند و پشت سر ایشان، با تواضع محض نماز می‌خواندند و احترام خاصی برایشان قائل بودند.

است. قطعاً همین طور است. انسان عارف و کاملی بودند.

آیا علامه طباطبائی چنین نقشی برای شهید مطهری نداشتند؟

– علامه طباطبائی چندان در پی تربیت سالک نبودند و بیشتر در زمینه‌های علمی و فلسفی شاگرد تربیت می‌کردند.

تا چه مدت نزد مرحوم طهرانی می‌رفتند؟

– حدود یک سال نزد ایشان رفتند، ولی باز هم قانع نشدند و بار دیگر خوابی دیدند و مرحوم علامه مجدداً آقای طهرانی را توصیه کردند و این سیر را ادامه دادند. به نظر می‌رسد که از سال ۵۰ به بعد، این شیوه در ایشان مؤثر بوده‌است.

آیا در این زمینه تحقیق کرده‌اید؟

خیر، ولی حدس‌هایی می‌زنم و معتقدم که این جریان، حتی در قضیه خروج ایشان از حسینیه ارشاد هم مؤثر بوده است و در جبران مسأله دکتر شریعتی. شاید بعد از آشنایی با مرحوم طهرانی و مراوداتی که با ایشان داشتند به این نتیجه رسیدند که آوردن دکتر شریعتی به حسینیه ارشاد، اقدام



ارتباط سلوکی

آیت الله شهید مطهری با

علامه طهرانی قدس سرهما

در مصاحبه با داماد ارشد شهید مطهری جناب آقای مهندس عباس هادیزاده اصفهانی

و احترام می گذاشتند و اسم فرزند اول ما که نوه اول ایشان بود را هم به واسطه همین علاقه و احترام «صدرا» نهادند و نام انتشارات کتب ایشان نیز صدرا بود.

وقتی خدمتشان رسیدم فرمودند: قبلاً در سخنرانی های من شرکت کرده ای؟ گفتم: نه. من دانشجوی تبریزم. فقط چند وقت قبل مطلع شدم که شما تبریز آمده اید و سخنرانی داشته اید. بعد به آقای مهندس مصحف فرمودند: من اگر آخوانم از فریمان کسی را برای صبیهام معرفی کنند، چند درصد حرف ایشان را می پذیرم و نمود و چند درصد را می گذارم برای تحقیقات خودم. ولی کسی را که شما معرفی کنید نمود درصد می پذیرم و ده درصد را برای تحقیق خودم می گذارم.

سپس فرمودند: دیشب خوابی دیده ام. شما کسی را برای تعبیر سراغ دارید؟ آقای مهندس مصحف گفتند: بله. چکیده خوابشان این بود که دیدم در یک باغ وسیعی در یک نهر آب زلالی آب تنی می کنم. وقتی خواستم از آب بیرون بیایم احساس کردم که برهنه ام و نمی دانستم چگونه بیرون بیایم. یک مرتبه دیدم که آیه الله بروجردی بالای سر من ایستادند و یک حوله سفیدی دستشان است. دستشان را باز کردند و جلوی من گرفتند و از آب بالا آمدم.

همان موقع خواستگاری عیال ایشان نیز که خواب های صادقانه عجیبی می بینند، خواب دیده بودند که قافله ای شتر از در منزل ایشان عبور می کند و ایشان می آیند دم در و در پارکینگ را باز می کنند و تمام قافله وارد خانه می شوند.

در چه سالی و چگونه با مرحوم آیه الله شهید مطهری رضوان الله علیه آشنا شدید؟

حدود سال ۵۱، ۵۲ بود که سال آخر دانشجویی را در دانشکده فنی تبریز می گذراندم و تصمیم به ازدواج گرفتم. بابت این مسأله با مرحوم مهندس مصحف مشورت کردم. مهندس مصحف را از دوران دانشجویی در اصفهان می شناختم. ایشان با مرحوم آقای پرورش و آقای اقارب پرست در دوران دانشجوییشان گروهی منسجم برای مبارزه با بهائیت تشکیل داده بودند که با تهران و دیگر شهرها نیز در ارتباط بود. من هم در آن دوره طاغوت با انجمن آنها آشنا شده بودم و گاهی اوقات در جلساتشان شرکت می کردم. خود مرحوم مهندس مصحف داماد ارشد مرحوم علامه جعفری بودند و از آن طریق با بیت مرحوم آیه الله مطهری آشنا بودند و رفت و آمد خانوادگی داشتند. وقتی با ایشان مشورت نمودم، بعد از مدتی تأمل گفتند: آقای مطهری صبیّه ای دارند و من تحقیق کردم، شرائطشان با شما مناسب است. به نظرم خوب است از ایشان خواستگاری کنید.

ایشان با تهران هماهنگ کردند و وقت گرفتند و بنده از اصفهان رفتم و برای خواستگاری رفتیم منزل مرحوم مطهری. ایشان وقتی از منزل پائین شهر تهران (خیابان آبشار) نقل مکان کرده بودند، آمده بودند خیابان دولت و قسمت شون این بود که نام کوچه منزلشان «صدرا» بود همانطور که ایشان به مرحوم ملاصدرا خیلی علاقه داشتند

زندگیم خلأ عجیبی بود که یک راهنمای معنوی نداشتم، وقتی با مرحوم مطهری آشنا شدم کاملاً شیفته ایشان شدم و رابطه‌ام با ایشان رابطه مرید و مرادی بود. خصوصیات اخلاقی و جهات علمی ایشان من را با تمام وجود علاقمند به ایشان کرد.

وقتی من به کاشان رفتم، ایشان هفته‌ای دو روز قم تدریس می‌کردند و آن دو روز منزل شاگردانشان می‌رفتند. خیلی علاقمند شدم برای کار به قم بروم که از خدمتشان استفاده کنم و آن دو روز را منزل ما بیایند. همین‌طور هم شد و خداوند قسمت ما نمود. کارخانه‌ای بود که سرپرستش ایتالیایی بود. او مریض شد و ناراحتی کلیه پیدا کرده بود و رفته بود ایتالیا و برگشته بود. مرا معرفی کردند و آنجا شاغل شدم. از آن به بعد مرحوم مطهری می‌آمدند منزل ما و من راننده ایشان بودم و برای تدریس ایشان را می‌بردم.

چند کلاس داشتند در سطح‌های مختلف. مثلاً یکی در کوچه ارگ قم در خیابان ارم. در مسجلی درس‌هایی می‌گفتند که پایه کتاب‌های انسان و ایمان، جهان‌بینی توحیدی، وحی و نبوت، زندگی اخروی، جامعه و تاریخ آن مباحث بود. که پس از شهادتشان کتاب شد. برخی از درس‌ها هم سطح بالا بود و من مدت تدریس ایشان کناری می‌نشستم تا درس تمام شود و خدمتشان برگردیم. اواخر هم در همان قم انتشارات صدرا را تأسیس کردیم و بنده مسئولش بودم و کتب مرحوم مطهری را چاپ می‌کردیم که بعداً علی‌آقای مطهری مسئولیت آثار را به عهده گرفتند. و الحمدلله خیلی غیرت به خرج دادند و زحمت کشیدند و آثارشان به شکل مناسبی چاپ شد.

به خصلت‌های اخلاقی مرحوم آیه‌الله مطهری اشاره کردید. ممکن است کمی بیشتر درباره آن توضیح دهید؟

فضائل اخلاقی و روحی ایشان خیلی زیاد است. برخی که الان به خاطر می‌آید را عرض می‌کنم.

یکی غیرت ایشان بر دین بود. در مقابل شبهاتی که بر دین

به هر حال خواب را تعریف کردند و من دیگر از تعبیرش خبردار نشدم. بنده که اعلام آمادگی کردم قراری گذاشتند و با صبیبه ایشان دیداری انجام شد و بعد فرمودند نتیجه متوقف بر استخاره است. ولی خیلی زود جواب دادند و خیلی سریع بحمدالله کارها انجام شد. بعداً فرمودند استخاره کردم خیلی خوب آمد و ترک و تأخیرش خیلی بد آمد. این‌طور خداوند توفیق آشنائی با ایشان را نصیب بنده فرمود. در همان جلسه خواستگاری هم دو جلد کتاب داستان راستان به بنده هدیه دادند و گفتند این کتابها را مطالعه کن و از آنجا آشنائی و انس بنده با آثارشان شروع شد.

با مرحوم علامه طهرانی چگونه و کی آشنا شدید؟

مجلس عقد ما بسیار خصوصی بود و غیر از خانواده ما و خانواده شهید مطهری هیچ کسی - چه از علما و چه از دیگران - نبود. در آن مجلس مرحوم شهید مطهری با مرحوم علامه طهرانی عقد ما را خواندند و من مرحوم علامه طهرانی را شناختم و فهمیدم مرحوم شهید مطهری با ایشان خیلی رابطه خاصی دارند. عقد دو تن دیگر از دخترانشان را هم که در زمان حیاتشان انجام شد، (اهل بیت آقای دکتر یزدی، و اهل بیت آقای دکتر لاریجانی) با علامه طهرانی در منزل خود شهید مطهری خواندند.

البته بعداً جشن عقد و عروسی را با هم گرفتیم که میهمان‌های مختلفی دعوت بودند و در آنجا عده‌ای دیگر از علما دعوت بودند.

ارتباط شما با مرحوم مطهری چگونه ادامه پیدا کرد؟ بعد از عقد چقدر خدمت ایشان می‌رسیدید؟

بنده بعد از عقد شش ماه دانشجو بودم که فارغ‌التحصیل شدم. بعد از آن دوره سربازی را در تهران در ارتش افتادم و اوائل دوره سربازی جشن گرفتیم و به خانه خود رفتیم و پس از سربازی در کاشان مشغول به کار شدم. در دوران اقامت در تهران خیلی از محضرشان بهره می‌بردم. در

می شد و جوانها را تحت تأثیر قرار می داد خیلی متحوّل و منقلب می شدند. یادم هست کتابی نوشته شده بود در ردّ اسلام. نام نویسنده اش ظاهراً برقی بود. مرحوم مطهری خیلی پریشان و ناراحت بودند. برایشان خیلی سنگین بود که چنین چیزهایی نوشته می شود. چون کتاب درباره دوران نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم خیلی توهین کرده بود. یادم است ایشان در حسینیه ارشاد چند نسخه زیراکس کردند و شخصاً بردند قم و به دست مراجع و بزرگان رساندند و آنها را در جریان قرار دادند.

در آن زمان برخی ها به فعالیت های ایشان در میان جوانان



معارض بودند. ایشان کتاب را که بردند می گفتند ببینید چه مطالبی منتشر می شود؟ چه انحرافات ایجاد شده است؟ این تلاش هایی که ما می کنیم برای حفظ جوانان از این مطالب است. خلاصه نسبت به دین و حفظ اسلام غیرت عجیبی داشتند.

انس خاصی با نماز شب داشتند. دائماً به ذکر مشغول بودند و خیلی اهل توجه بودند. البته می گفتند این حالات خاص و توجه خاص ایشان به آن شدت مربوط به همین دهه آخر عمرشان که بنده در خدمتشان بودم، بوده است. و در اثر ارتباط با علامه طهرانی متحوّل شده بودند ولی در هر حال ارتباطشان با خدا خیلی برای من جذاب بود. اگر شب تا هر ساعتی هم بیدار بودند، حتماً برای نماز شب بر می خاستند. و مدتی قبل از اذان بیدار بودند و به مناجات و نماز مشغول می شدند. یک چراغ «الله» نورانی با نئون سفارش داده بودند برایشان درست کرده بودند و در سمت قبله نصب کرده بودند و وقتی نماز می خواندند یا دعا، روبرویشان بود. بعداً دیدم که علامه طهرانی به شاگردانشان سفارش می کردند که چراغ الله در طرف قبله نصب کنند و شب برای نماز شب که بر می خیزند روشنش کنند.

همسایه روبروی آیه الله مطهری سرتیپ صدری بود که از دوستداران پرو پا قرص شاه بود و بازنشسته شده بود. با اینکه بازنشسته بود و کسی هم کارش نداشت شاه برای او از کلاتری محل محافظ گذاشته بود و یک پاسبان شب تا صبح موظف بود دور خانه او بگردد. آن پاسبان بعد از شهادت مرحوم مطهری گفته بود من در آن ایام خیلی شیفته مرحوم مطهری شده بودم. یکی به خاطر صدای مناجاتی که شبها از ایشان می شنیدم و یکی به خاطر قاب الله نورانی که از لای کرکرها در اتاقشان دیده می شد و شبها روشن می کردند. همان می گفت یک شب هم شنیدم نیمه شب این شعر را می خواندند که ظاهراً از میرداماد است:

صدرا جاهت گرفت باج از گردون

اقرار به بندگیت کرد افلاطون

در مکتب تحقیق نیاید چون تو

یک سر ز گریبان طبیعت بیرون

که نشانه علاقه شان به مرحوم صدرالمآلهین ره است.

دیگر اینکه خیلی حر بودند. همیشه دنبال حق بودند. هر چه حق بود می پذیرفتند. علامه طهرانی هم همین مطلب را می فرمودند که ایشان حق را خوب قبول می کردند. فرمودند ایشان کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران را که نوشته بودند به من دادند بینم و چند جای آن ایراد داشت و در جلسه ای به ایشان گفتم (حال ظاهراً برای چاپ دوّم بوده یا شاید همان چاپ اوّل) ایشان از همانجا به چاپخانه تلفن زدند و گفتند این کتاب را چاپ نکنید و دست نگه دارید تا من تغییراتی در آن بدهم و آن تغییرات را اعمال کردند.

خیلی مهربان و با عطف بودند و حق همه را رعایت می کردند. در کنار درس و منبر و سخنرانی رسیدگی و محبتشان به بچه ها همواره در جای خود بود. رانده ای داشتند و در خانه هم اطاقی به او داده بودند و خیلی رعایت او را می کردند. همان غذائی که خودشان می خوردند اول به بچه ها می گفتند سینی را برای رانده ببرند و بعداً خودشان میل می کردند. چقدر رانده ها که شیفته رفتار ایشان می شدند. با بچه ها خیلی مهربان بودند. بعضی وقت ها جلسات درس در منزلشان بود که دانشجویها می آمدند. فرزند بزرگ ما که نوه بزرگشان است آن موقع تازه زبانش باز شده بود. می رفت وسط درس در اطاق و شلوغ می کرد و حرف هایی می زد. مرحوم مطهری قشنگ به حرف هایش گوش می دادند و درس را قطع می کردند تا حرفش را بزند و برود و دوباره درس را ادامه می دادند.

یک بار از خیابان میرداماد با ماشین به سمت خانه می رفتیم و عیال ما و همین فرزندان هم بودند. آن طرف بلوار مردی بادکنک می فروخت. بنده زاده از دور دید و شروع کرد به گریه کردن که بادکنک می خواهم. آقای مطهری فرمودند نگه دار و من نگه داشتم. ایشان پیاده شدند و رفتند آن طرف بلوار و فقط به خاطر دل کودک یک بادکنک خریدند و

دوباره آمدند. آرامش کودک این قدر برایشان مهم بود.

در تربیت بچه ها شدت عمل به خرج نمی دادند و رعایت روحیه و ظرفیت بچه را می کردند. تا بچه ها خودشان بفهمند و عمل کنند. البته در امور غیر مهم و غیر واجب. مثلاً بچه ها دوست داشتند داستان را از رادیو گوش کنند و گاهی می کردند و ایشان به روی خودشان نمی آوردند.

زندگی خیلی دقیقی داشتند. از همه آناشان استفاده می کردند و همت عالی هم داشتند. استراحتشان جمعه بود که آن هم یک جمعه در میان، صبح ها در انجمن پزشکان شرکت می کردند و هفته دیگر را در انجمن مهندسی می رفتند که آن هم صحبت و سؤال و جواب بود و عصرهای جمعه جلسه تفسیری داشتند برای یزدی های مقیم تهران و اینها همه غیر از دعوت های طول سال و سخنرانی های پیوسته بود. یعنی جمعه نیز کاملاً مشغول بودند.

یادم هست قم که می آمدند ما سفره غذا را که می انداختیم سر سفره غذا هم ایشان مشغول بودند. مثلاً کتاب خدمات متقابل بنا بود دوباره چاپ شود و از قطع جیبی به صورت وزیری درآید و دوباره حروفچینی شده بود. ناشر فرم ها را خدمتشان می داد تا تصحیح کنند. همین طور که غذا می خوردند اینها را هم می خواندند.

اوائل انقلاب بود یک بار می فرمودند: «اعضای شورای انقلاب در جایی می گفتند ما به خاطر این کارهایی که پیش آمده دیگر اصلاً مجال مطالعه و کار علمی نداریم. ولی من هنوز روزانه دو ساعت مطالعه ام ترک نشده است.» با همه آن گرفتاری ها باز هم به مطالعه و تألیف مصر بودند. درست همان روز شهادتشان مقدمه ای می نوشتند برای چاپ جدید «مسأله حجاب».

به خاطر همین نظم و استفاده از وقت تغییراتی در زندگی داده بودند که آن وقتها مورد اعتراض دیگران بود. از پائین شهر به بالای شهر رفته بودند و یک ماشین بنز متالیک ۲۳۰ گرفته بودند که البته مدل بالا نبود ولی کسی که به ایشان فروخته بود خیلی تمیز نگه داشته بود و خود ایشان هم

فوق‌العاده در نگهداری آن دقت می‌کردند و مثلاً در تقویم جیبی شان تاریخ تعویض روغن و کیلومتر را یادداشت می‌کردند و سر موعد به راننده می‌فرمودند که روغن را عوض کند. کلاً در نگهداری وسایل و لباس‌ها و همه چیز همین‌طور دقیق بودند.

بعضی‌ها به ایشان اعتراض می‌کردند ولی علتش آن‌طور که من فهمیدم استفاده صحیح از عمر و وقت بوده است. در پائین شهر مردم عوام ایشان را راحت نمی‌گذاشتند و دائماً مراجعات داشتند و برای حل مشکلاتشان کمک می‌خواستند ولی در بالای شهر فراغت داشتند و با برنامه‌ریزی بهتری می‌توانستند بیشتر مطالعه کنند و بنویسند. یک بار قم بعد از یکی از درس‌ها که از کلاس بیرون آمدند که تجدید وضو کنند

آقای طاهری حرم‌آبادی آمد و به ایشان گفت بعضی‌ها نسبت به ماشین و خانه شما اعتراض‌هایی دارند. ایشان با مقداری تندی گفتند: آقا راه این است که من می‌روم آیا کسی هست که راه مرا برود ولی بنز سوار نشود و منزلش پائین شهر باشد؟!

از ارتباط ایشان با علامه طهرانی چه خاطره‌هایی دارید و چه چیزهایی می‌دانید؟

رفاقت صمیمی ایشان با علامه طهرانی را ما می‌دانستیم و می‌دیدیم که احترام خاصی برای علامه قائلند و خیلی نسبت به دیگران در مقابلشان تواضع می‌کنند ولی هیچ‌کس از رابطه سیر و سلوکی ایشان با علامه طهرانی خبر نداشت. دوستی صمیمانه ایشان با مرحوم علامه مربوط به سالها قبل از ازدواج ما می‌شود. و محبت مرحوم آیه‌الله مطهری به علامه، به خانواده ایشان نیز سرایت کرده بود. عیال ما می‌گفتند وقتی من دوازده سیزده‌ساله بودم مرحوم علامه گاهی منزل ما تشریف می‌آوردند و در منزل خیابان آبشار ورودی منزل ما یک هشتی، یک اطاقکی بود. وقتی ایشان می‌آمدند و می‌رفتند، ما می‌رفتیم دم درب خانه و می‌دیدیم آن اطاقک پر از بوی عطر شده و من در آن موقع و سن و

سال می‌گفتم وقتی ایشان می‌آیند بوی امام زمان از ورودی خانه می‌آید و از آمدن ایشان خیلی خوشحال می‌شدم.

بعد از مدتی از حدود سال ۵۰ ارتباطشان به نوعی ارتباط سلوکی و ارادت تبدیل می‌شود. ماجرا هم از این قرار بوده که مرحوم مطهری از نظر روحی احساس کرده بودند که این علوم و درس‌ها و سخنرانی‌ها کافی نیست باید زیر نظر یک نفر انسان راه‌رفته شروع به سیر و سلوک عملی کنند. دوبار هم در آن دوران خواب می‌بینند که ظاهراً حضرت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت امام حسین علیه‌السلام در خواب به ایشان شخصی را به عنوان انسان کامل معرفی می‌نمایند که زیر نظر او باشند. و وقتی به علامه طباطبائی مراجعه می‌کنند ایشان می‌فرمایند که آن شخص آقا سید محمد حسین طهرانی هستند.

پس از این ماجرا خلاصه ارتباط ایشان به یک نوع ارادت سلوکی تبدیل می‌شود و ایشان از آن پس در امور معنوی و رفت‌وآمد و کارها از علامه دستور می‌گرفتند.

مثلاً بعد از رحلتشان من تقویم‌های مرحوم آیه‌الله مطهری را نگاه می‌کردم. ایشان تقویم هر سال را می‌گرفتند و یادداشت‌هایی در این تقویم‌ها می‌نوشتند و در یک جعبه چوبی تقویم هر سال را به ترتیب خیلی منظم می‌گذاشتند که بعد از شهادتشان شاید ۲۰، ۳۰ سال از این تقویم‌ها بود. من آخرین تقویم‌شان را که ظاهراً نگاه می‌کردم دیدم برخی از اذکار و دستوراتی را که از علامه طهرانی گرفته بودند آنجا یادداشت کرده بودند که مثلاً ذکر لا اله الا الله چند تا و ...

یا مثلاً بعداً ما فهمیدیم که ایشان هر هفته جلسه خصوصی با علامه داشته‌اند. منزل علامه پیچ شمیران بود و بنده هم گاهی خدمتشان منزل علامه رفته بودم. بعد از فوتشان راننده ایشان گفت من هر هفته روزهای شنبه ساعت یازده صبح آقا را می‌بردم پیچ شمیران منزل آقای طهرانی.

یادم هست مثلاً یک‌بار شب قدر نیمه‌های شب ما را صدا کردند. خدمتشان رفتیم مسجد قائم که علامه نماز می‌خواندند و مراسم داشتند. چراغ‌ها همه خاموش بود و

جریان مربوط به زمانی بود که حسینیه مقاله‌ای از شریعتی چاپ کرده بود که تأیید برخی مطالب سنی‌ها در آن بود. در این جریان علامه اشتباهات شریعتی و مضرات کار با حسینیه را متذکر می‌شوند و آیه‌الله مطهری هم قبول می‌کنند و برنامه‌هایشان عوض می‌شود.

مرحوم مطهری از حسینیه استعفا می‌دهند و من پس از



ایشان پنهانی در آخر مجلس نشستند. و اواخر مجلس بدون اینکه کسی بفهمد خارج شدند. بعدها علامه به من فرمودند که «مرحوم مطهری مسجد ما می‌آمدند ولی من به ایشان گفتم شما انسان سرشناسی هستید، مصلحت نیست به این شکل علنی مسجد ما بیائید» و برایم معلوم شد چرا ایشان پنهانی در مجلس شب قدر شرکت کردند.

عرض کردم که مثلاً عقد دخترانشان را نیز با علامه می‌خواندند و ارتباط خانوادگی هم داشتند و عیال ایشان با عیال علامه صمیمی بودند و حتی - در اثر همین ارتباط - برای علی آقا مطهری دختر خواهر عیال علامه را که نوه پسری مرحوم حضرت آیه‌الله انصاری همدانی هستند خواستگاری کردند و علی آقا داماد حاج احمد آقا انصاری شدند.

ارتباط ایشان با علامه چه تأثیری در برنامه‌ها و کارهای ایشان داشت؟

- دقیقاً نمی‌دانم. ولی می‌دانم که پس از این ارتباط دیدگاه‌ها و برنامه‌هایشان تغییرات مهمی کرده بود. مثلاً مرحوم آیه‌الله مطهری در حسینیه ارشاد خیلی فعالیت می‌کردند و به نوعی با دکتر شریعتی هم همکاری می‌کردند. در اثر ارتباط با علامه نظرشان به شریعتی کاملاً معکوس شد و قضاوتشان تغییر کرد و حسینیه را هم رها کردند و رفتند مسجد الجواد با چند نفر محدود مأموم و مستمع برنامه‌های خود را ادامه دادند.

در باره حسینیه ارشاد به آقای مطهری خیلی اعتراضات زیادی می‌شد ولی ایشان چون تشخیص‌شان این بود که دنبال کردن برنامه‌های حسینیه موجب رضای خدا و تقویت اسلام است، به حرف کسی اعتنا نمی‌کردند و در این زمینه خیلی به ایشان اهانت شد و عکس‌العمل‌های بد صورت گرفت. اما آن‌طور که شنیده‌ام یک بار شنیدند که علامه طهرانی به کسی گفته بودند که نام این حسینیه را باید: «یزیدیه اضلال یا عمریه اضلال» بگذارند. وقتی خبر به آیه‌الله مطهری می‌رسد خدمت علامه می‌رسند و این

علامه طباطبائی هم که همین را تأیید می کرده است.

این ارتباط سلوکی و ارادت چند سال بوده است؟

– نمی دانم ولی خود علامه یک جا فرموده اند هشت سال ارتباط بوده است^۳. که چون دوستی ایشان مربوط به سالها قبل است ظاهراً منظور هشت سال ارتباط سلوکی است و علامه در یک کتاب دیگر هم فرموده اند که نوشتجات مرحوم آیه الله مطهری در سالهای آخر عمر تغییر کرده و مثل روحیات خود ایشان حال و هوای دیگری نیز در نوشتجاتشان وجود دارد^۴. و کسانی که با آثار ایشان انس دارند می فهمند که کلاً در این چندسال آخر کتابها به گونه ای دیگر است.

از رابطه خودتان با علامه پس از مرحوم آیه الله مطهری چیزی می فرمائید؟

– عرض کردم در خانواده مرحوم مطهری ارادت خاصی به علامه وجود داشت. ساعت دو نیمه شب که خبر رحلت و شهادت شهید مطهری رضوان الله علیه را به خانواده شان می دهند، همان نیمه شب عیال ما با حال اضطراب فوراً به منزل حضرت علامه زنگ می زنند و خبر را به ایشان می دهند و مرحوم علامه هم با کمال آرامش می فرماید: «اَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و صبح همان روز به اتفاق آقازاده هایشان به منزل شهید مطهری برای تسلیت تشریف می آورند و در مراسم تشییع هم شرکت می کنند.

بعدها هم کتاب رساله لب اللباب را به یاد شهید مطهری چاپ کردند و ثوابش را به ایشان هدیه دادند که در مقدمه آن نوشته اند و این کتاب که خیلی هم بابرکت است و خیلی ها را به طرف خدا جذب کرده وقتی ثوابش را به شهید مطهری هدیه دهند معلوم می شود که چقدر خداوند به مرحوم شهید مطهری توفیق عطا کرده است و بهره برده اند.

من خودم عرض کردم در زندگی با یک خلأ جدی مواجه

رحلتشان برگه ای را دیدم که در آن استعفانامه خود را نوشته بودند و علت کناره گیری را این طور نوشته بودند که روحیات و حالات من عوض شده و می خواهم به خود مشغول باشم. ولی بعداً این مطلب را خط زده بودند و علت دیگری را برای استعفا نوشته بودند. در یکی از نامه های خود نیز نوشته اند و چاپ شده که من اخیراً می خواهم به روح خود پردازم و تحت تربیت برخی که به ایشان اعتقاد دارم خود را تربیت کنم و برای این کار محتاج به آرامش هستم و از جنجال های بیهوده پرهیز می کنم و مطالبی به این مضامین^۱.

نظر علامه طهرانی این بوده که ایشان باید تهران را رها کنند و به قم بروند و طلبه تربیت کنند و ایشان به همین جهت هفته ای دو روز به قم می رفتند و برای طلاب تدریس می کردند و بنا بود کلاً منزل را به قم منتقل کنند که دست تقدیر الهی چیز دیگری را رقم زد.

تا این اواخر هم حتی در مسائل انقلاب مطالب را با علامه در میان می گذاشتند و نظرات ایشان را به مرحوم حضرت آیه الله خمینی قدس سره منتقل می کردند و پیگیری می کردند که اجرا شود و برخی را که منتقل کردند و اجرا شد خیلی برکت داشت ولی برخی را هم عمرشان کفاف نداد که پیگیری کنند؛ چون در هنگام رحلت در جیبشان کاغذی پیدا شد که نوشته بودند پیشنهادهای آقای طهرانی که می خواسته اند منتقل کنند و اجرا شود راجع به حجاب استاندارد و تعلیم اجباری فنون نظامی و اعطاء تسهیلات ازدواج برای جوانان بالغ و ... که حضرت علامه هم در یک کتاب اشاره کرده اند^۲.

خلاصه در مقابل ایشان خیلی تواضع داشتند و روی حرفهای ایشان خیلی حساب می کردند گویا که این طور فهمیده بودند که حرفهای ایشان غیر از این علوم ظاهری است و از جای دیگری می آید. آن خوابها و سفارش

۱. رک: سیری در زندگانی استاد شهید مطهری، ص ۸۶ و ۸۷

۲. رک: رساله نکاحیه، ص ۱۸۳ و ۱۸۴

۳. رک: همان، ص ۱۸۵

۴. نور، ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۷۶

علامه طهرانی پرسیدم. ایشان فرمودند: «نه به دانشگاه نروند. اگر از حالا برای اصلاح دانشگاه‌ها شروع به کار کنند و خیلی خوب کار شود، بیست سال دیگر دانشگاه‌های ما اسلامی می‌شود ولی الآن صلاح نیست که عیال شما برود.» وقتی تهران برگشتم رفتم دانشکده که ایشان را ببرم همان دم درب گفتم با دانشکده خدا حافظی کنید که دیگر بر نمی‌گردید و ایشان هم هیچ اعتراضی نکردند.

بعداً فهمیدم که این حرف علامه چقدر عمیق بوده و دانشگاه حکومت طاغوت تا اسلامی شدن چقدر فاصله داشته است.

از مرحوم علامه طهرانی درباره آیه‌الله مطهری پس از شهادت چیزی نشنیدید؟ توضیحی؟ نکته‌ای؟

در رساله لب‌اللباب از حالات ایشان توصیفاتى دارند. ولی من یک بار خودم پرسیدم مرحوم آقای مطهری وضعیتشان و اموراتشان در آخرت چگونه است؟ فرمودند: ایشان فرد سرشناسی بودند و نمی‌توانستند در جریانات انقلاب در کنار باشند و ریاست و مسؤولیت نداشته باشند و از طرفی این ریاست برای سیر ایشان خلل ایجاد می‌کرد و لذا نماز شب‌ها و ممارست‌ها به قرأت قرآن ایشان را نجات داد و به شهادت واصل شدند.

علامه به اولاد ایشان هم خیلی عنایت داشتند و یادم هست در اوج مشغولیت‌ها که به هیچ کس وقت نمی‌دادند، اگر فرزندان مرحوم آیه‌الله مطهری وقتی می‌خواستند، ایشان قبول می‌کردند. رحمت خداوند بر هر دو بزرگوار.

از لطف شما ممنون که وقتتان را در اختیار ما قرار دادید.

بودم. وقتی با مرحوم مطهری آشنا شدم آرام شدم و تکیه‌گام ایشان بودند. پس از شهادتشان دوباره همان حال اضطراب و خلأ در من ایجاد شد. در مراسم شهید مطهری خیلی از بزرگان و علما آمدند، مثل شهید بهشتی و شهید مفتّح و همه هم به بازماندگان خیلی اظهار لطف و محبت می‌کردند. ولی قلب من را نمی‌گرفتند. احساس کردم فقط علامه طهرانی می‌توانند جای شهید مطهری را پر کنند. چون ارادت شهید مطهری را به ایشان می‌دیدم و رابطه ایشان را با علامه دورادور می‌فهمیدم.

چند روز بعد رفتم به منزل علامه پیچ شمیران و ایشان با هیبتی فوق‌العاده و جذاب با پیراهن سفید و عمامه سبزی که در منزل بر سر می‌گذاشتند آمدند درب را باز کردند و بنده پنهانده شدم به ایشان و عرض کردم ما شیفته مرحوم آقای مطهری بودیم و چه پناهگاهی بودند و الآن دستمان خالی شده و ایشان هم بزرگواری و ملاحظت کردند نسبت به ما و خانواده‌ما عنایت کردند و دنیا و آخرت‌مان از ایشان است. خیلی بزرگوار بودند.

بعداً یک بار هم رفتم خدمت علامه طباطبائی قدس سرّه و خودم را معرفی کردم و از ایشان درخواست کمک معنوی کردم و ایشان دستوراتی دادند. و از ایشان پرسیدم من خدمت علامه طهرانی هم رفته‌ام، آنجا باشم یا خدمت شما بیایم؟ فرمودند هر کجا دلتان است و قلبتان بیشتر آمادگی دارد آنجا برایتان بهتر است و لذا خدمت علامه طهرانی ماندم.

از آن به بعد دیگر مطالب‌مان را از ایشان می‌پرسیدم و ایشان هم بینش عجیبی داشتند و نکات مهمی می‌فرمودند که آن موقع معمولاً کسی به این ظرافت متوجه نمی‌شد.

بنده عیال قبل از انقلاب همراه با اخوی‌شان علی‌آقا مطهری برای دانشگاه اسم نوشتند و قبول شدند و با هم در یک کلاس بودند. بعد از شهادت مرحوم شهید مطهری اوائل انقلاب دوباره ایشان در سشان را در دانشگاه ادامه دادند ولی پس از مدتی برای من شکی شد که آمدم مشهد و از خدمت



حافظا شاید اگر در طلب گوهر وصل
دیده دریا کنم از اشک و در او غوطه خورم

طلب گوهر

وصل خاطرهای زیبا از

حضرت آیت‌الله شیخ عبدالقائم شوشتری

متن ذیل قسمتهائی از مصاحبه‌ای است با حضرت آیت‌الله شوشتری مد ظله العالی در باب کیفیت آشنائی با مرحوم علامه آیت‌الله سید محمد حسین حسینی طهرانی و سپس مرحوم آیت‌الله علامه طباطبائی و مرحوم آیت‌الله سعادت پرور و مرحوم آیت‌الله هاتف قوجانی قدس سرهم. این متن علاوه بر آنکه بیانگر گوشه‌ای از فضائل این بزرگواران است درسه‌های آموزنده‌ای نیز برای سالکان راه خدا دارد؛ درسهائی همچون ضرورت طلب صادق، امید به دستگیری‌های الهی، آثار سوء بدگوئی از اولیای الهی و...



دارید هر ساعتی که وقت دارید خدمت شما برسم. اگر می شود روزی یک ساعت وقت بدهید چون سؤالات زیادی دارم.

ایشان فرمود دیگر با چه کسانی قبلاً آشنا بوده‌ای؟

گفتم با آقای شیخ ذبیح الله قوچانی. من تازه از خراسان آمده‌ام به قم و تازه شما را شناختم.

گفتند چه شده آمدی اینجا؟ آقا سید عبدالله موسویان کی هستند؟ گفتم من یک شب قبل خواب دیدم که ندائی از امام زمان امروز به گوش تو خواهد خورد. و این ندای از امام زمان را به شما تطبیق دادم.

بعد ایشان فرمود من یک هفته بیشتر اینجا نیستم. هر روز یک ساعت وقت برای شما تعیین میکنم. ساعت سه تا چهار بعد از ظهر. هوا هم گرم بود و عادتاً در آن ساعت افراد کم از خانه بیرون می آمدند. گفتند اول وقت بیا و سر وقت هم برو و سر ساعت مقرر بیا، نه دیرتر و نه زودتر.

بنده فردا ساعت مقرر رفتم خدمت ایشان و قبل از آنکه خدمت ایشان برسم این بیست و چهار ساعت برای من به قدر یک سال طول کشید و خیلی برایم سخت بود که تا فردا صبر کنم ولی چاره‌ای نداشتم.



بنده شبی در خواب دیدم که یکی از اولیاء خدا به قم تشریف آورده اند. در خواب به من گفتند ندائی از امام زمان به گوش تو خواهد خورد.

این مطلب در ایامی بود که همیشه دعا می کردم که خداوند دستم را به استاد کاملی برساند. در آن موقع من خدمت برخی از اولیاء الله می رفتم، مثل مرحوم آقای دولابی و آقا سید حسین یعقوبی و آقای نصیری شاگرد مرحوم بهاء الدینی امثال ایشان، ولی به یکی از عرفای بزرگ، یکی از اولیاء خدا خیلی بدبین بودم و همیشه بد می گفتم که ایشان مرحوم علامه طباطبائی بودند صاحب المیزان.

در همان زمان که با ایشان بد بودم و صادقانه هم در طلب استاد کامل بودم آن خواب را دیدم. از منزل بیرون رفتم و در خیابان به آقای سید عبدالله موسویان برخورد کردم که از شاگردان مرحوم آقای الهی قمشه‌ای بود و هنوز هم زنده اند.

با ایشان برخورد کردم و احوالپرسی کردم و گفتم از اولیاء الله کسی تازه نیامده قم؟ گفتند چرا آمده است. شما آقا سید محمد حسین طهرانی را می شناسید؟ گفتم نه! نمی شناسم و هنوز اسم ایشان را نشنیده بودم. این جریان مربوط به خیلی سال پیش است. مربوط به سی و چند سال پیش است.

گفتند من الآن نشانی ایشان را به شما می دهم. ایشان مردی است معروف در نزد اولیاء خدا و ناشناس در نزد عوام. شما الآن برو از ایشان وقتی بگیر. ایشان شاید بخواهند در قم چند روزی بمانند. از الآن از ایشان وقت بگیر.

من از همانجا مستقیم آمدم به آدرس مرحوم علامه و درب خانه را زدم و خودشان تشریف آوردند دم در. یک شال سبز کشمیری هم بر دوش انداخته بودند و خیلی چهره زیبای ملکوتی داشتند که تا آخر هم این چهره معنوی محفوظ بود. آمدند دم در. بنده سلام دادم و با اینکه نمی خواستم دستشان را ببوسم خم شدم دستشان را بوسیدم و گفتم من از دوستان آقا سید عبدالله موسویان هستم و ایشان شما را معرفی کرده‌اند. آمده‌ام وقت بگیرم که چند روزی که شما تشریف

زنگ زد و ایشان خودشان تشریف آوردند دم در و فرمودند
با آن لحن زیبای ترکی فارسی خودشان: چکار داری
آقا جان؟

عرض کردم من از طلبه های مشهدم و شاگرد مرحوم شیخ
مجتبی قزوینی بودم، رهبر مدرسه تفکیک در خراسان. و من
چون در سایه ایشان بودم افکارم همه اش افکار آنهاست. من
با فلسفه مخالف بودم و علتش همان حدیث بود که فلسفه
و تصوف را مذمت میکند^۱ و حالا فهمیده‌ام که من اشتباه
می‌کنم و آمدم از شما حلالیت بطلبم. من هر چه توانستم از
شما غیبت کردم. بیش از این دیگر نمی‌توانستم. اگر
می‌توانستم باز هم غیبت می‌کردم. چون من فکر می‌کردم
شما گمراه هستید. ایشان خنده‌ای کردند و فرمودند پسر
جان. أنت بحل، أنت بحل.

من بعد از فوتشان رفتم سر قبر ایشان و گفتم خدایا تو
شاهدی که ایشان به من گفت: أنت بحل و حالا تو هم به او
بگو أنت بحل.

بله، ما از وقتی بچه بودیم رفتیم مشهد و جامع المقدمات را
مشهد خواندیم و تا چهار پنج سال تا زمانی که لمعه
می‌خواندم مشهد بودم و سخت طرفدار مکتب تفکیک
بودم. خب یک طلبه لمعه خوان چه می‌تواند بفهمد؟ ما
روی تعصب به آشیخ مجتبی قزوینی به شدت طرفدار
تفکیک بودیم.

آمدیم قم چند سال هم در قم طرفدار سرسخت مکتب
تفکیک بودم. حدوداً ده سالی شد که من بر این عقیده بودم.
و کم کم برگشتیم. علامه طهرانی را شناختیم و علامه
طباطبائی را شناختیم و خود امام خمینی را هم که ایشان هم

۱. قابل توجه است که این احادیث همگی جعلی است و در قرن
یازدهم توسط برخی از اخباریان در مشهد در جریان نزاع با صوفیه جعل
شده و در کتابی افزوده گشته و به نام مقدس اردبیلی با عنوان حدیقه
الشیعه معرفی گشته است و هیچ حدیث قابل توجهی در نقد فلسفه یا
تصوف در هیچ کتاب معتبر یا غیر معتبر شیعی وجود ندارد مگر همین
یک جلد کتاب جعلی و بی‌سند که یقیناً ساخته قرن یازدهم است.

با این حال بزرگان تفکیک چون از جعلی بودن این احادیث مطلع
نبوده‌اند به واسطه خواندن این احادیث طلاب را به اشتباه به اولیاء الهی
بدبین می‌نموده‌اند. (ویژه‌نامه)

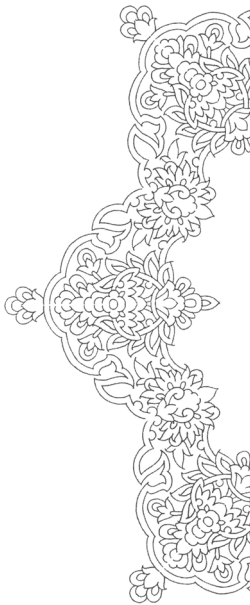
فردا طبق فرمایش ایشان بنده ساعت سه رفتم ولی با همه
سفارش ایشان پنج دقیقه زودتر رفتم و به ایشان عرض کردم
بنده که زودتر آمدم بی‌قرار شدم و از سر تمرد نبود. ایشان
بنده را راهنمایی کردند به اطاقی. که میهمانها را پذیرائی
می‌کردند - در آن منزل تنها بودند و همه کارهایشان را
خودشان می‌کردند - ولی تا پنج دقیقه تکمیل نشد نیامدند.
و بعد از پنج دقیقه سر ساعت سه آمدند.

بنده در آن مجالس خیلی سؤال پرسیدم ولی خیلی متأسفم
که آن سؤالات را ننوشتیم و ضبط هم نکردم و جوابها از
دست رفت ولی یادم هست که روز اول پرسیدم درباره این
آیه شریفه که: *إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا* و ایشان یک ساعت در این باره صحبت
کردند و فردا درباره اسم اعظم پرسیدم و ایشان یک ساعت
صحبت فرمودند و یک روز پرسیدم آیا دیدار امام زمان علیه
السلام ممکن است و همینطور.

تا اینکه عرض کردم آخر که آقا بنده آنچه می‌خواستم برایم
روشن شود روشن شد و گمشده من شما هستید بنده را
بپذیرید.

فرمودند فعلاً شما چون در دلت از یکی از اولیای خدا
ناراحتی من نمی‌توانم شما را بپذیرم. باید بروی و ایشان را
راضی کنی.

گفتم کی؟ من از کسی از اولیاء خدا ناراحت نیستم. فرمودند
چرا مگر تو از علامه طباطبائی ناراحت نیستی؟ گفتم: چرا.
فرمودند: چرا از ایشان ناراحتی؟ گفتم: آقا ایشان فلسفه
می‌خواند، فلسفه درس می‌دهد. عرفان می‌خواند عرفان
درس می‌دهد. کسی که اهل عرفان باشد اهل فلسفه باشد به
چه درد می‌خورد؟ ایشان خیلی از صداقت من خوششان
آمد و گفتند شما اشتباه می‌کنی. شما همین الآن از منزل ما
برو خدمت ایشان و جای دیگر هم نرو و در بزنی و با ایشان
صحبت کن و من پا شدم و مستقیم رفتم درب خانه علامه
طباطبائی.



یک قایقی لب اقیانوس بود و پارویش آماده ولی ملاح نداشت. گفتند تو باید با این قایق سفر کنی در این اقیانوس. با خودم گفتم با این موجها با هیچ کشتی اقیانوس پیمائی نمی شود سفر کرد. من نه دل می کندم از این قایق و نه از این اقیانوس و مانده بودم چکار کنم. آخر سر گفتم نه من نمی آیم و از این دریا صرف نظر کردم.

آمدم خدمتشان خواب را نقل کردم. از قیافه شان فهمیدم که ناراحت شدند که چرا من دل کندم. چون تعبیرش خوب نبود برای من. آن اقیانوس توحید بود^۱ و من جذب شدم و ای کاش می رفتم و غرق می شدم. اگر می رفتم کارم درست حل می شد.

ایشان ناراحت شد که چرا من نرفتم. گفت شما چی تعبیر کردی؟ گفتم من تعبیرم اینست که این بلم یعنی استاد و آن استادی که به من معرفی کرده اند خود شما هستی. من با شما نمی توانم این دریا را بروم. همینطور صاف گفتم و ایشان از صافی من خیلی خوششان آمد. فرمود بارک الله. خوب شد صاف حرفت را گفتم. گفتم حالا چکار کنم؟ گفت: حالا یک کم صبر کن. مقداری با شما کار کنیم بعد به شما می گویم.

شما ناراحت نباش که در اقیانوس نرفتمی. اگر می رفتی بهتر بود و اگر با آن بلم میرفتی آن بلم غرق نمی شد و می برد تو را و اگر غرق هم می شدی اشکالی نداشت و همه اش توحید و ... خدا بود.

اینجا من فهمیدم هنوز خیلی برای راه طفلم. به هر حال ایشان دستوراتی فرمودند و چند اربعین چند ماهی طول کشید و بعد دو مرتبه فرمود که این ذکر را بگو و چیزهایی خواهی دید.

این دفعه من دیدم که آقای علامه طباطبائی تشریف آوردند و من به ایشان گفتم انت عشت بالله و فی الله و لله و من الله و الی الله و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

وحدت وجودی است و کم کم ساختمانم از هم پاشید. تا به حال هم رهبران تفکیک را دیده ام و هم مخالفان تفکیک را دیده ام و هم کسانی را که نه این طرفی هستند و نه آن طرفی و آدم های بزرگی هستند مثل مرحوم شیخ رجبعلی خیاط و همه ایشان انسانهای محترمی هستند.

به هر حال، بعد به علامه طباطبائی عرض کردم حالا که من بخشی از عمرم در نگرش باطل مصرف شد خواهش می کنم از این به بعد گاهی خدمتتان بیایم تا استفاده کنم. ایشان فرمود تو هر وقت دلت خواست بیای. هر ساعت دلت خواست چه شب باشد و چه روز. اما اگر من دم در گفتم امروز حالش را ندارم یا نمی توانم تو ناراحت نشو و دلت نشکند و برو ساعتی که تعیین کردم بیا و ما هم همانطور کردیم.

بله در این مدتی که من رفتم هر بار رفتم دیگر ایشان می پذیرفت فقط یک بار شد که ایشان فرمود برو یک ساعت دیگر بیا خیلی هم خودمانی بود. من بچه بودم، عقلم کم بود و ایشان خیلی متواضع بود و من فکر کردم ایشان همین است و به چشمم عادی می آمد. تا اینکه گفتم آقا من چند جلسه آمدم خدمت شما و شما به من ذکری تعلیم ندادید. یک ذکری به من تعلیم بدهید. گفتند من منتظر بودم شما آماده بشوی و به شما تعلیم بدهم. حالا آماده هستی و به تو می گویم. این ذکرها را امشب بگو. شب یا در مکاشفه یا در خواب مطالبی برایت اتفاق می افتد و چیزهایی خواهی دید. فردا بیا و بگو که چه دیدی.

بنده همان شب خواب دیدم که یک اقیانوس بزرگی هست و موجهایش مثل کوههای البرز و موج پشت سر هم و عجیب بود. من عاشق این اقیانوس شدم و تا نگاه میکنم به این اقیانوس می خواهم بروم در دل این اقیانوس و غرق بشوم و برای اینکه غرق نشوم رویم را برمیکرداندم و باز نگاه میکردم و می خواستم بروم و غرق شوم و باز رویم را برمی گرداندم. اقیانوس با این عظمت و جلال باز هم جاذب بود.

۱. چنانکه در دعا آمده است: رب ادخلنی فی لجة بحر احدیتک و طمطمایم و وحدانیتک (دعای سیفی صغیر)

وقتی این خواب را گفتم ایشان خوشحال شدند و عرض کردم تعبیر این خواب چیست؟ فرمودند این مربوط به من می‌شود. چند تا بشارت در این خواب شما بود و خداوند به من چیزهایی خواهد داد که تا به حال نداده است. و چیزهایی هم داده است که من باید شکرش را بجا بیاورم.

بعد به یک نفر دیگر گفتم گفت این پیام فوتشان بوده است و شما نباید به ایشان می‌گفتی و نفهمیدی و الان باید می‌گفتی. چون تو بچه حال بودی این پیام را فرستادند که تو آماده بشوی. از الی الله این مطلب فهمیده می‌شود.

داستان و وقایع زیادی با مرحوم علامه طباطبائی برایم پیش آمد. من باز هم دنبال استاد بودم.

در همان دوران استخاره کردم بروم تهران خدمت خود علامه طهرانی و فقط آنجا باشم. آیه عجیبی آمد. این آیه آمد: وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ

رفتم تهران خدمتشان و این استخاره را برایشان گفتم و خیلی خوشحال شدند، ولی فرمودند: «پسر جان من شما را انسان صادقی یافتم و شما را دوست دارم و دوست دارم به جایی بررسی و مضایقه‌ای ندارم. ولی حوالات پهلوی من نیست. سالکین هر کدام حواله‌ای دارند و حواله‌شان پهلوی یک نفر است و حواله شما پهلوی من نیست. ولی هر وقت خواستید، به منزل ما بیائید و اگر خواستید بیائید مسجد ما.» و خیلی مواظب بودند دل من نشکند و لذا این طور تعبیر کردند. من فهمیدم که هر کس حواله‌ای دارد و حواله من اینجاست.

در همین دورانها یکی از رفقای سلوکی که در این چند ماه با من برخورد کرد گفت شما آشیخ علی پهلوانی [سعادت‌پرور] را می‌شناسی؟ گفت ایشان هم از شاگردان برجسته آقای بهجت است و هم علامه طباطبائی و شما ایشان را ببینید.

ما رفتیم خانه علامه سعادت‌پرور رضوان الله علیه و ایشان گفتند من وقت ندارم و بعد یک مثال زدند و فرمودند مرغ

وقتی کرج می‌شود و تخم مرغ زیرش می‌گذارند بیشتر از ده دوازده تا تخم نباید زیرش بگذارند و اگر بیشتر بگذارند اینها همه خراب می‌شوند و نمی‌رسند ولی ده دوازده تا باشد می‌تواند آنها را پرورش دهد.

استاد به منزله مرغ است و شاگرد هم به منزله جوجه و من وقتم پر است و هیچ فرصت ندارم.

گفتم هفته‌ای یک ساعت وقت ندارید؟ گفتند چرا هفته‌ای یک ساعت وقت دارم. گفتم من به همین قبول دارم. گفتند بیا و همان شرط علامه طهرانی را ایشان هم کردند که سر ساعت بیا و سر ساعت برو.

در خانه ایشان نه عکس کسی بود و نه تصویری، فقط در قابی نوشته بود قال الصادق علیه السلام: القلب حرم الله فلا تسکن حرم الله غیر الله.

یک سال گذشت و من خیلی از ایشان استفاده کردم ولی ایراد من به ایشان این بود که راه کند طی می‌شود. یک بار هم به ایشان گفتم آقا شما خیلی با کندی و احتیاط راه می‌روید و اینطوری عمر نوح می‌خواهد که انسان برسد. اجازه بدهید من پیش کسی دیگر بروم متنها با نظارت خود شما.

فرمود اشکالی ندارد و من منعی نمی‌کنم شما برو ولی همینجا صبر می‌کردی بهتر بود.

گفتم من نمی‌توانم صبر کنم و بی‌قرارم و از بی‌قراری به همه جا می‌روم و به هر کس احتمال می‌دهم چیزی داشته باشد سر می‌زنم و تا به حال چهل پنجاه تا از این افرادی را که مدعی بوده‌اند دیده‌ام.

فرمود پس از من نبر در باطن و بیا پهلوی من و هر گاهی بیا و بگو چه کردی. بعد از ایشان من پهلوی هر کس رفتم دیدم از ایشان پائین تر است و دیدم برای من مزه نمی‌کند و همان قبلی بهتر بود و این شعر را می‌خواندم:

دریغ است از کسی رو تافتن

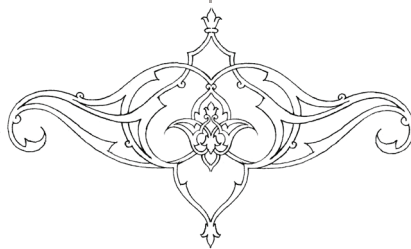
که دیگر نشاید چو او یافتن

در این بین آقائی مرا جذب کرد که همانطور که من دلم می خواست با شتاب داشت راه می رفت. بعضی ها می گویند باید سالک مجذوب شد نه مجذوب سالک. خود آیت الله سعادت پرور نظرشان همین بود. باید سالک مجذوب بود. من هم الآن به همین اعتقاد دارم ولی آن زمان بی تاب بودم و حالم طوری بود که در خیابان همینطور راه می رفتم و گریه می کردم و می گفتند این دیوانه شده است و بعضی می گفتند ریاکار است ولی هرچی می گفتند می گفتم عیبی ندارد در راه دوست همه چیز خیر است.

در آن ایام من تا پنجاه نفر را ملاقات کردم و با بعضی از ایشان دو سه جلسه بیشتر نبودم و با بعضی از ایشان بیشتر بودم و در آن مقطع چون خیلی بی قرار بودم پیش چند نفر می رفتم و در اثر ارائه طریقه های مختلف و سخن های مختلف گیج شدم و چند ماهی همینطور نمیدانستم چکار بکنم. ولی خداوند من را رها نکرد و قسمت شد با مرحوم آشیخ عباس هاتف قوچانی ملاقات کردم و خدمتشان رسیدم.

سال ۶۰ بود که از مکه آمدند ایران و از ایران که رفتند فوت کردند. سال آخر عمرشان بود. اول که خدمتشان رفتیم با چند نفر همراه رفتیم.

روز آخر که می خواستند بروند فرمودند آقای شوشتی حالا فهمیدم چرا حواله ایران را به من دادند؟ پرسیدم برای چی؟ فرمودند فقط به خاطر شما بوده است...



راه، تولای حسین است و بس

وصایا و سیره حضرت علامه در عزاداری

به مناسبت ماههای محرم و صفر و ایام عزای آل الله علیهم السلام از سوئی و از سوی دیگر شدت عشق و محبت مرحوم علامه طهرانی قدس الله نفسه به اهل بیت علیهم السلام و مجالس عزاداری و سوگواری ایشان و مداومت آن بزرگوار بر اقامه عزا و اشک و بکاء بر مصائب جانسوز اجدادشان، مناسب به نظر رسید چند سطری نیز در این ویژه نامه پیرامون سیره آن بزرگوار در اقامه عزا و ماتم بر سالار شهیدان درج شود.

بدین رو از محضر حضرت آیت الله حاج سیدمحمدصادق حسینی طهرانی مدظله تقاضا نمودیم که مختصری در این باب توضیح فرمایند و ایشان نیز لطف نموده و متن ذیل را که حاوی نکاتی ارزشمند در این زمینه بوده و می تواند الگویی برای عزاداران حسینی قرار گیرد، در اختیار ما قرار دادند.



روضه و ذکر توسل

یکی از مهمترین مظاهر محبت و ولاء به اهل بیت علیهم السلام برگزاری مجالس روضه و عزاداری است که تاثیر عجیبی در تطهیر قلوب از اوساخ عالم ماده و تسریع سیر سالکین به سوی مقام لقاء و قرب دارد.

علامه والد قدس سره در رساله لب اللباب می فرماید: «اکثر افرادی که موفق به نفی خواطر شده و توانسته اند ذهن خود را پاک و صاف نموده و از خواطر مصفا کنند و بالأخره سلطان معرفت برای آنان طلوع نموده است در یکی از این دو حال بوده است: اول در حین تلاوت قرآن مجید و التفات به خواننده آن، که چه کسی در حقیقت قاری قرآن است و در آن وقت بر آنان منکشف می شده است که قاری قرآن خداست جل جلاله.

دوم از راه توسل به حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام زیرا آن حضرت را برای رفع حجاب و موانع طریق نسبت به سالکین راه خدا عنایتی عظیم است.»

والد معظم هم خودشان به برگزاری محافل روضه و عزاداری تا آخر عمرشان مقید بودند و هم دیگران را به احیاء مجالس توسل و ذکر اهل بیت علیهم السلام تشویق می نمودند.

در زمانی که در نجف اشرف به همراه مرحومه والده و مرحومه جده حقیر در منزلی بسیار بسیار کوچک زندگی می کردند اهتمام داشتند که هر هفته خودشان در منزل روضه ای بخوانند و والده و جده گوش نموده و بعد هم با چائی پذیرائی می کرده اند.

می فرمودند: چای روضه برکت دارد و این چای از برکات مجلس روضه متبرک شده و مورد عنایت است و خوردن دارد.^۱

۱. لب اللباب، ص ۱۵۰

۲. درباره شیرینی مجلس عقد نیز نظیر همین تعبیر را می فرمودند و می گفتند شیرینی عقد برکت دارد و حتی اگر شده کمی هم بخورید بخورید. حتی گاهی می فرمودند کسانی که مریضی قند دارند هم از این شیرینی کمی میل کنند برکت دارد.

در مشهد برای خانواده مجلس روضه هفتگی داشتند. در اوائل مرحوم آقای بلورچی رحمه الله که سیدی بود پیرمرد و بسیار خوش قلب و سر کوجه منزل ایشان زندگی میکرد، هر هفته می آمدند و روضه می خواندند و بعد از رحلت ایشان به ما فرموده بودند که به نوبت هر دفعه یکی از اخوان روضه بخوانند و خودشان با لباس رسمی تشریف می آوردند و می نشستند و می فرمودند همه به همین نحوه شرکت کنند؛ آقایان با لباس رسمی بیرون و عبا و عمامه و مخدرات هم با چادر همه مؤدب بنشینند و گوش دهند و بعد از آن هم حتماً با چای پذیرائی شود.

مدتی هم برنامه روضه هفتگی را کمی عمومی تر کرده بودند و هر شب جمعه چند نفری از رفقا را دعوت می نمودند و روضه ای خوانده می شد و با آبگوشی ساده از میهمانان پذیرائی می کردند.

می فرمودند: روضه هفتگی بسیار برکت دارد و انسان اگر بتواند نباید از آن محروم شود. سیره بسیاری از سلف صالح بر برگزاری این روضه ها بوده و در نجف هم مرسوم بود که برخی از بزرگان شب جمعه روضه ای داشتند و اطعام مختصری می نمودند.

می فرمودند مجلس ذکر و یاد ائمه علیهم السلام خیلی مهم است و روضه خواندن و عزاداری و اشک ریختن علاوه بر ذکر و توسل اهمیت خاص خود را دارد و برگزاری آن در منزل و اینکه در خانه ای که در آن زندگی میکنند روضه برگزار شود و مصائب اهل بیت علیهم السلام گفته شود و چند نفری - گرچه فقط اهل منزل باشند - اشک بریزند بسیار مطلوب است و نباید انسان به شرکت کردن در مجالس روضه در بیرون منزل قناعت بورزد.

خصوصاً اگر در کنار این روضه هفتگی خطیبی عالم هم دعوت شود و چند کلمه ای از معارف و احکام بیان کند که خانواده از آن استفاده نمایند که نور علی نور می شود.

مرحوم حضرت آیت الحق و العرفان حاج میرزا علی قاضی قدس سره نیز در وصیت نامه خود می فرماید: «اما وصیت

های دیگر عمده آنها نماز است نماز را بازاری نکنید، اول وقت به جا بیاورید با خضوع و خشوع. اگر نماز را تحفظ کردید، همه چیزتان محفوظ می ماند. و تسبیحه صدیقه کبری سلام الله علیها و آیه الکرسی در تعقیب نماز ترک نشود، این هم واجبات است. و در مستحبات تعزیه داری و زیارت حضرت سید الشهداء مسامحه ننمائید و روزه هفتگی ولو دو سه نفر باشد، اسباب گشایش امور است. و اگر از اول عمر تا آخرش در خدمات آن بزرگوار از تغزیت و زیارت و غیرها به جا بیاورید، هرگز حق آن بزرگوار اداء نمی شود و اگر هفتگی ممکن نشد، دهه اول محرم ترک نشود.^۱

علامه والد رضوان الله علیه، علاوه بر مجالس هفتگی و خانوادگی به برگزاری مجالس در اعیاد و وفیات معصومین علیهم السلام نیز بسیار مقید بودند.

تا وقتی که در طهران بودند در حد توان در مسجد قائم علیه السلام مجالس روزه برگزار می شد و گاهی خودشان منبر می رفتند و گاهی کسی توسط ایشان و یا به واسطه هیئت اماناء مسجد دعوت میشد.

ایشان خودشان هر هفته ظهر جمعه و نیز شب سه شنبه بعد از نماز مغرب و عشاء منبر می رفتند و در شبهای ماه مبارک رمضان و خصوصاً لیالی قدر و برخی مناسبتها نیز معمولاً خودشان منبر می رفتند. منبرهایشان هم از جهت علمی و محتوایی بسیار پر بار و هم بسیار بارور و جان دار و نورانی بود.

سخنرانی هایشان نوعاً متجاوز از یک ساعت بود و گاهی تا دو ساعت هم طول میکشید و این منبرها غیر از صحبتتهائی بود که بین الصلوات بیان می کردند و غالباً توضیح احکام و مسائل شرعی بود و غیر از جلسات قرائت قرآن و تجوید بود که صبحهای جمعه برگزار میشد و خودشان تجوید اشخاص را اصلاح می فرمودند.

حتماً منبر را با روزه ختم می کردند. روزه را آهسته و بدون صدا می خواندند و گویا صدا ایشان یاری نمی کرد، ولی

۱. کوه توحید، ص ۲۵۶

به ما فرموده بودند که حتماً روزهها را چه در منزل و چه در بالای منبر با صدا بخوانیم و در دهه محرم تا یک ربع روزه طول بکشد و نوحه هم خوانده شود.

خودشان در روزهها به بیان ذکر مصائب اکتفاء می نمودند و در روزه به صحت نقل خیلی مواظبت داشتند و لذا فقط از منابع معتبر استفاده می کردند و دأیشان آن بود که تقریباً متن مقتل را می خواندند^۲ و اشعاری زیبا و پرمغز از امثال فؤاد و عمان سامانی و نیر تبریزی و مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (مشهور به کمپانی) و محتشم کاشانی رضوان الله علیهم^۳ به آن ضمیمه مینمودند و آنچه بیشتر در حال مستمعین تأثیر داشت حال سوز و گداز و اخلاص خود ایشان بود که با وجود همه کتمان که داشتند در بیانشان نمایان می شد.

در دهه محرم و اربعین و برخی از روزهای شهادت مراسم سینه زنی هم بود و مرحوم مرشد اکبر دم می داد و عزاداران مفصل سینه زنی می کردند و خود ایشان هم سینه می زدند.

علاوه بر مراسم مسجد قائم، در اواخر اقامت در طهران مجلسی در اعیاد و وفیات معصومین علیهم السلام در منزل

۲. معمولاً برای طلائی که از شاگردانشان بودند و به تبلیغ می رفتند سفارش می کردند بیشتر از لهوف و نفس المهموم و مقتل مرحوم مرقم استفاده کنند و از روزه هائی که در افواه مشهور است و سند ندارد یا در کتب معتبره نیامده اجتناب ورزند.

به خاطر دارم روزی در روزه حضرت عبدالله رضیع مشهور به علی اصغر علیه السلام حقیر عرض کردم «تبر حرمه لعنة الله علیه بر گلوی آن حضرت نشست و ذبیح من الاذن الی الاذن گوش تا گوش بریده شد».

وقتی از منبر پائین آمدم ایشان فرمودند شما در کدام کتاب دیده اید که حضرت از گوش تا گوش ذبح شده اند؟ این عبارت «من الاذن الی الاذن» در کتب معتبر نیامده است.

غرض آنکه با وجود اینکه این مطلب اقتضاء طبیعی برخوردار یک تبر بر گلوی نازک طفل شیرخواره است و در برخی منابع غیر معتبر نیز ذکر شده است باز هم ایشان رضایت نمی دادند به عنوان تاریخ در بالای منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیان شود. بله اگر مطلبی به عنوان زبان حال یا در قالب شعر با زبان مجاز و استعاره گفته می شد مورد قبولشان بود.

۳. در خواندن اشعار ما را نیز توصیه به استفاده از دواوین همین بزرگان می کردند و تاکید داشتند که اشعاری که خوانده می شود دارای وزانت و منانت و متناسب با شأن امام معصوم علیه السلام باشد.

ساده محلی تهیه گردد^۲.

می فرمودند این مجالس متعلق به ما نیست، متعلق به حضرات معصومین علیهم السلام است و چون متعلق به ایشان است باید به بهترین کیفیت برگزار شود و نهایت احترام به میهمانان مراعات گردد.

درب منزل تقریباً از همان نیم ساعت به طلوع آفتاب یا زودتر باز بود و یکی از دوستان را مشخص کرده بودند که دم درب ورودی بایستند و به واردین به مجلس خوشامد گفته و عرض ادب نمایند. در اطاق ورودی از میهمانان با صبحانه پذیرائی می شد و در مقابل هر کس یک سینی می گذاشتند که در آن قطعه‌ای نان سنگک و یک پیش دستی پنیر بود و چای را جداگانه می آوردند.

برنامه چای قبل از مجلس چنین بود که در استکانها اول شکر می ریختند و بعد چای می ریختند و استکان را در نعلبکی می گذاشتند و جهت احترام بیشتر نعلبکی را با یک قاشق کوچک در یک سینی چه کوچک می گذاشتند و سینی چه ها را در سینی بزرگ چیده و پذیرائی می کردند.

پس از صرف صبحانه افراد به حسینیه وارد می شدند و دم درب حسینیه نیز یکی از رفقا بودند که به احترام هر تازه واردی می ایستادند و گلاب پاش کوچکی در دست داشتند که از واردان با گلاب پذیرائی می نمودند.

می فرمودند ادب مجلس ائمه علیهم السلام اقتضاء میکند که همه خوش بو باشند و از همه با عطر و بوی خوش پذیرائی شود.

از سنن مؤکده اکرام ضیف است تا جائیکه از حضرت

برقرار کردند که اصل آن مربوط به ارحام بود و هم سخنرانی و روضه و توسل بود و هم صلّه ارحام و ارحام هم از این معنا خوشنود بودند که در طهران که همه متفرق بوده و هر کدام در گوشه‌ای سکنی گزیده‌اند به بهانه مجلس روضه دور هم جمع شده و همدیگر را می بینند. ولی چون مجلس روضه بود کم کم غیر از ارحام نیز شرکت کردند.

وقتی به مشهد مقدس مشرف شدند این جلسات ادامه یافت و کراراً به حقیر وصیت نمودند که حیاً و میثاً این جلسات به همین کیفیتی که هست با رعایت موازینی که مد نظرشان بوده است ادامه پیدا کند!

برنامه این جلسات تقریباً از اول چنین بود که از نیم ساعت به آفتاب آغاز می شد و از میهمانان با نان و پنیر و چای پذیرائی می شد و اول آفتاب یکی از مداحان اهل بیت علیهم السلام به ذکر توسل پرداخته و به مناسبت آن ایام روضه یا مولودی می خواندند و سپس سخنرانی بود و در نهایت توسط سخنران دوباره روضه یا مدحی خوانده می شد.

نظرشان این بود که صبحانه مجلس مختصر برگزار گردد و شاید از این جهت بود که می خواستند رعایت سادگی بیشتر شود و قصد قربت نیز از شرکت کنندگان بیشتر متمشی گردد و لذا اجازه فرمودند جهت پذیرائی بیشتر از نان و پنیر و چای داده شود.

در زمانی که مشهد بودند چند بار خدمتشان پیشنهاد شد که پنیر تبریز که لذیذتر و گراتر بود برای روضه تهیه شود ولی می فرمودند از یکی از رفقا که خودشان پنیر می ساختند خریده شود و بعداً که ایشان مانع داشتند می فرمودند پنیر

۲. می فرمودند غذایی که توسط رفقا تهیه می شود که انسان می داند با اخلاص و عشق تهیه شده است خیلی مطلوب تر است از آنچه توسط آشپزی ناآشنا تهیه می شود گرچه از جهت کیفیت ظاهری به مراتب بهتر و مطبوع تر باشد. مؤمن غذا را برای سد جوع و تجدید قوا برای عبادت و طاعت و تحصیل نورانیت تناول می کند نه برای مزه و طعم آن و لذا غذایی که با اخلاص طبخ شده است برای او پسندیده تر است.

به همین جهت معمولاً می فرمودند خوب است برای رفقا اگر مقدور است در میهمانی ها خودشان با هم تعاون نموده غذا طبخ نمایند و یا لاقلاً از آشپزی دعوت نمایند که بر مراتب خلوص و تقوایش آگاهند.

۱. و نیز وصیت فرمودند که پس از رحلتشان در مراسم تکفین و تدفین و بر مزارشان مصائب آل عصمت علیهم السلام قرائت شود و ایشان را با ذکر توسل به خاک بسپاریم. رضوان الله علیه و حشره مع اجداده محمد و آل الطاهرین.

به طلاب نیز امر می کردند در عزای حضرت سید الشهداء یا عزای حضرت رسول اکرم و امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء سلام الله و صلواته علیهم عمامه ها را بردارند و در عزاداری و سینه زنی شرکت کنند.

در دو ماه محرم و صفر کسی ایشان را بشاش نمی دید. در روز عاشورا که خدمتشان می رسیدیم دائماً صورتشان برافروخته بود و گرفته و محزون بودند و اشک می ریختند. و در روز عاشورا نوع غذائی که تناول می کردند متفاوت بود و خیلی کم غذا میل می کردند^۳ و در شب شام غریبان مرحومه والده فقط غذای مختصری به بچه ها می دادند و شب ما را بدون بالش می خواباندند و اگر فرزندان بالشی زیر سرشان گذاشته بودند بالش را از زیر سرشان برمی داشتند و می گفتند امشب شب اسیری آل الله است و به یاد مصائب اهل بیت امام حسین در روز عاشورا و شب شام غریبان باشید.

می فرمودند در لیالی و ایام شهادت معصومین علیهم السلام منزل را سیاه پوش کنید و منزل خودشان هم همیشه در ایام عزا با کتیبه هائی که منقش به اشعار محتشم کاشانی بود سیاه پوش می شد^۴ و در عزای حضرت سید الشهداء علیه السلام از آغاز محرم تا شب نهم ربیع نیز سیاهی های منزل

۳. اصل اولی در روز عاشورا آنست که انسان چیزی تناول نکند و مانند شخص صائم امساک کند و فقط اگر خواست روزه شرعی نباشد (طبق نظر برخی از فقها که روزه روز عاشورا را مکروه می دانند) قبل از غروب مختصری آب یا غذا تناول نماید تا صدق روزه شرعی نکند. البته علامه والد رضوان الله علیه معتقد بودند روزه این روز ذاتاً مستحب است و کراهتش عارضی و به جهت تشبه به بنی امیه بوده که به جهت شکر و تبرک این روز را روزه می گرفتند و امروزه موضوعش از بین رفته است. اما سیره محبان و عزاداران حضرت امام حسین علیه السلام بر آن شده که در روز عاشورا اطعام نموده و از عزاداران و میهمانان با غذاهای مطبوع پذیرائی می کنند و این امر مورد تایید آن حضرت قرار گرفته و در مکاشفات و کرامات متعدد این مجالس را مورد عنایت قرار داده اند و از این سفره ها که متعلق به حضرت است برکات زیادی صادر شده است و لذا علامه والد هم از اطعام عزاداران در روز عاشورا منع نمی فرمودند و دعوت برخی از شاگردانشان را که اطعام می کردند می پذیرفتند و اگر خودشان نمی رفتند ما را می فرستادند ولی اگر کسی در منزل شخصی خود باشد اولی ترک غذا در روز عاشورا و به یاد آوردن حال جوع و عطش حضرت سیدالشهداء علیه السلام و اصحابشان در آن روز است.

۴. ایشان کتیبه های منقش به اشعار محتشم را خیلی دوست داشتند و به ما هم امر می کردند که از همان شکل کتیبه ها تهیه نماییم.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مروی است: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ^۱ «هر کس به خداوند و روز قیامت ایمان دارد میهمانش را اکرام کند.» و نیز مروی است: اقْبَلُوا الْكِرَامَةَ وَ أَفْضَلُ الْكِرَامَةِ الطَّيِّبُ أَخْفُهُ مَحْمِلًا وَ أَطْيَبُهُ رِيحًا^۲ (اکرام و احترام دیگران را نسبت به خود بپذیرید و بهترین اکرام و احترام بوی خوش و عطر است که حمل آن از همه چیز آسان تر و رائحه اش نیکوتر و پسندیده تر است.)

خودشان به احترام مجلس ائمه علیهم السلام دم درب ورودی می نشستند و تا جائیکه در توانشان بود به احترام تازه واردان می ایستادند و اواخر که به علت پادرد و کمردرد نمی توانستند زیاد بلند شده و بنشینند به حقیر امر کرده بودند که در کنار ایشان دم درب بنشینم و به احترام واردین بلند شوم.

تقید خاصی به شرکت در این مجالس ذکر توصل داشتند و تا زمانی که می توانستند همیشه در مجلس حاضر می شدند و اواخر که حالشان سنگین تر شده بود و اطباء ایشان را از شرکت در مجلس منع کرده بودند در اندرونی لباس رسمی می پوشیدند و به تنهائی می نشستند و سخنرانی و مرثیه و روضه را کامل استماع می فرمودند و گاهی امر می فرمودند از همان صبحانه روضه تبرکاً مقداری برایشان برده شود.

با وجود کهولت و درد مفاصلی که داشتند در مجلس عزای حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام همراه با عزاداران گاهی تا حدود چهل دقیقه سرپا می ایستادند و عمامه را برداشته و سینه می زدند و به پهناهی صورت اشک می ریختند و گریه ایشان مثل گریه مرحوم آقای انصاری بود. بدون صدا باران اشک بر گونه شان جاری می شد و گاهی صورت و محاسن همه خیس می گشت.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۴، ص ۳۱۹

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۶؛ و شیخ صدوق از ابن جهم روایت می کند که: سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَا يَأْبَى الْكِرَامَةَ إِلَّا حِمَارٌ قُلْتُ أَيُّ شَيْءٍ الْكِرَامَةُ قَالَ مِثْلُ الطَّيِّبِ وَ مَا يُكْرِمُ بِهِ الرَّجُلُ الرَّجُلَ (ج ۷۲، ص ۱۴۱)



و حضرت فاطمه علیها السلام درس را تعطیل کنند و به اقامه عزای و تبلیغ و به مطالعه مقتل و سیره و احادیث بپردازند.

می‌فرمودند در کل دو ماه محرم و صفر و در ایام شهادتها باید حال حزن و عزای را حفظ کرده و از هر کاری که منافات با این حال دارد اجتناب نمود.

خودشان در این دو ماه و ایام شهادت ائمه علیهم السلام مطلقاً شیرینی میل نمی‌فرمودند و اگر کسی هم می‌آورد رد می‌کردند و تذکر می‌دادند که در این ایام نباید شیرینی مصرف نمود و به خانواده و شاگردانشان هم دستور داده بودند از شیرینی اجتناب کنند.

یک بار یکی از شاگردانشان از چند روز قبل به طرف مشهد حرکت کرده و با خود شیرینی آورده بود و وقتی به مشهد رسیده بود مصادف با یکی از روزهای شهادت بود. در همان روز مقداری شیرینی دم منزل آورد. وقتی حقیر خدمت ایشان بردم خیلی متاثر شدند و فرمودند اینها را به ایشان پس بدهید و بگوئید تا عمر دارنند دیگر برای منزل ما چیزی نیاورند. اگر روز رحلت پدرشان هم بود برای کسی شیرینی می‌بردند؟ آیا نباید انسان این قدر توجه و مراقبه داشته باشد که در ایام حزن اهل بیت علیهم السلام از شیرینی که نشانه سرور است اجتناب کند؟!

و نیز یک بار مرحوم آقای حاج ابوموسی به ایران آمده بودند و مرحوم علامه والد می‌خواستند به دیدن ایشان در منزل

را جمع نمی‌کردند. و ما را به حفظ احترام این کتیبه‌ها که نشانه عزای حضرت اباعبدالله علیه السلام بود سفارش می‌فرمودند.

علاوه بر روزهای شهادت که در منزل خودشان مجلس روضه برپا بود دهه اول محرم و کل ماه صفر نیز در منزل برخی از شاگردانشان روضه‌خوانی بود که ایشان هم شرکت می‌کردند. در اواخر به شاگردانشان سفارش فرمودند که برای برگزاری روضه‌های دهگی در حیاط منزل به یاد خیام سید الشهداء علیه السلام خیمه برپا کنند و عزاداری در تحت خیمه انجام شود و آن قدر برای این خیمه احترام قائل بودند که می‌فرمودند رفقائی که برای برپا کردن یا جمع کردن خیمه می‌روند بدون وضوء به آن دست نزنند.

می‌فرمودند کسبه در روزهای شهادت کسب خود را تعطیل کنند و بر در مغازه بنویسند که مثلاً به علت شهادت حضرت امام هادی علیه السلام امروز مغازه تعطیل می‌باشد. و در عزای حضرت سید الشهداء علیه السلام نیز از روز هشتم محرم تا دوازدهم به مدت پنج روز حتماً کسب و کار را تعطیل نمایند و اگر در جائی شاغل هستند این پنج روز را مرخصی بدون حقوق بگیرند.

با وجود اهتمام شدیدی که به درس طلاب داشتند امر می‌فرمودند که در خصوص دهه اول محرم تا سوم حضرت و روز شهادت حضرت رسول الله و حضرت امیرالمؤمنین

عزاداری می شد یا در و دیوار حسینی و خیمه عزا یا کتیبه هائی که به نشانه عزا نصب می گشت یا غذایی که به یاد آن حضرت طبخ می شد.

همه این امور را متعلق به آن حضرت و محترم و مبارک می دانستند. به همین منوال برای عزاداران آن حضرت و شرکت کنندگان در مجالس عزا نیز احترامی مخصوص می نمودند و علی رغم آنکه برخی از انحاء عزاداری را - چون قمه زنی و در آتش رفتن - خودشان انجام نمی دادند و ما را نیز تشویق نمی کردند ولی به کسانی که از سر عشق و محبت آن حضرت به این کارها دست می زدند به جهت ارتباطشان به حضرت احترام می گذاشتند و البته وقتی از حکم شرعی این موارد از ایشان سؤال می شد معمولاً سکوت می کردند و از جواب دادن اباء داشتند.

درباره سیاه پوشی در عزای آن حضرت نظر شریفشان بر آن بود که رنگ سیاه مطلقاً مکروه است و ادله کراهت آن تخصیصی نسبت به عزای آن حضرت ندارد و شاهد مهم آن سیره خود معصومین است که با وجود عدم تقیه در بکاء بر حضرت و ذکر مصائبشان هیچگاه در هیچ روایتی اصحاب را تشویق به سیاه پوشی ننموده و در هیچ روایتی از ایشان نقل نشده که به جهت عزای آن حضرت سیاه پوشیده باشند، با آنکه رنگ سیاه در عرب نیز نشانه عزا بوده است.^۱

می فرمودند: سیره ای که میان برخی از اصحاب و شیعیان در گذشته و امروزه متداول است مبتنی بر دستورات شرع نبوده و از ترغیب معصومین علیهم السلام نشأت نگرفته^۲. در برخی روایات آمده است که زنان بنی هاشم در سال شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام لباس سیاه بر تن نمودند.

در محاسن به سند خود روایت نموده است: «لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَبَسْنَ نِسَاءَ بَنِي هَاشِمِ السَّوَادَ وَ الْمُسْوَجَ وَ كُنَّ لَا يَشْتَكِينَ مِنْ حَرٍّ وَ لَا بَرْدٍ وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع يَعْمَلُ لَهُنَّ الطَّعَامَ لِلْمَأْتَمِ» (محاسن برفی، ج ۲، ص ۴۲۰)

اگر نگوئیم که این روایت اختصاص به سال اول شهادت آن حضرت داشته و دلیل بر حکم سیاه پوشی در سالهای بعدی نیست، حد اکثر می تواند به قرینه عدم ردع حضرت زین العابدین علیه السلام بر عدم کراهت لباس سیاه در خصوص عزای حضرت سید الشهداء دلالت نماید و دلیل بر استحباب آن نخواهد بود.

صدیق مکرم آقای حاج موسی محیی برونند و در روز سیزده جمادی الاولی موعده تعیین شد و ایشان همراه با رفقا به ملاقات مرحوم حاج ابو موسی رفتند. در آن روز صاحب خانه به رسم مألوف از میهمانان با شیرینی پذیرائی کردند. علامه والد تا چشمشان به شیرینی افتاد فرمودند آقا شیرینی را برگردانید.

بعد فرمودند صحیح در تاریخ شهادت حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها سوم جمادی الثانیه یعنی نود و پنج روز پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که در کتب تاریخ «خمسۀ و تسعین» ثبت شده است و در برخی کتابها «تسعین» به «سبعین» تصحیف گشته است و برخی فکر کرده اند که شهادت هفتاد و پنج روز پس از رحلت آن حضرت بوده است و این معنا صحیح نیست. با این وجود چون امروز به گمان برخی روز رحلت مادر ما حضرت صدیقه طاهره است و منتسب به آن حضرت شده احترامش واجب است و نباید در این روز شیرینی تناول کرد.

در دو ماه محرم و صفر از هر امری که شائبه سرور داشت بر حذر بودند. اگر منزل کسی می رفتند هدیه و کادو نمی بردند و اگر لزومی داشت که چیزی برده شود هدیه ای می دادند که تناسب با عزا داشته باشد مانند قابی از آیات قرآن یا برخی از خطب حضرت امام حسین علیه السلام.

می فرمودند عقد ازدواج در حقیقت عبادت و موجب تقرب است و خواندن عقد در ایام عزا و محرم و صفر ذاتاً منعی ندارد ولی چون عموم مردم به مناسبت عقد محفل شادمانی و سرور دارند در این ایام توصیه یه خواندن عقد نمی کردند!

همانطور که گذشت برای تمام آنچه که نوعی ارتباط با حضرت سید الشهداء علیه السلام داشت حرمتی خاص قائل بودند. اعم از مجلس آن حضرت یا مکانی که در آن

۱. درباره زناشوئی نیز نظرشان بر همین بود که اگر به قصد تحصیل آرامش خاطر و حضور قلب و دوری از معصیت باشد امری عبادی است و منافاتی با ایام عزا ندارد ولی اگر به قصد تلذذ محض باشد منافی حال عزا بوده و باید ترک گردد.

است بلکه بر اساس پیروی از آداب و رسوم غیراسلامی و سنت عرب قبل از اسلام انجام می‌شده که در اسلام از این سنت نهی شده و لذا این سیره نمیتواند کاشف از حکم شرع باشد.

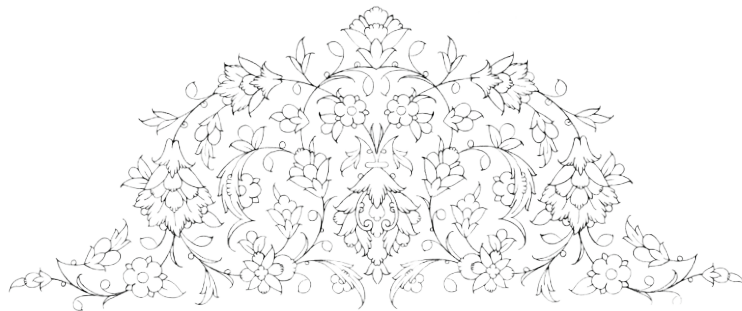
انسان باید در همه امور از سنت رسول خدا و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام تبعیت کند و در هیچ امری بر آنان سبقت نگیرد. وقتی خود آن بزرگواران از رنگ سیاه نهی فرموده اند و از ایشان در غیر از عبا و عمامه و کفش ترخیصی نرسیده است، چرا ما برای اظهار حزن و عزا از این نشانه و علامت عزا استفاده کنیم که مرضی نظر آن حضرات نبوده است؟

با این حال پوشیدن لباس حزن امری مطلوب است و موجب تعظیم شعائر می‌گردد ولی لباس حزن و تعظیم شعائر منحصر در رنگ سیاه نیست و با پوشیدن لباسهای تیره و غیرسیاه نیز می‌توان این سنت حسنه را بجا آورد و خود ایشان در ایام شهادت همواره عبا و سیاه و قبا و جوراب تیره می‌پوشیدند و ما را نیز به همین روش تشویق می‌کردند.

خداوند همه ما را به اقامه عزای آن حضرت موفق داشته و از شفاعتشان در آخرت بهره مند بگرداند.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ وَ ثَبِّتْ لَنَا قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ الَّذِينَ بَدَّلُوا مَهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَام.





نفحات نفس یار

نکته روح فزا از دهن دوست بگو نامه خوش خبر از عالم اسرار بیار
تا معطر کنم از لطف نسیم تو مشام شمه ای از نفحات نفس یار بیار

نکات ذیل، برخی عبارات کوتاه و پرمغز از مرحوم علامه أفاض الله علينا من برکات علومه است که از آغاز بخش خاطرات و نکات از جنگ استاد آية الله رضائی طهرانی انتخاب شده است که یا خود ایشان مستقیماً شنیده‌اند یا به شکل مسند از ثقات نقل نموده‌اند و به جهت اختصار سند نقلها در اینجا حذف شده است. بدان امید که این نکته‌های روح‌فزا و نفحات نفس یار مشام جان ما را معطر به عطر ملکوتی حضرت علامه نماید.

۱. اهِمّ امور در سلوکِ اِلی الله اهتمام به سلوک است.
۲. هر انسانی آبِ قلب و دل خویش را می‌خورد.
۳. هر کس می‌خواهد در معرفت اسطوانه‌ای بشود در نفی خواطر بکوشد.
۴. سلوک، آن دقائق و ظرائف است، ذکر را همه کس می‌تواند بگوید.
۵. در جلساتِ سلوکی، هر کس خود را از همه پست‌تر ببیند از همه جلوتر است.
۶. اگر ده هزار سال در مجالس مربوط به عقد و عروسی که به وصل مربوط است بنشینم خسته نمی‌شوم ولی اگر بنخوام یک لحظه در مجلس طلاق بنشینم، طاقت ندارم.
۷. کسانی که از رفقای ما طرد می‌شوند یکی از سه عامل - علی سبیل منع الخلو - علّت آن است: الف: خود را از دیگران برتر و بزرگتر دیدن. ب: معاشرت با اغیار و کسانی که اهل راه خدا نیستند. ج: تمرد از دستور.
۸. در همه شبانه روز محبت و عشق خدا را بر دل خود مرور دهید بخصوص موقع خواب شبانه بیشتر مقید به این امر باشید.
۹. در قضیه عزای سید الشهداء سلام الله علیه بسیاری از عوام مردم از بسیاری از علماء جلوترند.
۱۰. دختر و پسر جوان را اگر در شیشه در بسته کنید، به هم می‌رسند پس باید آنها را همانگونه که شرع گفته زودتر به هم رساند.
۱۱. به حرم علی بن موسی الرضا علیه السلام بروید و هر چه می‌خواهید از حضرت بگیرید که حضرت خواهد داد.
۱۲. همان گونه که مرحوم قاضی به شاگردانشان دستور داده بودند، شما هم حدیث عنوان بصری را بنویسید و در جیب بگذارید و هفته‌ای دوبار با دقت مطالعه کنید.
۱۳. مشکلات نباید مایه تبلی و تسویف شود زیرا این مشکلات همیشه در راه سالکان بوده است بلکه سالکان گذشته مشکلاتی به مراتب بیشتر و سخت‌تر از مشکلات ما داشته‌اند.
۱۴. بدون نماز شب محال است سالک به جایی برسد.
۱۵. برای تحصیل عشق خدا و تقویت آن در دل امور ذیل نافع است: الف: مراقبه هر چه شدیدتر؛ بهتر. ب: خواندن قرآن در نوافل بخصوص نافله شب، با صوت حزین و تأنی. ج: ممارست با اشعار ابن فارض و بخصوص تائیه کبرای او و دیگر عرفای اهل عشق د: خواندن تذکرها و شرح حال عرفا ه: عشق خدا را دائماً بر قلب خود مرور دادن.
۱۶. قرآن را با توجه و ترتیل بخوانید از هزار کتاب سلوک قوی‌تر است.
۱۷. برای سالک در آغاز سلوک خواندن کتاب لقاء الله و اسرار الصلوة مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی نافع است.
۱۸. سیر دادن یک زن به اندازه سیر دادن ده مرد کار می‌طلبد و از استاد مؤونه می‌برد.
۱۹. این سفره که در بین رفقا گسترده شده است برای یکی دو نفر است؛ یعنی حداکثر یکی دو نفر می‌رسند. گرچه دیگران هم بهره می‌برند.
۲۰. سی سال در تهران زندگی کردم و یک لحظه‌اش با رغبت و میل شخصی نبود بلکه بر حسب دستور اساتید عرفانم بود.
۲۱. از وقتی با این راه آشنا شده‌ام، کاری از پیش خود نکرده‌ام بلکه هر چه اساتیدم امر کرده‌اند همان را انجام داده‌ام.
۲۲. (پس از عمل شبکیه چشمشان توسط دکتر سجادی که هفت ساعت طول کشیده بود و دکتر گفته بود یک ساعت از این ۷ ساعت اگر یک چندم میلی متر دستم تکان می‌خورد چشم کور بود): این که عمل چشم است و مربوط به بدن، دقائق و ظرائف نفس آن قدر پیچیده است که اگر انسان کاملی دستگیر نباشد، انسان بیچاره است.
۲۳. در این مسیر نسبت به طالب کمال بخل معنا ندارد؛

یعنی مقتضای ذات این راه اینست که اگر کسی واقعاً طالب بود، استاد دستش را می‌گیرد.

۲۴. مقام فناء مقام عیش و مستی است و لذتی دارد که تا نچشی ندانی. (یعنی در بقاء آثار فناء را می‌چشی و آن وقت می‌فهمی که فناء چه لذتی دارد)

۲۵. طلبه نباید دروسش را با نوار بخواند بلکه نفس شاگرد باید در درس با نفس استاد حی حاضر برخورد کند.

۲۶. راه خدا در متن زندگی همه انسان‌هاست. ولی از بس مردم نرفته‌اند در حاشیه قرار گرفته است.

۲۷. بهتر آنست که سالک یکساعت پس از غروب بخوابد و اگر نتوانست لااقل خوابش از سه ساعت از شب گذشته، نگذرد.

۲۸. سالک باید در تابستان‌ها لااقل یکساعت به اذان صبح و در زمستان‌ها لااقل یکساعت و نیم به اذان از خواب برخیزد و به تهجد مشغول گردد.

۲۹. سه تن از اساتید عرفانم یعنی مرحوم علامه طباطبائی، مرحوم انصاری همدانی، و مرحوم سیدهاشم حداد به بنده امر کردند دستگیری کنم. و اگر این امر آنها نبود در مخیله من هم خطور نمی‌کرد دستگیری نمایم.

۳۰. سالک پس از دستیابی به استاد کامل، اگر حرف شنوائی داشته باشد یک لحظه توقف یا عقبگرد ندارد و دائماً در حال پیشرفت است.

۳۱. تقوا یعنی واکسینه شدن نفس آدمی در برابر نافرمانی خداوند.

۳۲. ارادت به دو استاد عرفان در عرض هم سالک را از بین می‌برد و سالک کبوتر دو آشیانه می‌شود.

۳۳. (به بعضی از رفقا که دستور اربعینی داشتند و یک شب نماز شبشان قضا شده بود) اربعین را تکرار کنید. نماز شب نباید قضا شود.

۳۴. سالک باید متطهراً، متعظراً، متذکراً و با عشق خدا بخوابد. گرچه سرعت سیر در حال خواب کمتر است ولی این کار باعث می‌شود که سالک در حال خواب هم سیرش ادامه داشته باشد.

۳۵. بعضی از عرفا گفته‌اند: خواب از مکاشفه به تعبیر نزدیکتر است و در مکاشفه امکان تأثیر عوامل خارجی بیشتر است.

۳۶. ما هر گاه مدینه مشرف می‌شویم مادرمان فاطمه زهرا سلام الله علیها را اینجا (در خانه خودشان، روبروی باب جبرئیل) زیارت می‌کنیم.

۳۷. انسان نباید گوشت قربانی باشد که هر کس تکه‌ای از آن را ببرد و برای صاحبش چیزی نماند، یا مانند دیس حلوا که هر کس لقمه‌ای از آن بر می‌دارد؛ یعنی نباید خودش را کاملاً در اختیار مردم و دیگران بگذارد به گونه‌ای که به خلوت‌هایش و به خانواده‌اش نرسد.

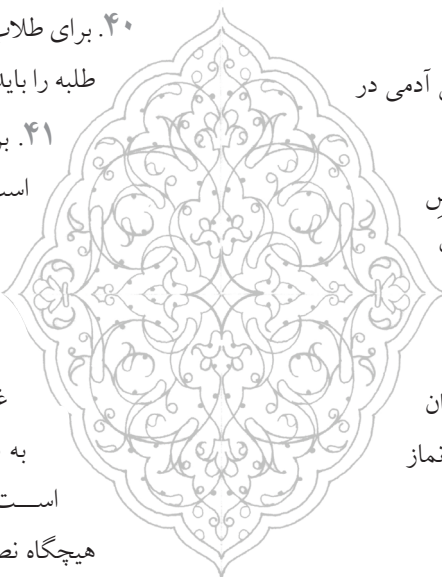
۳۸. سالک باید همه زندگی‌اش را بر اساس تزکیه و تهذیب نفس پی‌ریزی و برنامه‌ریزی کند.

۳۹. زن و شوهری که شیعه‌اند ولی در خانه با هم دائم دعوا و قهر دارند به مراتب دورترند از خدا نسبت به زن و شوهر یهودی یا نصرانی که در خانه با هم در کمال صمیمیت و صفا زندگی می‌کنند.

۴۰. برای طلاب علوم دینی باید برنامه منظم ریخت طلبه را باید در منگنه گذاشت تا درس بخواند.

۴۱. بردن دسته گل برای اموات اسراف است و حرام.

۴۲. اگر انسان به دنبال این باشد که یک فرصت طلایی به دست آورد که هیچ گرفتاری نداشته باشد و هیچ غمی بر دل او سنگینی نکند و آن گاه به سلوک پردازد، باید بداند این خیالی است باطل و شیطانی و چنین فرصتی هیچگاه نصیب او نمی‌شود زیرا عالم دنیا عالم



۵۲. هر عمل واجب و مستحب نوری دارد. مثلاً نماز شب یا قرآن خواندن نوری دارد که در کسی که اهلش نیست پیدا نمی‌شود.

۵۳. خیلی‌ها با زحمات بسیار و ریاضت‌های فراوان به جانی نرسیده‌اند و سرش اینست که از رعایت برخی ظرائف غافل مانده‌اند؛ مثلاً سالک حق ندارد پای سخنرانی هر خطیبی بنشیند. فقط می‌تواند از سخنرانی خطیبی استفاده کند که می‌داند برای خدا سخن می‌گوید که روایت می‌گوید: من اصغی الی خطیب فقد عبده.

۵۴. طلبه باید قبل از اتمام لمعه معمم شود. البته عمامه لباس مسلمین است ولی بوسیله استعمار غرب از سر مسلمانان برداشته شد.

۵۵. طلبه‌ها به تبلیغ بروند و برای خدا مردم را ارشاد کنند و مبلغ و قیمت طی نکنند. اگر مردم چیزی دادند به عنوان هدیه بپذیرند و گرنه به روی خود نیاورند.

۵۶. سالک باید همیشه متذکر به ذکر خدا باشد و اگر به زبان آمد ورد است.

۵۷. سالک باید پیوسته یک غصه‌ای در دلش باشد که عبارتست از غصه عدم رسیدن به مقصود، تا این غصه او را هدایت کند به مقصود. بی تفاوتی یعنی خاموشی طلب و خاموشی طلب یعنی سکون، و سکون مخالف حرکت است و سلوک یعنی حرکت الی الله.

۵۸. خواب موضوعیت ندارد بلکه حرکت به سوی عالم مجرد است. برای استراحت بدن از دغدغه کثرات، خواب انسان کماً و کیفاً باید برنامه داشته باشد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: حَبْدًا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَ افْطَارِهِمْ.

۵۹. دنیا در عرف سلوک یعنی ماسوی الله هر چه که می‌خواهد باشد و ابناء دنیا کسانی‌اند که مقصد اعلایشان دنیا به همین معناست و سالک نباید با اهل دنیا باشد.

گرفتاری است. تمام اولیاء خدا که بجائی رسیده‌اند با همین گرفتاری‌ها بوده است؛ بلکه همیشه گرفتاری گذشتگان از گرفتاری ما به مراتب بیشتر بوده است.

۴۳. مرگ یعنی انتقال از عالمی به عالم دیگر؛ قهراً حیات یعنی بقاء در عالمی.

۴۴. سالک باید بر اثر عشق خدا نیمه شب از خواب برای تهجد برخیزد. سالک که با ساعت بر نمی‌خیزد، البته در آغاز سلوک استفاده از ساعت مانعی ندارد.

۴۵. سالک باید زرننگ باشد، مواضع و مواقع را درست تشخیص دهد و عمر خود را هدر ندهد.

۴۶. بدن سالک مرکب روح است. بدن و مزاج باید سالم باشد تا بتواند بار روح را بکشد.

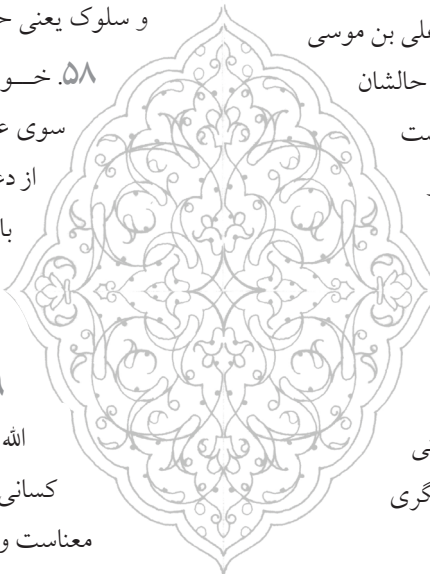
۴۷. صله رحم انواعی دارد. گاه صله به نوشتن نامه یا تماس تلفنی است و گاه به اینست که انسان به دیگری که رحم او را می‌بیند بگوید، سلام مرا هم برسان.

۴۸. بیحالی و تنبلی‌های آغاز سلوک تاوقتی است که عشق بیاید، عشق که آمد آنها تمام می‌شود.

۴۹. دستور توبه در اسلام همان است که در یکشنبه اول ماه ذی‌قعدة از رسول خدا صلی الله علیه و آله - نقل شده است. خو بست انسان پس از نماز توبه یک بار صلوات بفرستد و بعد استغفار و دعای بعدش را بخواند.

۵۰. اولیاء الهی وقتی حرم (مثل حرم علی بن موسی الرضا علیه السلام) مشرف می‌شدند که حالشان مقتضی بود و تشنه بودند. انسان خوبست هر روز برود و اگر نشد یک روز در میان برود و هرچه با حال‌تر برود بهتر است. البته نباید منتظر آن حال ماند باید حرم رفت و سعی کرد آن حال را هم تحصیل کرد.

۵۱. در بوسیدن دست پدر و مادر برکتی است مخصوص خود آن و در جای دیگری پیدا نمی‌شود.





۶۰. سالک کسی است که قصد حرم کرده است، لذا

همه چیز بر او نامحرم است. همانند مُحرم که تا سر نتراشد و عِبَد نشود محرمات احرام بر او حرام است.

۶۱. سالک باید همیشه به دنبال مقربات باشد و از مبعَدات بگریزد؛ مبعَد آنست که حال انسان را از بین می‌برد.

۶۲. کثرات بخصوص کثرات دنیائی غفلت‌آور است.

۶۳. طلبه سالک باید دقت کند که هم مباحثه‌اش اگر سالک نیست لاف‌خوش نفس باشد.

۶۴. (به مسافرین خانه خدا) در مدینه تمام توجهتان به رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - باشد و آل را در ضمن متوجه باشید. و در مکه همه توجهتان به توحید باشد.

۶۵. سلوک چاشنی عجیبی است که به هر کس خورد اثر کرد. آقای مطهری در این چند سال آخر عمر که به سلوک پرداخت قلم و بیانش حال و هوای دیگری پیدا کرد.

۶۶. آقای سید هاشم حدّاد آن قدر تسلیم مرحوم قاضی بود که تقریباً محال می‌نمود دستوری از دستورات ایشان از او فوت شود.

۶۷. از لوازم سلوک صمت است. صمت یعنی از گفتار مالا یعنی اجتناب کنید که موجب قساوت قلب است و قساوت قلب انسان را از رسیدن به کمال محروم می‌سازد. سکوت کلید است برای تجمّع حواس و اراده انسان. انسان به سبب سکوت در خودش جمعیت پیدا می‌کند و نتیجتاً مشمول نظر رحمت الهی و فیوضات ربّانی می‌گردد.

۶۸. در نماز تمام توجه به مخاطب باشد و این توجه قطع نشود؛ استخدام الفاظ و معانی طریقیّت دارد برای حضور عند مخاطب. دقت در تجوید یا معانی الفاظ انسان را از توجه به مخاطب باز می‌دارد. باید قبل از نماز چنان تجوید را اصلاح کرد که ملکه شود و در نماز تمام توجه به خداوند

باشد.

۶۹. سالک باید دوام طهارت داشته باشد و از

حدث اکبر و اصغر پاک باشد و اگر آب نبود حتماً تیمّم بدل از آنها را انجام دهد؛ ماندن در حال جنابت تاریکی می‌آورد.

۷۰. سالک باید برای رفیق سلوکی اش هرکاری که از دستش بر می‌آید انجام دهد و دائماً هم خود را مقصّر ببیند.

۷۱. انسان هر کتاب فقهی را که چند دور

تدریس و مرور کند خسته می‌شود ولی لمعه و شرح لمعه را هر چه تدریس می‌کند خسته نمی‌شود و این بخاطر اخلاص فوق‌العاده شهیدین است.

۷۲. (در باره کیفیت برخورد با منازعات و اختلاف سلیقه‌های رفقای سلوکی) چهار اصل باید مدّ نظر باشد، صدق، صفا، ایثار و حقّ.

۷۳. انسان سالک باید سعی کند هیچ دلی به حقّ از او گرفته نباشد، حتی دل حیوانی، چه رسد به دل انسان و چه رسد به دل کسانی که دلگیریشان بسیار مضرّ است مانند پدر و مادر.

۷۴. راه خدا برای همه باز است و هیچکس از این راه ممنوع نیست.

۷۵. انسان هیچگاه و در هیچ مرحله‌ای قفل نمی‌شود که اگر قفل می‌شد دیگر انسان نبود بلکه سنگ بود.

۷۶. اعتدال در همه امور خوبست حتی در سلوک، کسانی که سرعت سیرشان زیاد بوده معمولاً از آفت سالم نمانده‌اند.

۷۷. اگر عشق خدا در وجود کسی زنده شده این عشق او را می‌برد تا می‌سوزاند حال یا در این نشأه و یا در نشأت بعد.

۷۸. ما آیه الله خمینی را اینگونه شناخته‌ایم که هر چه را به نفع دین تشخیص دهد، انجام می‌دهد. (سخنرانی در مسجد

قائم)

۷۹. انسان در عبارات نهج البلاغه نَفَس
أمیرالمؤمنین علیه السَّلام را احساس
می کند.

۸۰. از برکات انقلاب اسلامی ایران
این بود که ما توفیق نوشتن دوره های
علوم و معارف را پیدا کردیم اگر
انقلاب نبود این کتابها را نمی نوشتیم.

۸۱. نوزاد بسیار لطیف و حسّاس است.
او را نباید در مجالس گناه و ساز و آواز برد؛
بلکه باید در کنار صدای قرآن گذاشت و در
مجالس ذکر و توسّل بُرد؛ گیرندگی نوزاد بسیار قوی
است.

۸۲. مرحوم آیه الله حاج سید احمد کربلائی تهرانی
واحدالعین بکّاء برترین شاگرد سلوکی مرحوم آیه الله حاج
ملاحسینقلی همدانی بوده است، و من بسیار به این مرد
معجبم که چگونه با آن سنّ کم در علوم ظاهر و باطن اعلم
بوده است.

۸۳. مرحوم علامه طباطبائی بسیار با حیا بود و من وقتی به
صورت او نگاه می کردم یاد رسول الله - صلی الله علیه وآله
وسلم - می افتادم.

۸۴. (در برخورد با تنازعات و تفاخرات دنیازدگان):
سودائیان عالم پندار را بگو سرمایه کم کنید که سود و زیان
یکی است.

چون چیزی که واقعیت ندارد کم و زیادش چه فرقی
می کند.

۸۵. کسانی که از راه خدا بیرون می روند، از اول درست
نیامده بودند.

۸۶. در تعبیر خواب، خواب انسان سالک و انسان غیر
سالک مختلف تعبیر می شود.

۸۷. طلبه باید تقریرات درس خارج فقه و اصول را بنویسد

و به عربی هم بنویسد.

۸۸. خانم ها در خانه حتماً دامن بپوشند و با
بلوز و شلوار نگردند که تشبّه به رجال است
و جائز نیست.

۸۹. خانم ها نباید موی سرشان را
پسرانه بزنند به گونه ای که پشت
گردنشان معلوم باشد. این تشبّه به
رجال است و جائز نیست.

۹۰. عطار نیشابوری یقیناً در آغاز سُنّی
بوده و یقیناً بعد شیعه شده است. و از راه
باطن و ولایت هم شیعه شده است.

۹۱. صدرالمتألّهین و حاج ملاهادی سبزواری، هیچکدام
در این نشأه به کمال نرسیدند. و هر دو سالک بودند و نه
کامل، ولی به نظر من سلوک حاج ملاهادی از سلوک صدرا
أحلی بوده است و این از اشعارش پیدا است.

۹۲. در هر یک یا دو قرن، یک یا دو نفر انسان کامل یعنی
کسی که اسفار اربعه اش تکمیل است، پیدا بشود یا نشود.

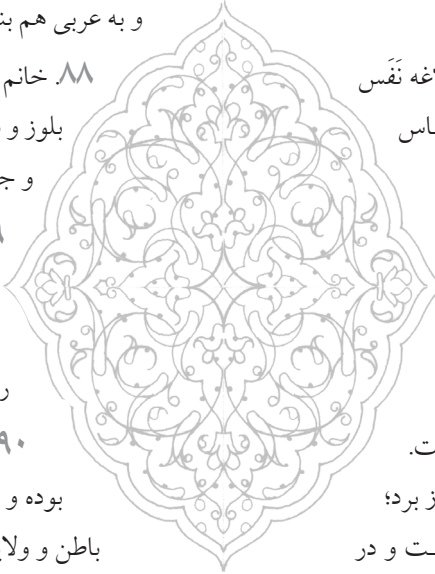
۹۳. فرق عرفان و تصوّف منحرف اینست که عارف به
دنبال فناء نفس است و صوفی به دنبال تقویت نفس.

۹۴. (به طلبه ها در جواب این سؤال که آیا ما می توانیم از
سهم مبارک امام استفاده کنیم؟) تا وقتی در راه ولایت گام بر
می دارید از شیر مادر برایتان حلال تر است.

۹۵. (به طلبه ها در مورد تغذیه) به خودتان از نظر غذائی
برسید، زمان نان و پیاز خوردن گذشته است.

۹۶. (در مقام دستورات سلوکی درباره غذا) از سبزیجات و
میوه جات بیشتر استفاده کنید و از سرخ کردنی ها و غذاهای
کم فائده بپرهیزید. ادویه جات کمتر مصرف کنید که در سنّ
بالا ضررهایش معلوم می شود.

۹۷. کسی که خاطرات پراکنده دارد، در جلسات خاصّ
سلوکی که به منظور توجّه به حضرت حق تشکیل می شود
شرکت نکند زیرا پراکندگی خاطر او اذهان و نفوس سائرین



را هم مشوئش می سازد.

۹۸. من به هیچ امر دنیائی معتاد نیستم، به چای پس از خواب ظهر معتاد بودم که اگر نمی خوردم، سرم درد می گرفت. آن را هم ترک کردم.

۹۹. اصحاب اباعبدالله علیه السلام روز عاشوراء همه اول به کمال رسیدند و سپس به شهادت رسیدند.

۱۰۰. ما در علوم رجال و درایه و حدیث هر چه داریم از مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی داریم.

۱۰۱. با دم پائی نباید به بیرون منزل رفت، بخصوص طلاب و اهل علم؛ دم پائی مال داخل خانه است.

۱۰۲. پدر ما بچه های خود را جمع کرد و گفت، بهترین کار، همین کار طلبگی است که من دارم. اگر خواستید در این کار وارد نشوید سعی کنید به شغلی وارد شوید که مردم پولی که در برابر کار و فروش به شما می دهند با اکراه ندهند.

۱۰۳. راه خدا راه اختیار و عشق است؛ کسی را نمی شود به زور بُرد.

۱۰۴. در عمل به سنت های پیامبر باید کوشید، بخصوص سنت های متروکه و سنت هایی که بر عکس عمل می شود. مثلاً مصیبت زدگان باید سه روز در خانه عزاداری کنند و دیگران برای آنها غذا ببرند، یا اینکه قبل از مسافرت باید مؤمنین را جمع کرد و تودیع کرد.

۱۰۵. مرحوم قاضی می فرمودند: دنبال حال بگردید، هر جا حال پیدا می کنید آنجا را مغتنم بشمارید، کوفه شد کوفه، سهله شد سهله، نجف شد نجف و ...

۱۰۶. در مجالس اگر جا کم است بچه هایتان را جلویتان بنشانید تا بزرگترها تکیه کنند. اینست معنی: وقرّوا کبارکم.

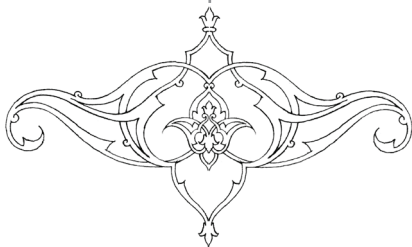
۱۰۷. چقدر زیبا و عالی گفته آن کس که گفته است، درویشی تصحیح خیال است.

۱۰۸. مکرّر می فرمودند: محبّ الله فی الدنیا غریب.

۱۰۹. (در جواب این سؤال: راه رسیدن به معرفت ائمه علیهم السلام چیست؟ فرمودند: اخلاص، (پرسیده شد

دیگر چیست؟ فرمودند: فقط اخلاص.

۱۱۰. بهترین حالت برای سالک سجده است. هیچ عملی برای شیطان سخت تر و ناراحت کننده تر از سجده سالک نیست.





از اندیشه حکومت اسلامی، تا تحقق آن

مرحوم علامه طهرانی قدس سره از معدود عالمان دینی بودند که از دیرباز به ضرورت تشکیل حکومت اسلام اعتقاد داشته و در مسیر تحقق این امر گام‌هایی مؤثر برداشته بودند به گونه‌ای که از نظر تاریخی ایشان یکی از مهمترین ارکان انقلاب اسلامی محسوب شده و سهمی عظیمی در نهضت بر ضد حکومت منحوس شاهنشاهی داشته‌اند.

با این وصف غلبه چهره عرفانی و مقامات سلوکی ایشان، که بر سائر ابعاد وجودیشان نیز سایه افکنده است و همچنین کتمان شدید و شهرت‌گریزی ایشان سبب شده که این جنبه ایشان نیز مخفی بماند و آن طور که باید شناخته نشود به گونه‌ای که جز هم‌زمان ایشان در آن دوران کسی از این فعالیت‌های تشکیلاتی وسیع و پنهان ایشان مطلع نمی‌باشد.

در این قسمت بر اندیشه‌های ایشان و سپس گوشه‌ای از فعالیت‌های سیاسی‌شان مروری گذرا شده است که می‌تواند راهی برای تحقیق بیشتر در این زمینه باشد.

دیدگاههای سیاسی و اجتماعی مرحوم علامه بسیار وسیع و ظریف است و بررسی انیسه سیاسی ایشان محتاج تالیف کتابی مستقل است. در اینجا مروری گذرا شده است بر اصول و پایه‌های اندیشه سیاسی این رجل الهی که در آن می‌توان همراهی عمق و دقت و جامعیت و توحید و فقهت و صدق و اخلاص را با هم مشاهده نمود.

۱. اندیشه تشکیل حکومت اسلامی

حضرت علامه رحمه الله علیه در زمانی که در نجف بودند فکر تشکیل حکومت اسلامی و رهایی از حکومت طاغوت را نه بعنوان یک کار سیاسی بلکه بعنوان یک وظیفه الهی شناخته و تعقیب نموده و مبانی علمی‌اش را تقریر میکردند. خودشان در این باره می‌نویسند:

«در نجف اشرف هم مجموع ماندنمان هفت سال شد که در این مدّت بحث‌های ولایت فقیه و بحث‌های اجتهادی و مسائل گوناگون پیش آمد و من رساله‌ای درباره و جوب عینی تعیینی نماز جمعه در نجف نوشتم که الآن موجود است. و بحثهای ولایت فقیه و أمثال آن یک بحثهایی است مخصوص طلبه‌ها؛ تا اینکه بالأخره برای ما خوب ملموس و مشهود شد که: خداوند برای عالم ولیّ و صاحب اختیاری معین نموده است، و این دستگاه‌های ظلم و جور به هیچ وجه من الوجوه دارای اعتبار نیست و سندیت ندارد، و خداوند برای ما راهی تعیین نموده و منهجی معین کرده است که ما باید خودمان را به آنها برسانیم.

از اینکه در روایات عدیده داریم که اسلام بر پنج پایه است: نماز و روزه و زکات و حجّ و ولایت؛ و مَا نُودِيَ بِشَيْءٍ مِثْلَ مَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ «هیچ چیز اهمّیتش مثل اهمّیت ولایت نیست» بر ما روشن شد که: بر طبق آیات قرآنی و روایات، امری که از همه واجب‌تر است همین تشکیل حکومت اسلامی است.

ما مسلمانیم، نماز میخوانیم، روزه می‌گیریم، زکات میدهیم، خمس میدهیم، حج می‌رویم؛ ولی همه‌اش بی‌رمق و بی‌مایه و بی‌رنگ، زیرا که بالای سر ما پرچم کفر است».

جایگاه حکومت اسلامی

در زمانی که مبارزه با حکومت طاغوت و تلاش برای تحقق حکومت اسلام نزد بسیاری از افراد و حتّی برخی عالمان امری نامطلوب و سیاسی کاری تلقّی می‌شد، و برخی که بیشتر و روشن‌تر فکر میکردند آنرا امری خوب می‌پنداشتند نه ضروری، و گروه سوّم آنرا وظیفه‌ای لازم در ردیف سائر وظایف دینی میدانستند؛ معظّم له آنرا از اهمّ واجبات و زیربنای تمامی اعمال می‌شمردند که به برکت آن، اینها نیز قابل قبول میباشند و لذا آغاز به طراحی حکومت اسلام نمودند.

از نگاه مرحوم علامه تشکیل حکومت اسلام واجبی است شرعی که شرط احیاء دیگر واجبات نیز می‌باشد. خودشان در این رابطه میفرمایند:

«خلاصه با آن ترتیب که طاغوت پیش می‌رفت ما دیدیم هیچ چاره‌ای نیست مگر اینکه انسان شروع کند به مبارزه با حکومت جور، تا حکومت عدل را تشکیل دهد. چون تشکیل حکومت اسلامی از اوجب واجبات و از اهمّ فرائض است. برای مثال اگر نماز شما روی جهتی ترک شد آن مقداری که چوب می‌خورید کمتر است از اینکه در صدد و اهتمام تشکیل حکومت اسلامی نباشید؛ او مقدّم است.

نماز ظهر وقتی قبول است که انسان در سایه حکومت اسلام باشد، روزه وقتی قبول است که انسان در سایه اسلام باشد، حجّ وقتی مقبول است که انسان در سایه اسلام باشد، و همه چیزها. وقتی انسان در زیر پرچم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم است همه اعمال او قبول است. وقتی انسان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم را رها کرد و رفت زیر پرچم معاویه و ابو سفیان، حالا هر چه نماز بخواند، هر چه روزه بگیرد، خیلی روشن است که آن نماز، نماز نیست. آن نمازی که ابو سفیان و معاویه بیسندد و امضاء کند نماز نیست، چون او اصلاً وضعش و مکتبش ضدّ نماز است. او عامل نماز برانداز است، نه ایجاد کننده نماز».

۲. ضرورت هجرت به دار الاسلام و حرمت اولیه توطن در دارالکفر

ایشان همانطور که به وجوب تشکیل حکومت اسلام اعتقاد داشتند، معتقد بودند که پس از تشکیل حکومت اسلامی در نقطه‌ای از نقاط دنیا بر همه مسلمانان - حتی افراد غیربالغ - واجب است به آن حکومت هجرت نموده و در سایه آن حکومت زندگی کرده و با اتحاد و همبستگی در میان خود برای اجراء احکام اسلام و مقابله با کفر تلاش نمایند. و نیز معتقد بودند هجرت از دار الاسلام به دار الکفر حرام است مگر برای کسانی که از مجتهد جامع الشرائط برای انجام ضرورتی چون تحصیل علم اذن بگیرند.

در کتاب معادشناسی در تفسیر آیه شریفه: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً فَهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا» می‌فرماید:

«غیر از آنچه ذکر شد نکاتی از این دو آیه استفاده میشود که شایان دقت است:

نکته اول: وجوب هجرت از دار الکفر به دار الاسلام، زیرا توییح ملائکه به عدم هجرت مبنی بر امر به زندگی مرفهانه و اجتماع منزلی و مدنی نیست، اینها اموری است که مشترک بین مؤمنان و کافران است؛ بلکه مبنی بر لزوم زندگی دینی و مذهبی است که بتوان - در آن هجرت - به تکالیف الهیه پرداخت.

و چون میدانیم که دین اسلام دین جامع و کامل و کافلی است که در آن، امور اجتماعی و سیاسی به نحو احسن لحاظ شده، و اجراء حدود و احکام و اقامه جمعه و قضاء بین مسلمانان و سائر احکام کلیه آن، که باید به توسط حاکم شرع مطاع صورت گیرد، از اساس اصیل و از دعائم لاینفک آن است، لذا برای امکان عمل نمودن به تکالیف شرعیه از امر به معروف و نهی از منکر و سائر دستورات و آداب اجتماعیه‌ای که ذکر شد، حتماً باید مهاجرت نمود به چنین نقطه‌ای که آنرا در لسان شرع «دار الاسلام» گویند، و یا به نقطه دیگری در روی زمین و تشکیل حکومت اسلام داد در آن نقطه به دست حاکم شرع مطاع

نکته دوم: حرمت سکونت و توطن در بلاد کفر، خواه شخص مسلمان متوطن جزء تبعه آنجا محسوب گردد یا نگرده؛ چون بنا به فرض علی کلاً التقدیرین امکان ایتیان تکالیف الهیه و اقامه حدود و دائره امر به معروف و نهی از منکر در آنجا نیست و شخص مسلمان اگر تبعه آنجا شود، در تحت ولایت آنها قرار میگیرد؛ و اگر مقیم شود، تحت حمایت و سرپرستی آنان. وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا.

«و هیچگاه خداوند مختصر راه سلطه و تفوق برای کافران نسبت به مؤمنان قرار نخواهد داد.»

و اگر گفته شود که: سکونت و توطن با وجود ولی شرع مطاع در آن اماکن امکان پذیر است.

در جواب باید گفت که: حاکم شرع وقتی حکومت و ولایتش از طرف شارع امضاء شده است که خود نیز در بلاد کفر سکونت نگزیده باشد، و بر فرض توطن قبلی باید به دار الاسلام مهاجرت نموده باشد؛ و بنابراین همیشه مقر ولایت حاکم و والی شرع باید در دار الاسلام بوده باشد.

آیه ۷۲ از سوره ۸: انفال به روشنی این مطلب را بازگو کرده است:

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ لَمْ يَهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَ لِيَّتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَ إِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

«حقاً آن کسانی که ایمان آورده‌اند و هجرت نموده‌اند و با مالهای خود و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده‌اند، و آن کسانی که مؤمنین و مهاجرین و مجاهدین را مأوی و جا داده و یاری کرده‌اند، بعضی از آنها ولی و سرپرست و صاحب اختیار بر بعض دگر خواهند بود. و اما آن کسانی که ایمان آورده‌اند ولیکن هجرت ننموده‌اند، آنان هیچگونه ولایتی بر شما نخواهند داشت تا زمانی که هجرت نکنند. اما اگر از شما یاری خواستند در امور دینی خود در جنگ با کافران، بر شما واجب و لازم است که آنان را یاری دهید،

مگر آنکه بین شما و آن کافران پیمان متارکه جنگ بسته شده باشد که در این صورت برعهده شما چیزی نیست؛ و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست.

نکته سوم: در آیه مبارکه امید عفو برای مستضعفین، با مردان و زنان، اولاد آنها را نیز ضمیمه نموده است: **إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ**.

یعنی بچه‌ها نیز از رحمت الهیه بهره‌مند می‌گردند و امید عفو برای آنان نیز خواهد بود، و به قرینه مقابله، آن دسته از مستضعفینی که امکان هجرت را داشته‌اند و هجرت نکرده‌اند و به جهنم وارد شده و در آنجا مأوی خواهند گرفت، نیز علاوه بر مردان و زنان شامل فرزندان آنان هم خواهد شد؛ پس بنابراین فرزندان هم چون بالغان مورد توبیخ و شماتت و عقاب خواهند بود، و گرنه ذکر آنان در این آیه لغو خواهد بود؛ چون اگر فرزندان مأمور به هجرت نباشند در هر حال مورد تکلیف و خطاب قرار نمی‌گیرند، چه برای آنها چاره و حيله برای هجرت ممکن باشد یا نباشد.

و از اینجا استفاده میشود که فرزندان که به سن بلوغ نرسیده‌اند ولی دارای ادراک و تعقل هستند (وَ يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ يَهْتَدُونَ سَبِيلًا) و راهی برای مهاجرت خود می‌یابند و به نیروی فهم و فکر خود حيله و چاره‌ای میتوانند درست کنند، بر آنها هم هجرت به دار الإسلام لازم است زیرا از جمیع مواهبی که خداوند به مؤمنان در دار الإسلام عنایت فرموده است بهره‌مند می‌گردند و از جمیع ضررهائی که در اقامت در دار الکفر متوجه آنان خواهد شد مصون می‌مانند.»

در کتاب ولایت فقیه نیز پس از آنکه می‌فرماید: «یکی از شرایط ولایت فقیه - علاوه بر شرط اسلام و تشیع - لزوم هجرت به دار الإسلام می‌باشد. پس هر فقیهی که هجرت به دار الإسلام نکرده و در دار الکفر زندگی میکند نمی‌تواند ولایت مسلمین را در دست بگیرد» در ضمن بحث مفصلی اثبات می‌کنند:

«از مجموع این مباحث اموری بدست می‌آید:

اول اینکه: حتماً باید شخص فقیه مهاجرت کرده باشد. و افرادی که هجرت نکرده باشند، نمی‌توانند ولایت فقیه

داشته باشند.

افرادی که الآن در دار الکفر هستند، نمیتوانند ولایت فقیه داشته باشند؛ بلکه حتماً باید بسوی بلد اسلام مهاجرت کنند! و همچنین افرادی که در پُستهای ولایتی هستند، مثل: رئیس الوزراء و وزیران، مدیر کلها، آریاب ولایات، استاندارها، فرماندارها، و مثل افراد مجلس شوری (که عرض شد: مجلس شوری مجلس ولایتی است، و مجلس وکالت نیست) تمام این افراد باید هجرت به سوی دار الإسلام کرده باشند. یعنی در دار الإسلام، و مهاجر بسوی بلاد اسلام، و در زیر پرچم اسلام باشند؛ و الاً ولایت ندارند؛ به نص این ذیل که می‌فرماید: **وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِّنْ وَلِيَّتِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ**.

آن کسانی که ایمان آورده‌اند ولی هجرت نکرده‌اند، هیچ قسم ولایتی بر شما ندارند؛ به هیچ قسم! یعنی نمی‌توانند نخست وزیر باشند، نمی‌توانند مدیر کل بشوند، حتی نمی‌توانند رؤسای ادارات بشوند. بله، آنها می‌توانند فرمانبر باشند و مأمور بشوند به امری؛ ولیکن نمی‌توانند آمر و فرمانده گردند؛ و در هیچ یک از سِمتهای ولایتی، و شؤون آمران حق دخالت ندارند.

در اینجا سؤالی مطرح است؛ و آن اینکه مقصود از بلاد کفر چیست؟ جواب این است که: مراد از بلاد کفر، آن شهرهائی است که پرچم کفر در آنجا در اهتزاز، و قانون کفر در میان مردمش حاکم باشد؛ مثل بلاد یهود و نصاری، کمونیستها، سیکها، مشرکین، گاو پرستها و ... و بر تمام مسلمین واجب است که از این بلاد بسوی دار الإسلام (یعنی بلده اسلام بعد از تشکیل حکومت اسلامی) بیایند؛ زیرا حکومت اسلامی منحصر در اینجاست. پس بر اساس این آیه واجب است تمام افراد مسلمان که امروزه در دنیا زندگی می‌کنند بیایند در ایران زندگی کنند؛ چون اینجا بلده اسلام می‌باشد و پرچم آن، پرچم اسلام است.

و اما اینکه آیا میتوانند در بعضی از ممالک اسلامی دیگر زندگی کنند؟ ممالکی مانند پاکستان که ظاهراً حکومت آن حکومت اسلامی و قوانین آن قوانین اسلام است؟

جواب اینست که: در صورتیکه کفر در آنجا نفوذ نداشته



به دار الإسلام آزاد و ممکن بوده و مانعی هم در بین نباشد، اینک واجب است هجرت کنند.

منظور از سکونت در بلاد کفر مجرد إقامت است، خواه تبعه آنجا بشود و یا بصورت مقيم جواز إقامت داشته باشد؛ در هر صورت إقامه وی در بلاد کفر بوده است. إقامت در بلاد کفر جائز نیست مگر برای ضرورت؛ و آن ضرورت هم باید به نظر حاکم باشد. مثلاً حاکم یک نفر را برای سفارت یا برای کارهای خاصی میفرستد؛ یا من باب مثال، او ضروری میدانند که چند نفر محصل بروند و در آنجا تحصیل کنند؛ یا یک مریضی که بیماریش قابل علاج نیست و اطباء هم او را از اینکه بتوانند در اینجا معالجه کنند، جواب کرده اند و میگویند: حتماً باید به آنجا بروی! در عین حال حاکم باید إمضاء کند؛ و اگر إمضاء نکند و اجازه ندهد حق مسافرت ندارند. غایب الامر مریض در همین جا میمیرد، مثل سائر افراد انسان که در کشور اسلام میمیرند؛ زیرا انسان یک مردن که بیشتر ندارد! در اینصورت چرا برود در آنجا بمیرد؟! و اتفاقاً خیلی ها هم میروند و آنجا میمیرند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: بائس، سَعَد بن خَوْلَه است که هجرت کرد اما دوباره رفت در مکه. با اینکه خانه خدا مَطَاف حضرت ابراهیم و اسمعیل است، اما الآن که در دست پیغمبر نیست دار الشَّرک و دار الکفر است؛ و پیغمبر میفرماید: خدایا مرگ ما را در اینجا قرار مده، تا اینکه ما از آن بیرون برویم. اما بعد از اینکه پرچم اسلام در آنجا برافراشته شد، آنجا دار الإسلام خواهد شد. بنابراین بر تمام مسلمین حرام است که در غیر ضرورت به بلاد کفر رفته در آنجا سکونت گزینند.

و واقعاً اگر مسلمین به این دستورات عمل میکردند و از ابتدای امر که حکومت ایران حکومت اسلامی شد، تمام مسلمانهای دنیا در ایران جمع می شدند، اینجا چه قدرتی بوجود می آمد! سرمایه ها همه در اینجا جمع میگردد، نیروهای فکری اینجا بود، اما همه برخاستند و فرار کردند. به متخصصینی که تدین و تعهد ندارند، میگویند متخصص! آن متخصصی که غیرت دینی نداشته باشد، در اصل وجود

باشد إشکالی ندارد؛ و إلا زندگی در آن کشورها هم محلّ إشکال است. و همچنین است امکانه ای که اسم اسلام بر روی آنهاست، اما مسمای حکومت اسلام نیست. مثل عراق که اسماً اسلامی است (بلکه عراق از نظر اسم هم اسلامی نیست؛ مگر حکومت بعث و بعثی ها میگذارند حتی اسم اسلام هم باشد؟! و مثل عربستان سعودی و یا مراکش یا اردن که حکومت در اینجا به اسم اسلام است و مسمای اسلام نیست، و نفوذ کفر در آنجا وجود دارد. زندگی در چنین ممالکی حرام، و بر همه مسلمانها واجب است که از آن اماکن هجرت کنند، و بیایند بسوی دار الإسلام.

دوم اینکه: عنوان هجرت به آن تنها متحقق نمی شود که مردی از بلاد خارجی با گذرنامه به مملکت اسلام مسافرت کند، بلکه باید خانه کوچ بیاید، و لانه و آشیانه و کسب و مسکن و زندگی خود را به دار الإسلام منتقل کند؛ و از آنجا بریده و منقطع گردد.

بنابراین، کسانیکه در بلاد کفر علاقه دارند؛ زن و بچه و یا ملک و تجارت و یا شغل و کار همچون طبابت و مهندسی دارند و گهگاهی هم به دار الإسلام سری می زنند مهاجر محسوب نمی شوند، و حق ولایت فقیه و پستهای وزارتی و مجلس شورای اسلامی و حکومت های استانداری و فرمانداری و ما شابهها را ندارند. عجیب اینجاست که جمعی از همین افراد در بدو حکومت اسلامی به دار الإسلام آمده؛ و همچون بنی صدر و قطب زاده و دکتر شایگان پستهای ولائی را إشغال، و یا میخواستند إشغال کنند!

سوم اینکه: حرام است بر قاطنین و ساکنین در بلاد اسلام که تَعَرُّب اختیار کنند؛ یعنی از دار الإسلام حرکت کنند و بسوی بلاد کفر رفته، در آنجا زندگی کنند.

پس این افرادی که به خارج میروند و در آنجا زندگی می کنند، در انگلستان، در آمریکا، یا در هندوستان (نه پاکستان چون دولتش دولت اسلامیست) یا در چین، یا در ژاپن، یا در شوروی، تمام آنها عملشان حرام و گناهشان هم - طبق کلام پیغمبر - گناه کبیره و لا یُعْفَر است؛ حتی اگر کَفَّار با آنان بدرفتاری هم نکنند، بلکه با کمال محبت و دوستی رفتار کنند. در اینصورت اگر هجرت چنین افرادی

درس پنجم و ششم از کتاب وظیفه فرد مسلمان می فرمایند: «باری مردم آنروز آیه الله خمینی را به حکومت شناختند.

وقتی ایشان حاکم مسلمین شد. حاکم مسلمین یک مزایایی و خصوصیات دیگری پیدا می کند که دیگر اگر انسان تا بحال نسبت به ایشان آن احترامات و آن دقت در عمل، آن لزوم اطاعت و تبعیت را نداشت بمجرد نسبت حاکم، آن وظایف الهی بر گردن انسان می آید، یعنی از همان وقت ایشان شدند حاکم اسلام، یعنی امرش، امر خداست امر رسول خداست. و بر همه مردم واجب است از ایشان اطاعت کنند و تخلف از آن جایز نیست و ولایت فقیه الان در صورت بیعت فعلیت پیدا کرده است، و از مرحله انشاء به فعلیت رسیده و حاکم فعلی در خارج متحقق شده است. در اسلام هم دو حاکم معنا ندارد، هزار نفر مجتهد می توانند در یک زمان باشند ولی حاکم دو تا نمی شود. حاکم اسلامی یکی است و حکمش هم نافذ است حتی بر مجتهدین دیگر.

اگر حاکم حکمی بکند بر همه مسلمین واجب است اطاعت کنند و حتی بر مجتهدی اعلم از حاکم، یعنی اگر در یک زمانی روی بعضی از جهات حاکم اسلام اعلم نبود، و حکمی کرد، بر مجتهدین اعلم از حاکم هم واجب است از آن حاکم اطاعت کنند. شنیده اید که مثلاً در رؤیت هلال اگر حاکم حکم کند امشب اول شوال است بر همه واجب است که از او اطاعت کنند. یعنی حتی مجتهدین اعلم از او هم فردا باید روزه خود را بخورند.»

«گفتیم که: حاکم اسلام واحد است و نمی شود در سیطره اسلام دو تا حاکم باشد. وقتی یکی از مجتهدین حاکم شد حکمش بر تمام افراد مسلمان و حتی بر مجتهدین دیگر و حتی بر افرادی که از حاکم اعلم اند نافذ است. خداوند به جهت حفظ مصالح نظام حکم او را حجیت داده است حالا باید دید وظیفه مجتهدین دیگر چیست؟

مجتهدین دیگر در عبادات و معاملات و حج و هر

و ذاتش خیانت باشد، چه قیمتی دارد؟! نتیجه اش هم این است که تمام ثروتهای مالی و جانی را در زیر پرچمهای کفر میبرند- کما اینکه بردند- و به آن هم دلخوش هستند. در حالتی که اینها می میرند، و شکئی نیست که به جهنم میروند و با یهود و نصاری محشور می شوند.

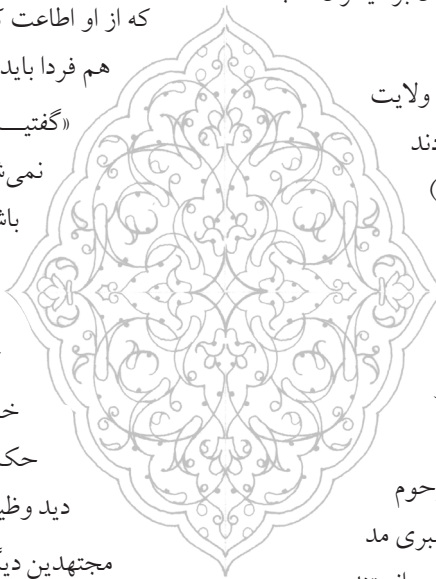
پس ای مؤمنین! شما نگوئید: ما فرزندانمان را بدانجا می فرستیم، و آنها بر ایمان کاغذ می نویسند که: من اینطور نماز میخوانم، اینطور روزه میگیرم، اینطور در انجمن اسلامی شرکت میکنم، و امثال این سخنان. آقایان گول این حرفها را نخورید! خیلی از افراد از این گونه حرفها فریب خوردند؛ و نتیجه آن مغرور شدن آنها هم بر آنها ظاهر شده، دیدند ثمرات شوم و نتایج تربیت خارجیان را که دین و شرف و انسانیت را بر باد فنا داده است.»

۳. ضرورت اطاعت از ولی فقیه

از دیدگاه مرحوم علامه طهرانی قدس سره ولایت در اصل اختصاص به خداوند متعال دارد و پس از وی به پیامبران و اوصیاء ایشان می رسد و اگر به هر علتی دسترسی به ایشان نبود ولایت به فقیه از خود گذشته و به مقام خلوص رسیده می رسد و اگر به هر علتی دسترسی به وی نبود به فقیه عادل اعلم و قادر بر اجراء منتقل می گردد. معیار تشخیص مصداق این امر از نگاه حضرت علامه تشخیص خبرگان است که افرادی خبره و عادلند و انتخاب ایشان بر دیگران حجت است.

پس از اینکه کسی در مقام و جایگاه ولایت قرار گرفت و مردم نیز با او بیعت کردند - بیعت خبرگان (که نماینده مردمند) بیعت مردم محسوب می شود - اطاعت از این ولی فقیه و رهبر حکومت اسلام بر همه واجب است و اگر حکم نمود حکمش حتی بر دیگر مجتهدان نافذ است.

ایشان جایگاه رهبر فقید انقلاب مرحوم آیه الله العظمی خمینی و مقام معظم رهبری مد ظله العالی را در جامعه اسلامی چنین می دانستند. در



بدانیم کما اینکه همینطور هم هست؛ و در حکومت بیعت لازم است، مردم ایران با ایشان علاوه بر اجتهاد و مقامات علمی در آن روز بیعت کردند؛ و از آن روز ایشان حاکم شرع شدند.

بنابراین از آن بعد مجتهدین دیگر از نقطه نظر مدارک شرعی نمی‌توانند با ایشان در امور حکومتی مخالفت کنند؛ گرچه آراءشان در مسائل شرعی، و فهم از آیات قرآن و اخبار و أمثال آن محترم است؛ اما در مسائل سیاسی و اجتماعی و آن مسائلی که راجع به حکومت اسلام است، و حکومت را حکومت واحد می‌کند، باید تابع حاکم باشند... لذا هر کس از من سؤال می‌کرد، می‌گفتم: حکم اسلام لازم الاجراء است، و الآن آیه الله خمینی حاکم اسلام‌اند، و اوامر ایشان بر همه مطاع است. مالیاتها باید داده شود. برای ما که بر گه آب و برق و تلفن می‌آوردند می‌گفتم: زودتر پول آن را بدهید که شاید دولت به این پول احتیاج داشته باشد، یک قدری زودتر در صندوقش ریخته شود.

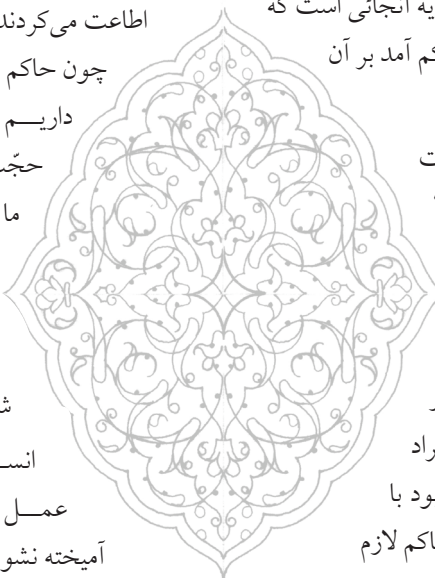
وقتی دولت می‌گوید: مثلاً اجناس در بازار آزاد نباید خرید و فروش بشود، دیگر انسان جایز نیست خرید و فروش آزاد بکند، نمی‌تواند بکند. چرا؟ چون دولت گفته است و دولت را هم حاکم معین کرده است و حاکم می‌گوید: این کار را نکنید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی حاکمی را برای جایی می‌فرستادند، اوامر او واجب الإطاعه بود، همه اطاعت می‌کردند، هر چه می‌گفت باید مردم بپذیرند، چون حاکم از طرف رسول خدا است. در روایات داریم که فقهاء امت من و روایات احادیث ما حجّت خدا هستند از طرف ما بر شما، و ما حجّیتیم بر آنها از طرف خدا، کسی که ردّ کند آنها را، ردّ ما کرده است، و کسی که ردّ کند ردّ خدا کرده است و کسی که ردّ خدا کند در حکم شرک بالله است.

انسان باید تمام این مسائل را مو به مو عمل کند، تا با هوای نفس خدای ناکرده آمیخته نشود؛ من و توئی پیش نیاید. اگر ریاست

چیزی که راجع به امور شخصی است نمی‌تواند از آن حاکم تقلید کند، زیرا این امور تقلیدی نیست؛ و تقلید بر مجتهد حرام است، اما در امور ولایی که راجع به حکومت است، و شرع مقدّس اسلام اختیار آن را به دست حاکم داده است بر همه مجتهدین واجب است تابع باشند، و هر چه او گفت عمل کنند. در امر جنگ در امر صلح، در اخذ مالیات‌ها، در خراب کردن خیابان‌ها، در ترکیب امور ادارات، در قوانین راهنمایی، در نماز عید فطر و قربان، و تعیین روز عید فطر و روز عید قربان، و حکم بدخول شهر و رؤیت هلال و أمثال ذلک که مسائل اجتماعی یکی دو تا نیست الی ما شاء الله بسیار است که اینها باید در جامعه اسلام یک حکم داشته باشند، و هیچ حقّ خلاف ندارد؛ مگر انسان علم به خلاف داشته باشد.

مثلاً اگر حاکم اسلام در شبی که معلوم نیست شب آخر ماه رمضان است یا شب اول شوال حکم کرد که: فردا عید است، بر همه واجب است فردا را عید بگیرند؛ و روزه را بخورند. و دیگر نمی‌توانند بگویند: عید بر ما ثابت نیست، چون استصحاب رمضان داریم؛ و در روایات آمده است: صم للرویه و أفطر للرویه رسول خدا فرمود روزه بگیرید بدیدن ماه و بخورید بدیدن ماه. نه، این سخن صحیح نیست زیرا خود رسول الله فرمود حکم حاکم حجّت است. این هم کلام رسول خدا است که اگر آن دلیل را با این دلیل ضمیمه کنیم می‌فهمیم صم للرویه و أفطر للرویه آنجائی است که حکم حاکم نباشد؛ و اما اگر حکم حاکم آمد بر آن دلیل حکومت دارد.

مردم ایران هم که با آیه الله خمینی بیعت کردند برای حکومت، و روز ۱۲ فروردین که همه جمع شدند و بیش از ۹۸ درصد رأی دادند، بر انقراض سلطنت طاغوت و برقراری حکومت اسلام، این پای صندوق رفتن که در واقع فریاد عمومی برای همه افراد سرتاسر مملکت بود، این بیعت بود با حکومت ایشان؛ و اگر ما بیعت را با حاکم لازم



بدست تو نیفتاد و بدست او افتاد، خوش به حالت که بدست تو نیفتاد اگر بدست تو افتاده بود چطور می شد؟ خدا را شکر کن حالا که او مسؤولیت را پذیرفته است و بار را تحمّل کرده است تو هم اگر در اخلاص و نیت خود صاف و صادق باشی چه فرقی می کند، کار بنام تو باشد یا به نام او، مسلمین دارای عزّت و سعادت بشوند، از زیر پرچم کفر بیرون بیایند، پرچم اسرائیلی بر سرشان نباشد، پرچم آمریکائی نباشد پرچم روسیه ای نباشد، عمده مطلب این است.

حالا برنج گران باشد، روغن گیر نیاید، اینها یک مشکلاتی است که خیلی مهم نیست شما بگوئید: انسان آخرش از گرسنگی هم بمیرد. غیر از این که نیست. آیا اگر انسان زنده باشد و زیر پرچم آمریکا باشد بهتر است یا بمیرد و زیر پرچم کفر نباشد؟...

خداوند می فرماید: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» حالا که خداوند این موهبت بزرگ را به ما ارزانی داشته است باید قدردانی کرد. و دستورات حاکم اسلام را اجرا نمود، لذا دادن مالیات لازم است. حضور در نماز جمعه واجب است؛ و انسان نباید اشکال کند که من در عدالت امام جمعه شک دارم، امام جمعه را حاکم نصب می کند، و عدالت او بر عهده حاکم است نه بر عهده ما؛ چون در هر شهر که یک نماز جمعه بیشتر نمی تواند اقامه بشود، و همه افراد هم باید شرکت کنند، و چه بسا همین امشب حاکم اسلام، شخصی را برای امامت نماز جمعه برای فلان شهر می فرستد، مردم چه می دانند که او عادل هست یا نه؟ اما به اتکاء گفتار حاکم بر همه واجب است که بیایند و به او اقتدا کنند، و اگر بگویند: ما عدالتش را نمی دانیم گناهکارند. در این نمازهای عادی شناخت عدالت بعهدہ ماست و اما در نماز جمعه بعهدہ حاکم است عیناً مانند قاضی را که حاکم معین می کند تشخیص عدالتش بعهدہ مردم نیست. پس ما باید بروییم و در هر نماز جمعه ای شرکت کنیم و اوامر حاکم را اطاعت نمائیم؛ و به اندازه ای هم که می توانیم بایستی در مسائل جمیلہ حکومت اسلام کوشش کنیم و دلسوز باشیم. آن مقداری که از دستمان بر

می آید انجام دهیم آن مقداری که از فکرمان بر می آید ارائه طریق کنیم.»

و در همین سخنرانی که چند روزی پس از رحلت بنیانگذار کبیر جمهوری اسلامی ایران رضوان الله علیه ایراد شده است درباره مقام معظم رهبری مدظله العالی می فرمایند:

«... از نقطه نظر اینکه عنوان بیعت با ایشان هم بر اساس رهبری بعد از آیه الله خمینی بوده است؛ اطاعت از ایشان هم در امور اجتماعی و سیاسی که لازمه رهبری است واجب می باشد؛ و ایشان هم بحمد الله فردی است مجاهد و عامل و مدبّر و متدین و بنده گرچه تا بحال ایشان را ملاقات نکرده ام؛ ولی یک روز که مرحوم شهید مطهری آمده بودند به منزل ما، از ایشان سؤال کردم: چه افرادی در شورای انقلاب شرکت دارند؟ ایشان چند نفر را اسم بردند که یکی از آنها آقای خامنه ای بودند که در آن هنگام چندان هم بین مردم معروف نبودند بعد هم از ایشان پرسیدم: آقای خامنه ای چطور آدمی است؟ گفتند آدم خوب و وزین و عاقل و مدبّر و آدم مجاهدی است و خلاصه آقای مطهری از ایشان تعریف کرد. و در این هفت هشت ساله که زمام امور بدست ایشان بوده است چه از نظر خطبه هایی که در نماز جمعه ایراد کرده اند؛ و چه مسافرت هایی که برای اعلاء اسلام و مسلمین انجام داده اند خلاصه من حیث المجموع یک آدم جا افتاده و عاقل و دلسوزیست برای دین؛ و در این کوران انقلاب امتحانات زیادی داده اند که نتایج خوبی داشته است؛ و شاید هم بر همین اساس نمایندگان خبرگان ایشان را انتخاب کرده اند.

چون همین جامعیت مسأله مهمی است برای عطف نظر و توجه نمایندگان خیره. خبرگان افرادی هستند متخصص و زحمت کشیده و بعضی از آنها را که من می شناسم آیه الله حاج شیخ احمد آذری قمی، و آیه الله حاج سید مهدی روحانی، و آیه الله حاج شیخ عباس ایزدی نجف آبادی اینها همه خودشان مجتهدند، و افراد پاکیزه ای هستند به تمام معنی. اینها مردمی هستند سابقه دار که چندین دوره درسهای آیه الله بروجردی را دیده اند، و از شاگردان ممتاز آیه الله

حاج سید محمد داماد بوده‌اند.

خبرگان بعنوان نمایندگان هستند از جماعت کثیری که ایشان را انتخاب کرده‌اند؛ یعنی انتخاب هر خبره بعنوان بیعت جماعت کثیری است که این شخص خبره بلندگو و کیل و نماینده آنهاست. پس انتهاب این خبره و بیعت او در واقع بیعت آن جماعتی است از مردم که این خبره را معین کرده‌اند. بنابراین اکثریت آراء خبرگان که همان اکثریت آراء اهل حل و عقد است اگر بیعت همه مردم نباشد، لا اقل بیعت اکثریت مردم با ایشان بعنوان حکومت خواهد بود.

و وقتی این بیعت انجام گرفت، آنوقت ایشان از طرف اسلام منصوب می‌شود برای حکومت؛ و مردم باید در امر حکومت و سیاست و تصمیم گیریهائی که راجع به اصل اجتماع اسلامی است - جز امر تقلید که اختصاص بهمان أعلم امت دارد - از ایشان اطاعت کنند بهمان کیفیتی که عرض شد و در اینجا لازم است أعلم امت این رهبری را تنفیذ و تأیید کند؛ و برایشان لازم است که امور واقعه را طبق نظر و رأی أعلم امت به جریان اندازند.

در این صورت مردم دیگر نگویند ایشان که در فلان مسأله به ما امر نکرده است. بلکه همینکه ایشان وزیری را برای امری می‌گمارد، و آن وزیر برای خودش مدیر کل و معاون معین می‌کند؛ و آنها هم برای خودشان افراد زیر دستی تا برسند به آن خادم و پاسبان تمام اینها تحت رهبری و حکومت ایشان حساب می‌شوند.

فلهذا الآن که مثلاً می‌خواهیم از خیابان عبور کنیم باید متوجه باشیم که از خط کشی عابر پیاده بگذریم، زیرا که حاکم اینطور گفته؛ و باید راننده‌ها متوجه باشند که وقتی می‌خواهند ماشین را سر چهار راه متوقف کنند خط عابر را نگیرند و ماشین دارهای مشهد بخصوص نایستی ماریچ حرکت کنند بلکه راه را برای عابر پیاده باز بگذارند و او را مقدم بدارند. اینها همه امور شرعی است، و واقعاً اگر ما در همه این امور دقت کنیم و وجدان خودمان را با آنها سازش بدهیم، می‌بینیم که چقدر اسلام در روح ما اثرات مثبت می‌گذارد؛ و زندگانی دنیائی ما را رو به سعادت و رشد و کمال می‌برد، و عاقبتمان هم که بجای خودش محفوظ

است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

ثَلَاثٌ لَا يَغْلُ عَلَيْهِنَ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: اخلاص العمل لله، و النصيحة لأئمة المسلمين، و اللزوم بجماعتهم سه چیز است که لازم و واجب است تمام مردمان مسلمان آن را بگیرند و از دست ندهند یعنی هیچ مسلمی نمی‌تواند آن را بپذیرد، و در مقابل این سه امر، هیچ قلب مسلمی نیست که کدر و ناراحت و آلوده باشد؛ بلکه در برابر این سه امر پاک و صاف و خالص است. یکی اینکه انسان عملش را برای خدا انجام بدهد. حساب تو و منی از بین برود، و انسان خودش را یکی از افراد جامعه بداند و به اندازه‌ای که قدرت دارد برای برقراری محور اسلام و حکومت اسلام و مصالح مسلمین تشریک مساعی کند؛ دوّم نصیحت به ائمه مسلمین و زمامداران و امامان و حاکمان آنها، سوّم التزام به شرکت کردن در اجتماعات مسلمانان»

۴. حرمت تضعیف حکومت اسلام

مرحوم علامه قدس سره معتقد بودند که هر چیزی که موجب تضعیف حکومت اسلام شود حرام است. در کتاب نور مجرد در شرح نصائح مرحوم علامه برای خطبا و مبلغین می‌فرماید:

«هفتم: حرمت تضعیف حکومت اسلام؛

می‌فرمودند: امروز پرچم اسلام به دست حضرت آیه‌الله خامنه‌ای مدظله‌العالی می‌باشد و هر کس ایشان را تضعیف کند اسلام را تضعیف کرده‌است و بر همین اساس عمده سعی و تلاش دشمنان اسلام بر تضعیف ایشان و تضعیف مسأله ولایت فقیه است.

وظیفه ما این است که مسأله ولایت فقیه را به طرز صحیح و متقن برای مردم بیان کرده و آنان را آگاه سازیم که تنها راه نجات و برطرف شدن مشکلات و رسیدن به رشد و تعالی، اجرای کامل دستورات اسلام است. و اگر نقص و مشکلی در جامعه وجود دارد منشأ آن ولایت فقیه و اسلام نیست، بلکه ریشه در نقشه‌ها و دسیسه‌های اجانب و دشمنان اسلام یا کوتاهی خود مسلمین دارد.

علامه
طهرانی
می‌فرمودند:
من آیت الله
خامنه‌ای را
ولی فقیه
می‌دانم و
تمام احکام
و جوب
اطاعت ولی
فقیه را
نسبت به
ایشان ثابت
می‌دانم

مصون بدارد و ایشان بتوانند در سایه عنایات و تأیید و نصرت پروردگار، حافظ احکام اسلام باشند.»

۵. وظیفه در موارد اختلاف نظر

بدیهی است که افراد غیر مجتهد و غیر متخصص حق اظهار نظر در هیچ مسأله‌ای را ندارند و نیز روشن است که مجتهدین و متخصصین در موارد مختلفی با هم اختلاف نظر دارند. خود مرحوم علامه قدس سره نیز بر اساس اجتهاد و تشخیص خود در بسیاری از مسائل آراء و مبانی خاصی داشتند و همچون همه مجتهدان در نقاطی نظر شریفشان با رهبر فقید انقلاب متفاوت بود. سؤال اینست که در این موارد وظیفه چیست؟ و اگر کسی در موردی تشخیصی غیر از تشخیص حاکم حکومت اسلام داشت، چه باید کرد؟

ایشان در پاسخ این سؤال می‌فرمایند:

«اگر یک ساختمان را به دست دو معمار یا دو مهندس بدهند که این ساختمان را بنا کنند، و آن دو مهندس معمار در فن خودشان کاملاً متخصص باشند که لازمه تخصص هم استقلال فکری است، اگر یکی از آنها نظریه‌اش مثلاً این است که این ساختمان در این موقعیت و خصوصیت باید شرقی ساخته بشود، دیگری نظرش این است که بایستی جنوبی ساخته بشود؛ یا یکی نظریه‌اش این است که اطاقها سه متر و نیم ارتفاع داشته باشد، دیگری می‌گوید: باید حتماً دو متر و هشتاد سانت باشد، یکی عقیده‌اش این است که من باب مثال پی‌ها را حتماً باید از بتون آرمه بریزیم و دیگری می‌گوید نه کافی است که پی‌ها را از همان شفته‌ها آهک بریزیم و بیش از این لازم نیست.

در این اختلاف نظرها یا اینکه با همدیگر می‌نشینند مشورت می‌کنند و توافق حاصل می‌شود، یعنی یکی از آنها دیگری را قانع می‌کند و با کم و زیاد کردن نقطه نظرها بالاخره روی نظریه هر دو نفر این نقشه ساختمان امضاء می‌شود، یا اینکه نه؛ آنها حاضر نمی‌شوند که با توافق یکدیگر این ساختمان بنا شود؛ چون هر دو نفر از آنها یا یک نفر از آنها مستقل برآی است؛ و حاضر نیست به هیچ وجه از نظر خودش تجاوز کند.

می‌فرمودند: هر عملی که موجب تضعیف حکومت اسلام شود حرام است و انسان حق ندارد نقائص حکومت را بالای منبر بگوید. اگر کسی از مسؤولین عمل خلافی انجام داد و بیان آن موجب تضعیف حکومت اسلام می‌شود، بیان آن در منبر حرام است؛ و اگر کسی بگوید، با دشمنان اسلام در تضعیف اسلام و ولایت فقیه هم‌جهت شده است.

می‌فرمودند: اگر عیب و ایرادی در نظام اسلامی مشاهده می‌شود، باید به مصادر امور و کسانی که احتمال می‌رود بتوانند آن را برطرف سازند گوشزد نمود و حق ندارید آن عیب را پخش کنید.

بله، اگر مسأله‌ای خلاف شرع باشد و ممکن است مردم در اثر تبلیغات و هیاهو به آن مبتلا شده و از منهای دین قویم منحرف شوند، مانند طرح استعماری کاهش جمعیت و وازکتومی و توبکتومی نمودن مردان و زنان و عقیم و نازا کردن آنان، می‌توان آن را در منبر بیان کرد و خلاف شرع بودن و عواقب وخیم و ناگوار آن را برای جامعه مسلمین توضیح داد. ولی این معنی را نیز خوب باید تفهیم کرد که این مشکلات به حکومت اسلام بر نمی‌گردد، بلکه در اثر سیاست‌ها و توطئه‌های شیطنانی دشمنان اسلام است که چه بسا با واسطه‌های متعدّد اجرا و پیاده می‌شود، بگونه‌ای که در نزد بسیاری حتی گمان نمی‌رود که این امر، از نقشه‌های شوم و خانمان‌برانداز استعمار است.

می‌فرمودند: اگر کسی در مجلسی حضور یافته باشد که در آن از نظام اسلامی بدگویی می‌شود، اگر میتواند دفاع کند واجب است دفاع نماید و گرنه نشستن در آن مجلس جائز نیست.

بر همین اساس می‌فرمودند: در این زمان که پرچم اسلام به دست رهبر معظم انقلاب حضرت آیه‌الله خامنه‌ای حفظه‌الله تعالی بوده و ثقل رهبری امت اسلام بردوش ایشان است و با وجود این همه مخالفین و دشمنانی که دارند، باید برای ایشان در منبرها دعا کرد. و علاوه بر آن در مظان استجاب دعا و دردل شب‌ها که دعا مقرون به اجابت است برای ایشان دعا کنید تا خدای تعالی معظّم‌له را از خطرات ظاهریّه و باطنیّه و کید و مکر دشمنان و مخالفین

وقتی که ایشان حضرت آیه‌الله خامنه‌ای [به رهبری رسیده بودند در اولین ملاقاتی که بین مرحوم آقا و ایشان به وقوع پیوست عبارتی را که مرحوم آقا گفتند این بود که وقتی شما آمدید و این موقعیت را قبول کردید ما شب سر را راحت به رختخواب گذاشتیم «آزاده دوم مرحوم علامه»

کشها می گوید سر سیمها را نیندند و ... اینهم که معلوم است که خیانت است. نحوه دیگر آن است که می گوید: حالا که من الآن آن نظریاتم در این خصوص مورد قبول واقع نشد؛ به آن مقداری که قدرت دارم از کمک به این ساختمان مقدس خودداری نکنم؛ من هم مانند یکی از عاملین دیگر مأمور برای عمل و اجراء و تصحیح می شوم؛ لذا با اینکه خودش مهندس است، می آید مانند یک بنا به کارگراها سر می زند؛ به سیم کشها سر می زند؛ به عملهها سفارش می کند: آقا جان آجرها را خوب کار بگذارید؛ محکم کاری کنید! اینجا مسجد است، روی سر مردم فرو نیاید، و خلاصه مشغول کار می شود اما بدون اینکه در کادر هدایت و نقشه اساسی، دخالتی داشته باشد.

این بهترین کار پسندیده است که در صورتی که از نیروی فکری او استفاده نشده، عملاً نسبت به پایداری این ساختمان و برقراری آن حتی الإمكان کوشش کند، و تمام مساعی جمیله خود را ابراز نماید...

در هر یک از رشته‌های تخصصی مطلب از این قرار است بدون استثناء اجتهاد هم همین است. کسیکه مجتهد می شود، مجتهد مطلق، او در امور دینی ذی رأی و ذی نظر می شود، و به هیچوجه انسان نمیتواند مجتهد را از رأیش برگرداند مگر اینکه برود بنشیند با او مباحثه کند که جان من این رأیی که شما دادید مگر اینکه برود بنشیند با او مباحثه کند که جان من این رأیی که شما دادید بر اساس این مقدمه، و این روایت، و این دلالت، و اصل بوده است و مثلاً این روایت ضعیف السند است، بدلیل اینکه راوی آنرا کثی و نجاشی تضعیف کرده‌اند و متأخرین هم او را تقویت نکرده‌اند، پس روایت ضعیف السند فلهدا این فتوای شما صحیح نیست.

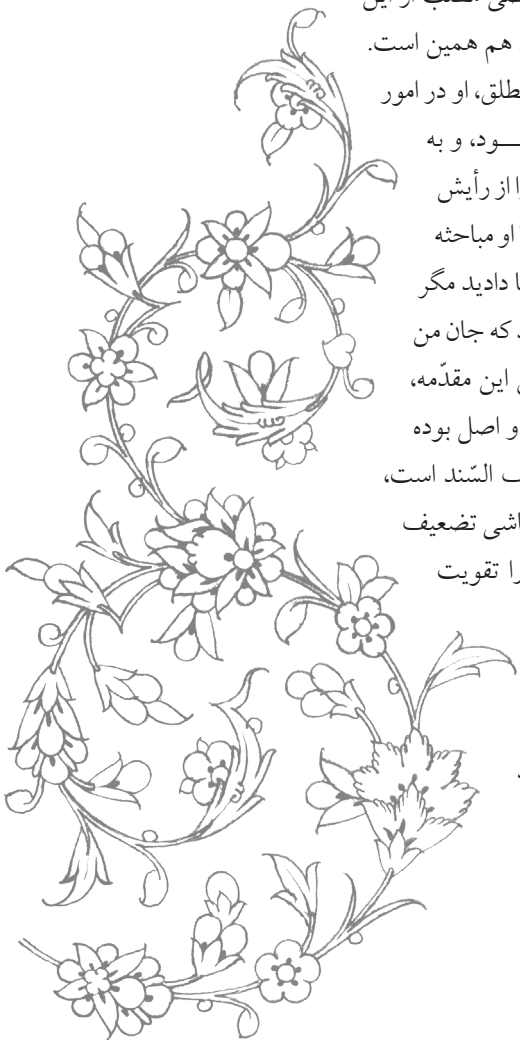
و در این صورت یا قبول می کند و یا می آید و با انسان مباحثه

در اینجا اگر بنا شود ساختمان را بدست یکی از آنها بدهند که بنظر او ساخته شود؛ و بالاخره او مهندس و معمار این ساختمان باشد، می خواهیم ببینیم وظیفه آن معمار یا مهندس دیگر چیست؟ او هم اهل خدمت است و می خواهد کار بکند؛ و در این ساختمان عامل مؤثری باشد؛ و بالاخره تشریک مساعی کند. من باب مثال ساختمان یک محل مقدسی است یک مسجد است و می خواهد کار بکند؛ وظیفه او چیست؟

یک وقت این معمار دوم تابع آن معمار اولی می شود در تمام آراء که هر چه تو در این نقشه امضاء کردی، من هم امضاء می کنم که این کار مسلماً کار غلطی است. زیرا بنا بفرض دومی هم در این امر متخصص است، و نسبت به نقشه اولی اشکال دارد، آنهم اشکال فنی، و نمی تواند از نقطه نظر فکر امضاء کند؛ که اگر امضا کند، خیانت کرده است برای اینکه ممکن است فردا این ساختمان فرو بریزد؛ یا برای زلزله استحکامات لازمه پیش بینی نشده باشد، یا هوا به اندازه کافی برای مدعوین و حاضرین نباشد؛ و افرادی خفه شوند، و یا گاز کشی اش درست نباشد، برق کشی اش کامل نباشد، و حریق اتفاق بیفتد. امضاء او یعنی امضاء همه خطرات.

بنابراین در موضوعات تخصصی تبعیت در رأی و فکر از دیگری، صد در صد غلط است. هر گونه تخصصی می خواهد باشد، یعنی انسان بعد از اینکه خودش صاحب نظر شد دیگر نمی تواند با بصیرتی که پیدا کرده، تابع رأی دیگری باشد. بنابراین اگر این معمار طرحهای معمارین را قبول و امضا کند بداعی اینکه مثل نام از جمله معمارین خارج نشود؛ یا ما هم در ردیف معمارین و افراد سرشناس باشیم و أمثال آنها، او خیانت کرده است پس وظیفه عملی او چیست.

اینجا به دو نحوه می تواند عمل کند: یکی اینکه بگوید: حالا که او در فکر خودش مستقل شد، و این ساختمان بدست او افتاد؟ ما چرا عقب بمانیم؟ چه و چه؟ و شروع می کند به خرابی و فساد؛ در موقع عمل پیها را بد می کند و به بنا و عمله دستور می دهد آجرها را خوب کار نگذارند. ملاتها را خوب نریزند، خلاصه دسیسه می کند، رشوه می دهد؛ به سیم



مجتهدین واجب است تابع باشند، و هر چه او گفت عمل کنند. در امر جنگ در امر صلح، در اخذ مالیات‌ها، در خراب کردن خیابان‌ها، در ترکیب امور ادارات، در قوانین راهنمایی، در نماز عید فطر و قربان، و تعیین روز عید فطر و روز عید قربان، و حکم بدخول شهر و رؤیت هلال و أمثال ذلک که مسائل اجتماعی یکی دو تا نیست الی ما شاء الله بسیار است که اینها باید در جامعه اسلام یک حکم داشته باشد، و هیچ حقّ خلاف ندارد؛ مگر انسان علم به خلاف داشته باشد.»

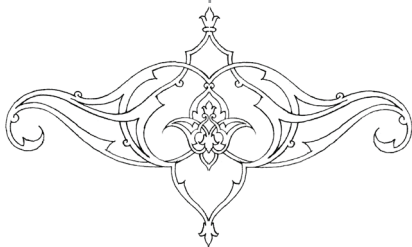
می‌کند که آقا شما که می‌گوئید اینطور و اینطور، حرف شما به این دلیل غلط است. شما این معنی را که از این آیه استفاده کرده‌اید؛ و می‌گوئید: دلالتش این است، صحیح نیست، چون آیه چنین دلالتی ندارد؛ بلکه دلالت آیه چیز دیگری است، و شما اینطور خیال کرده‌اید. خوب انسان هم می‌بیند راست می‌گوید؛ و انسان اشتباه کرده است...

اما مجتهد بدون اینکه کسی او را قانع کند و بگوید که: در این فتوی اشتباه کردی، از رأی خودش برگردد و تابع مجتهد دیگر بشود جایز نیست، بلکه باید اجتهاد یعنی تخصص، و تخصص یعنی بصیرت وجدانی و علم وجدانی، و نور باطنی بر اینکه مطلب از این قرار است. چراغ روشن است. و انسان با دو چشم هم می‌بیند که الآن چنین است. آنوقت انسان چشمش را بهم بگذارد و بگوید چنین نیست چون فلانکس چنان گفته است؛ این غلط است. این می‌شود تقلید نسبت به شخص متخصص و بهم گذاشتن چشم نسبت به شخص بینا و فلها می‌بینم که در اجازه اجتهادی که فقها به شاگردانشان می‌دهند می‌نویسند: و یحرم الله علیه التقلید: یعنی دیگر از این ببعده تقلید بر او حرام است.

شخصی که به مرحله اجتهاد برسد، نه اینکه جایز اجتهاد کند بلکه دیگر نمی‌تواند تقلید بکند، تقلید حرام است... مجتهد هم نمی‌تواند تابع رأی دیگری بشود. این راجع به مسائل کلی اجتهاد.

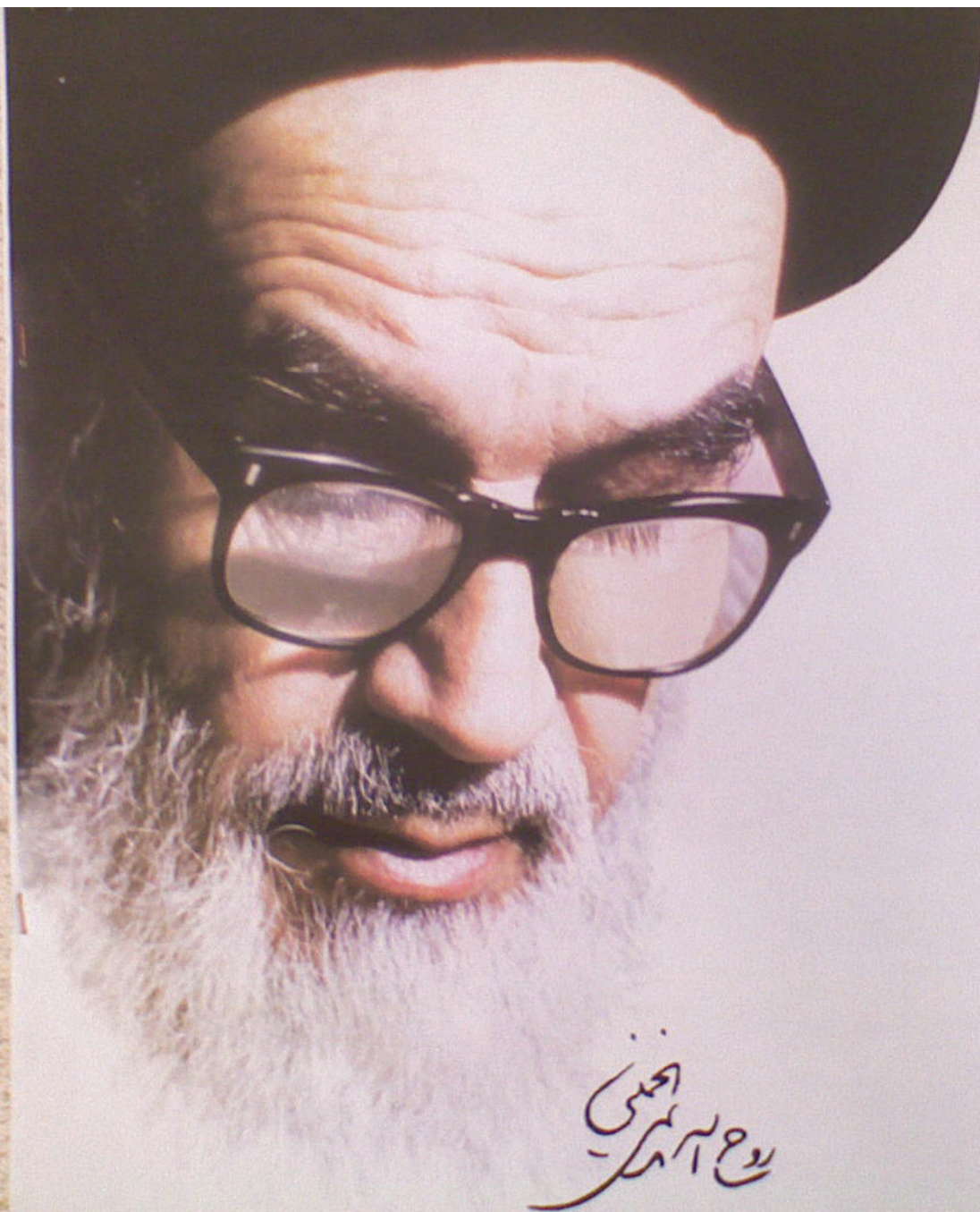
اما راجع به حکومت اسلام، گفتیم که: حاکم اسلام واحد است و نمی‌شود در سیطره اسلام دو تا حاکم باشد. وقتی یکی از مجتهدین حاکم شد حکمش بر تمام افراد مسلمان و حتی بر مجتهدین دیگر و حتی بر افرادی که از حاکم أعلم‌اند نافذ است. خداوند به جهت حفظ مصالح نظام حکم او را حجّیت داده است حالا باید دید وظیفه مجتهدین دیگر چیست؟

مجتهدین دیگر در عبادات و معاملات و حجّ و هر چیزی که راجع به امور شخصی است نمی‌توانند از آن حاکم تقلید کنند، زیرا این امور تقلیدی نیست؛ و تقلید بر مجتهد حرام است، اما در امور ولائی که راجع به حکومت است، و شرع مقدّس اسلام اختیار آن را به دست حاکم داده است بر همه



بیانات حضرت علامه طهرانی

در تجلیل از بنیان گذار کبیر جمهوری اسلامی قدس سره در خطبه عید فطر



بی‌نهایت گردد؛ یعنی هزار تا صفر، ده هزار تا صفر، صد هزار تا صفر تا صفرند هیچند. اما چون عدد در جلوی بزرگی بقدری بزرگ می‌شود که هیچ ریاضی‌دان نمی‌تواند بزرگی چنین عددی را در قوه ذهن خود تصور و تخیل کند.

این ملت همان ملت بود؛ البته قابلیت و استعداد داشت؛ نور وجود و اراده رهبر در او تابید. این قابلیت‌ها را از کمون و خفا بیرون آورد. همانطور که این چراغ‌های خاموش دارای قابلیت است، دارای شرائط است که می‌تواند در اثر عبور ذرات الکترونی نورافشانی کند؛ وگرنه از بستن چراغ‌های شکسته و خراب و فرسوده به تیار جریان الکتریک شهر هیچ سودی حاصل نخواهد بود، هیچ نوری پدیدار نخواهد شد.

زعیم شما آمد شما را بیدار کرد. حس شما را زنده کرد، شما را متنبه و متوجه ساخت که شما انسانید، شما مسلمانید شما شاگردان مکتب امیرالمؤمنین و سیدالشهداء هستید شما از قرآن کریم پیروی می‌کنید.

ای مسلمانان! می‌دانی در قرآن چه نوشته است؟ در قرآن نوشته است؟

وَاللَّهُ الْعِزَّةُ وَالرَّسُولُ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ.
در قرآن نوشته است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ
أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا.

در قرآن نوشته است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا
وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي
صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ.

این قرآن در دست ملت بود، این آیات را هم می‌خواند اما نمی‌فهمید. معنایش را ادراک نمی‌کرد. روح و جان آیات را مس‌نموده و لمس ننموده بود.

آن زعیم گرامی و رجل الهی که به مشارع سنت و آبشخوار احکام دسترسی دارد انسان را بیدار می‌کند، نقاط ضعف را نشان می‌دهد و جلوی ضعف و ذلت را می‌گیرد.

گرچه او در تمام سخنانش می‌گوید: ملت قیام کرد و درست

متن ذیل قسمت‌هایی است از خطبه عید فطر سال ۱۳۹۹ که توسط حضرت علامه طهرانی در باب ضرورت اطاعت از رهبر حکومت اسلام و قدردانی این نعمت انشاء گردیده و خود ایشان نیز متن آن را با قلم شریفشان یادداشت نموده‌اند. در اینجا قسمت‌هایی را که مربوط به دیدگاه‌های سیاسی حضرت علامه است در اختیار خوانندگان گرامی قرار می‌دهیم و خوانندگان گرامی می‌توانند مابقی این خطبه زیبا را از روی تصویر دستخط ایشان در پایگاه مکتوبات خطی مرحوم علامه مطالعه نمایند.

«... بنابراین حقی که این رهبر عالیقدر بر شما دارد اگر تا روز قیامت بسپاس و شکرانه‌اش برخیزید از عهده بر نیامده‌اید؛ چون شما همه مردمان مرده‌ای بودید؛ او زنده کرد.

ملت قیام کرد؟ ملت زحمت کشید؟ اینها حرف است. جز اراده و عزم قویم ایشان هیچکس کار نکرد؛ بدلیل اینکه ملت همیشه بوده است ولی تا روح در ملت پیدا نشد جان نگرفت، حرکت نکرد.

ملت مانند قبرستانی بود مرده و فرسوده و باس زده؛ باید یک نفس عیسی آنرا زنده کند بجنبش درآورد.

ملت مانند این چراغ‌هایی است که در این مسجدند، اما همه خاموش و سرد. تا جریان برق نباشد اینها روشن نمی‌شوند گرم نمی‌شوند جلوه‌گری ندارند.

ملت مانند صفر است. صفر یعنی هیچ؛ صفر یعنی مرده و بی‌خاصیت؛ اما اگر یک عدد یک به او اضافه شود زنده می‌شود. قدر و قیمت پیدا می‌کند.

شما صدتا صفر پهلوی هم بنویسید نتیجه صفر است. هر چه صفر به آن بیفزائید، باز نتیجه صفر است. یعنی هیچ؛ اما اگر یک عدد در جلوی بگذارید بگذارد می‌شود. زود بگوئید (بعضی گفتند می‌شود هزار)

وای وای؛ معلوم می‌شود شما ریاضی دانید. من گفتم صدتا صفر، هزار سه صفر دارد.

آقای محترم! این عدد بقدری بزرگ است که به زبان نمی‌آید، فقط بصورت عدد قوه‌دار باید بزرگی او را حساب نمود و نمایش داد

باید یک عدد یک باحد صفرهای ملت اضافه شود تا نتیجه

شده و مطلب تمام بود. این را همه می دانید.

شما پای صندوقها آمدید برای رأی، می دانید معنای رأی چه بود؟ معنای رأی اعتراف و بیعت بود. بیعت یعنی اقرار و تحمّل حکومت اسلامی این حاکم شرع که لوایش را برافراشته است.

بیعت یعنی التزام با طاعت و تسلیم در برابر جمیع احکام سیاسی اسلامی و غیر سیاسی که از این حکومت اسلامی صادر می گردد.

بیعت یعنی پذیرفتن وحدت جامعه اسلامی را بشکل واحد و خود را جزء واقعی اجزاء آن درآوردن.

عالمی عامل دارای مغزی متفکر و حمیم و دلسوز قیام کرد برای اسلام کار کرد و شاخص شد.

بر تمام مسلمان واجبست که از او پیروی کنند، او را دوست داشته باشند، برای او دعا کنند و با او تجدید عهد نمایند و در هر ساعت از روز و شب حسّ خود را بدو بدهند و او را وَلِیّ خود بدانند؛ و البته در صورت تحقّق چنین واقعیتی جامعه ما بسیار سعادتمند خواهد بود.

نه تنها او را شخصی بدانید که آمده شما را به مادیات برساند، یا حوائج طبیعی و طبیعی شما را برآورد. او آمده است شرف و عزّت از دست رفته را به شما برگرداند و در کالبد اسلام از بین رفته حیات نوینی بخشد.

من امروز برای شما یک روایت می خوانم. و نمی دانم تا بحال کسی متوجّه این جهت شده است یا نه و علی کلّ تقدیر ما این روایت را می خوانیم، ولی مسلّم بدانید که بعد از این روایت زیاد خوانده می شود و به مناسبت این رهبر در کتب ذکر می شود.

این روایت را عامّه نقل می کنند، و ابن اثیر جزری در جامع الأصول آورده است؛ اصل این روایت را ابن داود در سنن خود در کتاب ملاحم از سلیمان بن داود مهری از ابن وهب از سعید بن ابی ایوب از شراحیل بن یزید معافری از ابی علقمه روایت می کند که او می گوید: در آنچه به خاطر دارم ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت می کند که آنحضرت فرمود:

هم گفته است اما ای عزیزان ملت چیست؟ آن بزرگواری اوست که می گوید ملت قیام کرد، من کاری نکردم.

سَران عالم اگر یک هزارم زحمتی را که این مرد متحمّل شده است تحمّل می کردند کوس فرعونیت و انائیت و استکبارشان به ثریا و عیوق می رسید؛ ولی او از کرامت و ادب نفس خویش خود را خالی می بیند می گوید: من کاری نکرده ام، من بنده هستم، خدا کرده است، مردمند که به توفیق خدا کار کردند؛ یعنی حق را نباید فراموش کرد. تمام این قدرت و عظمت از ناحیه ذات مقدّس اوست.

سُبْحَانَهُ هُوَ اللهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ.

نور ذات احدیت است که از دستگاه تحویل و معدّل کهربائی به چراغهای خاموش رسید و آن را بر افروخت و گرنه در شب ظلمانی این چراغهای شهر بقدر یک شمع ضعیف پرتو ندارد.

پس باید خدا را بر این دستگاه معدّل سپاس گفت، سپاسش رابطه قوی است با معدّل سپاسش اطاعت و تسلیم اوست. سپاسش فرمانبرداری و پیروی است. سپاسش دعا بر صحت و سلامت و موفقیت اوست در ساعات روز و شب و سحرگاه؛ هر وقت می خواهید صدقه برای خود بدهید اول برای او بدهید سپس برای خود و زن و فرزند و قوم و عشیره.

اگرخواستید مجلس دعا و توسّل برای رفع گرفتاریهای شخصی فراهم آورید، اول برای به ثمر رسیدن نهضت اسلام و برقراری حکومت عدل اسلام، و صحت و سلامت مزاج و آرامش فکر و طول عمر این رهبر که به شما حقّ حیات دارد دعا کنید سپس برای مقاصد شخصی؛ اینست شکرانه اش.

شکرانه اش پیروی است؛ شکرانه اش حرکت در این مسیر است، شکرانه اش عدم خستگی است، شما در آن همه پُرسی (رفراندم) چه کردید و به چه رأی دادید؟

به معجزد سرنگونی رژیم سابق، حکومت حکومت اسلامی شد و همه می دانید که دیگر آن رژیم بر نمی گشت و نمی توانست برگردد؛ و بفرض محال اگر تمام مردم هم به آن رژیم رأی می دادند قابل برگشت نبود؛ چون کار یکسره

إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا

خداوند تبارک و تعالی در سر هر صدسالی بر می‌انگیزد کسی را که برای این امت و دینش را تجدید کند.

یعنی در مدت درازای هر صدسالی که طبعاً دین رو به کهنگی و خرابی می‌رود یک رجل الهی را بر میگمارد که دین خدا را زنده کرده و از کهنگی بدرآورد.

این روایت از نقطه نظر سَنَد گرچه ضعیف است و قابل اعتماد نیست، ولی بعضی از علماء و اهل سیر در صدد برآمده‌اند که از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا بحال، افرادی که در سر هر صد سال آمده‌اند و دین خدا را تجدید کرده‌اند را مشخص کنند.

مثلاً حضرت امام محمد باقر علیه السلام را مجدد رأس مائة ثانی یعنی سده دوم و حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را مجدد رأس مائة ثالث یعنی سده سوم شمرده‌اند.

در صد سال پیش از این که کشور ایران دچار بیچارگی و بدبختی و نکبت و اضطراب و تسلط غریب و عجیب ممالک کفر و خارجی بود، و انگلیس‌ها تمام ایران را تصاحب نموده و با همان معاهده تنباکو ر بوده بودند و در ایران برای خود پایگاه‌ها ساخته و سربازخانه‌ها ساخته و اسلحه وارد کرده بودند و طبق مواد عهدنامه تمام ملت را و کشور را قبضه کرده بودند با فتوای مرحوم آیه الله حاج میرزا محمد حسن مجدد شیرازی اعلی الله تعالی مقامه همه آن دسیسه‌ها در هم ریخته شد و انگلیس‌ها و شاه و دولت و طرفدارانشان شکست خوردند و اسلام و مسلمانان حیات تازه‌ای یافتند.

و به همین مناسبت آن آیت عظمای الهی را مجدد گویند یعنی تجدید کننده دین و روش امت .

فتوای آن مرحوم یک سطر است: بسم الله الرحمن الرحيم. اليوم استعمال تنباکو و توتون بأی نحو کان در حکم محاربه با امام زمان علیه الصلوٰة و السلام است. حرره الاحقر محمد حسن الحسيني.

چنان انقلابی در ایران پیدا شد که می‌گویند بی نظیر بوده،

پیرمردان فرتوت از پدرانشان شنیده‌اند که چه موج عظیمی از احساسات و عواطف مردم برخاست و آن قدرت‌های جهنمی را بزانو درآورد.

تمام دنیا متوجه عظمت این فتوی و موقعیت فتوی دهنده شد که این مرد کیست؟ میرزای شیرازی کیست؟ این چه محبوبیت و تأثیر کلامی در بین مردم دارد؟

این مردم چه کسانی هستند؟ با کدام دولت خارجی ربط دارند؟ در تحت کدام جمعیت و حزبی هستند؟ چه عاملی آنها را تحریک کرده است؟ چه نیروئی آنها را بدین نضت عظیم رهبری کرده است؟

آن روح اسلام و حقیقت تشیع راستین بود که در نهاد آنان در طول مدت هزارسال و بیشتر هنوز زنده مانده و به ندای نائب امام زنده خود پاسخ مثبت می‌دهند.

امروز روز عید فطر: اول ماه شوال از سنه یکهزار و سیصد و نود و نه هجری قمریه است که یک سال و سه ماه دیگر دوران یکهزار و چهارصدمین سال از هجرت را به پایان می‌رسانیم و وارد قرن پانزدهم هجری می‌شویم. یعنی در رأس مائة خامس عشر: سده پانزدهم، و ان الله بعث علی رأس هذه السنه لهذه الامه من یجدد لها دینها.

می‌دانید مجدد این سده کیست؟ بسیار روشن، از آفتاب روشن‌تر، همین مرد یک‌لاقبای بی‌آز که می‌گوید: من طلبه هستم. ما همه طلبه هستیم، طلبه‌ها همدیگر را خوب می‌شناسند، طلبه یک‌لاقبای، نه سرمایه‌ای نه عده‌ای، و نه عده‌ای، نه زد و بندی، هیچ ندارد مگر واقعیت؛ شهادت دارد شجاعت دارد علم دارد تقوی دارد بلند نظر است بلند پرواز است، بلند همت است.

می‌گوید: انسان باید خود را از ذل عبودیت بندگان خارج کرده و در عنوان عبودیت الله: خداوند عزوجل درآید. می‌گوید: در زیر بار اسارت دولت کافر درآمدن، با روح اسلام سازش ندارد.

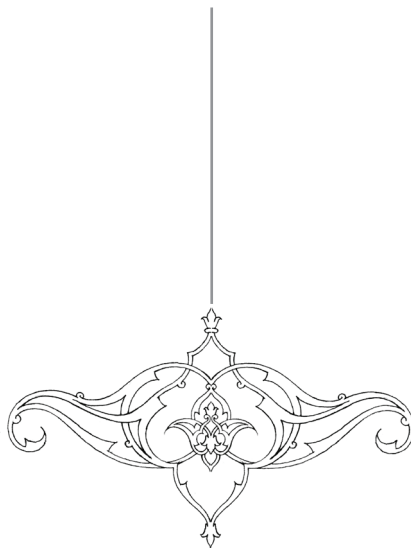
این مرد آمده است برای احیای این حقیقت که مدت مدیدی بود به بوته خفا و نسیان جای گرفته بود. و حقاً روح تازه و حرکت زنده در نفوس دمید و نهضت و حرکتی بوجود آورد بدیع و رفیع.

اینجاست که بر فرد فرد از افراد امت از عالم و عامی و غنی و فقیر و کارگر و کشاورز و اهل دوائر دولتی و نظام ارتش و دانش آموز و دانشجو و غیرهم لازم و واجب است که نیروهای خود را برای تقویت این روح وحدت جامعه بهم درآویزند و برای تشکّل واقعی آن بر دو محور حکومت اسلام از بذل هیچ قوه‌ای دریغ نکنند.

تا اینکه این پیروزی و ظفری را که در طلیعه آن هستیم انشاء الله تعالی به آخر برسانیم. حالا قدم اول است که برداشته می شود دنباله آن بسیار عالی تر و مسرت بخش تر خواهد بود.

تا اینکه کم کم اذهان آماده و مهیای حکومت عدل و توحید الهی در سراسر جهان گردد و افکار و اذهان آماده پذیرش حکومت جهانی حضرت قائم آل محمد محمد بن الحسن امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف گردد و این جنبش ها و حرکت ها مقدمه و در مسیر قیام و نهضت و انقلاب آن حضرت قرار گیرد.

و مردم بدانند حکومت عدل الهی چیست؟ و امام زمان کیست. و قوه معنوی آنحضرت چگونه در مردم اثر می گذارد. و چگونه باید در برابر آن کانون عدل و حقیقت تسلیم شوند، و در ظاهر و باطن سنگر نگیرند، و از تمام منویات شخصی خود و آراء و افکار اکتسابی فاقد از معنی و عاری از حقیقت بگذرند ...



بر این اساس مردم طبعاً او را به امام یاد می کنند. منظورشان این نیست که او از ائمه دوازده گانه و صاحب مقام ولایت کبرای الهیه می باشد؛ بلکه امام یعنی پیشوا و زمامدار؛ گرچه این تعبیر صحیح نیست، زیرا در اصطلاح خاص شیعیه، امام برای خصوص ائمه دوازده گانه استعمال می شود.

امروز در میان همه مراجع وقت که دارای مقام علم و فضیلت و تقوی و مرجعیت فتوایی هستند، او دارای مقام زعامت و حکومت است.

هر یک از علماء اعلام و فقها عظام ما دارای مقامی عالی و مرتبه‌ای رفیع هستند ولی فعلاً حکومت شرعیّه بر دوش ایشان قرار گرفته است. ایشان یعنی حضرت آیه الله العظمی سید روح خمینی حاکم شرع مطاع است. خداوند عزوجل ایشان را برای حکومت اسلامی برگزیده است.

اینجاست که شما خوب حس می کنید که انتصاب الهی غیر از انتخاب است. آیا مردم ایشان را انتخاب کردند؟ رأی گیری کردند؟ عنوان اکثریت بود؟ نه. هیچ یک از این مسائل مطرح نبود.

طبعاً زمینه‌ای پیش آمد و مشیت حضرت احدیت عزوجل بر این قرار گرفت که فردی را که لیاقت برداشتن این لوا را که به تمام مسلمین جهان بعد از کهنگی و اندراس لباس عزت بپوشاند ایشان را قرار دهد

بنابراین این یک انتصاب الهی است؛ بر ما لازم است که تبعیت کنیم، در پیروی اشکال و خُرده گیری ننمائیم ایراد ننمائیم، در آراء و احکام ایشان بدون جهت دخالت نکنیم انتقاد ننمائیم.

از هر حزب و دسته‌ای بگریزیم جز حزب الله مگر آیات خدا را برای شما نخواندم؟

حزب الله آن حزبی است که انسان را بحق رهبری می کند، و سعادت انسان را تأمین می نماید؟ و از بقیه مکتب ها و مذهب ها و احزاب بایستی پرهیز کرد؛ و خود را آماده نمود برای استمساک بحزب خدا و چنگ زدن بریسمان محکم الهی.

چون جامعه اسلامی فعلاً شکل و صورت بخود گرفته است، مخالفت با این وحدت مخالفت با رسول الله است؛

عالم السلام بود برخی از گزارشات را به حضور انور عرضه نمودم فعلاً نیز در این موقع خطیر و حسّاس ناگزیرم با رئیس ملت و زعیّم امتّ پاره‌ای از خطرات را تذکر دهم تا شاید به حول و قوّه الهی در صدد چاره حتمی برآمده و نتیجه بتی حاصل گردد.

البته از حوادث غیر مترقبه دوماه اخیر که با شدّتی هرچه بیشتر جریان یافت اطلاع کافی حاصل فرموده‌اید که چگونه با اِرعاب و تهدید و زور سرنیزه و نشر اخبار کاذبه نفسها را در سینه‌ها حبس و بعضی از علماء و فضلا و رجال و کسبه و توده کثیری از اصناف مختلفه مردم را به زندان ریختند و فرمایشات خود را بر کرسی نشانند با اینکه در صدد برآمده آن منویات سر بسته را یکایک به مرحله اجراء گذارند. حقیر درباره حوادث واقعه دیگر مورد ندارد خاطر شریف را تصدیق دهم؛ لکن مهم آنست که هر چه زودتر باید در صدد چاره برآمده و در مقام دفاع از حریم مقدس قانون اسلام و دفع خطرات حتمی الوقوع بود.

آنچه درباره ایران به طور حتم پیش بینی می شود و علائم و آثار آن به خوبی گواه است و لحن عبارات جرائد و مجلات و نطقها و مذاکرات کمیسیونها و به طور کلی مطالبی که فعلاً در دستگاه حاکمه دارج است، آنکه ایران رفته رفته روابط خود را با کشورهای اسلامی قطع و یکباره به ممالک غربی خواهد پیوست. قوانین کافره یکی پس از دیگری اجرا خواهد شد؛ زیارت بیت الله الحرام به کلی ممنوع می گردد؛ روحانیت و حوزه‌ها از بین خواهد رفت، و یک سازمان روحانیت ساختگی که به وسیله دانشکده عالی روحانیت بناست از طرف دولت تأسیس گردد با بودجه کافی به عمل خواهد آمد.

البته مراجع و مفتیان و ائمه جماعت و وعاظ پس از گذراندن دوران این دانشکده با در دست داشتن مدارک تحصیلی، روحانیت فرمایشی ملت را اداره خواهند نمود، روحانیتی که در تمام شؤون کشوری طبق خواسته‌های استعمار کافر قوانین اسلام را تعبیر و تفسیر نماید؛ و با صورتی جالب و مغزی تهی بر ملت حیران و سرگشته حکومت کند.

مذاکرات پیدایش چنین دستگاهی به عمل آمده و مقدمات

مرحوم علامه طهرانی قدس سره از هنگام بازگشت از نجف و چندین سال قبل از رحلت مرحوم آیت الله بروجردی و سپس وقائع محرم ۱۳۸۳ (۱۴ خرداد ۱۳۴۲) فعالیت‌های سیاسی خود را به شکل تشکیلاتی آغاز نموده بودند و در این میان در حد توان از بزرگان و مراجع برای اقامه حکومت اسلام و قیام در برابر ظلم کمک می خواستند. نامه ذیل یکی از نامه های آن مرحوم به مرحوم آیت الله میلانی است که حاوی تحلیلی از اوضاع سیاسی آن روزگار و استنصار از مرحوم آیت الله میلانی برای مقابله با استعمار است که در جلد دوم کتاب «علم و جهاد» به طبع رسیده است. مرحوم علامه در آن سالها تلاش زیادی نمودند که مرحوم آیت الله میلانی جلوداری نهضت را قبول نمایند ولی به جهاتی در این امر موفق نشدند.

تا اینکه پس از رحلت مرحوم آیت الله بروجردی، رهبر فقید انقلاب قدس سره آغاز به فعالیت‌های سیاسی نمودند و مرحوم علامه نیز با ایشان هم‌سنگر شده و از ایشان برای جلوداری نهضت دعوت نموده و خود نیز تشکیلات خود را برای همکاری و پشتیبانی از ایشان بسیج می نمایند.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور مبارک حضرت مستطاب کشف الأعلام آیه الله الملك العلام آقا حاج سید محمد هادی میلانی ادام الله ظله السامی

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته، تحیات وافره و ادعیه خالصه إهداء می نمایم. ان شاء الله تعالی مزاج شریف مقرون به صحت و عافیت بوده مختصر دنباله نقاهت مرتفع گردیده است. امید است خداوند نعمت وجود ... مستدام بدارد و در ظلّ توجّهات خاصه و عنایات کامله حضرت بقیه الله مرفه الحال و مقضی المرام بوده لازتم مؤیداً للدين و عوناً للمؤمنين و حافظاً لحدود الله و شریعه سید المرسلین ببرکات أسلافکم الطاهرين.

و بعد، لله الحمد و له الشکر اینک موفق آمدم بعضی از مطالب لازم التذکر را بحضور مبارک معروض دارم و پس از عرض سلام و ارادت و تجدید مراتب اخلاص مصدّع گردم، همانطور که چند ماه قبل راجع به خطراتی که متوجه

بسیار می کوشد همان إلغاء رسمیت اسلام از قوانین مملکتی و فصل بین مبانی مذهبی از جمیع شئون کشوری اعم از اقتصادی و اجتماعی و سیاسی است. و اگر خدای ناکرده وضع چنین بماند بدون تردید با تشکیل مجلس مؤسسان مواد دینی را از قانون اساسی حذف و یکباره این کشور ظاهراً و باطناً ملحق به ممالک کفر شده، بساط اسلام یکسره برچیده خواهد شد.

و به طور خاصه دستگاه اراده دارد به کلی ریشه اسلام را از ایران قلع و قمع کند، مرام و مشی، مسلک و خوی غربی‌ها را جایگزین احکام قرآنی و سنن اسلامی بنماید، به طوری که ابداً از اسلام اسم و رسمی باقی نماند. بهائیت را به رسمیت بشناسد و از نقطه نظر قوانین لازم الاتباع دولت را عاری از لون مذهب معرفی کند. این یک زنگ خطر بلکه وقوع در عین خطر است.

مضافاً به آنکه صیهونی‌ها و اسرائیلی‌ها به قالب بهائیت دستگاه را قبضه نموده، در دانشکده‌ها، وزارتخانه‌ها و ارتش و غیره افراد کثیر مؤثری بهائی هستند و اقتصاد و قوای مملکت را قبضه نموده‌اند، علی‌آنکه لیس ببعید آنکه ناگهان

آن از مقالات مجلات راجع به پیشنهاد تحدید لباس و اعزام به خدمت نظام وظیفه طلاب علوم دینی در جرائد شروع شده است. دستگاه‌ها دانسته‌اند که یگانه موی دماغ آنها در اجراء مقاصد شوم استعمار کافر همین طائفه‌اند. لذا برای هدم آنها کمر بسته و با تبلیغات بی‌اساس و عوام فریب از هرگونه اهانت به بزرگ و کوچک دریغ نمی‌نمایند.

ارتجاع سیاه که برای درهم شکستن آن آماده هستند عبارتست از روحانیت، و انقلاب سفید عبارتست از تبدیل قوانین مقدسه اسلام به قوانین کافره، و همانطور که صراحتاً اظهار می‌دارند مضامین منشور سازمان ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر باید عملی گردد؛ یعنی قرآن مجید منسوخ و این منشورات به منزله قانون اساسی کشور شیعه نشین خواهد شد.

فعالاً زمزمه‌هایی از تفکیک روحانیت از سیاست در جرائد شروع شده و نویسندگان این مقالات افرادی هستند که در رأس سیاست خارجی واقع و مطلعین روی مقالات و نوشتجات آنها حساب‌های دقیق دارند.

نقشه اساسی که دستگاه استعمار کافر برای عملی کردن آن



بنده فعلاً برای اولین وهله این مطلب را با حضرت عالی در میان گذاردم، اگر صلاح می‌دانید علمای نجف اشرف و قم و بزرگان بعضی از شهرستان‌ها را به ارض اقدس و آستان قدس حضرت ثامن الائمه علیه آلاف التحیه و الثناء دعوت کنید و اگر صلاح نمی‌دانید مرقوم فرمائید تا با اعلام نجف یا قم مذاکره به عمل آمده و آنان حضرت تعالی را دعوت کنند یا اگر صلاح می‌دانید به حج مشرف شده و در منی کنگره‌ای تشکیل دهید و علی کل تقدیر دنیای شیعه در انتظار چنین انجمنی است، امید است این ... از توجهات حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده و منتج به نتایج مهمی گردد و لکم الامر. در انتظار پاسخ و زیارت دستخط مبارک هستم. نسئل الله تعالی ان یصلح امورنا و یرفع همومنا و یوحد کلمتنا و یجمع شملنا بمحمد و آله الطاهرین

فعلاً از طرف بعضی از اعلام طهران (آقایان حاج میرزا احمد آشتیانی و آقای آملی) به نجف اشرف پیغام برده‌اند که اولاً تلگراف شده تحریم مداخله زنان در انجمن‌ها به طور کلی صادر گردد، ثانیاً مصاحبه مطبوعاتی بسا مخبرین جرائد خارجی به عمل آمده ... وضع متشنج و مختنق فعلی را بیان کنند، ثالثاً از سفرای کبار دول اسلامی بخواهند که در جرائد دول متبوعه خود اوضاع فعلی را منعکس کنند. لازتم فی خیر و عافیه ادام الله ظلکم السامی و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

محمد حسین الحسینی الطهرانی . ۱۴ شوال

از طرف همین بهائی‌ها کودتایی صورت گیرد و شرائین حیاتی مسلمین را یکباره پاره پاره کند.

شما را به خدا قسم در این وهله خطرناک و این موقع حساس و وظیفه زعماء و حامیان شریعت و حافظان قرآن چیست؟ آیا سزاوار است این صحنه ننگین که روزنه زندان ذلت است در مرآی و منظر به چشم خورد و مسلمان غیوری را که سالیان دراز در مکتب توحید درس مجاهده و عزت آموخته است به خود متوجه ننموده و آماده برای دفاع از حریم ناموس اسلام ننماید؟ قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی.

به خدا سوگند جای آن دارد که برای خدا مدتی به هم بیشتر نزدیک شد و دست وفا و صمیمیت را به هم بیشتر فشرد و در راه حفظ مجد و پایداری احکام قرآن و سنن اسلامیه که ائمه و رهبران ما برای حفظ آن در مقابل نیزه‌ها و شمشیرها جان خود را فدا نموده یا سالیان دراز در زندان‌ها به سر برده‌اند بیشتر کوشش نمود.

يا أَيُّهَا الذَّبِیْنَ اٰمَنُوْا اِذَا لَقِیْتُمُ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا زَحٰفًا فَلَا تُولُوْهُمُ الْاُدْبَارَ وَّ مِنْ یُّوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ اِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ اَوْ مُتَحِیْرًا اِلٰی فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِعَضْبٍ مِّنَ اللّٰهِ.

سیدی، مسلمین فعلاً گرفتارند و در چنین خطر عظیمی واقع؛ احساسات و عواطف مردم مسلمان به حرکت درآمده، از هر طرف به دنبال رهبر فداکاری در جستجویند. مطلعین مسلمان و غیور و بصیر به امور می‌گویند فعلاً یک راه است و بس و آن تشکیل مجمعی است از علماء و روحانیون بلندپایه شیعه که آنها از حوزه و نقاط مختلف به دور هم کنگره‌ای تشکیل دهند و پس از مذاکرات با رأی واحد عمل کنند. اصل این اجتماع که نمونه از تشکل قواست به طور مسلم موجب کسر صولت خصم خواهد شد.

مضافاً به آنکه اقدامات جدی و مؤثری که یک دنیای شیعه در انتظار آنند به عمل خواهد آمد. فعلاً زنگ‌های خطر یکی پس از دیگری به صدا درآمده است. تشکیل این کنگره فعلاً لازم و سپس سالیانه چنانچه یکی دوبار تشکیل گردد، بسیار برای همیشه نگهدار مسلمانان خواهد بود و می‌توان آتیه درخشانی را برای مسلمین پیش‌بینی کرد.



علامه طهرانی

و تشکیلات تحلیفی

نمودند که روشن‌گر وظیفه مسلمانان در این راه بود نه آنچه نشان‌دهنده مجاهدات عجیب ایشان و فضائل شخصی‌شان می‌توانست باشد و به نقلی فقط یک ششم فعالیت‌های خود را بیان نموده بودند.

حضرت آیت حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی مدظله می‌فرمودند:

«علامه والد کراراً می‌فرمودند: «ما همیشه پشتیبان این حکومت بوده و آن را تایید می‌کنیم و هیچ وقت داعیه اینکه ریاستی داشته باشیم نداشته و نخواهیم داشت.» و به خاطر اخلاصی که داشتند به شدت بر کتمان آنچه انجام داده بودند اصرار می‌ورزیدند تا جائیکه یک بار فرمودند آیت الله ... (که از سوابق فعالیت‌های سیاسی حضرت علامه آگاه بوده‌اند) به بنده گفته‌اند که «من به آقای ... گفته‌ام سزاوار بود که این حکومت را آقا سید محمد حسین متولی شوند» و من از وقتی این سخن را از ایشان شنیده‌ام دیگر با ایشان رفت و آمد نمی‌کنم زیرا راضی نیستم این طور مطالبی راجع به بنده بیان شود.»

مرحوم آیه‌الله حاج شیخ صدرالدین حائری رضوان‌الله‌علیه از مبارزین سرشناس دوره طاغوت و از جلوداران نهضت انقلاب اسلامی بودند. پس از انقلاب نیز با حضور در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل و پیشگامی در دفاع از آرمان‌های انقلاب اسلامی و همکاری با بنیان‌گذار کبیر جمهوری اسلامی ایران همواره چراغی فراروی حوزه علمیه شیراز و نیروهای مخلص انقلابی بودند. متن حاضر سخنرانی آن مرحوم در مجلس ختمی است که ایشان در شیراز برای رحلت علامه آیه‌الله حسینی طهرانی برگزار نمودند و در این سخنرانی به بیان نکاتی شیرین از تاریخ انقلاب و خصوصاً فعالیت‌های سیاسی علامه طهرانی اشاره می‌کنند. (به علت ضعف بودن صدای نوار این جلسه برخی از کلمات مبهم بوده که به جای آن سه نقطه و یا در مقابل آن علامت (؟) قرار گرفته است.)

لازم به تذکر است که مرحوم علامه قدس سره در زمان حیات خود از بیان و شرح فعالیت‌های خود ابا داشته و در کتمان آن بسیار می‌کوشیدند و در کتاب وظیفه فرد مسلمان در حکومت اسلام فقط به ابعادی از کارهای خود اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

و الصلوة و السلام على خير خلقه محمد و آله الطاهرين و
اللعة الابدية على اعدائهم اجمعين

علتی ندیدم در این جلسه صحبت کنم، اما احساس می‌کنم
باری سنگین بر دوشم نهاده شده است، خواستم یک چند
جمله‌ای درباره سوابق این مرد بزرگ مرحوم علامه طهرانی
عرض کنم. واقعاً نسبت به این جریان متأثر و متأسف شدم.
این ضایعه بزرگ.

یک اجمالی از برنامه‌های این مرد تا حدی که در ارتباط با
ایشان بودم، فضائل ایشان در ابعاد مختلفی است. من نسبت
به بعد سیاسی اش می‌خواهم صحبت کنم، نسبت به خدمات
اجتماعی این مرد بزرگ، نسبت به سوابق انقلابی این مرد،
می‌خواهم تذکراتی بدهم، غیر مسائل علمی ایشان مسأله
اجتهاد ایشان، این‌ها یک مسائلی است که

این که می‌خواهم تذکر بدهم نسبت به مسائل اجتماعی
ایشان است، این مردی بود تیزبین نسبت به مسائل.
مردی بود تشکیلاتی و اشراف به مسائل سیاسی داشت،
گوینده‌ای بود توانا، نویسنده‌ای بود از هر جهت شایسته.

در مسأله انقلاب بعد از جریان ۱۵ خرداد و آن هجرت
روحانیت به تهران، در ارتباط دستگیری حضرت امام، در آن
اجتماع قریب یک صد نفر از علماء شهرستان‌ها از شمال تا
جنوب ایران جمع شدند، در این جلسه‌ای که غالباً اکابر
علماء بودند، مسائل روز مطرح شد، مسائل مبارزه مطرح
شد، مشکلات مبارزه مطرح شد، در این جلسه‌ها، روحانیت
احساس کرد که باید یک برنامه‌های تقویتی تشکیلاتی سری
داشته باشد، اجمالاً اتفاق پیدا کرد به نواقصی که در مسائل
سیاسی داشت. در این جلسات تصمیم گرفتند برای بررسی
این مسائل برنامه‌هایی داشته باشند. خواهش می‌کنم این
مسائل را یک قدری تأمل کنید، آنهایی که می‌خواهند منتقل
کنند با دقت منتقل کنند.

ما مشکلی که آن روز داشتیم و روشن نبود در مسائل
مبارزات، مسأله رخنه گروه‌ها بود. چون برنامه مبارزات
داشت و سعت پیدا می‌کرد. اما دروازه‌ای نداشت، هر کسی
هر جا لوائی برمی‌داشت. نکته مهم اینجاست، مرحوم امام

برای جلوگیری از رخنه گروه‌ها، آمد برای مسائل مبارزه،
مسئول گذاشت که هر فردی می‌خواهد وارد مسائل مبارزه
شود باید از این طریق بیاید. مرحوم امام رضوان الله تعالی علیه،
مرحوم علامه طهرانی، مرحوم آسید محمد حسین طهرانی
را برگزید برای این کار.

کلیه افرادی که می‌خواستند در زمینه مبارزات همکاری کنند
باید روی اینها کار بشود و روی اینها بررسی شود. بعد،
اینها را معرفی می‌کردند به ایشان و در مرحله آخر، حلف
دست ایشان بود که به خدمت ایشان قسم می‌خوردند، قسم
می‌خوردند در سرحد شهادت. قسم دست ایشان بود.

مرحوم آسید عبدالحسین دستغیب رحمة الله علیه، مرحوم
شهید دستغیب خدمت ایشان رسید و قسم خورد. بنده
خدمت ایشان خدمت این مرد بزرگ قسم خوردم. الآن در
همین جلسه چهره‌هایی می‌بینم که خدمت ایشان قسم
خوردند. و برنامه تشکیلات سری را بنایش را ایشان
گذاشت که برنامه، ۵ نفر، ۵ نفر بود. حالا مسائلی بود که کلیه
افراد، هر کدامشان حق داشتند با چهار نفر با خودشان پنج
نفر با یک فرد رابط ارتباط داشته باشند.

این تشکیلات، در مدت کمی، گسترش پیدا کرد در سرتاسر
کشور، هر وقت مرحوم امام تصمیمی می‌گرفت، نظری
داشت، با ایشان مشورت می‌کرد. مشاور امام، ایشان بود.
کلیه برنامه‌های اطلاعیه‌ها، نظرها، بوسیله افراد اینها در اقل
زمان، منتشر می‌شد. این افراد در سرتاسر کشور بودند،
ممکن بود در خارج هم باشند. کلیه مسائل مبارزه تحت
نظر ایشان اداره می‌شد. و به این برنامه جلوگیری از رخنه
گروه‌ها در این انقلاب شد.

و این که می‌بینیم یک عده‌ای [گروه‌ها] بودند، اینها کاملاً
منحاز بودند و جدا بودند از مسائل مبارزه. خیلی سعی
کردند که این گروه‌ها در این مبارزات رخنه کنند، خودشان
را به شکل‌های مختلف درآوردند، اما بیداری این مرد و
رفقای این مرد، مسائل اینها را روشن کرد. در برنامه‌های
مبارزه، افرادی که در خط امام همکاری داشتند، رفقای
ایشان بود که همه‌شان وضعشان روشن است.

اما این گروه‌ها آمدند برنامه جدائی ریختند. دیدند از این

راه رخنه‌ای پیدا نمی‌کنند به انقلاب، آمدند برنامه‌های دیگری داشتند که بعد هم وضع این‌ها روشن شد که اینها روششان، روش اسلامی نیست و این مرد نگذاشت که اینها در برنامه‌های مبارزه رخنه کنند و کلیه این برنامه را به نحو بالایی مدیریت کرد.

یکی از خاطراتی که من از این مرد دارم این را اشاره می‌کنم. مردی بود قوی‌النفوس، دارای جذابیت کلام، این جذابیت کلامش مال مسائل معنوی است. من نمی‌خواهم این جهات دیگرش را بگویم. مسائل معنوی ایشان در حد بالا بود، تقوای ایشان در سطح بالا بود. حالا بعد اشاره‌ای می‌کنم. یکی از خاطراتی که از این مرد دارم، این است:

ما با ایشان بودیم در این مسائل سیاسی. مطرح شد که امروز، مایه فساد و ام الفساد، شاه است، کدخداست. باید یک فکری کرد این راه، این خار را، از جلوی پای مسلمان‌ها برداشت. این مرد رفت با مرحوم آیه الله العظمی میلانی صحبت کرد. در جلسات عدیده تا ایشان را متقاعد کرد که ایشان حکم تکفیر و ترور شاه را تنفیذ کرد و امضاء کرد.

این مسأله خیلی بالاست که از یک مرجعی چنین حکمی بگیرد. و آمد یک شخصی را، مرحوم سرلشکر قرنی را آورد رویش کار کرد. آماده کرد این مرد را که این کار را بکند. بعد ایشان را برد خدمت آقای میلانی. مرحوم آقای میلانی کتباً نوشت کتباً نوشت به قرنی که تو وظیفه داری که این خار را از پیش پای مسلمین برداری. قرنی آماده شد نامه را گرفت، بوسید و رفت برای اینکه این طرح را پیاده کند. مسأله رو شد و قرنی را گرفتند و یک تعداد دیگری را هم گرفتند.

بعد هم آمدند خدمت آقای میلانی، خود آقای میلانی این جریان را به من گفتند. ایشان فرمود بعد از این جریان، آمدند پیش من و گفتند که آیا این نامه از شماست؟ گفتم: «بله. این نامه از من است.» گفتند: شما دستور دادید که قرنی شاه را ترور کند؟ ایشان فرمودند که «بله، من چنین صلاح مسلمانان را دیدم.» این جمله بعدش مهم است. بعد گفتند: الآن روی این نظر باقی هستید یا نه؟ ایشان فرمودند: «الآن هم به این نظر باقی هستم.» من واقعاً معتقدم میلانی یک شخصیت بالائی بود. مردی بود وارسته، و اجمالاً یکی از اعمالی که

برای این مرد بود، من خاطرات از این مرد، زیاد دارم. من دیدم دوشم سنگین است. خودم را مدیون دیدم که در حد توانم سابقه این مرد را روشن کنم، این مرد بزرگ.

مردی بود بی هوی، بعد از جریان انقلاب، ایشان که در اساس انقلاب، پایه‌گذاری انقلاب و همکاری با امام از هر جهت دخیل بود، بعد از انقلاب جمع کرد از طهران رفت، رفت مشهد مقدس. یادم است در آن برنامه‌های مبارزات، ایشان گاهی اشاره می‌کرد که این برنامه مبارزات، یک جنبه عبادی دارد. افرادی که در این مسیر، مواجه با مشکلاتی می‌شوند، زندان می‌افتند، ممکن است شکنجه و امثال اینها شوند، ایشان نصیحتی داشت، سعی کنید قصدتان قربت باشد. این عملتان را معامله با یک چیز بخس و کوچکی نکنید

خود این مرد در دوران انقلاب، بعد از اینکه برنامه انقلاب روشن شد، آمد مشهد. من به ایشان صحبت کردم که در این ایام الآن موقعی است که باید همکاری کنید، تعبیر این مرد قریب به این معنا بود که:

«من امروز رفع وظیفه کردم و ندیدیم که به من احتیاجی باشد امروز(؟) - خیلی نفس قوی می‌خواهد که بتواند خودش را مهار کند. که رخنه نکند درش جهاتی هوایی - اما من این حکومت را، حکومت اسلامی می‌دانم. امروز مسلمان‌ها لوا دارند - این تعبیر شخص ایشان است - و من جایز نمی‌دانم یک فرد مسلمان در سایر ممالک، زیر لوای کفر باشد. من آمده‌ام اینجا، اما اگر رهبر مسلمین (امام) دستور دهد من به دستورش عمل می‌کنم ولو کار کوچکی باشد. من نماز جمعه را واجب می‌دانم. و خودم مرتب در نماز جمعه شرکت می‌کنم. حالا نماز جمعه هر کسی می‌خواهد باشد. من هر که باشد به او اقتدا می‌کنم.»

ایشان می‌گفت:

«تبعیت از رهبر مسلمین واجب است و اگر به من دستور دهد ولو دستور کلی باشد [اطاعت می‌کنم].»

... اینهایی که به این مسائل می‌رسند اینها یک ارتباط معنوی بالائی دارند ... آن ارتباط معنوی است که چشم دلشان را باز می‌کند، مسائل را به نحو بالائی می‌فهمند. مرحوم امام،

پیرمردی، چطور تحمل کردید که ایشان هم از یاران تحلیفی بودند، ایشان گفتند، فلانی، هر وقت می خواستم سرسوزنی کوتاه بیایم، حاج سید محمد حسین با قرآنش می آمد جلو و من جرأت نمی کردم که مقداری عقب نشینی کنم.

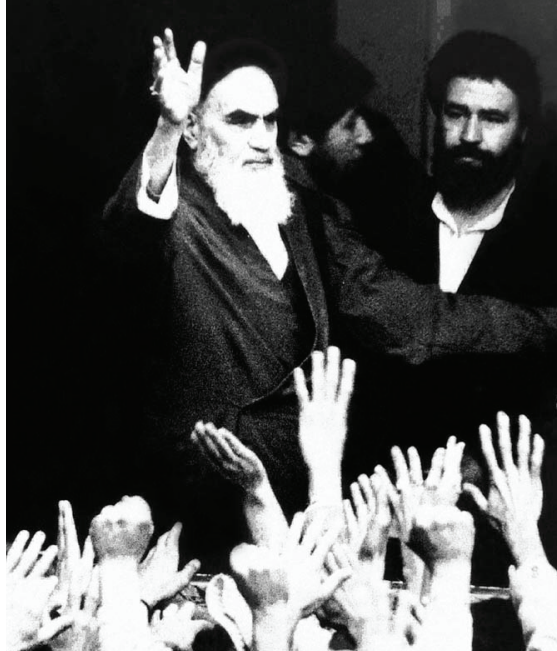
دیدید در صحبت هایش، صحبت عادی نبود، صحبت هایش ، صحبت های بالایی بود. این نامه ای که برای رئیس جمهور شوروی نوشت خیلی قابل تأمل است. اینها الهامات معنوی است. اینهایی که جهات عرفان حقیقی پیدا کرده اند، نور عرفان در دلشان پیدا شده، به یک نحو دیگری مسائل را تحلیل می کنند. این مسائل ظاهری برایشان مطرح نیست. به لب مسائل رسیده اند. بماند. نمی خواهم بیشتر تصدیع بدهم . همین جا مطلب را تمام کنم. امیدوارم ان شاء الله از راه و روش این بزرگوار، ما بیش از پیش بهره ببریم. اما واقعاً این ضایعه بزرگی بود. شاید بعدها کتاب هایی بنویسند، سوابق ایشان را بنویسند، من امیدوارم بنویسند. امیدوارم خداوند متعال بر درجات ایشان و مرحوم امام بیفزاید و ما را هم توفیق دهد که از پیروان واقعی اینها باشیم. از روح بزرگ اینها استمداد می کنیم که..... و صلّی الله علی محمد و آله

خاطره های دیگر

خاطره ذیل قسمتی از سخنرانی حجة الإسلام و المسلمین حاج شیخ محمد رضائی در ختم علامه طهرانی در شیراز است. ایشان در سال های اول انقلاب امام جمعه موقت شیراز بوده و روابطی بسیار صمیمی با مرحوم آیه الله حاج شیخ صدرالدین حائری داشتند و این سخنرانی در مجلس ختمی که توسط آیه الله حائری برگزار شده بود و پس از سخنرانی خود مرحوم آیت الله حائری ایراد شده است.

و خود همین حاج آقا صدرالدین حدود هفت، هشت، نه سال قبل که من در مورد تفکر سیاسی این مرد بزرگ از ایشان سؤال می کردم صریحاً می فرمودند این انقلاب اگر روی شانه چند نفر باشد نفر عمده اش، سید محمد حسین است. گفتم چرا؟ به صراحت فرمودند ایشان رفتند و به حاج آقا روح الله گفتند شما مرد این میدان اید. بیائید بیرون. من هم کمک می کنم و طرح یاران تحلیفی را با گذراندن پنج مرحله که از پنج فیلتر به تعبیر امروزی ها، یاران انتخابی می گذشتند تا بعد، پیش خود ایشان، مجلس تحلیف تشکیل می شد، و بعد دست روی قرآن و سوگند به قرآن تا آخرین قطره که باز، خود حاج آقا صدرالدین به من می گفتند یک بار به مرحوم شهید دستغیب گفتم شما در زندان به این





تلاش برای نجات جان رهبری نهضت

یکی از مراحل بسیار حساس تاثیرگذار نهضت انقلاب، داستان محرم ۱۳۸۳ (خرداد ۱۳۴۲) است. مرحوم علامه نقش مهمی را در این جریانات ایفاء نمودند. در اینجا جهت آشنائی با نوع فعالیت‌های ایشان به قسمتی از تاریخ این حوادث بر اساس گزارش کتاب وظیفه فرد مسلمان در حکومت اسلام و آیت نور می‌پردازیم

«در اولین برخورد علماء با دولت پس از رحلت مرحوم آیه الله بروجردی، بیش از همه رهبر فقید انقلاب مرحوم آیه الله خمینی رضوان الله علیه محکم و جدی به صحنه آمدند؛ و حضرت علامه که مرد حق بودند و بی‌هوا و هوس و پی‌گیر جریانها، بخوبی این معنی را دریافتند و با شاخص شدن ایشان برای زعامت حرکت، ایشان را تأیید و حمایت فرمودند. خودشان می‌فرمایند:

«... آیه الله خمینی که تلگراف به شاه کردند علاوه بر این تلگراف یک اعلامیه هم دادند که بزودی در طهران منتشر شد و شاید همان ساعت‌های اول بود که بدست ما رسید. من یک کاغذی برای ایشان نوشتم به عنوان تأیید و تشکر. حتی این آیه را هم بالایش نوشتم که: مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا. که مفادش این است: با نبودن آیه الله بروجردی ما نباید متأثر باشیم؛ خداوند هر آیتی را بردارد یک آیه‌ای مثل او یا بهتر از او را می‌آورد. و إن شاء الله شما کارتان را بکنید و نگرانی نداشته باشید ... ایشان هم برای ما جوابی نوشتند و تشکر کردند...»

«... البتّه موضوعات خیلی زیاد است، بیش از اینهاست. ما در اول که برای ایشان کاغذ می‌نوشتیم بوسیله پست می‌فرستادیم؛ بعد دیدیم که پست خطر دارد، لذا وقتی کاغذ می‌نوشتیم به وسیله افرادی از همین رفقای خودمان آن را می‌رساندیم دست ایشان. و ایشان هم به کاغذهای ما یک عنایت خاصی داشتند، مطالعه میکردند، و جواب را هم می‌نوشتند.»

و بعد به جایی رسید که دیگر نوشتن کاغذ هم بر بنده خطری شد. یعنی اگر یکی از این کاغذها بدست کسی

شیطانی از خارج متوجه مملکت ما شد، ما همین هستیم و دولت همان و ملت همان ...»

البته دولت در این میانه بی کار نیست و با برنامه ریزی بیشتر برای اسلام زدائی و محو ارزشهای الهی به طراحی مخفیانه پرداخته و با قدرت نظامی و ضرب و شتم مردم، قضیه انقلاب سفید و به اصطلاح انقلاب شاه و مردم را به صحنه می آورد که مبارزات علماء در سطح دیگری شروع می شود. نمونه ای از ارتباط مرحوم علامه با مرحوم آیه الله خمینی را در این قسمت از زبان خودشان می شنویم که به برخی مذاکرات مهم و زیربنائی اشاره می کنند:

«... بله ما دیدیم که خیلی بد شد و تمام آن زحمات را اینها با حقه بازی از بین بردند و البته این کار چند ماهی طول کشید.

یک روز ماه رمضان بود ما با یکی از رفقا گفتیم برویم قم. برویم آنجا ببینیم آخر آقایان در چه وضعی هستند؟ و چه تصمیمی دارند؟ ما با آن دوستان که از علماء بود و الآن هم حیات دارد و دیگر پیر شده است رفتیم قم و منزل جناب محترم آقای آقا سید هادی روحانی که باجناب ماست و منزلشان نزدیک منزل آیه الله خمینی بود رفتیم. آنجا افطار کردیم و بعد از نماز مغرب و عشاء و افطار رفتیم منزل آیه الله خمینی، و از اینطرف و آن طرف گفتگو کردیم که: بالأخره حالا که چه؟ حالا چه میخواهید بکنید؟

گفتند: شما می گوئید ما چکار بکنیم؟ بله چکار بکنیم؟ من عرض کردم: خوب حالا که آنها آمده اند و فشار آورده اند و کارهایشان تمام شد، ما نباید بنشینیم؛ همانطور که آنها نقشه ای کشیدند ما هم باید از یک راه دیگر وارد شویم. این که نمی شود.

گفتند: بله، شما بگوئید چکار بکنیم؟

گفتم: آخر مگر قرآن نمی گوید:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ (خدا وعده داده به کسانی که ایمان می آورند و عمل صالح انجام می دهند که آنها را در روی زمین خلیفه کند)؟ گفتند: آقا این مربوط به ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ است! به ما

می افتاد عواقب خیلی وخیمی داشت. لذا من این کاغذهایی که می نوشتم میدادم ماشین میکردند، با امضای مستعاری که بین بنده و بین ایشان بود و هیچکس هم نمیدانست؛ فقط یک کاغذ ماشین کرده بدست ایشان می رسید. یادم می آید یک مرتبه یک کاغذی نوشتم که ۴-۵ صفحه شد و آنرا دادیم آقای آقا سید عبد الصاحب (سید علی اکبر حسینی) ... ایشان کاغذهای ما را ماشین میکردند و برای ایشان می فرستادند.»

رهبر فقید انقلاب مرحوم آیه الله خمینی هم روی این ارتباطات خیلی دقیق و حساس بودند. و پس از مطالعه نامه های ایشان به گونه ای عمل میکردند که هیچ ردّ پایی از مرحوم علامه در میان نباشد. چرا که ایشان مثل آیه الله خمینی مصونیت مرجعیتی نداشتند و با بر ملا شدن مطلب به راحتی با ایشان برخورد خشن می شد و پی گیری مبارزات نیمه کاره می ماند. ایشان از این حساسیت چنین خبر میدهند: «مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی برای بعضی از دوستان ما در نجف اشرف گفته بودند: پدرم در قم هر وقت در میان نوشته ها کاغذهای فلان کس را می یافت با دست خود امضای زیر آن را پاره میکرد که اگر احیاناً بدست دستگاه و سازمان برسد خطری را ایجاد نکند»

باری، حرکت علماء در قضیه انجمنهای ایالتی و ولایتی موفق و پیروز میشود و دولت عقب نشینی میکند و لغو مصوبه خود را اعلام میدارد و جشن پیروزی برگزار میشود. و رهبر انقلاب رسماً در سخنرانی خود در تاریخ رجب ۱۳۸۲ (مطابق با ۱۱/۹/۱۳۴۱ شمسی) که به مناسبت آغاز دروس حوزه پس از پایان غائله داشتند، ضمن تشریح مسائل و حوادث گذشته و انحصار حجیت در قوانین اسلام و لزوم حفظ هوشیاری نسبت به آینده، با تشکر از مردم و حوزه ها، اهانت به دولت را ممنوع و پایان ماجرا را اعلام و نصیحت نمودند که: دچار غرور نشوید: «حقّ اینکه به دولت ناسزا گفته شود، نیست. شما بزرگتر از این هستید که حرفی که مناسب شما نیست بزنید. از امروز مشغول کار خودمان هستیم ... از این به بعد مشغول تحصیل باشیم که از همه عبادات بزرگتر است إِنْ كَانَ الْقَلْبُ مُخْلِصًا؛ باز اگر دیدیم

چه مربوط؟

عرض کردم: آقا، ما مجازش را می گیریم، به همین مجاز، به همین مجاز، خداوند بزرگ است، شاید او به نظر لطف خودش به حقیقت قبول کند. شما مشغول شوید إن شاء الله مردم هم کمک می کنند.

چون در آن وقت ایشان در واقع شاخص شده بودند و اعلامیه های مهمی صادر میکردند. البته اعلامیه های آیه الله گلپایگانی هم خیلی متین، قوی و خوب بود، ولی آن شور و هیجانی که در اعلامیه های آیه الله خمینی بود در اعلامیه های ایشان نبود. و اعلامیه های دیگران هم غالباً بسیط و خیلی ساده بود، ولی اعلامیه های آیه الله خمینی جاندار و شورانگیز بود.

لذا گفتند: خوب شما بگوئید من چه قسمی اعلامیه بنویسم؟ نظر ایشان این بود که اولاً باید به تربیت و تهذیب روحانیون پرداخت، و سپس به تربیت و تعلیم مردم. و میفرمودند: تا کار روحانیت سر و سامان نگیرد و روحانیون مهذب نشوند نمی توان مردم را ترغیب و تحریص نمود.

من گفتم: شما اعلامیه ها را بعنوان مسلمانها بنویسید؛ که ای مسلمانها شما که اهل این مملکتید، بیائید و قیام کنید. شما بنویسید روحانیون چنین و چنان؛ روحانیونی که ما الآن داریم، من و شما میدانیم که بعضی از آنها فاسد هستند و خود شما هم قبول دارید. آن روحانی که مثلاً رفته در نجف اشرف درس خوانده و چهل سال در آن تابستانهای گرم آن گرد و غبار کشنده را خورده و روزها رفته در ته سرداب چهل پله ای درس خوانده و مطالعه کرده برای اینکه یک روز رئیس بشود برای آنکه یک روز آقا بشود امروز نمی آید تمام امر را برای خدا لله و فی الله به دست شما بدهد! چهل سال بحث کرده، درس خوانده، زحمت کشیده، داد و بیداد کرده برای ریاست نه برای خدا.

همه را نمی گویم؛ اما افرادی اینطوری هستند. آنها به هیچ وجه من الوجوه حاضر نیستند برای حق حاضر بشوند. شما نمی توانید الآن روحانیون را اصلاح کنید بعد بروید سراغ دیگران. (ایشان میفرمود اول باید روحانیت را اصلاح کرد) نه شما نمی توانید این کار را بکنید. روحانیون به شما مجال

نمیدهند. آن کسی که سالیان متمادی با آن مرارتها زحمت کشیده که الآن بشود فرمانده او نمی آید فرمان خدا را بپذیرد. نفس وی أبدا خشوع نمی کند و زیر بار حق در صورتی که با شخصیت او تنافی داشته باشد نمی رود؛ أبدا نمی رود!

آیه الله خمینی گفتند: پس چه کنیم؟

گفتم: شما اعلان عمومی بدهید. بگوئید: ای مسلمانها! ای زنها! ای مردها!

هر مسلمانی که خود را مسلمان میداند این ندا به گوش او میرسد و حرکت میکند. شما از کجا میدانید افراد گهنگار از آن گونه روحانیه با خدا نزدیکتر نباشند؟

این دخترها و پسرهای آلوده به مقتضای برنامه های غلط اینطور بار آمده اند. آنها تربیت نشده اند. و چه بسا در حال گناه هم در خود یک حال انفعالی داشته باشند، حال توبه ای داشته باشند که من کار بدی می کنم. آن رقاصه سینما در خانواده ای بار آمده است که نماز و روزه نبوده، شرب خمر بوده است. سپس به مدرسه رفته و از روی تربیت های ناصالح اینطور شده است. و چه بسا در اندیشه خود منفعل و انتظار استماع صیحه حق و توبه ای را دارد؛ ولی آن روحانی که برای ریاست درس خوانده می گوید همه کارهای من صحیح است، همه کارهای من مورد رضای خداست؛ آیا او به خدا نزدیکتر است یا این؟

شما ندا را بنام اسلام بلند کنید، همه پشتیبان شما هستند، ما هم کمک می کنیم. و الآن شما شاخص هستید؛ مردم به این ندا همه پاسخ میدهند و می آیند زیر این پرچم.

آری، نزدیک دو ساعت گفتگوی ما طول کشید. و آن شب ماه رمضان، تابستان هم بود؛ مجلس ما تقریباً تا ساعت یازده طول کشید ... و بعد بلند شدیم و خداحافظی کردیم.

اوج گیری نهضت و تلاش جدی برای بسیج علماء

تقابل علماء با دولت طاغوتی تشدید می شود و حضرت آیه الله خمینی رضوان الله علیه جلوداری نهضت را بعهد گرفته و حوادث فراوانی پیش می آید. سرانجام ماه محرم فرا میرسد و نهضت با نام و یاد امام حسین علیه السلام وسعت دیگری می یابد و تقریباً تمامی مجالس امام حسین علیه السلام در راستای انقلاب واقع میشوند. رهبر کبیر انقلاب در عصر

شاء الله ... خیلی کشتند ...

بالآخره آیه الله خمینی را آوردند برای زندانی. و ما دیدیم، خوب چه کنیم؟ حالا باید چکار بکنیم؟ ما از این مرد حمایت کردیم، و تمام کارهای ایشان با مشورت ما بوده و خلاصه با معیت بوده، و الآن بردند؛ و ما باید برای خلاصی ایشان تا آخرین مرحله و با تمام قدرت و توان کار کنیم.

خانه ما در آن وقت تلفن نداشت، لذا برخاستم آمدم در منزل یکی از اقوام که تلفن بود و شروع کردم به تلفن کردن. فقط و فقط کارم آن روز تا شب تلفن کردن بود، به هر جایی که فکر کنید. چون در طهران این طور تصمیم گرفتیم که علمای طهران همه در یک جا جمع بشوند و بروند خودشان را به شهربانی معرفی کنند و بگویند که: آیه الله خمینی تنها نیست، ما همه با او هستیم. هر جرمی که او دارد ما هم با او هستیم، او تنها نیست. ما همه با همدیگر یکی میباشیم.

حالا این علماء را باید جمع کنیم. لذا بعضی ها را که تلفن نداشتند با فرستادن افراد خبر کردیم، و بعضی ها هم که تلفن داشتند شروع کردیم به تلفن کردن به آنها. و آن قدر آن روز تلفن کردیم که من نمیدانم سیصد تا شد چهارصد تا شد، نمیدانم ...

تلفن ها انجام شد. همه علماء طهران انصافاً اهمیت دادند. و حتی بزرگانشان مثل آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی رحمة الله علیه، آیه الله آقای آشتیانی، آیه الله حاج سید صدر الدین جزائری، و آیه الله حاج سید محمد علی سبط که از افراد جلسه خود ما بودند و همکاری های مستقیم داشتند، و دیگران از علمای سرشناس و طراز اول طهران، همه حاضر شدند که در آن مجمع شرکت کنند. تمام آقایان بنا شد که در منزل آقای حاج سید آقای خلخالی در خیابان خراسان جمع بشوند و مجتمعا بروند از آنجا برای شهربانی و خودشان را معرفی کنند مبنی بر اینکه ما با ایشان هستیم، و ایشان تنها نیستند.

این قرارها روز دوازدهم محرم بود، و بنا شد حدود ساعت ده صبح فردا سیزدهم محرم همه جمع بشویم و برویم برای شهربانی، و بنده هم باید بمانم و آخر بروم بدانها ملحق شوم؛ چون تمام این کارها، تمام این نقشه کشی ها زیر سر

عاشوراء در مدرسه فیضیه سخنرانی بسیار پر شور و افشاگرانه ای نموده و مستقیماً شاه را مورد سرزنش قرار داده و محکوم می کنند، و به شدت اسرائیل و آمریکا را می کوبند، که به همین جهت سحرگاه دوازدهم محرم دستگیر می شوند. مردم در اعتراض به دستگیری ایشان قیام می کنند و کشتار مردم توسط دولت، نهضت را خونین می سازد و مقدمات اعدام آیه الله خمینی طرّاحی میشود. حضرت آقا تلاش هائی دارند، و برخی را بیان فرموده اند که بسیار بکر و قابل دقت است:

«... قضیه مدرسه فیضیه پیش آمد و ایشان آن خطابه خیلی عجیب و تاریخی را در مدرسه فیضیه ایراد کردند.

سخنران قبل از خطابه را ما از طهران فرستادیم او از اقوام ما بود، و الآن هم حیات دارد. و او هم نطق کوبنده ای کرد و بعد از آن سخنرانی مخفی شد. سازمان امنیت تمام شهرهای ایران را جستجو کرد تا ایشان را پیدا کند، نتوانست. که اگر دستش می رسید چکارش میکرد، خدا میداند.

آیه الله خمینی را بگیرند حبس می کنند، اما ایشان را که یک منبری معمولی است خدا میداند چه شکنجه ها بر او وارد می آورند. لذا این آقا سه ماه تمام در یک اطاق در یکی از دهات طهران با لباس مبدل مخفیانه زندگی میکرد، و سازمانیها که تمام جاها را گشتند، گفتند: یا مرده یا از سرحد فرار کرده ...

بله، خطابه آیه الله خمینی در عصر عاشورا در مدرسه فیضیه خطابه خیلی عجیبی بود که نوارش را برای ما به طهران آوردند.

این خطابه عصر روز عاشوراء دهم محرم مصادف با سیزده خرداد بود. و ایشان را در سحر دوازده محرم مطابق پانزده خرداد از قم گرفتند و آوردند برای طهران.

و در هر شهرستانی افرادی که مشخص بودند و مشغول کار بودند همه را گرفتند ...

آری آیه الله خمینی را گرفتند و بردند برای عشرت آباد و ما هم در طهران بودیم و جریان پانزده خرداد یعنی دوازدهم محرم (من پانزده خرداد نمی گویم) پیش آمد که در طهران چه خبر شد! و نیز در شهرستانها و ورامین و قم ...، اِلی ما

بنده بود.

فردا صبح این آقایان همه جمع می‌شوند ... ما هم که دیگر آماده بودیم که برویم و معلوم نبود که چه وقت برمیگردیم، اصلاً برمیگردیم یا بر نمی‌گردیم! ما هم گفتیم که حَمَام را در آن منزل گرم کردند که برویم غسل هم بکنیم که اگر رفتیم و ما را هم تیرباران کردند با حال انابه و توبه به سوی حضرت حقّ متعال باشد و غسلی را کرده باشیم ... ما دیگر آماده برای حرکت بودیم که یک مرتبه خبر آمد که از طرف شهربانی آمده‌اند و تمام آقایانی را که در منزل آقای حاج سید آقای خلخالی اجتماع کرده‌اند گرفتند و بردند شهربانی ریختند توی خانه و بردند شهربانی! چطور؟

بعدا گفتند که آقای سید صادق شریعتمداری که از حضار آن مجلس بوده است یک تلفنی از همان منزل به منزل آقای شریعتمداری در قم کرده و در تلفن به ایشان گفته که مثلاً ما در اینجا جمع هستیم و یک ربع یا نیم ساعت دیگر باید حرکت کنیم. حالا تلفن منزل آقای شریعتمداری کنترل بود یا هر چه، بالأخره دستگاه از آن تلفن اطلاع پیدا کرده و فوراً تمام آن منزل را سرهنگ‌ها و نظامیان محاصره می‌کنند. و می‌گویند سرهنگ‌ها با مسلسل آمدند بالای پشت بام و آقایان علماء هم نشسته‌اند در اطاقها، دور تا دور، سرهنگ‌ها می‌گویند چه خبر است؟ چرا جمع شده‌اید؟ اینجا توطئه کرده‌اید؟

اینها می‌گویند: نه، ما توطئه نکردیم، نه شمشیر داریم، نه تیر داریم، و نه حمله‌ای می‌خواستیم بکنیم! بالأخره می‌گویند: بیاید برویم شهربانی. اینها می‌گویند: خودمان جمع شده‌ایم تا بیائیم شهربانی ... همه را می‌ریزند در کامیون. و با چند تا کامیون می‌برند برای شهربانی ... بعد می‌گویند: شما برای چه توطئه کردید؟ ایشان می‌گویند: ما می‌خواستیم بیائیم و خودمان را معرفی کنیم که: آیه الله خمینی تنها نیست، شما خیال نکنید او تنها است.

اما شهربانی یکی یکی از این افراد را استنطاق می‌کنند و بعد به اینها می‌گویند: آقا بلند شو برو خانه‌ات؛ ما آن را که مجرم می‌شناسیم می‌گیریم نه آن کسی که بگویند من مجرمم. بعد بعضی را رها می‌کنند و بعضی را هم نگه میدارند؛ یک شب،

دو شب، سه شب و بعضی‌ها را تا چند هفته ...

بالأخره آیه الله خمینی را بردند برای عشرت آباد، و این کار ما به جایی نرسید؛ اما فقط کاری را که کرد این بود که از اعدام سریع و محاکمه صحرائی آیه الله خمینی جلوگیری شد.

تلاش گسترده برای جلوگیری از اعدام رهبر کبیر انقلاب دولت طاغوتی برای نابودی رهبری نهضت، زمینه‌سازی برای اعدام آیه الله خمینی را در رسانه‌های گروهی آغاز نموده و به جو سازی و غوغا سالاری می‌پردازد. و البته حرکاتی در مقابل این جریان انجام میشود که ثمره چندانی ندارد، و حضرت علامه در این صحنه تلاشی وسیع و مؤثر ثمر را شروع و پی‌گیری می‌نمایند که به گوشه‌ای از این مرحله چنین اشاره می‌کنند:

«... باری، اینها تصمیم جدی داشتند بر اعدام آیه الله خمینی. یک مجالس و محافلی در طهران این طرف و آن طرف تشکیل می‌شد ولیکن اینها مُنتج نتیجه‌ای نبود و آنقدر قوی نبود که بتواند از اعدام جلوگیری کند. ما دیدیم که چکار باید بکنیم که ایشان را از اعدام خلاص کنیم؟

تحقیقات اینطرف و آنطرف بالأخره به اینجا منتهی شد که گفتند: فقط یک راه هست و بس، و آن این است که ایشان به مرجعیت مسلمین شناخته بشوند. زیرا که طبق قانون، مرجع مصونیت دارد. و اگر به مرجعیت شناخته بشوند از نقطه نظر قانون دستگاه و ساواک نمی‌توانند حکم کنند هر چه هم پرونده می‌خواهند درست کنند.

گفتیم: حالا مرجعیت را به چه قسم برایشان ثابت کنیم؟ زید بنویسد، عمرو بنویسد اینکه تنها کافی نیست. گفتیم تمام علماء ایران از تمام شهرستانها از هر جایی آن عالم درجه اولش آنها بیایند در طهران و در مجلسی با همدیگر اجتماعی داشته باشند و همگی تصویب کنند که آیه الله خمینی مرجع است. لذا کاغذ نوشتیم به همه نقاط: به آیه الله میلانی در مشهد، به آیه الله صدوقی در یزد، به آیه الله خادمی و آیه الله حاج آقا رحیم ارباب و شمس آبادی در اصفهان، به آیه الله آقا سید محمد علی قاضی در تبریز، به آقا سید حسن بحر العلوم و آقا سید محمود ضیابری در رشت، به آیه الله

بی خود گفته بودند: خانه فلان کس است. خانه سازمان امنیت بوده که تحت نظر بوده باشد.

و ما هم اطلاع پیدا کردیم که ایشان مرخص شدند، و هر کس شنید رفت برای دیدن. ما هم بعد از یکی دو ساعت که اطلاع پیدا کردیم با دو بنده زادگان خود آقا سید محمد صادق و آقا سید محسن (که اینها آنوقت بچه بودند) رفتیم آنجا و از ایشان دیدن کردیم. و روز دیگر نیز از ایشان ملاقات نمودیم. دو روز آنجا بودند ...

بعد منتقل کردند به قیصریه از نواحی قلهک طهران. آنجا باز ملاقات ممنوع بود تا سه ماه دیگر، تا کم کم مقدمات آزادی ایشان بواسطه اعلام مرجعیت علماء مجتمع در طهران فراهم شد و ایشان حرکت کردند برای قم، که مجموعاً خود زندان بودن ایشان در عشرت آباد دو ماه طول کشید و در قیصریه بودن هم تقریباً دو سه ماه طول کشید. ولی آن دو ماه زندان اول زندان خیلی سخت بود. و گویا سه روز در سلول بودند که خودشان گفته بودند که: اگر یک روز یا دو روز دیگر طول می کشید تحقیقاً مرده بودم».

رمز گرفتار نشدن حضرت علامه به دست ساواک با اینکه فعالیت‌های حضرت آقا نقش کلیدی و محوری داشته و در سطح بالا با مهره‌های اصلی و مخصوصاً شخص رهبر فقید انقلاب رحمة الله علیه ارتباط بسیار نزدیک و تعیین کننده‌ای داشته‌اند و سپس برای نجات ایشان حرکتی وسیع را طراحی و اجرا نموده و به لطف الهی به موفقیت هم دست می‌یابند، چگونه است که ایشان گرفتار دستگاه اطلاعاتی و امنیتی حکومت نمی‌شوند و از چشمان ساواک پوشیده می‌مانند؟ با توجه به اینکه علمای فراوانی دستگیر و بازداشت میگردند؟

این مطلبی است حساس و قابل توجه، و علت اصلی و واقعی آن در مشیت الهی و امداد باطنی اولیاء الهی بوده است؛ و در مرتبه اسباب ظاهری نیز عدم اشتهار ایشان و مراعات نمودن اصول امنیتی و بهانه به دشمن ندادن و تشکیلاتی کار کردن و دقیق و هوشیار بودن؛ همانگونه که خودشان با نگرش زیبای توحیدی خود، کوتاه و گذرا به آن اشاره میفرمایند:

آخوند ملا علی همدانی در همدان، و ایشان که اصلاً در این مسائل شرکت نمی‌کرد و خیلی خیلی محتاط بود، وقتی کاغذ بنده را برده بودند و ایشان خوانده بود (چون با ما یک مقداری سابقه داشتند) گفته بودند: خیلی خط خوبی است. بعد گفته بودند: انشائش هم خیلی خوب است. بعد آن آقائی که نامه را برده بود گفته بود: خوب جواب چیست؟ شما اجابت می‌کنید؟ تشریف می‌آورید یا نه؟ گفته بودند: من برای معالجه چشمم باید بروم طهران. بعنوان معالجه چشم! (می‌ترسیدند اینها، آخر شما نمیدانید چه خبرها بوده؛ نه اینکه بخوایم ایشان را تخطئه کنم). خلاصه ایشان هم بعنوان معالجه چشم آمدند طهران و در آن مجلس هم شرکت کردند. و همچنین از اهواز آیه الله آقا سید علی رامهرمزی بودند.

اینها همه آمدند و از سائر شهرستانها هم به همین منوال تدریجاً آمدند ... و علمای قم هم آمدند و در باغی نزدیک حضرت عبد العظیم منزل گرفتند. آیه الله میلانی هم در خیابان ولی عصر فعلی که امیریه سابق بود در یک منزل بزرگی اقامت کردند و علماء در آنجا اجتماع میکردند و اجتماعشان هم طول کشید. یعنی یک ماه تقریباً اینها در طهران ماندند و ملاقاتها داشتند و مجالس و محافلی داشتند. و خیلی هم خوب بود، بسیار خوب بود. مجالس گرم بود. ائتلاف بین علماء خیلی خوب بود، و نتیجه کار هم خوب بود.

و روزها هم مرتب از طرف دستگاه افرادی می‌آمدند و با آنها مذاکره میکردند و گفتگو داشتند که اینها را متقاعد کنند، علماء هم پیغامها میدادند.

و بالأخره آقایان علماء بعد اللتیا و اللتی امضاء کردند که: آیه الله خمینی مرجع است. مرجعیت آیه الله خمینی دیگر نگذاشت آنها به مرام و مقصد خود برسند».

آزادی آیه الله خمینی و ملاقات با ایشان

«... آیه الله خمینی از آن جهت - الحمد لله - خلاص شدند، و بعد از مدتی ایشان را آزاد کردند و بردند در یکی از خانه‌های شخصی که در خیابان شمیران بود، و بعد هم معلوم شد که اصلاً آن خانه، خانه سازمان امنیت بوده؛

«... وقتی که آقای دستغیب را آزاد کردند من رفتم به دیدن ایشان. ایشان به من گفتند: ما همه‌اش در زندان نگرانی تو را داشتیم، گفتیم اینها این بلاها را که به سر ما آوردند با تو چکار کردند؟! و واقعا نگرانی داشتیم. و آقای دستغیب میخواست بگوید که: تقریباً بیش از اینکه مثلاً ما به درد خودمان ناراحت بودیم به فکر تو بودیم، و چطور تو را اصلاً نگرفتند؟!»

گفتم: و الله من نمیدانم! حالا خدا نخواست، یا این کارهایی که ما میکردیم کارهای متظاهر نبوده، نمیدانم؟ چون ما در آن وقت اسمی نداشتیم، رسمی نداشتیم، هیچ هیچ. یک امام جماعت ساده‌ای که می‌رفتیم مسجد و می‌آمدیم. و خطبه‌ها و منبرهایی هم که خودم میخواندم، در تفسیر آیات قرآن و بیان احکام کلی بود و وظائف عامه مسلمین را روشن میکرد. هیچگاه در منبرها و خطابه‌ها به خصوص شخصی حمله نمی‌شد، و لهذا بهانه‌ای در دست سازمان امنیت نبود. و اگر ما میخواستیم در این مطالب متظاهر شویم، ابداً نمی‌توانستیم کار کنیم و یک قدم برداریم.

فقط اینها یک مطالبی بود با همین رفقای خاص خودمان که بوسیله کاغذ یا پیغام با هم ارتباط داشتیم و دستگاه نمی‌توانست از اینها اطلاع پیدا کند، و اگر أحياناً اطلاعاتی بدست می‌آورد یک اطلاعاتی نبود که بتواند مثلاً آنرا مستمسک کند و ما را تحت تعقیب قرار دهد. تلفن نداشتیم تا کنترل شود، نامه‌ها را هم با اشخاص می‌فرستادیم تا در پست به دست ساواک نیفتد.»

کار دقیق پشت پرده و رعایت اصول صحیح مبارزه با دشمن و رسیدن به هدف با دریافت کمترین خسارتها و ندادن مستمسک به دست دشمن و کار را برای خدا کردن و بدور از ظهور و بروز، آن قدر در حضرت علامه عالی تجلی کرده بود که نه تنها ساواک که حتی برخی چهره‌های انقلابی هم شناختی از این اسطوره مبارزه نداشتند و بعضاً ایشان را فردی منزوی می‌شناختند. خودشان بعنوان نمونه میفرمایند:

«... عجیب است این آقای سبزواری ما که یکی از افراد فعال ما بود در همدان، و تمام اعلامیه‌های ما بدست ایشان تقسیم می‌شد ... ی‌کروز این آقای سبزواری از باب امتحان به یک

شخص معرفی کرد که از طهران رفته بود به همدان و آنجا صحبت کرده بودند از قیام علمای طهران و طرز قیام و اقدام آنها، بعد به او گفته بود: فلان کس چی؟ او چکار میکند؟ (و نام مرا برده بود) آن شخص معروف گفته بود: او را رها کن! آدم منزوی است به این کارها کار ندارد.»

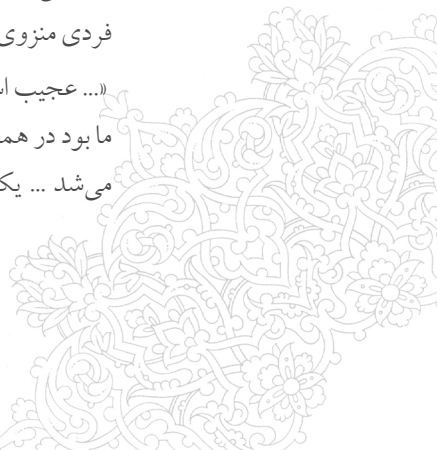
همین جاست که این رجل الهی بر این مطلب تأکید میفرماید، و آنچه باید درس گرفت را بیان می‌نماید که اصولاً هدفشان از بیان این خاطرات طرح وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام است، که اسم مجموعه این خاطرات را هم همین نام انتخاب کرده‌اند. با عنایتی خاص میفرمایند:

«دقت کردید، مسأله خیلی مهم است؛ البته همه چیز عنایت پروردگار است، لطف خداست، ولی انسان باید کار خودش را بکند و به دست دشمن بهانه ندهد و بدون جهت خود را گرفتار نکند، زیرا که از ادامه فعالیت و می‌ماند. انسان نباید کار خودش را ابراز کند، نباید سر خودش را فاش کند، باید کار خودش را بکند آنهم مخفیانه، و مردم را به آن هدف و مقصد تحریک کند...»

البته ساواک هم حساس شده و برنامه‌ریزی هم می‌نماید و در سطح وسیعی در اطراف ایشان مأمور گماشته و حتی خانه‌ای مقابل خانه ایشان قرار میدهد ولی به لطف الهی و امداد غیبی به نتیجه‌ای نمی‌رسد. در اشاره‌ای میفرمایند:

«... این سازمان امنیت لعنة اللهی هم خیلی روی ما حساب میکرد ولی هر چه می‌گشت چیزی پیدا نمی‌کرد، و روی ما خیلی سرمایه گذاری کرد. و حتی عرض کردم ما آنوقتی که در احمدیه بودیم یک خانه جلوی خانه ما ساخت و یک نفر را مأمور کنترل کارهای ما کرد، ولی چه بدست بیاورند از کسی که ظهور ندارد؟ ...»

یک مرتبه هم که بنده را برای سازمان امنیت احضار کردند اجمالاً گفتند که: شما جلساتی سابقاً داشتید، بگوئید در آن جلسات چه مطالبی مذاکره می‌شد؟ مثل اینکه بعضی از مطالب جلسات خصوصی ما أحياناً به گوش آنها رسیده بود.»



یعنی همه چیز خداست، سگ خداست، کافر خداست، زانی خداست. عیاداً بِاللَّهِ کجا معنی وحدت اینست؟! در کدام کتاب خوانده‌اید؟! و یا از کدام مؤمن عارف موحد شنیده‌اید؟!

عرفا که فریاد می‌زنند: در ذات واجب، همه اشیاء محدوده و تمام ممکنات بحدودها و ماهیاتها راه ندارند؛ کجا سگ و کافر و زانی راه پیدا می‌کنند؟!

ارباب شهود و کشف توحید می‌گویند: در عالم وجود، غیر از خدا چیزی نیست؛ یعنی وجود او چنان سیطره و احاطه در اثر وحدت حَقّه حقیقیّه و صرفه خود دارد، که هیچ موجودی در قبال او، و در برابر او عرض اندام ندارد؛ حتی ارواح ملکوتیه و مجردات علویّه.

وجود حضرت حق سبحانه همه اشیاء را مندک و مضمحل و فانی نموده است. آنجا حدود و تعین که لازمه شیئیت اشیاء هستند، کجا می‌توانند وجود و تحقق داشته باشند؟!

آنها می‌گویند: وجود ارواح قدسیّه، و نفوس انبیای عظام، در ذات حق مندک و فانی هستند. در ذات حق جبرائیل و اسرافیل را نمی‌توان یافت. آنوقت کجا سگ و خوک و میکرب و قاذورات یافت می‌شود؟!

آنها می‌گویند: تمام موجودات در برابر ذات او وجودی ندارند، آنها همه تعین و ماهیت و حدود می‌باشند؛ و اصل وجود موجودات بسته به ذات حق است که از آن به صمدیت، و مصدریت، و قیومیت، و منشأیت تعبیر شده است.

این معنی و مفهوم را اگر درست دقت کنیم، مفاد و مراد همین کلمه تکبیر و کلمه تهلیل است که هر روز در نمازهای خود واجب است چندین بار بر زبان آوریم، و بر محتوا و مفاد آن معتقد باشیم.

اما مسکینان نمی‌فهمند و معنی وحدت را از نزد خود حلول و اتحاد می‌گیرند؛ که منشأ آن کثرت و دوئیت است. آنگاه می‌ترسند که بدین اعتقاد عالی که روح اسلام است لب بگشایند، در حالیکه خودشان در شبانه روز در نمازها همین معنی را تکرار می‌کنند، و همین عبارات را از زبان و ذهن می‌گذرانند. و این امر ناشی است از پائین آمدن سطح عمومی معارف اسلام، و اکتفاء به علوم مصطلحه و مقررّه

زال معرفت

پاسخ به پنج شبهه درباره طریقه عرفانی مرحوم سیدالطائفین علامه حسینی طهرانی قدس سره

از آنجا که اولیاء خدا در افقی بسیار عالی‌تر از دیگران سیر می‌کنند که دست افراد عادی به آن افق نمی‌رسد، بسیاری از سخنان و افعال اولیاء برای دیگران قابل فهم و ادراک نمی‌باشد. این امر سبب می‌شود که همواره سوء تفاهم‌هایی درباره خاصان درگاه الهی به وجود آید و گرد شبهات و نسبت‌هایی ناروا بر دامن پاک آنان بنشیند.

مرحوم علامه طهرانی قدس سره نیز از این بلیه در امان نبودند و بیگانگان با معارف توحیدی درباره ایشان سخنها گفته و نسبت‌هایی می‌دادند و به حضرت ایشان فحش‌نامه‌ها می‌نوشتند و جسارت‌ها می‌کردند و ایشان هم با کمال کرامت و بزرگواری از کنار همه این مسائل عبور می‌نمودند.

در این فصل پاسخ برخی از سوء تفاهم‌ها و نسبت‌های ناروا را به ایشان با استفاده از آثار قیم خودشان بررسی می‌کنیم.

۱. وحدت وجود

آیا راست است که عرفا و از جمله مرحوم علامه طهرانی معتقد به وحدت وجود و همه چیز خدائی هستند؟ می‌گویند عرفا قائلند که همه در و دیوار و زمین و آسمان و بت و انسان، با خدا متحدند و همه چیز خداست؟ آیا واقعاً وحدت وجود به این معناست؟ اگر این طور است باید نعوذ بالله خداوند با موجودات پست و کثیف و با کفار و جهنمیان هم یکی باشد و این محال است.

پاسخ: این نسبت‌ها کاملاً خلاف واقع است و همگی محصول برداشتهایی غلط از حقیقت عالی توحید قرآنی و وحدت شخصیه وجود. مرحوم علامه در توضیح این مسأله می‌فرماید:

«کسانیکه به وحدت وجود اعتراض دارند، ابداً معنی آنرا تعقل ننموده‌اند... مخالفان عرفان می‌گویند: وحدت وجود

فعلی، و دور شدن از آبشخوار حقائق.

حضرت استادنا الاکرم آیه الله گرانقدر: علامه طباطبائی قدس الله سره می فرمود: در اذهان عوام از مردم، وحدت وجودی از کافر بدتر است؛ یهودی باش! مسیحی باش! اما وحدت وجودی نباش!!

«مثال روشن برای نسبت خالق و مخلوق انسان است با قوای باطنیه و قوای ظاهریه آن. نفس ناطقه هر فرد از افراد بشر دارای حس مشترک و قوای مفکره و واهمه و حافظه، و دارای حس باصره و سامعه و شامه می باشد. این قوا همگی از جهت وحدت، عین نفس ناطقه بوده و واحد هستند؛ ولیکن به اعتبار تعینات و ظهورات بدینگونه متعین و ظاهر شده اند.

حقاً و تحقیقاً ما نمی توانیم وحدت و وحدانیت خودمان را انکار کنیم؛ و ایضاً در عین حال، این تعدد و تعین و تکثر قوا امری است غیر قابل تردید.

نفس وحدانی ما، به قوای باطنیه و آنگاه به قوای ظاهریه امر میکند و از ما بدین واسطه کارهایی سر میزند که دارای عنوان کثرات هستند؛ ولی در عین حال وحدت ما در این افعال و قوا به جای خود باقی است. بنابراین قوای باطنیه ما، خود ماست در آن ظهورات؛ و قوای ظاهریه ما مثل دیدن و شنیدن ما نیز خود ماست در این ظهورات.

تعدد در قوای ما که موجب عزلت گردد غلط است. وحدت است که در مظاهر و مجالی خود ظهور و تجلی کرده است؛ همچنین است این امر راجع به حضرت سبحان: خود اوست نه غیر او که در این آیه ها و آئینه ها و مظاهر و مجالی ظهور نموده است. تعددی که مستلزم عزلت شود غلط است؛ وحدت است در کثرت، وحدت حقیقی در کثرت اعتباری.

حق سبحانه و تعالی، خالق است در مرتبه عالی و مخلوق است در مرتبه دانی. امر است در مقام بالا، مأمور است در مقام پایین. راحم است در افق مبین، مرحوم است در نشأه أسفل السافلین.»

«باری امروزه مسأله توحید در وجود، از مسائل متقنه شرعیّه، و محکمه فلسفیّه، و مسلّمه مشاهده قلبیه درآمده است. قرآن کریم سراسر بحثش در این است. حقیر روزی خدمت

حضرت استاد علامه قدس الله سره عرض کردم: گویا غالب آیات قرآن بحث خود را در وحدت وجود حضرت حق تعالی و مسأله توحید وی پایه گذاری کرده است!

فرمودند: «غالب نیست؛ بلکه جمیع قرآن و سراسر آیات بر این اساس می باشند؛ قرآن بنیادش أصالة الحق و الوجود و توحید صرف است و همه شؤون را بر آن اصل راهنما می باشد.»

ولی البتّه تصوّر این حقیقت بسیار مشکل است؛ و تا کسی در علم تفسیر، و علم حکمت، و علم عرفان دل، همچون استاد فقیدمان: حضرت علامه ارواحنا فداه، قدم راستین برنداشته باشد به سر آن نخواهد رسید. و با تخیلات و پندارهای نفس خویش مشغول شده و با آنها نرد عشق باخته، و در سراسر عمر خود بدون ربط و ارتباطی با خداوند واحد قهار که وحدتش قهاریت دارد، و احدیتش تمام ذوات را در خود فانی کرده، و احدی الذّات گشته است؛ روزگارش را سپری نموده، و لطیفه قلب و روان و نفس ناطقه خود را درون قبر جهالت مقبور و به خاک نابودی می سپارد.»

۲. فناء فی الله

آیا راست است که عرفا می گویند انسانها می توانند وارد ذات خدا شوند و با خداوند متحد گردند و یا خدا بشوند؟ مگر ذات خداوند قابل دست یافتن است؟ مگر می شود که یک مخلوق محدود با خالق یکی شود و یا برود در داخل ذات خداوند؟

پاسخ: این نسبت نیز به عرفا کاملاً خلاف واقع است. هیچ عارفی چنین چیزی نگفته و توهم نیز نکرده است، بلکه عرفا دهها و صدها صفحه در عظمت ذات الهی سخن گفته اند و اثبات کرده اند که نه فقط انسان به مقام ذات خدا راه ندارد بلکه بر خلاف نظر متکلمین و فلاسفه که گمان می کنند صفات خداوند با ذات متحد است، عرفا معتقدند ذات الهی آن قدر عظمت دارد که حتی صفات هم نمی توانند با حفظ حدودشان به مقام ذات راه یابند و هیچ اسمی و رسمی و صفتی برای ذات وجود ندارد مگر با القاء همه حدود و نقائص. مرحوم حضرت علامه از قول حضرت آقای حداد قدس سرهما می فرمایند:

أحدی، یک نحو معانی ای نیست که مستلزم دوئیّت و بینونت باشد. مراد از معرفت و مشاهده و لقاء و أمثالها، همگی اندکاک و مقام فنای مطلق است؛ به سبب آنکه خداست فقط که به خود معرفت دارد و معرفت غیر او به او مستحیل است. افرادی که به فنای مطلق نرسیده اند، او را نشناخته اند؛ چرا که محدود، غیر محدود را نمی شناسد. و افرادی که به فنای مطلق رسیده اند، وجودی ندارند تا او را بشناسند؛ وجود، یک وجود بیش نیست، و آن وجود حقّ است جَلّ و علا. اوست که خودش را می شناسد. او اولاً خود را شناخته بود، و اینک هم خود را می شناسد؛ وَالان كَمَا كَانَ»

«... با توجه به آنچه گذشت، روشن می شود که معرفت تامّ ممکن نسبت به واجب تعالی محال است و امکان ندارد که سالکی به مقام معرفت إحاطی و شناخت حقیقی حضرت حقّ مشرف شود. سالک فقط میتواند در درگاه خداوند اعتراف به عجز و نیستی کند و به جذبه إلهیه در مقام فناء وارد شده و نیست گردد و چون دوباره به بقاء رسید به قدر ظرف خود که آینه تمام نمای پروردگار است به معرفت إلهی نائل شود، نه اینکه بتواند محیط بر حضرت حق گردد؛ لِأَنَّ إِحْاطَةَ الْمُحَاطِ بِالْمُحِيطِ مُحَالٌ»

«آری، رسیدن مخلوق به معرفت تامّ حضرت حق محال است و عبد فقط میتواند در درگاه الهی سر ذلّت و خاکساری بر زمین بمالد و اعتراف به عجز نماید تا حضرت حق اگر اراده فرمود وی را سیر داده و به نهایت مراتب قرب و نهایت فناء تامّ برساند.»

تمام مدعای عرفا آنست که مؤمن حقیقی در سایه عبودیت حضرت حق می تواند به حالی برسد که در آن حال از خود بی خود شده و هیچ خودیتی برایش باقی نماند و که این حال را حال فناء نامند و چون از این حال بیرون آید دیگر خودش خودش را تدبیر نمی نماید و هیچ خودی ادراک نمی کند و به جای او خداوند در وجودش حاکم می گردد و آنچه می کند فعل خدا است. در این حال می گویند آن نفسی که سابقاً بود و آثاری که از او سر می زد و کارهایی می کرد دیگر نیست و رنگ و بوی خود را از دست داده و رنگ خدائی گرفته و به جای او خداوند است که امر او را به

«نگو: من خدا را میخواهم! تو چه کسی هستی که خدا را بخواهی؟! تو نتوانسته ای و نخواهی توانست او را بخواهی و طلب کنی! او لا محدود و تو محدودی! و طلب تو که با نفس تو و ناشی از نفس توست محدود است؛ و هرگز با آن، خداوند را که لا یتناهی است نمی توانی بخواهی و طلب کنی! چرا که آن خدای مطلوب تو در چارچوب طلب توست، و محدود و مقید به خواست توست، و وارد در ظرف نفس توست به علت طلب تو. بنابراین آن خدا، خدا نیست. آن، خدای متصور و متخیّل و متوهّم به صورت و وهم و خیال توست، و در حقیقت، نفس توست که آنرا خدای پنداشته ای! بناءً علیهذا دست از طلب خود بردار! و با خود این آرزو را به گور ببر که بتوانی خداوند را ببینی و یا به لقای او برسی و یا او را طلب کنی! تو خودت را از طلب بیرون بیاور، و از خواست و طلبت که تا به حال داشته ای صرف نظر کن و خودت را به خدا بسپار؛ بگذار او برای تو بخواهد، و او برای تو طلب کند!»

اما حقیقت فناء که در زبان بزرگان اهل توحید آمده است به معنای آن نیست که چیزی در چیزی وارد شود. فناء نیستی است و ورود چیزی در چیزی مستلزم هستی آن دو چیز است.

«وصول ممکن به واجب محال است. در آنجا دو چیز بودن محال است. ممکن و واجب و وصول همه اینها ضمّ و ضمیمه است که مستلزم ترکیب ذات اقدسش بوده و بالاخره سر از حدود وی در می آورد، و این منافات با قدم او دارد.

امّا فنای مطلق، و اندکاک عبد در ذات او، و از بین رفتن و نیست شدن او در جلال و جمال او، این چه اشکالی دارد!؟

ولی باید دانست که: در آن ذات بحت و صرف و غیر متناهی، بنده ای نمی تواند برود گرچه فانی شود؛ چرا که عنوان بنده، و عنوان فنای بنده را هم ذات وی نمی پذیرد. در آنجا غیر ذات چیزی نیست؛ نه بنده است، و نه فنای او. آنجا ذات است؛ و ذات، ذات است. آنجا خداست، و خدا خداست.

كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ، وَالان كَمَا كَانَ. «خداوند بود و با او چیزی نبود، و اینک هم خداوند به همانطور که بوده است می باشد.»

همه باید بدانند که مراد از لفظ وصول و لقاء و عرفان ذات

دست گرفته است. این مقام مقام عبودیت مطلق و بندگی محض و حقیقی است که انسانهای عادی آن را دارا نیستند. برای اینکه انسان به این درجه برسد باید سالها خون دل بخورد و مجاهده کند تا در آتش عشق الهی بسوزد و آن حال گران‌قیمت به او دست دهد.

«آری، رسیدن ممکن به مقام معرفت ذات محال است و در آنجا برای ممکن جز نیستی و عدم چیز دیگری نیست. ولی این نیستی و عدم، عدمی است که هزار هستی را باید فدای آن نمود. فنائی است که چون سالک در آن قدم می‌گذارد و سپس به بقاء می‌رسد آنچنان نور و سعه و سبکی و اطلاق و سروری می‌یابد که بی اختیار زمزمه میکند:

به بوی زلف تو گر جان به باد رفت چه شد
هزار جان گرامی فدای جانانه»

چنین شخصی به اصطلاح روایات اهل بیت علیهم السلام دیگر خالص و پاک شده و از مخلصین خواهد بود.

«راجع به مقامات مخلصین و درجات آنها در اخبار وارد از معصومین صلوات الله علیهم اجمعین تفصیل عجیب و شگفت انگیزی وارد شده است:

در کتاب «محاسن» احمد بن محمد بن خالد برقی روایت میکند از عبد الرحمن بن حماد از حنان بن سدید از حضرت اَبی عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که:

قَالَ اللَّهُ: مَا تَحَبَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْهِ. وَإِنَّهُ لَيَتَحَبَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ؛ فَإِذَا أَحَبَبْتُهُ، كُنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ، وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا. إِذَا دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ، وَإِذَا سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ. وَمَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعَلُّهُ كَتَرَدَّدِي فِي مَوْتٍ مُؤْمِنٍ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ.

«خداوند عز و جل میفرماید: بنده من هیچگونه محبتش را در دل من جای نمیدهد و موجبات محبت مرا فراهم نمی‌کند که در نزد من محبوب تر باشد از آنچه من بر او لازم و واجب گردانیده‌ام.

و او پیوسته با بجا آوردن نوافل و مستحباتی که او را بدانها تکلیف نکرده‌ام محبت خود را در دل من بیشتر میکند تا جائی میرسد که من محب او میشوم؛ و در اینصورت که من محب او شدم، من گوش او میشوم که با آن می‌شنود، و چشم او میشوم که با آن می‌بیند، و زبان او میشوم که با آن سخن می‌گوید، و دست او میشوم که با آن اخذ میکند، و پای او میشوم که با آن راه میرود.

زمانی که مرا بخواند، اجابت میکنم و هنگامی که چیزی از من مسألت کند به او عطا می‌نمایم.

و هیچگاه من در کاری که خود بدون واسطه و اسباب فاعل آن کار بوده‌ام، برایم درنگ و تردید حاصل نشده است مانند وقتی که خود می‌خواهم روح بنده مؤمنی را قبض کنم که او از مرگ کراهت دارد و من از آزار و ناراحتی او کراهت دارم این روایت را مجلسی در «بحار الانوار» جلد پانزدهم، جزء دوم، باب حب الله تعالی، در صفحه ۲۹ آورده است.

ابن فهد حلی در «عُدَّة الدَّاعِي» میگوید: فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ: يَا بَنَ آدَمَ! أَنَا غَنِيٌّ لَا أَفْتَقِرُ؛ أَطْعِنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ، أَجْعَلْكَ غَنِيًّا لَا تَفْتَقِرُ. يَا بَنَ آدَمَ! أَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ؛ أَطْعِنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ، أَجْعَلْكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ. يَا بَنَ آدَمَ! أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ؛ أَطْعِنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ، أَجْعَلْكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ.

«در حدیث قدسی وارد است که خداوند عز و جل خطاب به بنده خود میفرماید:

ای پسر آدم! من بی نیازی هستم که هیچگاه نیازمند نمی‌شوم؛ مرا اطاعت نما در آنچه تو را امر کرده‌ام، تا در نتیجه تو را بی نیازی قرار دهم که نیازمند نشوی.

ای پسر آدم! من زنده‌ای هستم که هیچگاه نمی‌میرم؛ مرا اطاعت کن در آنچه تو را امر کرده‌ام، تا در نتیجه تو را زنده‌ای قرار دهم که نمیری.

ای پسر آدم! من به چیزها می‌گویم: بشو، میشود؛ مرا اطاعت کن در آنچه تو را امر کرده‌ام، تا در نتیجه تو را قرار دهم بطوریکه به چیزها بگوئی بشو، میشود.»

... آری! چون اینان قدم راستین در مجاهده با نفس اماره نهاده و از نفس گذشته‌اند و به مقام معرفت نفس و بالتبلیغه

اولیاء خدا هم درجه با امامان معصومند. با اینکه در روایات مختلف آمده است که ائمه علیهم السلام فرموده اند هیچ کس با قابل مقایسه نیست.

عرفا و از جمله علامه طهرانی همه مراتب ایمان و درجات معنوی را برای غیر از اهل بیت عصمت و طهارت ثابت می دانند و افراد غیر معصوم را در حریم معصوم داخل نموده و با این کار در حقیقت اهل بیت علیهم السلام را از مقام عالی و منبع خود پائین می آورند. آیا این سخن راست است؟

پاسخ: این نسبت نیز صحیح نیست. از منظر مرحوم علامه طهرانی قدس سره تفاوت مقامات انسانها از دو جهت است:

۱. از حیث مراتب و مقاماتی که در سیر و سلوک به سوی خدا طی می نمایند که برخی در درجات پائین تر بوده و برخی بالاترند و برخی به مرتبه لقاء الهی می رسند. از این مراتب به مراتب طولی می توان تعبیر کرد.

۲. از حیث سعه و گنجایش و ظرفیت افراد. از این جهت می توان به مراتب عرضی تعبیر کرد.

مسیر سلوک و حرکت به سوی خداوند مسیری است محدود و پایان پذیر و به تعبیر روایات درجات ایمان محدود بوده و ده درجه است و هر مؤمنی می تواند تا درجه دهم برود و برخی از مؤمنان واقعی چون جناب سلمان فارسی به این مرتبه رسیده اند و در روایات فراوانی به این معنا تصریح شده است که شیعیان واقعی همراه با ائمه و هم درجه با ایشان می باشند و چون ائمه علیهم السلام می توانند همه حجابها را کنار زده و به شرف لقاء الله مشرف شوند.

پس اگر کسی تصور کند شیعیان کامل هم درجه با معصومین نیستند در حقیقت از همه این روایات متواتر غفلت نموده است. ولی باید توجه نموده از جهت سعه و ظرفیت و عظمت هیچ کسی غیر از معصومین به گرد آنها نرسیده و با ایشان در این جهت (جهت مراتب عرضی) هم درجه نخواهد بود.

«حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و نیز ائمه

به ملازم آن - طبق اخبار وارده، به مقام معرفت خداوند تبارک و تعالی - رسیده اند و تمام شرایش و جودشان از لوث کدورت های شیطانی پاک و مطهر گشته و از ردائیل اخلاقی و وجودی یکسره بیرون رفته اند و جز ذات حضرت احدیت و رضای او مقصد و مقصودی نداشته و خیمه و خرگاه خود را از دنیا و ما فیها و از آخرت و ما فیها یعنی از تمام لذائذ دو جهان برون زده اند و جز تحصیل مقام قرب معنوی و خلوص راهی را نپیموده اند، بنابراین دیگر برای آنها اراده و خواهشی غیر از اراده و اختیار خدا نیست.

آنها در تمام عوالم، ظهورات و تجلیات حق متعال را ملاحظه نموده، و در مقام شهود اراده و اختیار خدا، غیر از و مَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَأْسًا فَغُلَبُوا

وجود آنان آئینه خدا نما شده و تمام مراتب خودنمایی را به خاک نسیان مدفون ساخته اند. و نه آنکه عیاذاً بالله در مقابل خدا دکان باز کرده اند و دارای قدرت و علم و حیاتی جداگانه شده اند. این فرعونیت است.

بلکه قدرت و علم و حیات خود را مندرک و فانی در قدرت و علم و حیات خدا نموده و بهیچوجه من الوجوه برای خود حیات و علم و قدرتی نمی بینند. و خداوند جل و عز را یگانه مصدر حیات و علم و قدرت دیده و در مقابل ذات لا یتناهی و ازلی و ابدی و سرمدی او، سفره خود را بکلی جمع نموده و از انتساب این صفات به خود با توبه و اعتذار و خجالت و شرمندگی مواجه و برای مدت غیر محدود از خودیت برون آمده و به حق پیوسته اند.»

با این توضیحات روشن می شود که مقام فناء مقام عبودیت و فقر و نداری محض است و این سخن عالی و بلند عرفای بالله کجا و ادعای خدا شدن یا داخل شدن در ذات خدا و دیگر توهمات که مخالفان عرفان دارند کجا؟! البته بحث از فناء بحثی بسیار دقیق و عمیق است که برای بررسی زوایای مختلف آن باید به کتب عرفان نظری مراجعه نمود.

۳. تفاوت معصومین علیهم السلام با شیعیان کامل

می گویند در مکتب مرحوم علامه طهرانی در حق برخی از غیر معصومین غلو شده و ادعا می شود که شیعیان کامل و

علیهم السّلام فرموده اند: سَلْمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ، و معنای این سخن این است که حضرت سلمان رضوان الله علیه قدم در عالم ولایت نهاده و بدان بارگاه قرب راه یافته و ولایت سلمان عین ولایت امیرالمؤمنین سلام الله علیه است و تفاوتی ندارد، زیرا حقیقت ولایت تعدّد بردار نیست و دوتا نمی شود.

... شاهد بر گفتار ما و تحقّق حضرت سلمان محمّدی رضوان الله تعالی علیه به مقام ولایت کلّیه إلهیه، روایاتی است که از اهل بیت علیهم السّلام در بیان مناقب و فضائل سلمان وارد شده و در واقع مفسّر سَلْمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ می باشد.

ابن نباته میگوید: از امیرالمؤمنین علیه السّلام درباره سلمان فارسی پرسیدم و گفتم: در شأن سلمان چه می گوئید؟

حضرت فرمود: مَا أَقُولُ فِي رَجُلٍ خُلِقَ مِنْ طِينَتِنَا وَ زَوْجُهُ مَقْرُونَةٌ بِرُوحِنَا، حَصَّه اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنَ الْعُلُومِ بِأَوْلِيَّهَا وَ آخِرِهَا وَ ظَاهِرِهَا وَ بَاطِنِهَا وَ سِرِّهَا وَ عَلَانِيَتِهَا. وَ لَقَدْ حَضَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلْمَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَدَخَلَ أُعْرَابِيٌّ فَفَتَحَاهُ عَنْ مَكَانِهِ وَ جَلَسَ فِيهِ، فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى دَرَّ الْعَرَقُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ احْمَرَّتَا عَيْنَاهُ.

ثُمَّ قَالَ: يَا أُعْرَابِيُّ! أَ تَنْحَى رَجُلًا يُحِبُّهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي السَّمَاءِ وَ يُحِبُّهُ رَسُولُهُ فِي الْأَرْضِ؟! يَا أُعْرَابِيُّ! أَ تَنْحَى رَجُلًا مَا حَضَرَنِي جَبْرَائِيلُ إِلَّا أَمَرَنِي عَنْ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَنْ أَقْرئه السَّلَامَ؟! يَا أُعْرَابِيُّ! إِنَّ سَلْمَانَ مِنِّي، مَنْ جَفَاهُ فَقَدْ جَفَانِي وَ مَنْ آذَاهُ فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ بَاعَدَهُ فَقَدْ بَاعَدَنِي وَ مَنْ قَرَّبَهُ فَقَدْ قَرَّبَنِي! يَا أُعْرَابِيُّ! لَا تَغْلُظَنَّ فِي سَلْمَانَ، فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ أَمَرَنِي أَنْ أُطْلِعَهُ عَلَى عِلْمِ الْمَنِيَا وَ الْبَلَايَا وَ الْأَنْسَابِ وَ فَضْلِ الْخِطَابِ.

«چه بگویم در مورد مردی که از طینت ما آفریده شده و روح او به روح ما قرین گردیده است. خدای تعالی سینه او را وعاء علوم و معارف ربّانیه خود قرار داده و او را به اوّل و آخر و ظاهر و باطن و پنهان و آشکار علوم اختصاص داده است.

به تحقیق در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و سلمان در مقابل آن حضرت بود، در این حال مردی اعرابی وارد شد و سلمان را از جایی که نشسته بود کنار زد و خود

بجای او نشست! در این حال رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - چنان خشمگین شدند که عرق میان دو چشم ایشان نشست و چشمان مبارک ایشان سرخ شد.

سپس فرمودند: ای اعرابی! آیا مردی را می رانی که محبوب خدای تبارک و تعالی در آسمان و محبوب رسول او در زمین است؟ آیا مردی را از خود دور می کنی که هر گاه جبرئیل بر من نازل می شد مرا از جانب حضرت پروردگار مأمور می ساخت تا به سلمان سلام حضرت حق را برسانم؟! ای اعرابی! سلمان از من است، هر کس به او جفا کند به من جفا کرده و هر کس او را اذیت و آزار دهد مرا اذیت و آزار داده و هر کس او را از خود دور سازد مرا از خود دور ساخته و هر کس او را به خود نزدیک نماید مرا به خود نزدیک نموده است. ای اعرابی! مبادا درباره سلمان راه خطا بروی زیرا خداوند تبارک و تعالی به من امر فرموده تا سلمان را بر علم منیا و بلایا و انساب و فصل الخطاب آگاه سازم.» و نیز امام صادق علیه السّلام فرمودند: «ایمان ده درجه دارد و سلمان در درجه دهم بوده و واجد همه مراتب ایمان است.» از این دسته روایات معلوم می شود ولایت سلمان نیز همان ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام است. و در سیر طولی هم درجه با آن حضرت می باشد.

بله، در سیر عرضی مقام و رتبه سلمان نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام بسیار پائین است، ولی در سیر طولی که نهایتش فناء در ذات احدیت است مقام یکی است و در آنجا دوئیت متصور نیست.

سعه و ظرفیت سلمان ابد او ابد با امیرالمؤمنین سلام الله علیه قابل مقایسه نیست؛ امیرالمؤمنین دریاست و سلمان قطره ای است از دریا، لیکن قطره ای که وارد دریا شده و بدان پیوسته است.

بیا در بحر با ما شو، رها کن این من و ما را

که تا دریا نگردی تو، ندانی عین دریا را

به عبارت دیگر در عالم وحدت و فناء میزی بین امیرالمؤمنین علیه السّلام و سلمان نیست، زیرا آنجا خداست و بس. همه اولیاء کامل پروردگار از عالم کثرت خارج شده و این مراتب طولی را طی می کنند و نهایتاً به لقاء خدا نائل شده و در حرم

أمن الهی داخل می گردند.

ولی در عالم کثرت درجات اهل ولایت متفاوت است و درجه سلمان قابل مقایسه با درجه امیرالمؤمنین علیه السلام نیست که از این جهت در اینجا تعبیر به مقام عرضی می شود. غرض در این مقام مقایسه کسی غیر از اهل بیت علیهم السلام با ایشان نیست، هرگز کسی با امیرالمؤمنین قابل مقایسه نیست؛ ولی ائمه علیهم السلام در عین اینکه فرموده اند: کسی با ما مقایسه نمی شود، فرموده اند: شیعیان کامل، هم درجه با ما و از ما می باشند. و این امر در سایه اطاعت تام از ایشان و بهره جستن از ولایتشان متحقق می گردد و در این مضمون روایات فراوانی وارد شده است.»

روی همین جهت است که هرگونه مقایسه اهل بیت علیهم السلام با غیر ایشان از نظر عرفا ممنوع است.

«در سفر اخیر حقیر به سوریه، یک روز به مناسبت از ایشان پرسیدم: درجه و مقام قرب جناب محیی الدین عربی که او را شیخ العرفاء می دانند و اعظام از اهل عرفان به علو قدر و عظمت مقام او اعتراف دارند، بالاتر است یا بانو حضرت رقیه سلام الله علیها؟

ناگهان ایشان متغیر و برافروخته شده و فرمودند: «آقا! اینها اصلاً قابل مقایسه با یکدیگر نبوده و دو مقوله جدا از هم هستند. حضرت رقیه سلام الله علیها از اولاد حضرت سید الشهداء علیه السلام بوده و نفس پاک و طاهر او حکایت از نفس نفیس حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام دارد، و داخل در بیت آن حضرت می باشد، ولی اینها (محیی الدین و دیگر عرفاء) خارج از آن بیت بوده و خود را با عمل و مجاهده بدان بیت رسانده اند؛ و هرگز نمی شود آنان را با هم مقایسه کرد، چون از یک سنخ نمی باشند.»

وجود مقدس حضرت رقیه سلام الله علیها و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همچون طلاست و وجود دیگر اولیا همچون مسی است که در آتش مجاهدات نفسانیته گذاخته شده و با کیمیای محبت اهل بیت علیهم السلام و توسل به ایشان طلا گردیده است و به همین علت است که کاملین از خاندان و ذریه رسول خدا در سعه و نورانیت نسبت به دیگران مانند دریا نسبت به قطره می باشند و هزار

محیی الدین عربی باید در خانه حضرت رقیه سلام الله علیها به گدائی بنشینند.

مجاهدتها و ابتلاءات دیگران برای تبدیل شدن مس به طلاست و مجاهدات اهل بیت علیهم السلام و خاندان ایشان برای به فعلیت رساندن همان نفسی است که از آغاز جوهره آن طلا بوده است و روی همین جهت علامه والد فرمودند که این مقایسه اصلاً صحیح نیست و اینها دو مقوله جدا از یکدیگر می باشند.

حضرت رقیه سلام الله علیها در اثر مصائب و مشکلاتی که در وقایع عاشورا بر آن حضرت وارد شده و عاقبت تاب و توان حضرت را ربود، در همان مدت منازل قرب و ترقی رابه سرعت طی نمودند و اگر از فعلیت تامه مرتبه ای نیز باقی مانده بود، در عوالم پس از شهادت آن را واجد شده و به مقام ولایت رسیده اند، گرچه اگر همچون حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهراء یا زینب کبری سلام الله علیهما در این عالم به سیر طبیعی، این عوالم را طی می کردند، باز هم سعه و نورانیت آن حضرت بیشتر و بیشتر می گشت.»

در مجموع از نگاه اهل عرفان معصومین با شیعیان کامل از چند جهت متفاوتند:

۱. عصمت قبل از کمال:

اهل بیت علیهم السلام از دوران کودکی به عصمت الهی معصوم بوده اند ولی دیگر اولیا ممکن است در طول حیات لغزش هائی داشته باشند و با توبه یا مجاهده و انجام طاعات آن را تدارک نمایند. حفظ و عصمت الهی از لوازم معصومین میباشد که در دیگر کاملان ضرورتی ندارد.

۲. در طول سیر الی الله همه اولیا به معونت باطن اهل بیت علیهم السلام سیر می کنند و در سایه هدایت تکوینی ایشان هستند؛ چنانکه در امت اسلام از فیوضات هدایت تشریحی ایشان نیز بهره می برند.

پس حق امامت و جلوداری برای اهل بیت علیهم السلام همیشه محفوظ بوده و ایشان این راهبران این مسیر میباشند.

مرحوم علامه طهرانی قدس سره در این باب میفرمایند: «در هر زمان و هر مکان افرادی میتوانند خود را بدین مقام برسانند. منتهی اولاً باید بواسطه متابعت و پیروی از امام

او میباشد.

۵. پس از وصول به کمال و در عالم بقاء سعه و نورانیت هیچ یک از اولیا با اهل بیت علیهم السلام قابل مقایسه نیست و مثال ایشان به اهل بیت علیهم السلام بسان قطره‌ای نسبت دریا است و این تفاوت از تفاوت‌های مهم غیر معصومین با معصومین است.^۱

۴. تصوف حق یا باطل

می‌گویند مکتب مرحوم علامه طهرانی یک مکتب صوفیانه است و خود ایشان هم صوفی بوده‌اند، و از اهل بیت علیهم السلام روایت است که از صوفیان باید بر حذر بوده و ایشان منحرف هستند و علمائی که در آخر الزمان مایل به فلسفه هستند بدترین خلق خدا هستند و علمای شیعه هم همیشه مخالف با صوفیه بوده‌اند.

پاسخ:

این نسبت هم ناشی از ناآشنائی با روایات و تاریخ شیعه و معارف است.

اولاً هیچ روایتی در هیچ یک از کتب معتبر شیعه در رد تصوف و صوفیه وجود ندارد و تمام روایاتی که مخالفان معارف الهی بدان استناد می‌کنند احادیثی است که در کتابی به نام حذیقه‌الشیعه نقل شده و در هیچ منبعی نه قبل از آن و نه بعد از آن چنین روایاتی وجود ندارد و امروزه از مسلمات میان محققان فن تاریخ است که این روایات کلاً جعلی است و ثابت شده که در اواخر قرن یازدهم هجری در نزاع میان اخباریان و صوفیه در مشهد برخی از اخباریان این روایات را جعل نموده و در کتابی وارد ساخته و به نام مرحوم مقدس اردبیلی (که خود از قائلین به وحدت وجود است) سکه زده‌اند.

ثانیاً تصوف و صوفیه اصطلاحی است که در هر دوره‌ای معنائی داشته است و نه می‌توان آن را مطلقاً پذیرفت و نه می‌توان مطلقاً رد کرد. اگر تصوف به معنای اعراض از دنیا و اشتغال به عبادت و توجه به خداوند باشد - چنانکه شهید اول فرموده است - و دستورات آن مبتنی بر شرع مقدس

۱. برای توضیح بیشتر رک: روح مجرد، ص ۳۵۲ و نور مجرد، ص ۵۵۵ - ۵۵۸

معصوم باشد و الا نخواهند رسید، و ثانیاً عنوان امامت و پیشوائی برای این ذوات معصومین سلام الله علیهم تا ابد باقی است. زیرا آنان را خداوند پیشوا و رهبر نموده و لوی ارشاد را با مجاهدات عالیه (اختیاراً نه جبراً) بدیشان سپرده است. و این معنی منافات ندارد با آنکه کسی دیگر بتواند به مقام معرفت خدا برسد، و معنی مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ درباره وی تحقق پذیرد.»

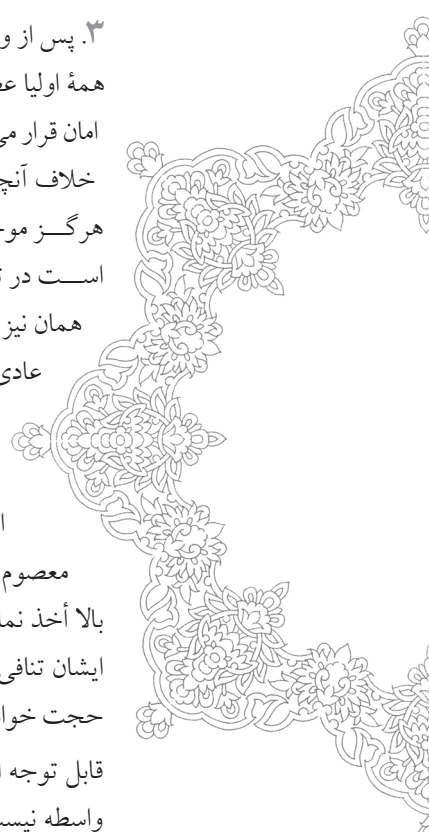
۳. پس از وصول به کمال به مقتضای آیات قرآن و روایات همه اولیا عصمت اکتسابی می‌یابند و از دسترس شیطان در امان قرار می‌گیرند؛ ولی این صرفاً بدان معناست که هیچ‌گاه خلاف آنچه می‌دانند نمی‌کنند و آنچه را انجام می‌دهند هرگز موجب ظلمت و کدورت نخواهد بود. ولی ممکن است در تشخیص امری واقعیت را در نیابند و لذا بر طبق همان نیز رفتار کنند و لذا اختلاف نظر در بین اولیا امری عادی است و حجیت نظر یک ولی خدا متوقف بر تطابق با عقل و شرع است.

اما عصمت اهل بیت علیهم السلام به معنای این است که ایشان در دانسته‌های خویش نیز معصوم بوده و موظفند همواره مسائل علمی را از عالم بالا أخذ نمایند و بر طبق آن عمل کنند لذا در فرمایشات ایشان تنافی و تخلفی نخواهد بود و فعل ایشان همواره حجت خواهد بود.

قابل توجه است عدم عصمت اولیاء غیر معصوم بدان واسطه نیست که احاطه به عالم علم الهی ندارند یا رضای غیر خدا را بر رضای خدا ترجیح میدهند بلکه بدان سبب است که موظف به عمل بر طبق ظاهر بوده و در مقام تسلیم و رضا خداوند برای ایشان اراده نفرموده است که همه حقائق برای ایشان آشکار شود.

۴. پس از وصول به کمال و بازگشت به کثرت و تمکن در عالم بقاء همه اولیاء کامل و شیعیان مخلص در سایه وجود امام عصر زندگی میکنند و لذا همه دائماً به آن حضرت متوجه بوده و متوسل میشوند.

از همین رو عرفا گفته‌اند که قطب و محور در هر عصر یک نفر بیشتر نیست که واسطه فیض بوده و حیات عالم دنیا به



تقوی و ورع نبوده و از جمیع احکام الهیه شرعیه متابعت ننماید و به قدر سر سوزنی از صراط مستقیم شریعت حقه انحراف ننماید او را منافق می دان مگر آنچه به عذر یا خطا یا نسیان از او سر زند.»

۵. ریشه های مکتب عرفانی علامه طهرانی قدس سره

می گویند مکتب عرفانی مرحوم علامه مکتبی مجهول است. ایشان شاگرد شاگردان مرحوم قاضی و ایشان شاگرد شاگردان حاج ملاحسینقلی همدانی و ایشان شاگرد آقاسید علی شوشتری بوده اند و ایشان می گویند شاگرد شخصی بافنده و مجهول الهویه بوده است و نمی توان به چنین طریقه ای اعتماد کرد. آیا این سخن صحیح است؟

پاسخ: باید دانست که مرحوم جولا از خواص شیعیان حضرت صاحب الامر ارواحنا فداه بوده اند و راه شناخت ایشان شناخت شاگردان ایشان است. در کتاب نور مجرد می فرماید:

«عجبا! بی انصافی و عدم مروّت در قضاوت و داوری، انسان را تا کجا از مرتبه واقع و حق بدور می اندازد! یک نگاه کوتاه به بزرگانی که از اعیان علماء طائفه امامیه و فضلالی عصر خویش بوده و در این سلسله جلیله قرار دارند، برای اثبات حقانیت عرفان و طریق آنان کفایت میکند، علماء و فقه های وارسته ای که حتی یک نقطه ابهام و تاریک در حیات علمی و معنوی آنان به چشم نمی خورد و چون زر سرخ از هر ناخالصی و غشی پاک و میرا هستند. شاگردانی که در این مکتب پرورش یافته و به طهارت مطلق رسیدند و نیز آثاری که از خامه آنان تراوش نمود و به عالم انسانیت ارزانی شد، خود بر حقانیت این مکتب عرفانی، شهادت صدق می دهد.»

می گویند: هویت مرحوم جولا مجهول است؛ هویت و ماهیت یکپارچه نور مرحوم جولا را، در آئینه هویت و کمالات و مقامات آیه الله سیدعلی شوشتری باید نظاره کرد، عالمی که در مراتب علمی، همطراز شیخ انصاری رحمة الله علیه بوده و بعد از رحلت شیخ اعظم بر کرسی تدریس نشسته و درس شیخ را از ادامه آن دنبال میکند. شیخ انصاری با این که خود صاحب مرتبه ای عظیم در اخلاق و

باشد، امری است مطلوب و پسندیده و اگر به معنای مکتبی خودساخته و دستوراتی بر خلاف دستورات شرع اسلام باشد امری است مردود و ناپسند.

بسیاری از بزرگان تاریخ شیعه در عصر خود رسماً صوفی بوده اند و گاه از تصوف با همین نام دفاع کرده اند؛ چون شهید اول، ابن فهد حلّی، شهید ثانی، فیض کاشانی، شیخ بهائی، ملا محمد تقی مجلسی.

ولی این تصوف همان حقیقت دین مقدس اسلام است نه چیزی وراء آن که در این عصر معمولاً با عنوان عرفان از آن یاد می شود و هیچ ربطی به تصوف بازاری و من درآوردی ندارد.

بسیار جفاس است که بر اساس چند روایت جعلی و یک شباهت لفظی میان تصوف صوفیه باطل و تصوف عالمان بزرگ شیعی، همه این علمای بزرگ را رد نموده و امثال علامه طهرانی را که یک سر سوزن از شرع تجاوز نمی کردند مخالف مکتب اهل بیت علیهم السلام جا بزینیم.

مرحوم علامه می فرمایند: «چقدر ناجوانمردی است که از تشابه لفظی لفظ تصوّف و صوفیه سوء استفاده کنیم؛ و بخواهیم به کلی راه شهود و وجدان و عرفان و لقاء الله را ببندیم؟ چقدر ناجوانمردی است که مکتب امثال سید بن طاوس و شهیدین، و نراقیین، و سید مهدی بحر العلوم، و ابن فهد حلّی، و مجلسی اول، و آقا سیدعلی شوشتری، و شیخ انصاری و آخوند ملاحسینقلی همدانی، و شاگردان پر فیض را به امثال حسن بصری و محمد بن منکدر و سفیان ثوری و امثالهم از کسانیکه تصوّف را یک راه جدا برای جدائی از ائمه پنداشتند، قیاس کنیم؟ و از لفظ صوفی که در بعضی از روایات در ذم آنها وارد شده است، جهلاً و یا با تعمد جهلانی، با تطبیق این عنوان، همه را زیر مهمیز این کلمه قرار داده؛ و پیوسته آنها را با تازیانه و شلاق تبعید و تکفیر و تفسیق و سخنان ناشایست و اتهامات نابخردانه مضروب سازیم؟»

و می فرمایند: «پوشیده نماند که از ابتدای سیر و سلوک تا آخرین مرحله از آن، سالک باید در تمام امور ملازم شرع انور باشد و به قدر سر سوزنی از ظاهر شریعت تجاوز ننماید. پس اگر کسی را ببینی که دعوی سلوک کند و ملازم

تقوی و فضیلت بوده و مناقب و کرامت‌های اخلاقی، زهد، و سعی و جدیت آن عالم بزرگوار، هنوز سرمشق علماء، فضلا و اهل علم است، به تعبیر کتب تراجم از مریدان مرحوم آقا سیدعلی شوشتری بوده و با تواضع و خشوع کامل، نزد ایشان برای درس اخلاق و تهذیب و تطهیر باطن حاضر می‌شده و در نهایت نیز از بین تمام علما و فضلالی نجف ایشان را به عنوان وصی خویش معین می‌فرماید.

أما، آخوند ملاحسینقلی همدانی رضوان الله تعالی علیه که به واسطه مرحوم آقا سیدعلی شوشتری و از طریق ایشان از زلال عرفان مرحوم جولای اشراب شده‌اند، فضل و علم و کمالشان عالمگیر شده و محتاج به بیان نبوده و در آسمان فضیلت و توحید چون خورشیدی فروزان می‌درخشد. فقیه بزرگوار مرحوم آیه الله سیدحسن صدر در تکمله در وصف این حسنه دهر و نادره دوران می‌نویسد:

جَمَالُ السَّالِكِينَ وَ نُحْبَةُ الْفُقَهَاءِ الرَّبَّانِيِّينَ وَ عُمْدَةُ الْحُكَمَاءِ وَ الْمُتَكَلِّمِينَ وَ زُبْدَةُ الْمُحَقِّقِينَ الْأَصُولِيِّينَ، كَانَ مِنَ الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ وَ بِأَحْكَامِ اللَّهِ جَالِسًا عَلَى كُرْسِيِّ الْأِسْتِقَامَةِ تَشْرُقُ عَلَيْهِ أَنْوَارُ الْمَلَكُوتِ. عَاشَرْتُهُ سِنِينَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الْحَضَرِ وَ السَّفَرِ مَا رَأَيْتُهُ يَنْطِقُ إِلَّا بِالْحِكْمَةِ أَوْ الْكَلِمَةِ النَّافِعَةِ دَائِمًا الْمُرَاقِبَةَ لِرَبِّهِ حَاضِرًا بَيْنَ يَدَيْهِ؛ كُلُّ كُلِّهِ حُضُورًا. وَ رَبَّمَا سَكَتَ فِي أَثْنَاءِ الْبَحْثِ وَ التَّدْرِيسِ خَوْفًا مِنْ عُرُوضِ الْغَفْلَةِ عَنِ الْحُضُورِ وَ التَّكَلُّمِ فِي اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ. كَانَ عَلَى مِنْهَاجِ السَّيِّدِ جَمَالِ الدِّينِ ابْنِ طَاوُوسٍ فِي الْقَوْلِ وَ الْعَمَلِ حَتَّى فِي عَدَمِ الْإِفْتَاءِ وَ عَدَمِ التَّصَدُّقِ لِشَيْءٍ مِنْ أُمُورِ الرُّئُوسَةِ الشَّرْعِيَّةِ حَتَّى صَلَوةِ الْجَمَاعَةِ فِي الْخَارِجِ.

نعم کان یدرس فی الفقه و الأصول ما کتبه فیهما من تقریرات استادہ العلامۃ الشیخ مرتضی الأنصاری و ما حققه هو فی العلمین و یصلی ببعض خاصتہ فی دارہ و ربی جماعۃ من المؤمنین آخرجہم من ظلمات الجهل الی نور المعرفۃ باللہ و در بہم طریق السلوک الی اللہ و طہرہم بالریاضات الشرعیۃ و المجاہدات العملیۃ من کل ذنیۃ حتی صاروا من عباد اللہ الصالحین السالکین فی سبیلہ.

لم یکن فی عصرہ أنفع منه لاهل العلم إذا أرادوا تحصیل

المعرفة و السلوک الی اللہ من طریق اهل البیت لانه کان وحید عصرہ فی علوم المراقبۃ و ادب العبودیۃ.

«جمال سالکین و برگزیده فقهای ربّانی و رئیس حکماء و متکلمین و خلاصه محققین از اصولیین، او از علمای بالله و بأحكام الله بود که بر کرسی استقامت نشسته و انوار ملکوت بر او می‌تابید. با او سالها در شب و روز و حضر و سفر معاشرت نمودم و ندیدم سخنی جز حکمت یا کلام نافع بگوید. دائما در حال مراقبه نسبت به پروردگار و حاضر در محضر او بود. همه همه‌اش حضور و توجه به حضرت حق بود و گاهی در میان بحث و تدریس از خوف اینکه غفلتی از توجه به حضرت پروردگار و سخن گفتن برای خداوند جل جلاله بر او عارض شود، سکوت می‌فرمود. روش او در گفتار و کردار، روش و طریقه سیدابن طاووس بود، حتی مانند سیدابن طاووس حاضر به فتوادادن نشد و متصدی هیچ یک از امور ریاست شرعی حتی اقامه نماز جماعت در خارج از منزل نگردید.

آری، در فقه و اصول تقریرات استاد علامه‌اش شیخ انصاری را همراه با تحقیقات خود تدریس می‌فرمود. و با برخی از خواص خود در منزلش نماز می‌گزارد و جماعتی از مؤمنین را تربیت نمود و ایشان را از ظلمات جهل بیرون آورده و به نور معرفت باللّه منور نمود و در طریق سلوک الی اللّه ایشان را ورزیده ساخته و با ریاضات شرعی و مجاهدات عملی آنها را از هر پستی و دنیهای تطهیر کرد تا جائیکه از عباد صالح خداوند گردیدند که راه وی را پیموده و در مسیر او قدم بر می‌دارند.

هیچ کسی در عصر او برای اهل علم

مفیدتر و نافع‌تر از او نبود، اگر

می‌خواستند از طریق

اهل بیت

علیهم السلام به

تحصیل

معرفت و

سلوک الی اللّه

بپردازند؛ چرا که او وحید عصر خود



در علوم مراقبه و آداب عبودیت بود.»

و در شرح حال عارف کامل و فقیه بلند مرتبه آیه الله حاج سید احمد کربلایی قدس الله نفسه میفرماید:

أَحَدُ الْعُلَمَاءِ الرَّبَّانِيِّينَ وَالْفُقَهَاءِ الْأَصُولِيِّينَ وَالْأَسَاتِذَةِ الْمُدَرِّسِينَ فِي النَّجْفِ الْأَشْرَفِ الْيَوْمَ، وَهُوَ عَالِمٌ عَابِدٌ زَاهِدٌ نَاسِكٌ رَبَّانِيٌّ مُجَاهِدٌ. لَا أَعْرِفُ فِي النَّجْفِ - فَضْلاً عَنْ غَيْرِهَا - أَفْضَلَ مِنْهُ فِي الْمَعَارِفِ وَطَرِيقِ السُّلُوكِ إِلَيْهَا. جَمَعَ اللَّهُ فِيهِ الْحِكْمَةَ الْعِلْمِيَّةَ وَالْعَمَلِيَّةَ فَهُوَ نُورٌ يُسْتَنَارُ بِهِ وَعَلَّمَ هِدَايَةَ يُهْتَدَى بِهِ، زَادَ اللَّهُ فِي شَرَفِهِ وَفَضْلِهِ وَنَفَعَ بِهِ الْمُجَاهِدِينَ السَّالِكِينَ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

«یکی از علمای ربّانی و فقهای اصولی و اساتید و مدرّسین نجف اشرف در زمان ماست و او عالمی عابد و زاهدی ربّانی و مجاهد است. هیچ کس را در نجف اشرف - چه رسد به غیر نجف - افضل از او در معارف و راه رسیدن به آن نمی شناسم. خداوند حکمت علمی و عملی را در او جمع نموده است و او نوری است که از شعاع آن دیگران منور گردیده و علم هدایتی است که به واسطه او از گمراهی نجات یافته و هدایت می شوند. خداوند بر شرف و فضل وی بیافزاید و به مجاهدین با نفس اماره که راه خدا را می پیمایند، به واسطه او نفع و رحمت برساند، بمحمد و آله الطّاهرین.»

تأمل در این عبارات و نظائر آن که در کتب تراجم در بیان احوال مرحوم آخوند ملاحسینقلی و شاگردان آن بزرگوار آمده، همه حکایت از این دارند که این فقیه و عارف

فرزانه در سده گذشته مهمترین پایه و رکن در تحوّل معنوی حوزه های علمیه

بوده و با درخشش ایشان، بازگشت

گسترده حوزه های

حکمت عملی و

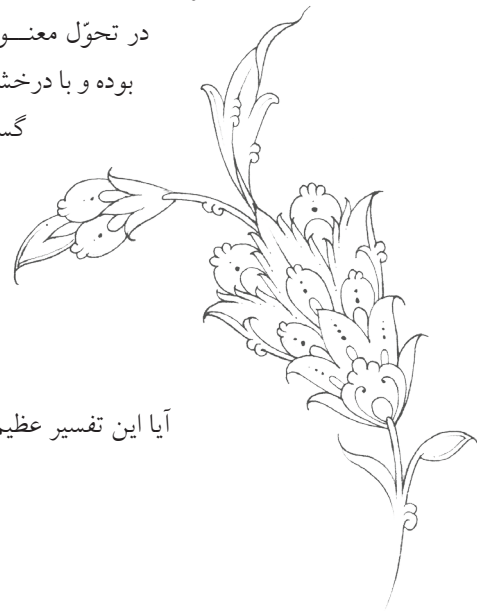
تهذیب نفوس

به این مجامع

علمی

رقم خورده است.

آیا این تفسیر عظیم المیزان که عرب و



عجم، مفسّر و محدّث، فقیه و حکیم و عارف از شکوه و عظمت آن به شگفتی در می آیند و حاصل تراوشات علمی و معنوی شاگرد و تربیت یافته مکتب جولاست، خود سند محکم بر ماهیت و حقانیت این طریق نیست؟! از صدر اسلام تا کنون، شاگرد کدام یک از مکاتب معرفتی و صاحب سلسله این گونه در این اقیانوس عمیق و بی کران قرآن به سیاحت و غواصی پرداخته و این غرائب لؤلؤ و مرجان را از آن صید نموده است!! تفسیری که هنوز فضلاء و خواصّ از تقریر طریق استخراج و استنباط آن معانی که حضرت علامه طباطبائی در تفسیر آیات بیان فرموده عاجز و ناتوانند فضلاً از متوسطین.

نزدیک به هشت قرن تنها تفسیری که بر حوزه های علمیه شیعه حاکم بود، تفسیر مجمع البیان مرحوم حجه الاسلام طبرسی بود و هنوز مبلغ علمی بعضی از آن تجاوز نمی کند؛ هر آیه ای که دلالت بر نکته ای دقیق در وادی معارف الهی داشت حمل بر مجاز و کنایه و مانند آن می شد و آیاتی که عالی ترین و راقی ترین معارف ربّانی را از خزانه غیب خدا برای انسان به ارمان می آورد، برای آنکه با فهم بسیط و عرفی تطبیق یابد، با این تصرّف ها به سطح پائینی تنزل می یافت.

حضرت علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه، با استمداد از مقام ولایت کبری و ملکوت قرآن، این قالب های کهنه را درهم شکست، پرده از زیبایی ها و شگفتی های قرآن برگرفت، قرآن را که در زنجیرهای تعصّب و جهالت مهجور مانده بود آزاد ساخت و از ماء معین و عذب این چشمه نوش، دلها را احیاء نمود.

در شأن و منزلت این تفسیر همان کلام حضرت علامه والد را باید گفت؛ ایشان در کتاب شریف مهرتابان می فرمایند: «این حقیر روزی به حضرت استاد عرض کردم: هنوز این تفسیر شریف در حوزه های علمیه جای خود را چنانکه باید، باز نکرده است! و به ارزش واقعی آن پی نبرده اند؛ اگر این تفسیر در حوزه ها تدریس شود و روی محتویات و مطالب آن، بحث و نقد و تجزیه و تحلیل بعمل آید و پیوسته این امر ادامه یابد، پس از دویست سال ارزش این تفسیر معلوم خواهد شد.

آنان برمیگردد.»

در دفعه دیگری عرض کردم: من که به مطالعه این تفسیر مشغول می‌شوم، در بعضی از اوقات که آیات را بهم ربط می‌دهید و زنجیروار آنها را با یکدیگر موازنه، و از راه تطبیق معنی را بیرون می‌کشید، جز آنکه بگویم در آن هنگام قلم وحی و إلهام إلهی آنرا بر دست شما جاری ساخته است، تعبیر دیگری ندارم!

اگر تفسیر المیزان هم نباشد، عظمت نفس، زهد و پارسائی، ساده‌زیستی، تهجد در دل شب‌های تار، خضوع و خشوع ایشان در برابر کبریای حضرت پروردگار و انداختن بار نیاز بر آستان اهل بیت علیهم‌السلام، همه حکایت از طهارت نفس ایشان دارد. سوز و اشتیاق بی‌حد ایشان در عشق و محبت پروردگار در اشعاری که از سویدای ضمیر ایشان برخاسته و بر جان مخاطب نقش می‌بندد، موج می‌زند. آری، علامه طباطبائی مظهر تقوی، عدالت و توحید است!

از آثار مکتوب و برجای مانده این بزرگان و تربیت یافتگان حوزه معرفتی ایشان، باید طهارت و حقانیت آنان را دریافت. آیا قلبی که به مقام طهارت نرسیده، میتواند دوره الله‌شناسی و معادشناسی را بنگارد، به طوری که حقیقت توحید و معاد را اینچنین ترسیم کند و هرچه انسان مطالعه کند نفسش ملول و خسته نشود.

و حقا و تحقیقا حضرت علامه والد، منادی و مروج توحید حقیقی و علوم و معارف اصیل اسلام، در قرن معاصر بودند. و وجود خود ایشان به تنهایی برای اثبات حقانیت این طریق کافی بود.

و لذا اگر می‌بینیم این اسطوره‌های عرفان، حکمت و اخلاق این‌گونه مورد تهاجم نسبت‌های ناروا و ناجوانمردانه قرار می‌گیرند، هیچ جای شگفتی نیست؛ چرا که النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا. والد معظم در ترسیم شخصیت منکرین و معاندین عرفان و حکمت و اهل آن می‌فرمودند: «اینان گرفتار مثلثی هستند که یک ضلعش جهل، ضلع دیگر عناد و ضلع سوم بی‌حیائی است!» و از کنار سوء‌ادب‌ها و جسارت‌هایی که به ایشان می‌شد، کریمانه عبور نموده و می‌فرمودند: وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ. مکرهایی که به اهل عرفان و اولیاء و مقربان درگاه حضرت حق عزّاسمه می‌زنند، همه به خود





یوم علی آل الرسول عظیم

یَوْمَ عَلَى آلِ الرَّسُولِ عَظِيمٍ
فَالْعَدْلُ وَالتَّوْحِيدُ فِيكَ مُقِيمٌ
تَلَيْتَ عَلَيْكَ مِنَ الدُّرُوسِ عُلُومٌ

لَا صَوْتَ النَّاعِي بِفَقْدِكَ إِنَّهُ
إِنْ كُنْتَ قَدْ غُيِّبْتَ فِي جَدِّ الثَّرَى
وَالْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ يَفْرَحُ كُلَّمَا



«سنّ شریف حضرت آقا به هفتاد و یک سال رسیده است. بواسطه عوارض کسالت قلبی، أطبّا ایشان را از کار زیاد و شرکت در مجالس عمومی منع نموده‌اند، و به همین علّت تمام ملاقاتها و کارهای دیگرشان را به حدّ اقل ضرورت رسانده‌اند تا بتوانند هر چه بیشتر کار تألیفشان - که اینک به مجلد سوّم «الله شناسی» رسیده است - را با تلاشی بی‌وقفه به پیش ببرند.

ماه محرّم سال یکهزار و چهارصد و شانزده هجری قمری فرا می‌رسد. عطر و بوی حسینی و شور و شوق عاشورائی همه جا را پر کرده است. گرچه ارواح اولیاء خدا همواره بمصدق... فَأَوْلَاءَكَ مَعَ الَّذِينَ... با معصومین معیت دارد و بمصدق یَحْزَنُونَ بِحُزْنِنَا در مصائب آنمه سوگواری و لو بظاهر بروزی هم نداشته باشند، ولی حال آقا در این اواخر به گونه‌ای است که به مقتضای مقام جمع الجمعی، ظهور و بروز و حالت رقت و بکائشان در عزاداری آل الله بیشتر است. به هنگام برقراری مجلس و ذکر مصیبت توسط منبری یا مرثیه خوان، در ایوان خانه، کنار محلّ کفشهای عزاداران می‌نشینند و به پهنای صورت در مصائب اجداد مظلومشان اشک می‌ریزند و با حرارت به سینه می‌زنند.

روزها به سرعت میگذرد و ماه شدّت غم و حزن آل رسول می‌رسد: ماه صفر که در امتداد محرّم است و در پایانش عظیم‌ترین و دردناک‌ترین مصیبت اتفاق می‌افتد: فقدان رسول مکرم اسلام حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبد الله صلوات الله و سلامه علیه و علی آله الطاهرين.

حسینیّه منزل حضرت آقا همچون سالهای قبل که در مدّت دو ماه محرّم و صفر سیاهپوش و کتبیبه خورده است - همانند روزهای شهادت آنمه علیهم السلام - حال و هوای دیگری دارد و هاله‌ای از غم و اندوه همه جا را در بر گرفته است.

عصر روز جمعه هشتم ماه صفر، مجلسی با حضور حضرت آقا در حسینیّه منزلشان برگزار می‌باشد؛ پس از قدری سکوت و آرامش، آقا به صهر ارشدشان حجّة الاسلام و المسلمین آقای حاج سید جعفر علم الهدی فرمودند مقداری قرآن تلاوت و سپس آنرا بیان کنند.

ایشان «آیه الکرسی» را تلاوت کردند و سپس شروع به شرح و بیان آن نمودند.

گوشها به تفسیر قرآن بود و نگاهها متوجّه جمال نورانی آقا. النهاب عجیبی بود. حال ظاهری آقا نا آرام می‌نمود و به شدّت برای حفظ آرامش ظاهری خویش تلاش داشتند.

بیست دقیقه‌ای گذشت؛ تفسیر به کلمه «قیوم» رسیده بود؛ ناگهان انقلاب حال آقا تشدید شد و تعادل خود را از دست دادند؛ با اینکه چهار زانو نشسته سر به پائین افکنده بودند، ناگهان به زمین نزدیک شدند و نزدیک بود فروغلتند، که خود را نگه داشته و سریعاً دست مبارک را به جیب بردند تا قرص قلب زیر زبانی را که همراه داشتند در آورند، شیشه دارو از دستشان افتاد. کسی جرأت حرکت نداشت. یکی از اطباء که در مجلس بود از جا پرید و قرص را در آورده در دهان آقا گذارد.

فضای حسینیّه دگرگون شد؛ اشکها جاری و زمزمه‌ها بلند، و فریاد گریه سکوت را می‌شکست. بدن آقا روی تختی چوبین از در خانه خارج شد. به هنگام خروج آقا با تبسمی فرمودند: بلند بگو لا اله الا الله! کوچه به خاطر لوله گذاری کنده و خاکها انباشته بود، به سرعت این مسیر پر تلاطم طی شد و آقا روانه بیمارستان شدند.

دقایقی بعد در صحن بیمارستان بودیم و نگران و دعاگو و اشک ریزان. خبر به سرعت به دوستان دیگر رسید و گروه گروه راهی بیمارستان شدند.

همان شب گوسفندی قربانی و جلسات دعا و گریه و توسّل به علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء بر پا شد. آقا زادگانشان سریعاً خود را به مشهد رساندند. موجی از تأثر و نگرانی تمامی جمع دوستان و علاقمندان را که در سراسر کشور گسترده‌اند در بر گرفت.

روز بعد اندکی حالشان سبک شد که نوعی امید را در جمع یاران به دنبال داشت. ولی دیگر این طائر قدسی پر گشوده بود و آسمانیان لحظه شماری دیدار روح مطهرش را داشتند و تلاشهای بی‌وقفه پزشکان ثمری نداشت.

باور نکردنی بود. همه چیز را در تخیل خود رقم می‌زدیم جز فراق استاد و معلّم توحید و ولایت را. چه دردناک بود

پخش این خبر: «آقا از دستمان رفت»!

گرچه در آخرین لحظه که برای بردن آقازاده ارشدشان به بیمارستان و دیدار از حضرت آقا اقدام شد فرمودند: به قرآن تفأل زدم این آیه آمد: لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ؛ آقا دیگر دعوت حق را لایک گفته اند.

بدن مطهرشان بعد از غروب به منزل آورده شد و در میان حیاط منزل بیرونی شان، بر مغتسلی که تهیه شده بود قرار گرفت. همه جا حضور

ارادتمندان داغدار بود و ذکر مصیبت سالار شهیدان آبا عبد الله الحسین علیه السلام و اشک و شور حسینی لحظه ای قطع نمی شد. آنگاه که پارچه از روی آن چهره منور کنار رفت، ضجه و ناله فضا را پر کرد، و پیکر نورانی پیر عشق غسل داده شد.

عجب لحظات جانکاهی و عجب حال و هوایی! برخی از بزرگان علما برای تودیع با پیکر مطهرشان در همین ساعات به منزل آمدند؛ از آن جمله حضرت آیه الله العظمی بهجت بودند که در مشهد بسر می بردند. آن شب پس از مراسم تکفین، محارم نیز ساعتی با آن نازنین بدن خلوت کرده و تودیع نمودند.

تا صبح تلاوت قرآن بود و ذکر مصائب حضرت امام حسین علیه السلام، و صبحگاهان بدنشان به مسجد شهدای مشهد - مسجد بناهای سابق - منتقل شد. و در آنجا نیز با حضور عالمان و اراسته و طلاب و فضایی حوزه علمیه مشهد و دوستان و یاران، با تلاوت قرآن و ذکر توسل مقدمات تشییع فراهم شد.

پس از آن پیکر مطهرشان با شکوهی فراوان به سمت حرم مطهر تشییع گردید. تابوتشان در حرم مطهر و بالای سر حضرت بر زمین نهاده شد و پس از زیارت امین الله و ذکر توسل، به صحن آزادی باز گردانده شد و نماز میت بر بدنشان توسط آیه الله العظمی بهجت اقامه گردید.

سپس با هزار درد و اندوه، در قسمت جنوب شرقی صحن عتیق رضوی - صحن انقلاب - در آستانه کفشداری شماره چهار به خاک سپرده شدند.

• حال ایشان در بیمارستان بسی عجیب بود. اطبا می گفتند در کتب پزشکی مضبوط است که یکی از شدیدترین دردهائی که ممکن است در بدن انسان پیدا شود درد ناشی

از پارگی رگ آئورت است که حضرت آقا نیز به همین عارضه دچار شده بودند، معذک در تمام آن مدت حتی یک آخ هم از ایشان نشنیدیم. ابدا اظهار ناراحتی نمی کردند. طیبی می گفت: می خواستم یکی از رگهای ایشان را برای سوزن زدن آماده کنم. عرض کردم آقا جان ما را ببخشید. فرمودند شما باید ما را ببخشید. اینها همه لطف خداست.

• آنشب عطش شدیدی داشتند بطوری که در فواصل نزدیک آب می نوشیدند و می گفتند: سلام الله علی الحسین.

در اثناء شب نگاهی به من کردند که گوشه اطاق ایستاده بودم. عرض کردم ان شاء الله خیر است. خنده ای کرده و فرمودند: همه اش خیر است، خیر در خیر است!

• یکی از حاضران می گفتند در لحظات آخر فرمودند: من باید بنشینم، عرض کردند شما با این وضعیت مصلحت نیست حرکت کنید. فرمودند: شما متوجه نیستید من باید بنشینم. عرض شد: شما نباید تکان بخورید. فرمودند: شما کار خود را بکنید و من هم باید کار خود را بکنم. در حالیکه به مقابل خود خیره شده بودند از جای خود نیم خیز شدند و در همان لحظه تمام علائم حیاتی در دستگاهها قطع شد و بدن مبارک آقا دوباره بر جای خود برگشت!

با این واقعه به یاد شعری افتادم که همیشه می خواندند از زبان جد معظمشان امیرالمؤمنین علیه السلام:

یا حار همدان من یمت یرنی
من مؤمن أو منافق قبلاً

• دهه اول ماه صفر ۱۴۱۶ جهت اقامه مجلس عزای شمال سفر نموده بودم. یک شب خواب دیدم که گفتند مرحوم شیخ محمد کوفی از دنیا رفت.

به شیخ محمد کوفی خیلی معتقد بودم؛ زیرا خدمت حضرت صاحب الأمر ارواحنا فداه می رسیده است و حامل توقیعی از آن حضرت برای مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی بوده است.

در خواب خیلی ناراحت شدم و متوجه می شدم مراکز

۱ و ۲. جنگ خطی یکی از شاگردان.

مام او زهرا بتول خاتمی
 بُد فقیهی عارف و سالک بحق
 پیشوائی مقتدائی مُلهمی
 بیت او بیت کمال و معرفت
 صیت او صیت جلال مردمی
 رفت از دنیا فقیهی با ورع
 نزد جدّش مصطفای هاشمی
 آیة اللّه بود سید محمد حسین
 زاهد و عابد حکیم مُفهمی
 رفت در روز نُه از ما صفر
 سوی جنت نور چشم فاطمی
 گفت (رازی) در رثایش چند بیت
 تا شفیع او شود روز جزای معظمی

ای سید ما سلام بر تو
 وی روح فزا سلام بر تو
 ای سیده نساء را پور
 وی ظلمت این زمانه را نور
 ای عبد تمام حق تعالی
 وی صابر صرف در بلا یا
 ای از من و ما بکلّ رهیده
 در عالم هوهوی خلیده
 ای از قفس حدود رسته
 در ملک خلود خوش نشسته
 شد لال زبانم از ستودن
 وصف تو نمی توان نمودن
 وصفی که نماید از تو محدود
 وصفی است که هست ردّ و مردود
 بهتر که بگویم از غم دل
 شرحی ز عزا و ماتم دل
 روزی ز می تو مست بودم
 عاشق به هر آنچه هست بودم
 من بودم و عشق روی ماهت
 من بودم و شیوه نگاهت
 پروانه شمع روت بودیم
 دیوانه خلق و خوت بودیم

علمی و حوزه‌های علمیه همه در ماتم فرورفته‌اند.
 از خواب بیدار شدم و خواب به گونه‌ای بود که اطمینان
 کردم یکی از علمای بزرگ از خوبان از دنیا رفته است.
 بعداً که با مشهد تماس گرفتم متوجه شدم علامه طهرانی
 به رحمت خدا رفته‌اند و تعبیر خوابم را متوجه شدم.
 حجة الاسلام و المسلمین غفاری
 صهر مکرم مرحوم آیه الله مروارید رحمة الله علیه.

مرحوم حجة الاسلام و المسلمین رازی از دانشمندان متقی و
 محقق و از مورخان معاصر بودند که در زمینه تاریخ کتب
 مختلفی تألیف نمودند؛ از جمله «گنجینه دانشمندان» و
 «علمای ری و طهران» و «آثار الحجة» که در آن احوال
 بسیاری از علماء را شرح نموده‌اند.

ایشان روایتی صمیمی و دراز مدت با مرحوم علامه طهرانی
 داشتند. و چندین بار از آن مرحوم تقاضا می‌کنند تا چند
 صفحه‌ای در شرح حال خود بنویسند تا در کتب مذکور از آن
 استفاده نمایند. ولی مرحوم حضرت علامه هیچگاه شرح حال
 خود را ارائه نمی‌کنند و در پاسخ می‌فرمایند: «آن وقتی را که من
 می‌خواهم صرف نوشتن شرح حال خود کنم، آنرا صرف تألیف
 کتاب در باب ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌نمایم.»
 ابیات ذیل سروده طبع مرحوم رازی است در رثای مرحوم
 علامه طهرانی:

گرچه از هر ماتمی خیزد غمی
 فرق دارد ماتمی با ماتمی
 ای بسا کس مُرد و کس آگه نشد
 از حیاتش مبدئی یا مختمی
 ای بسا کس مُرد و در مرگش نسوخت
 جز دل یک چند یار و همدمی
 لیک اندر مرگ مردان بزرگ
 عالمی سوزد برای آدمی
 عالمین گرد غمین و داغدار
 گر بمیرد برگزیده عالمی
 همچو علامه حسینی آنکه بود
 جدّ امجدش رسول هاشمی
 باب او بُد مرتضی شیر خدا

درمانده و زار و خسته جانیم
ای خوبتر از هر آنچه خوب است
آخر نه دلم ز سنگ و چوب است
چون تو صنمی ز دست دادن؟
هم لشگر غم شکست دادن؟
بالله که نه کار ماست این کار
خود صبر و تحملی ده ای یار
یک عمر اگر بنالمت زار
باقی است هنوز غصه، دلدار
عمری اگر از غمت فغان کرد
حق تو مگر آدا توان کرد؟

حجة الاسلام والمسلمین شیخ محمد عظیمی

امشب قلم در دست من آئینه کاری می کند
روح القدس گوئی مرا هر لحظه یاری می کند
در مغرب دنیای ما نور مجرد را ببین
کز شوق دیدارش فلق لحظه شماری میکند
از نای عیسائی او بر دست موسائی او
هم جان گرفته جسم ما هم جان نثاری می کند
کشتی علم و عشق را این ناخدا سالار شد^۱
در مجمع البحرين حق او حقگذاری می کند
در این زمستان بشر کافتاده دلها را بلا
با یک گل از بستان خود جان را بهاری می کند
بر سفره های عاشقان هر جا که دیدم لقمه ای
دیدم که این دست خدا خود سفره داری می کند
هم مدعی هم خصم را گو چشم و لب بر بند و گوش
پا در رکاب نور چون او تکسواری می کند
چون مهر تابان سوخت و افروخت و خاموش شد
لب اللباب عشق بین چون سوگواری می کند
خاک ره کوی حسین افتاد در چشم ملک^۲
چشم ملک زین توتیا صورت نگاری می کند
با تازه پردازان خود ای خامه طنازی مکن
با تازه کاران غمش چون کهنه کاری می کند
پروا مکن پروانه شو در این شب یلدای غم
چون شمع جمع دوستان شب زنده داری می کند

حجة الاسلام والمسلمین سید محمد هزیری

سرخوش که چنین نگار داریم
دلشاد که چون تو یار داریم
افسوس که دل ز ما بریدی
روی سوی خدای پر کشیدی
رفتی و دلم کباب کردی
قلب من خسته آب کردی
پیمانته تهی و من خمارم
هم بسته و خسته و فکارم
ای یاد تو مایه سکینه
در وادی عشق بی قرینه
ای راحت قلب خسته ما
آرام دل شکسته ما
هر چند که رنجها کشیدی
از ما تو بجز جفا ندیدی
شرمنده ام از رُخت نگارا
از بهر خدا ببخش ما را

ای مظهر عشق، عشق مطلق
از ذات تو سر نزد بجز حق
ای خسته تر از هزار خسته
وی از همه قیود رسته
ای سوخته دل ز طعن اغیار
وی شاخه گل میان صد خار
ای رند بلا کش زمانه
وی تیر حسود را نشانه
از جور و جفای اهل کینه
صد داغ تو داشتی به سینه
ای زخم زبان بسی شنیده
یک عمر جفا ز خلق دیده
سالیست که در فراق ای جان
دل ناله و دیده مانده گریان
سالیست که بی جمالت ای دوست
جان عاریه مانده اندر این پوست
سالیست که بلبلان رویت
دلخون همه در طواف کویت
سالیست که همدم فغانیم

۱. اشاره به فرمایش حضرت حداد آقا سید محمد حسین، سید الطائفتین است.
۲. اشاره به بیت آخر سروده مرحوم علامه در ملح حضرت سید الشهداء علیه السلام: آنکه سرود این در پاک را / خاک ره گوی حسین است و بس



راه پرواز به آسمان

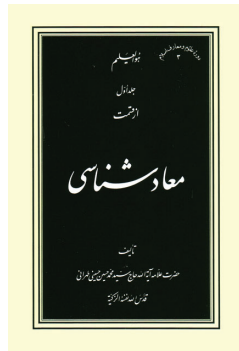
معرفی اجمالی دوره علوم و معارف اسلام و برخی دیگر از تالیفات
طبع شده مرحوم علامه آیت الله حسینی طهرانی قدس سره

علامه والد قدس الله نفسه الزکیه در اواخر عمر به جهت کثرت امراض و اشتغالات مربوط به تألیف «دوره علوم و معارف اسلام» فرصتی برای پذیرش و تربیت شاگردان نداشتند و می فرمودند: برای کسانی که مشتاق و طالب لقاء حضرت پروردگارانند و به دنبال استاد طریق می باشند، دو مطلب را بیان کنید که با آن از استاد مستغنی می گردند:

أول: داشتن إخلاص در عمل، و دوم: خواندن تمام و کمال دوره علوم و معارف اسلام؛ چرا که یک دوره معارف حقه را در این کتابها آورده ام. به نحوی که اگر کسی این کتب را با إخلاص بخواند نفسش به معانی و معارف حقه آن متحقق می شود و چون نفسش به این معارف متحقق شد مسیر خود را به سوی خداوند روشن می بیند. (نور

مجرد، ص ۵۹۰)

ولایت و نبوت، جلد پنجم: حقیقت ولایت، جلد ششم: غدیر، جلد هفتم: غدیر، جلد هشتم: ولایت امیرالمومنین، جلد نهم: احتجاجات به غدیر، جلد دهم: رابطه پیامبر و امیرالمومنین، جلد یازدهم: قضاوت‌های امیرالمومنین، جلد دوازدهم: علوم امیرالمومنین، جلد سیزدهم: حدیث تقلید، جلد چهاردهم: شیعه و تالیف، جلد پانزدهم: صحیفه سجادیه، جلد شانزدهم و هفدهم: مکتب حضرت صادق علیه السلام، جلد هجدهم: علوم حضرت صادق علیه السلام



۳. معاد شناسی

قیامت محل لمس توحید و عظمت بی‌انتهای خداوند است.

این مجموعه شامل ۷۵ مجلس در قالب ده مجلد، در کیفیت سیر و حرکت انسان در دنیا و عالم

غرور و نحوه تبدیل نشأه غرور به عالم حقائق و واقعیات و ارتحال او بسوی خدا و غایه‌الغایات می‌باشد. مطالبی از کتاب:

انسان مومن بر پایه توجه به خدا و تکیه بر ابدیت زندگی می‌کند و انسان کافر بر پایه خواهش‌های نفسانی و زندگی موقت دنیا | دین آمده است تا به انسان بگوید: تو مهمل و رها نیستی و برای مقصدی آمده‌ای | مردن پاک شدن از مادیات است | عزرائیل آینه‌ای است که محتضر، باطن خود را در آن می‌بیند | توبه در حال مرگ فایده ندارد؛ باید قبل از آن عقل و قلب را متوجه خدا کرد | سوال در قبر و قیامت از باطن انسان است لذا دروغگوئی امکان ندارد | وسعت قبر و برزخ انسان بمقدار فهم و عمل او به معنویات است | روح انسان در قبر و قیامت با تجسم اعمال خودش روبرو می‌شود | بعد از مرگ، دوستی‌های غیر خدائی به دشمنی تبدیل می‌شوند | در قیامت فقط نور خداست و بس | به فراموشی سپردن خدا موجب کوری در عوالم بعدی است | قلب سلیم، دلی است که غیر خدا در آن نباشد | شفاعت به کسانی تعلق می‌گیرد که بندگی خدا را قبول کرده‌اند اما گناه کار هستند.

۱. الله شناسی

خداوند همه جا هست چشم بگشا و ببین.

این دوره در سه مجلد است و اصل این مباحث یکدوره تفسیر آیه مبارکه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» است که



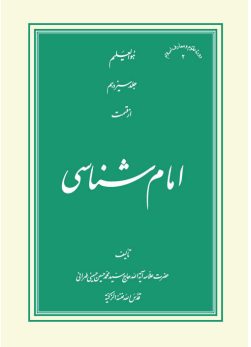
تا «وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» در ضمن ابحاثی مذاکره و تحریر شده است.

در این مباحث از مسأله توحید ذاتی و اسمائی و افعالی ذات مقدس حضرت حق، و کیفیت پیدایش عالم آفرینش، و ربط حادث به قدیم، و نزول نور وجود در مظاهر امکان، و حقیقت ولایت و ربط موجودات به ذات باری تعالی، و لقاء الله و وصول به ذات مقدس او به فناء و اندکاک هستی مجازی عاریه‌ای در وجود مطلق و هستی اصیل و حقیقی بحث می‌گردد.

۲. امام شناسی

قلب امام مرکز توحید است.

این مجموعه که شامل ۲۷۰ درس و در قالب هجده مجلد است، مجموعه‌ای است از بحثهای تفسیری، فلسفی،

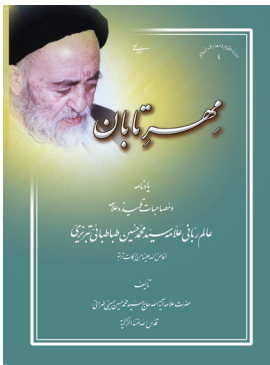


روائی، تاریخی، اجتماعی درباره امامت و ولایت بطور کلی، و درباره امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بالخصوص، که بصورت درسهای استدلالی علمی متخذ از قرآن کریم و روایات وارده از خاصه و عامه و ابحاث حلّی و نقدی پیرامون ولایت می‌باشد.

موضوع مجلدات هجده‌گانه:

جلد اول: کلیات و مبانی امام شناسی، جلد دوم: تعریف اولی الامر، جلد سوم: شناخت شیعه، جلد چهارم: ارتباط

(کمپانی) دربارهٔ یک بیت از عطار نیشابوری است که هر یک از آن دو بزرگوار آن بیت را بر مذاق خودشان که مذاق عرفان و مذاق حکمت است تفسیر فرموده‌اند. و بجهت آنکه این مکاتیب شامل مباحث دقیق توحیدیّه عرفانیّه و فلسفیّه برهانیّه می‌باشد، حضرت علامه طباطبائی قدس سره در ضمن درس‌هایی در حوزه علمیه قم تزییلات و محاکمات شش‌گانه‌ای بر سه مکتوب اول مرحوم شیخ و سید نگاشته، و حضرت علامه آیه الله قدس سره هشت تزییل بر چهار مکتوب دیگر مرحوم شیخ و سید به عنوان تتمه تزییلات علامه طباطبائی تحریر فرموده‌اند. در این مجموعه مقدمه‌ای نیز دربارهٔ هویت اصل مکاتیب و عرفای عالیقدری که در آن، از ایشان سخن بمیان آمده، آورده شده است.



۷. مهر تابان

علامه طباطبائی هم استاد در عقل بود هم در قلب و هم در شرع موضوع کتاب: یاد نامه علامه طباطبائی (قدس سره)

این کتاب در دو بخش تنظیم شده است:

۱- زندگینامه علامه قدس سره

۲- مجموعه‌ای از پاسخ‌های علامه به سوالات مولف (رحمه الله علیهما)

در قسمت اول این کتاب روش تربیتی‌ای که علامه را پرورش داد، روش تحصیل علامه، فرهنگ و ادب علامه، روش فلسفی و تفسیری علامه، افق دید و طرز تفکر علامه، صحنه‌هایی از زندگی علامه مورد بررسی قرار گرفته است.

و در قسمت دوم نیز این مطالب آمده است:

عالم تکوین پیوسته بیدار است، خداوند پیوسته بیدار است. | وجود رسول خدا، خود یک معجزه بود. | منظور از نعمت در هر جای قرآن "ولایت" است. | بهشت و دوزخ الآن

۴. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم تا وقت باقی است باید دست به راه عرفان و سلوک الی الله زد.

در این رساله، علاوه بر شرح حال مرحوم علامه بحر العلوم و صحت انتساب این رساله به ایشان، حقیقت و مقصد سلوک الی الله، کیفیت و آثار سلوک الی الله، و طریق ذکر علامه بحر العلوم با شرحی تفصیلی از حضرت علامه آیه الله قدس سره بیان گردیده است.

۵. رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الابواب



صراط مستقیم در جمع میان زندگی ظاهری و تزکیه باطنی است.

اصل این رساله، اُس و مَخّ اولین دوره از درس‌های اخلاقی و عرفانی حضرت علامه مفسّر و حکیم و عارف آیه الله العظمی طباطبائی قدس سره

در حوزه علمیه قم میباشد که توسط حضرت علامه آیه الله قدس سره بعنوان تقریرات برشته تحریر در آمده و با تنقیحات و اضافاتی از ایشان طبع گردیده است. مطالبی از کتاب:

دین به تعقل توأم با توجه به خدا دعوت می‌کند | حقایق هستی را باید در درون، لمس کرد و اکتفاء به دانسته‌ها نمود | به جذبه‌های الهی پاسخ دهید و بار سفر از عالم مادیات را بریندید | راه رسیدن به بارگاه الهی از درون انسان است.

مراقبه و توجه به حقیقت "خود"، انسان را به سوی خدا حرکت می‌دهد | پیروی کامل از تمام احکام شرع در مراحل سلوک شرط اصلی است.

۶. توحید علمی و عینی

سلسله مکاتیب حکمی و عرفانی میان آیتین علمین: حاج سید احمد کربلائی، و حاج شیخ محمد حسین اصفهانی

عدم جواز ورود زنان به مجلس شوری بیان شده است. این مجموعه شامل مطالب تفسیری، روائی، فقهی، علمی، و اجتماعی بوده و در آن، بمناسبت از ولایت فقیه نیز بحث شده است. نظر به اینکه موضوع «رساله بدیعه» در نوع خود بدیع و مبین اشکالات و توهمات در باب جهاد و قضاوت و حکومت زن میباشد، توسط چند تن از فضلاء برای استفاده عموم به فارسی ترجمه شده است.

مطالبی از کتاب:

در نظام طبیعی هستی، حق هیچ موجودی ضایع نشده است. عدالت در رعایت گنجایش و ظرفیت هر موجود است و انتظار یکسان داشتن غلط است. حق اولیه زن خودداری از امور سنگین و پردغدغه است، نه اینکه از انجام آنها محروم شده باشد. بحث اجمالی در ماهیت و جایگاه مجلس شورا از نظر فلسفه اجتماعی اسلام.

۱۰. رساله نوین

تاریخ همه مسلمین جهان باید هجری و قمری باشد.

بحثی تفسیری، روائی، فقهی و تاریخی دربارهٔ بناء اسلام بر سال و ماه قمری می‌باشد که در آن، تفسیر آیه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ» و خطبه مشهور رسول خدا در منی و تفسیر آیه «نَسِئ» مورد بحث قرار گرفته است.

مطالبی از کتاب:

استعمار اصرار بر تغییر تاریخ مسلمین دارد. | تبدیل ماه و سال قمری به شمسی مشروع نیست. | روایات مربوط به نوروز صحیح نیستند. | نام شش ماه از ماههای باستانی (شمسی)، نام شش فرشته در آئین زردشت است. ماههای قمری مطابق فطرت انسان است.

۱۱. رساله حول مساله رؤیه الهلال

دیدن هلال ماه در یک منطقه، فقط برای مناطق هم افق (یاغربی) آن حجت است.

مجموعه مکاتبات و مراسلات حضرت علامه آیه الله قدس

موجود هستند. | خداوند انجام کارها را به مردم نسبت می‌دهد اما استقلال آنها را نفی می‌کند.

۸. روح مجرد

سرانجام انسان در هستی باید اتصال به ذات بینهایت خداوند باشد.

موضوع کتاب: یادنامه عارف کامل مرحوم حاج سیدهاشم حداد (قدس سره)

مطالبی از کتاب:

منظور از معرفت و شهود و لقاء، فناء در ذات اوست. | حاج سیدهاشم برتر از ادراک مردم بود، او از جزئیت عبور کرده و به کلیت پیوسته بود. | حاجت‌های مردم غالباً امور مادی است و می‌خواهند وصله‌ای به وصله‌هایشان اضافه کنند. | مردم چرا مکاشفه می‌خواهند؟ عالم سراسرش مکاشفه است. | برای حرکت به سوی خدا باید به روایت "عنوان بصری" عمل کرد. | در حوزه‌های علمیه باید درس عرفان عملی تدریس شود. | عذاب‌های آسمانی نتیجه ناسپاسی و بی‌حرمتی به حقایق دین است. | عرفای غیر شیعه در طول تاریخ یا عارف نبودند یا تقیه می‌کردند. | در جامعه امروز ما امثال علامه طباطبائی و سید جمال گلپایگانی ناشناخته‌اند چه رسد به شناخت حدادها.

۹. رساله بدیعه

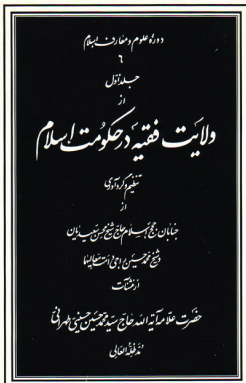
خداوند تحمل امور مشقت‌بار و کارهای سنگین را از دوش زن برداشته است.

این رساله که بزبان عربی تألیف شده است، تفسیر آیه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاء» میباشد، و در آن، درسهایی استدلالی در مورد جهاد و قضاوت و حکومت زن، بحث در فلسفه حقوق زن و مرد، معنای تساوی حقوق زن و مرد، حدود شرکت زنان در جهاد، روایات و اجماع فقهاء در عدم جواز تصدی مناصب حکومت و قضاوت برای زن و

پس از انتشار پیش نویس قانون اساسی در طلیعه انقلاب اسلامی و دستورات رهبر فقید انقلاب قدس سره مبنی بر اظهار نظر علماء و اندیشمندان نسبت به مفاد این پیش نویس، علامه مولف قدس سره نامه‌ای مشروح در نقد و تحلیل آن برای بنیانگذار جمهوری اسلامی و مجلس خبرگان و علمای شهرها ارسال نمودند.

مطالبی از نامه (موادی از قانون اساسی اسلام):
فلسفه اسلام توحیدی است و قانون از عالم کلیت و تجرد که در قلب ولی خدا چشمه می گیرد. | منظور از جمهوریت در عنوان جمهوری اسلامی | تجربه مشروطه ما را بس است. | وظیفه مجلس، کارشناسی و مشاوره دادن به رهبری است نه قانون گذاری. | تفکیک رهبری از ریاست جمهوری غلط است. | شیوه صحیح برگزاری انتخابات برای تعیین رهبری

۱۴. ولایت فقیه در حکومت اسلام



مرکز تصمیم گیری در اسلام اختصاص به عالم ترین و متصل ترین مردم به خدا دارد.

این مجموعه پیرامون ولایت فقیه در حکومت اسلام میباشد که بدنبال طبع کتاب «وظیفه فرد

مسلمان در احیای حکومت اسلام» بیان گردیده و توسط دو تن از فضلاء در چهار مجلد شامل ۴۸ درس تنظیم و گردآوری شده است.

مطالبی از کتاب:

دست یابی به ولی فقیه، از راه انتخابات عمومی ممکن نیست. | ملاک اعلمیت در دین، اعلمیت در فهم قرآن است. | مدیریت امور جامعه علاوه بر تخصص در فهم دین، نیازمند نور باطن و یقین قلبی است. | علمائی که متصف به

سرّه، بایکی از اساتید علم اصول ایشان: مرحوم آیه الله حاج سید ابوالقاسم خوئی تَعَمَدَهُ اللهُ بِرَحْمَتِهِ، درباره لزوم اشتراک آفاق در رؤیت هلال برای ثبوت ماههای قمری میباشد. این کتاب شامل بحثهایی علمی، فقهی، فنی و حلّی موسوعه‌ای متضمّن پنج رساله از طرفین و بزبان عربی میباشد. مطالبی از کتاب:

پانزده بحث نجومی در مورد حرکتهای خورشید و زمین و ماه و ارتباطات آنها باهم. | ملاک اتحاد و اختلاف آفاق. | آثار حرکت زمین به دور خود. | قید "رؤیت" در روایات موضوعیت دارد نه طریقیّت.

۱۲. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام

فقط با اجرای کامل قانون خدا می توان به سعادت رسید.

مجموعه مطالب این کتاب که بر اساس حقائق تاریخی است بصورت شش درس، از منشآت حضرت علامه آیه الله قدس سرّه برای فضلاء از طلاب مشهد مقدّس بوده و توسط یکی از فضلاء تنظیم و گردآوری شده است. مطالبی از کتاب:

اندیشه اسلام است که می تواند جامعه را اصلاح کند. | کاپیتولاسیون و نطق آیه الله خمینی. | مؤلف، اعضاء خبرگان را در جریان نظرات خود قرار می دهد. | برخی از پیشنهادات اجرائی علامه مولف قدس سره برای پیکره جامعه و حکومت، در ابتدای انقلاب:

وجوب اقامه نماز جمعه | ایجاد نیروی مقاومت ملی | احیاء جهاد و تعلیمات نظامی عمومی | لزوم ازدواج در سن بلوغ | تصحیح الگوی حجاب | تغییر ساعت بر اساس غروب آفتاب | مجموعه کتاب ذکر حقایقی از تاریخ معاصر و فعالیت علماء برای محو کفر و اقامه حکومت اسلام است.

۱۳. نامه نقد و اصلاح پیش نویس قانون اساسی

تفکیک قوا غلط است؛ کلیه قوا باید در وجود آگاهترین مردم و متصل ترین آنها به خدا قرار گیرد.

موضوع نامه: اصلاح پیش نویس قانون اساسی

۱۶. نگرشی بر مقاله قبض و بسط تئوریک شریعت



علوم بشری هر قدر که بالا
برود مفید است و محدود
لذا نمی تواند تعبد را از میان
بردارد.

حضرت آیه الله علامه
طهرانی قدس سره در این
کتاب، ضمن بیان ده اشکال
مهم از اشکالات «مقاله بسط

و قبض تئوریک شریعت دکتر عبدالکریم سروش»، از
ایراداتی که به حجیت و ابدیت قرآن و به تمام مقدسات و
حقائق عالم وارد شده است جواب داده‌اند.

این کتاب که در اصل قسمت معظم جلد دوم «نور ملکوت
قرآن» میباشد، به جهت اهمیت موضوع و بنا به پیشنهاد
بعضی از علماء و برای سهولت دسترسی استادان و
دانشجویان و دانش پژوهان، بطور جداگانه و بدون هیچگونه
تصرفی، طبع و به جویندگان راه حقیقت و سبل سلام اهداء
گردیده است.

اشکالات ده گانه مولف بر مقاله:

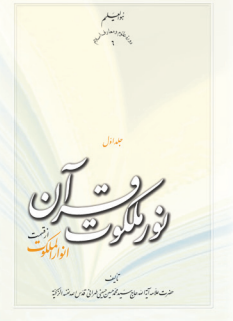
الفاظ برای روح معانی وضع شده‌اند نه برای مصادیق و
نمونه‌ها پس فهم عبارات و جملات در قرآن و روایات
متکی بر نتایج علوم تجربی نخواهد بود. | الهیات بر اساس
برهان بنا شده است و علوم تجربی بر اساس استقراء پس
تغییر در نظریات تجربی موجب تغییر برهانیات نمی تواند
بشود. | فرضیه صاحب مقاله در عمل قابلیت اجرایی ندارد
لذا تخیلی بیش نیست. | اشکالات صاحب مقاله بر وضعیت
تفکر دینی برخاسته از تاثیرات مذهب تحریف شده
مسیحیت بر جوامع است. | صاحب مقاله برای اثبات فرضیه
خود از برخی مطالب و شواهد صددرصد غلط استفاده کرده
است. | افق علمی دین سیطره بر هستی دارد و افق علوم
تجربی محصور در ماده است پس تجربه نمیتواند مفسر همه
جانبه دین باشد و محور فهم دینی قرار گیرد. | ملاک درست
و غلط در فهم، برهانی بودن آن است پس فهم غیر برهانی

مضامین حدیث کمیل نباشند غاصب مقام ولایت هستند. |
مسئولین کلیه قوا توسط حاکم اسلام نصب می شوند و
معاون او هستند، نه قدرتهایی موازی با او. | وظیفه اولیه
حاکم گسترش فرهنگ نماز، زکات عدالت، امر بمعروف،
نهی از منکر و حفظ حقوق مردم است. | «لا اکره فی الدین»
مربوط به عقیده است نه رعایت قانون عمومی در جامعه.

۱۵. نور ملکوت قرآن

تنها راه نجات مسلمین
بازگشت به قرآن است.

این مجموعه، قسمت اول از
دوره انوار المَلکوت (شامل
نور ملکوت قرآن، نور ملکوت
مسجد، نور ملکوت نماز، نور
ملکوت روزه، و نور ملکوت
دعا) میباشد. مجموعه «نور



ملکوت قرآن» در چهار مجلد تدوین گشته است.

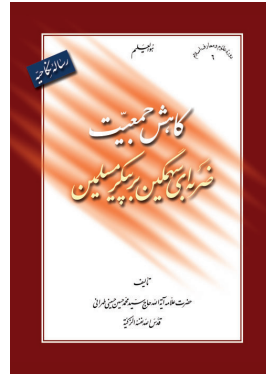
مطالبی از کتاب:

قرآن برنامه زندگی مردم برای عبور از دنیا به سوی ابدیت
است. | بحث تفصیلی علامه طباطبائی قدس الله سره
الشریف درباره بردگی و رقیّت، در آخر سوره مائده (در
یازده عنوان). | حرمت تصرف در کلام و نوشته و امضای
دیگری | آلکسیس کارل، علت عدم موفقیت علوم طبیعی را
بیان میکند. | غلبه زبان انگلیسی، معلول غلبه استعمار
انگلیس است. | در مجموعه این دوره موارد زیر نقد و بررسی
شده است:

فرضیه تکامل داروین، کتاب «خلقت انسان»، کتاب «راه طی
شده»، مقاله «قبض و بسط تئوریک شریعت»، کتاب «دانش
وارزش»، عملکرد سید جمال الدین اسد آبادی، هویت دکتر
شریعتی، شاهنامه و فردوسی گرائی، فعالیت‌های فروغی،
علی دشتی، سعید نفیسی، روش تفسیری مرحوم طالقانی،
اشاره ای به تفسیر المنار، سند تورات فعلی، سند انجیل
فعلی.

حدس و یا توهمی بیش نیست و عقلاً قابل اعتماد نمی تواند

کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین



باشد. | اتکاء انسان به عقل است و عقل یقین خود را با یک حدس و احتمال از بین نمی برد. | صحت مقدمات یک برهان صحیح، براساس عقل مستقل از علم حصولی و تجربی است پس با تغییر نظریات تجربی تغییر نمی کند. | فرضیه‌ها و تئوری‌ها تا برهانی نشوند ارزش معرفتی ندارند.

۱۷. رساله نکاحیه:

مشکل اصلی در جوامع، عدم توازن جمعیت و توزیع نادرست امکانات است نه افزایش جمعیت.

اصل این رساله قسمتی از جلد اول «نور ملکوت قرآن» می باشد، که به تفسیر آیه: «وَلَا يَقْتُلَنَّ أَوْلَادَهُنَّ» پرداخته و به جهت اهمّیت مطالب، از آن کتاب استخراج و بطور مستقل به نام «رساله نکاحیه» منتشر گردید.

و چون در حین طبع این رساله که از ارتحال فقید معظم، رهبر کبیر انقلاب اسلامی پنج سال می گذشت و در این مدّت با عنوان تنظیم خانواده و کنترل جمعیت فعالیت‌های چشمگیری به وقوع پیوست؛ حضرت آیه الله علامه اقدام به نوشتن تذیلاتی بر این رساله فرموده و با عطف جمله «کاهش جمعیت، ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین» نام رساله نکاحیه را تفسیر نموده اند.

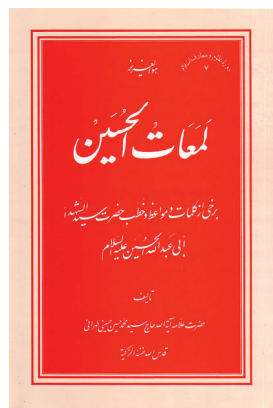
در این تذیلات که شامل سیزده مطلب میباشد مسأله کنترل جمعیت از دیدگاه قرآن و اسلام مورد تحلیل قرار گرفته و در آن از سیاستهای مزورانه استکبار در جهت کاهش قوت مسلمین پرده برداشته شده است.

مطالبی از کتاب:

خداوند گنجایش زمین و منابع آنرا برای بشریت تا ابد

تضمین کرده است. | توصیه پیامبر به ازدیاد نسل در زمان رفاه مسلمین نبود. | زن با هر بچه ضریب خدمات خود به جامعه را بالا می برد. | سیاست کنترل جمعیت برای به بازار کشاندن زنان و تضییع عمر آنها است. | امریکا برای قطع نسل سرخپوستان آنها را عقیم کرد. | ریشه این طرح، از افکار مالتوس انگلیسی است. | تفکر مالتوس منطبق با بینش یهود و در ضدیت کامل با بینش اسلام است. | عواقب وخیم بستن لوله‌ها را از مردم مخفی نگاه داشتند. | فقیه نمی تواند تشخیص ضرر راههای جلوگیری را بعهده عموم بگذارد. | در اجرای این طرح به هشدارهای حیاتی کارشناسان و فقهای مخالف اعتناء نشد. | پشتوانه یک مملکت، نیروی انسانی آن است و تمدن زائیده این نیرو است پس تضعیف نیروی انسانی زمینه‌های رشد و توسعه را از بین خواهد برد. بالا بردن کیفیت نیز جز با توان مالی بالا یا وجود نیروی کار ارزان قابل پی ریزی نخواهد بود؛ پس کاهش جمعیت در کشورهای اسلامی اثری جز انهدام استقلال آنها نخواهد داشت.

۱۸. لمعات الحسین



اصل و فرع حقایق و معانی در دست ائمه اطهار است.

موضوع کتاب: منطق امام حسین علیه السلام

این کتاب حاوی برخی از خطبه‌ها و موعظه‌های امام حسین علیه السلام است که

با ذکر مدارک معتبر نقل

شده است و فقط به ترجمه آنها اکتفا شده تا بواسطه ایجاز و اختصار قابل آن باشد که در محافل و مجالس نوشته شده در منظر مردم قرار گیرد و اذهان را از لمعات انوار حسینی روشن کند و این میراث پر مایه را به نسل بعد انتقال دهد.

مطالبی از کتاب:

واقسام و شرائط آن، اهمّیت و جایگاه و خواصّ و آثار نماز، لزوم اهتمام به نماز، لزوم خشوع و جمعیت حواس و حضور قلب در نماز و راهکارهای تحصیل آن، نمازهای خاص؛ فلسفه نماز در مسجد و آداب باطنی و ظاهری مسجد؛ لزوم تمسّک به قرآن، هدایت قرآن کریم به بهترین آئین‌ها و سُبُل سلام و صراط مستقیم، بیانگر بودن قرآن برای هر چیز و عدم نسخ آن، توحیدی بودن منطق قرآن در جمیع شؤون، جدا سازی قرآن حق را از باطل و خوبان را از بدان، بی‌فائده بودن قرآن بدون امام، تأویل «میزان» و «صراط» به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، جاودانگی و عمومیت قرآن مجید، لزوم مداومت بر قرائت قرآن و آثاری که لزوم تدبّر در قرآن؛ اهمّیت و فضیلت دعا، اسباب عدم استجاب دعا، لزوم دعا در همه حال و از صمیم قلب، و شرائط و آداب دعا.

۲۱. رساله فی الاجتهاد و التقليد

تقریرات درسهای خارج اصول محقق مدقق فقیه اصولی مرحوم حضرت آیه الله حاج شیخ حسین حلی رحمه الله علیه، مبحث اجتهاد و تقلید است که در حدود سالهای ۱۳۷۰ هجری قمری به تحریر در آمده است.

متنخبی از مطالب این رساله:

تعریف اجتهاد و نظر مختار | وجوب اجتهاد | حجّیت فتوای مجتهد | کیفیت رجوع عامی به مجتهد انفتاحی و انسدادی | حجّیت حکم مجتهد و حاکم | بحثی در تجزی در اجتهاد | تبدل نظر و فتوای مجتهد | تقلید در لغت و اصطلاح | حقیقت تقلید در اعتقادات و در اعمال | بیان أدلّه حجّیت قول مفتی | وجوب تقلید عامی از أعلم | مباحث تقلید میّت | لزوم حیات و اعلمیّت در مجتهد

۲۲. رساله مودت

تفسیر آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» و نخستین قربانی (حضرت زهرا و فرزندش محسن سلام الله علیهما)

خلقت بشر برای رسیدن به شهود خداوند است و راه رسیدن به آن هم‌رنگی و همراهی با معصوم است. اندرزهای حضرت امام حسین علیه‌السلام درباره: علم، تجربه، شرافت، قناعت، دوستی، تدبیر و مظلوم | موعظه به گناهکار | علت قیام امام حسین علیه‌السلام از زبان خود | خیر دنیا و آخرت

۱۹. هدیه غدیریه: دو نامه سیاه و سپید

صدق و یقین در طرفداران ولایت و ظلمت و نادانی در طرفداران باطل نمایان است.

موضوع کتاب: منطق شیعه
این کتاب حاوی ۲ نامه است که بین حاکم سنی مذهب بخارا و حاکم شیعه خراسان در دو قرن پیش



ردوبدل شده است. در سال ۱۲۰۲ قمری از والی ماوراءالنهر (امیر معصوم بیک ابن دانیال) نامه‌ای به حاکم خراسان (امیر محمد خان) ارسال میشود که پر از تهمت‌ها و ناسزاهاست. امیر خراسان از مولی محمد رفیع طبسی که از علماء و افاضل آن عصر بود میخواهد که پاسخ استواری مکتوب کند. مرحوم عبد الواحد طبسی پاسخی را انشاء میکند که هم از جهت منطق متین و هم از جهت انشاء دلنشین و هم از جهت خط زیبای آن از بدایع به شمار می‌رود. علامه مولف قدس سره عین هر دو نامه را به زیور طبع آراسته و با مقدمه و تزییلی در اختیار اخوان مومن و طلاب پی‌گیر معارف قرار داده است.

۲۰. انوار ملکوت:

نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن، دعا (خلاصه مواظب ما مبارک رمضان سال ۱۳۹۰ هجری قمری)

خلاصه و نتیجه مباحثی است درباره: اهمّیت و آثار روزه

خلاصه مباحثی است در تفسیر آیه مودت، و لزوم محبت اهل بیت علیهم السلام، و نقل و بررسی برخی از وقایع بعد از رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا شهادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها.

منتخبی از مطالب کتاب عبارتست از:

راه خدا همان مودت ذوی القربی است. | نفع مودت به ذوی القربی راجع به امت است نه پیامبر. | عشق به معصومین انسان را به افق فکری آنها نزدیک میکند. | محبوبترین زنان و مردان در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه است. | مودت به اهل بیت و متابعت از آنها موجب دوام و بقاء اسلام است. | وصول بشر به مراتب انسانیت و توحید بدون مودت اهل بیت امکان ندارد. | روایات داله بر ضعف ایمان بعضی از صحابه. | ارتداد بعضی از صحابه در صحاح اهل سنت نیز روایت شده. | روایات بر عصمت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها دلالت دارد. | غضب فاطمه، غضب رسول است و غضب رسول غضب خداست. | طبق نظر شافعی، محبت به اهل بیت از مسلمات دین است. | جریان کشاندن امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد برای بیعت اجباری با خلیفه. | به جهت بیعت با ابوبکر، عمر درب خانه فاطمه زهرا علیها السلام را به آتش کشید. | مسلمانی که بدون مودت ائمه طاهرین علیهم السلام باشد رابطه اش با نبوت قطع می گردد. | کسی که روحش نورانی باشد امکان ندارد اهل بیت را دوست نداشته باشد. | روحیه رأفت و بزرگواری در موالیان ائمه، و روحیه خشونت در مخالفان آنها مشهود است. | عمر زنان را در جریان مرگ زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله تازیانه زد.

۲۲. سرالفتوح ناظر بر پرواز روح

در این کتاب بحثها و نظریات کتاب «پرواز روح» درباره عدم نیاز به استاد و مربی کامل در سیر و سلوک برای تکمیل نفوس بشریه، انتقاد از خواندن فلسفه، و منتهی گردیدن نهایت سیر به شناخت ولی مطلق: حضرت حجت

صلوات الله علیه، مورد نقد و نظر قرار گرفته است.

برخی از عناوین برگزیده:

باید با ارتباط با مقام ولایت، قلب را زنده نگاهداشت. | مسأله لزوم استاد و مسأله لزوم امام حی، هر دو بر یک اساس هستند. | جاهل در سه مرحله فطرت و عقل و شرع باید به خبره رجوع کند. | از بسیاری از روایات لزوم مراجعه به استاد استفاده می شود. | مراد از استاد عام، انسانیت است که به کمال مطلق رسیده و در مقام ولایت متمکن شده. | ظهور طی الارض و خوارق عادات، نشان استاد بودن نیست. | سلاک اویسی و مجذوب سالک. | انکار فلسفه، انکار ضروریات قوه عاقله انسان است. | ادعای بی نیازی از علوم عقلی به واسطه رجوع به ادله نقلی، مستلزم تناقض است. | بدون ورود در مسائل عقلی چاره ای جز تقلید در اصول دین نیست. | علوم عقلیه، راه رسیدن به معارف است. | مراد از تصوف و فلسفه مذموم در روایات. | استقلال قائل شدن درباره حضرت ولی عصر علیه السلام شرک است. | بین کثرت عالم و وحدت حضرت پروردگار، تنافی وجود ندارد. | شیخیه، وصول به پروردگار را انکار می کنند. | حقیقت انتظار فرج | باید با تهذیب نفس، برای ظهور آمده شویم. | راه «ظهور باطنی به امام زمان عجل الله» همیشه باز است. | مسأله استادی و شاگردی در کتاب «پرواز روح» عملاً ثابت شده و لفظاً انکار می گردد. | وساطت استاد، منافاتی با کسب فیض از امام علیه السلام ندارد. | بجا آوردن دستورات سلوکی از روی آزمایش، صحیح نیست.

رساله فقهای حکیم

رساله مختصری است در لزوم اهتمام به خواندن علم حکمت و عرفان که در آن به نام جمع کثیری از جهابذه علما و اساطین فقاقت تشیع از صدر اسلام تا کنون، که به علم فلسفه و عرفان اهتمام آید

سرالفتوح
پرواز روح



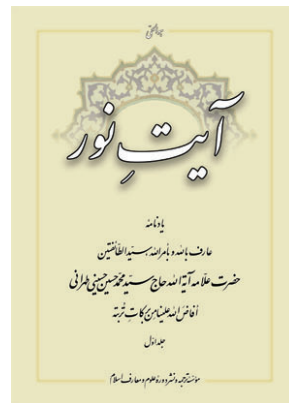
آیة الله میرزا محمد طهرانی عسکری در حفظ آثار مکتوب شیعه. | مبارزات آیة الله حاج سید محمد صادق جد پدری علامه با رضاخان پهلوی. | مرحوم علامه تحت تربیت مستمر پدر، در پای منابر و مجالس روضه. | در دوران هنرستان مرحوم علامه در قسمتهای فنی هر ساله شاگرد اول بودند. | در تمام زمان تحصیل علوم جدید، علامه به عنوان مدافع از مذهب و اسلام و قرآن انجام وظیفه مینمود. | ابداع ماشین تراش صنعتی توسط علامه و ثبت آن در یکی از مراکز علمی. | حضرت آقا با وجود هجده کار مهم رشته طلبگی را انتخاب نمودند. | علامه طباطبائی گذشته از جامعیت در علوم، جامع بین علم و عمل بود. | نامه علامه طباطبائی به علامه طهرانی و توصیه‌هایی به ایشان. | علامه طباطبائی: «غرق نعمتید، قدرش را بدانید». | قضیه توحید در وجود، از اصول مسلمة اهل بیت است. | نامه حاج شیخ عباس طهرانی به علامه و استمداد از آیة الله آقا سید جمال الدین گلپایگانی قدس سره. | اجازه اجتهاد آیة الله حاج شیخ حسین حلی به علامه. | استفاده از محضر اساتید تراز اول نجف اشرف. | اجازه نامه روائی مرحوم علامه طباطبائی و حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی به حضرت آقا. | نمونه‌ای از احوال مرحوم سید جمال گلپایگانی تغمد الله برحمته. | قضایای از مرحوم حاج شیخ جواد انصاری. | کلام مرحوم آقا در اولین ملاقات با حداد: «آمده‌ام تا نعلی به پای من بکوبید». | مرحوم حداد: «هر کنجای عالم باشی ما با توایم، رفاقت و پیوند ما طوری به هم زده شده که قابل انفکاک نیست». | لزوم استاد کامل به حکم عقل و فطرت. | امکان تعدد اولیاء خدا در هر زمان. | منصور حلاج مطالبش همان مطالب عرفاست، اما چون اسرار را فاش کرد به دار آویخته شد. | حصول کمال برای انسان بدون افناء فی الله امکان ندارد؛ و این به دست خود انسان امکان ندارد. | تا هنگامی که در استاد تجلیات ذاتیه ربانیه پیدا نشود استاد نیست. | تجلیات آسمانیه و صفاتی کاشف از استاد کامل بودن نیست. - سه راه شناخت استاد عام. | اکتفاء به کتاب و سنت و عدم رجوع به استاد دقیقاً همان گفتار «حسبنا کتاب الله» است. |

داشته و خودشان با حائز بودن مقام فقه و حدیث از مدرّسین عالی‌رتبه این علوم محسوب می‌شده‌اند، اشاره گردیده است. این رساله به ضمیمه کتاب «سرالفتوح» طبع شده است.

برگزیده‌ای از عناوین این رساله:

بسیاری از فقهاء اسلام به علم حکمت پرداخته‌اند. | توصیه مرحوم قاضی به شاگردان خود درباره تدرّس و تدریس فلسفه. | تضرع مرحوم آقا سیداحمد کربلایی و مرحوم ملاحسینقلی همدانی در فلسفه. | مطالب مرحوم شهید در «دروس» درباره وقف نمودن بر صوفیه. | نقل عین عبارت مرحوم علامه مجلسی درباره صوفیه. | قرآن کریم مسائلی را مطرح می‌سازند که جز با دلیل عقلی قابل ادراک نیست. | ادعای بی‌نیازی از علوم عقلیه، همان گفتار «حسبنا کتاب الله» است. | مراد از «حکمت» در قرآن کریم، علوم عقلیه است. | تجلیل از حکمای الهی یونان، در روایات. | لقمان، از حکمای یونان بوده است.

آیت نور



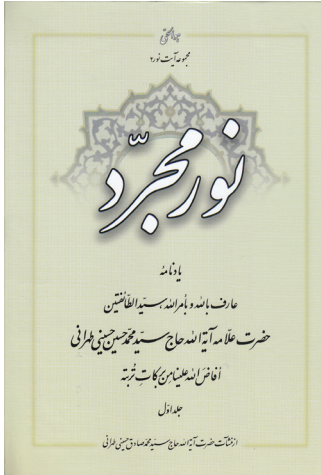
این کتاب به عنوان مجلد اول از مجموعه آیت نور، یادنامه مرحوم آیت عظمای الهی حضرت علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی أفاض الله علینا

من برکات تربته با تلاش و همت جمعی از فضلا از «دوره علوم و معارف اسلام» و «سائر مکتوبات» ایشان استخراج شده تا قدمی در جهت معرفی شخصیت بی‌بدیل آن نادره دوران باشد.

منتخبی از مباحث کتاب:

درخشش شخصیت‌های ممتاز در تاریخ بشریت. | انسانها فطرتاً لگو طلبند. | انبیاء و اولیاء تجسم عینی شریعتشان‌اند. - خاندان پدری و مادری مرحوم علامه. | غیرت و تیزیابی

نور مجرد



این کتاب، مجلد اول از نوشتجات و فرمایشات حضرت آیه‌الله حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی است که به عنوان مجموعه دوم آیت‌نور، یادنامه حضرت علامه آیه‌الله حاج

سید محمد حسین حسینی طهرانی أفاض الله علينا من بركات نفسه القدسیة به زیور طبع آراسته شده است.

جلد اول این کتاب مشتمل بر دو بخش است، بخش نخستین پیرامون قسمتهایی از سیره علمی علامه در تحصیل و برخی رهنمودهای ایشان برای طلاب علوم دینی است که در موفقیت طلاب بسیار راهگشاست.

بخش دوم مشتمل است بر توضیحاتی درباره مقام عرفانی مرحوم علامه و برخی اساتید ایشان و نیز کلیات و اصول عرفانی ایشان و همچنین به تفصیل به شرح نصائح و دستورالعملهای آن بزرگوار در دقائق و ظرائف سلوک الی‌الله پرداخته شده است و مباحثی پیرامون مراتب سلوک و حقیقت توحید و فناء مورد بحث قرار گرفته است.

اطاعت مطلق مرحوم علامه از اساتید عرفانشان در تمام مراحل سلوک. | نظریات حضرت آقا برای تشکیل و اداره حکومت اسلامی. | تاریخ مبارزاتی و اقدامات عملی حضرت آقا برای تشکیل حکومت اسلام. | تلاش گسترده حضرت علامه برای جلوگیری از اعدام رهبر کبیر انقلاب. | بیست پیشنهاد علامه برای اصلاح امور جامعه نوپای اسلامی. | تدوین نامه نقد و اصلاح پیش‌نویس قانون اساسی. | اقدام برای ورود به مجلس خبرگان قانون اساسی و اسلامی نمودن قانون اساسی. | ارادت قلبی حضرت آقا با مرحوم سید هاشم حداد و مرحوم انصاری. | حاج سید هاشم انسانی بود با فعلیت تامه در تمام زوایا و نواحی حیات معنوی. | مرحوم مطهری درباره حاج سید هاشم حداد: «این سید حیات بخش است». | بسیاری از اذکار و اوراد را مردم برای اغراض نفسانی و حظوظ آن بجای می‌آورند. | تدوین دوره علوم و معارف اسلام برای احیاء نفوس و جامعه اسلامی در مشهد. | انتظار مردم از فارغ‌التحصیلان و مجتهدان و گردانندگان حوزه. | درباره المیزان: «از صدر اسلام تاکنون چنین تفسیری به رشته تحریر در نیامده است». | تبصرات دقیق خاص حضرت آقا در علوم مختلف اسلامی. | حضرت علامه در تمام امور توحید مدار و خدا محور بودند. | عشق به ولایت همان عشق به خداست. | مظلومیت قرآن در جامعه حتی حوزه‌های علمیه شیعه. | تأکید اسلام بر عدم اختلاط زن و مرد نامحرم. | در زمان پیامبر دخت پیامبر و زینب کبری یک سخنرانی هم در حضور مردان نداشتند. | سخنرانی حضرت فاطمه و حضرت زینب علیهما السلام فقط در شرائط استثنائی بود. | سخنرانی زنان در مجالس عمومی به بهانه تأسی به فاطمه زهرا و زینب کبری ظلمیست به آن حضرات. | متن وصیت نامه مرحوم حضرت علامه. | متن پیام تسلیت مقام معظم رهبری به مناسبت رحلت حضرت علامه. | پیام رهبری: «... ایشان از جمله فرزندان معدودی بودند که مراتب برجسته علمی را با درجات والای معنویت و سلوک توأم دارا بودند

« ...